

دور، تاریخ عظمی

جلد ۳

حسین فرهودی

چاپ سبزی

دوره تاریخ عمومی

جلد سوم

برای دانش آموزان سال سوم دبیرستانها

مطابق برنامه وزارت معارف

نگارش: حسین فره‌ودی

دبیر، در علوم سیاسی

(چاپ هشتم)

حق چاپ محفوظ و مخصوص است

بشرکت مطبوعات

آبان ماه ۱۳۱۰

خیابان ناصر خسرو چاپخانه مرکزی

دوره تاریخ عمومی

جلد سوم

برای سال سوم دبیرستانها

مطابق برنامه

شورای عالی معارف

تألیف

حسین فرهودی

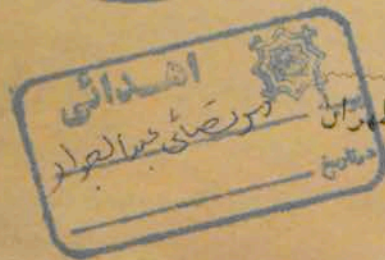
دبلیه در علوم سیاسی

چاپ هفتم

حق طبع مخصوص است به :

(شرکت مطبوعات)

تهران - آبانماه ۱۳۱۵



چاپخانه « سپهر » تهران

فصل اول

سلسله سلاجقه

نسب و مقدمات تاسیس
سلسله سلجوقیان

در دشت قبیچاق یعنی اراضی ماورای
سیحون که جلگه جنوب غربی سیبری
و اراضی مابین مصب رود خضه اورال

دریاچه بالخاش باشد یکدسته از ترکان مسکن داشته اند که از نژاد زرد
و در درجات ابتدائی تمدن زیست میکردند مذهب آنها بطور کلی
بت پرست و عموماً جنگجو و شجاع بودند این طوایف که معروف به غز
بودند بدستجات متعدد تقسیم و هر دسته اطاعت از رئیس داشتند یکی
از رؤسای معروف ترکان فوق الذکر دقاق نام داشت که به شجاعت و
تیراندازی بین عموم ترکها مشهور و ملقب به سخت کمان بود
بیغو خان پادشاه ترکان غز بواسطه نفوذ و شجاعت فوق العاده دقاق
مجبور شد او را در خدمت خود وارد کند و این امر مقدمه امتیاز
خانواده دقاق از سایرین گردید و دقاق در دستگاه دولت قبیچاق صاحب
اعتبار و اهمیتی شد و پس از فوتش پسر بزرگ و شجاعش موسوم به سلجوق
وارث امتیاز و نفوذ پدر گردید و روز بروز مقام و اهمیت او در میان ترکان
دشت قبیچاق بیشتر میشد و از همین وقت خانواده و اتباع دقاق موسوم آل
سلجوق یا سلاجقه گردیدند عاقبت بیغو خان از قدرت سلجوق بوحشت
افتاده و با او بنای ضدیت را گذاشت. سلجوق هم با اتباع و گلهبوره خود
در اواخر دولت سامانی از دشت قبیچاق بطرف جنوب متوجه شد و پس از

این دوره از تاریخ را بر دو قسمت تقسیم مینمائیم

قسمت اول

تاریخ مفصل ایران از سلسله سلاجقه تا انقراض قاجاریه

قسمت دوم

تاریخ عمومی اروپا از تاریخ تشکیل دول عمده آن ببعد



عبور از سیحون ب ماوراءالنهر و حوالی بخارا کوچ کرده و در آنجا دیانت اسلام را پذیرفت امرای ماوراءالنهر که سلجوقی را مردی شجاع و اتباع او را نیز جنگجو دیدند در هنگام سختی باو متوسل میشدند. چنانکه سلاطین آخری سامانی که گرفتار حملات ایملک خان پادشاه ترکستان شده بودند بعضی اوقات از سلجوق کمک می گرفتند و بفتح حانی نائل میشدند باین ترتیب کار ترکان سلجوقی در بدو ورود ب ماوراءالنهر که برای آنها دروازه ممالك وسیع اسلامی محسوب میشد رونقی گرفت. آوازه شجاعت آنها بدربار غزنویان که آن موقع صاحب اختیاری قسمتی از ایران و افغانستان و هندوستان را داشت نیز رسید

سلجوق چهار پسر داشت که مشهورترین آنها **موسی و میکائیل** بوده اند لیکن میکائیل در حیات پدر در ضمن جنگی کشته شد و لذا سلجوق پسرهای او را که **طغرل بیک و چغریک و داود** بودند نزد خود عزیز گردانید و بیشتر کارهای عمده را به آنها مخصوصاً **طغرل بیک** که دلیر تر از سایرین بود رجوع مینمود بعد از سلجوق پسر و نواده هایش در ماوراءالنهر اهمیت فوق العاده یافتند و عاقبت حکام آن حدود از سلطان **محمود غزنوی** پادشاه جنگجو و فاتح آن دوره در دفع سلاحه استمداد کردند و سلطان محمود حمله بطوائف سلجوقی کرده و آنها را آرام و یکی از پسرهای سلجوق را که اسرائیل نام داشت بعنوان سفارت بخرنین پایتخت خود خوانده در حبس انداخت و بقدری او را آزار کرد تا در گذشت و در همین موقع جماعتی از سلاحه از رود جیحون عبور نموده بخراسان قدیم (خراسان حالیه و قسمتی از ترکستان تارود جیحون) قدم گذارده و در آن ولایت آباد پر نعمت ساکن گردیدند

اما قدرت سلطان محمود غزنوی مانع تاخت و تاز آنها بود و سلاحه باوجود کثرت عدد و جنگجوئی صلاح خود را در اطاعت از غزنویان دیدند و در ضمن توقف در خراسان و رفت و آمد در شهرهای معتبر و درجه اول آن عصر از قبیل **بلخ و نیشابور و مرو و هرات** بر رسوم تمدن آشنا گشته تحت تأثیر و تربیت ایرانیها واقع شدند و چون دیانت اسلام را قبلاً گردن نهاده بودند آمیزش آنها با اهالی خالی از زحمت بود ولی در هر حال سلاحه خیال اصلی خود را که تحصیل جاه و مقام و استفاده از شجاعت خود باشد از سر بدر نمی کردند و همواره در پی فرصت بودند تا اینکه سلطان محمود غزنوی در سنه ۴۲۱ در گذشت و عظمت دولت غزنوی در حقیقت بمرگ این پادشاه خاتمه یافت و رؤسای قبایل سلاحه که **طغرل بیک و چغریک** دو پسر میکائیل بودند با تقام خون اسرائیل بتاخت و تاز پرداختند و سلطان مسعود غزنوی در دفع آنها اعمال کرد تا آن جماعت بکلی اوضاع خراسان را برهم زدند و مسعود هم جهاد با کفار هند را لازم تر از خاموش کردن فتنه سلاحه تصور میکرد ولی عاقبت که سلطنت خود را در خطر سلاحه دید بطرف خراسان لشکر کشید سرداران مسعود در حوالی مرو و هرات متوالیاً از رؤسای سلاحه شکست می خوردند آخر الامر در سنه ۴۲۹ بکلی مسعود غزنوی شکست خورد و ب هندوستان فرار کرد **طغرل بیک و چغریک** فاتحانه وارد نیشابور که مرکز قدیم خراسان بود گشتند. **طغرل** در سنه ۴۳۱ خود را شاه خواند و برادرش بفتح مرو و هرات همت گماشت و آن دو شهر معظم را تسخیر کرد و ترکان سلجوقی تمام صفحه خراسان را مسخر خود نمودند

سلطنت طغرل اول

۴۴۹ تا ۴۵۵

طغرل پس از فتح نیشابور بطرف ولایت خوارزم که حاکم بالنسبه مستقلی داشت حرکت کرد مدت ها مرکز آن ولایت را تحت محاصره قرار داد و توانست کاری از پیش برد عاقبت متوسل بحیاه گشت و بنای عقب نشینی را گذاشت خوارزمیان بتصور اینکه سلاجقه در حال هزیمت هستند بر سر آنها تاختند طغرل بطرف آنها برگشته و جنگی سخت در گرفت عاقبت جمعی از بزرگان و حتی حاکم خوارزم گرفتار طغرل گشتند و این ترتیب علاوه بر خراسان قدیم قسمت خوارزم هم که همان قسمت غربی ترکستان امروزی یعنی اراضی واقع بین رودخانه جیحون و ساحل شرقی بحر خزر باشد بتصرف طغرل درآمد و سلاجقه در ضمن این فتوحات اسلحه و اموال زیاد بدست آورده در فاصله کمی لوازم سلطنت را از هر جهت برای خود فراهم آوردند

طغرل از خوارزم بسمت گرگان رفت و در مدت کمتر از يك سال گرگان و ولایات مرکزی ایران در آن دوره عموماً باسم عراق خوانده میشد تصرف کرد و به آذربایجان نیز حمله برد و در حدود قفقاز با عساکر دولت روم شرقی زد و خوردی کرده و فاتح گردید خلاصه لشکر جنگجو و کثیر العدد سلاجقیان بهر طرف رو میآوردند فاتح بودند چنانکه طبرستان را که در همان اوقات قلمرو انوشیروان از ملوک آل زیار بود نیز فتح کردند و در سنه ۴۴۲ اصفهان نیز مسخر طغرل يك گردید و چون آن اوقات خلافت بغداد دوچار ضعف سختی شده و خلفا مقهور اراده اطرافیان خود بودند طغرل يك در سال ۴۴۷ عازم بغداد گردید خلیفه القائم بالله که تحت تسلط ملک رحیم دیلمی از امرای

آل بویه بود نیز از طغرل برای خلاصی از دست ملک رحیم استمداد کرد و طغرل پس از جنگی که با ملک رحیم کرد فاتح شد و وارد بغداد گردید و چون در طرف همدان جماعتی بر ضد او طغیان نموده بودند طغرل مجبور بخروج از بغداد شد و در این اوقات چغریک در خراسان فوت کرده و پسرش **البارسلان** جای او را گرفته بود **البارسلان** که طغرل را در خطر دید بحدود غربی ایران آمده و به عموی خود پیوست و طغرل عاقبت مخالفین خود را منهزم کرد و مجدداً وارد بغداد گردید و خلیفه را از چنگال مدعیانش خلاص کرد و چون نسبت به خلیفه اعتقاد مذهبی داشت با او اظهار دوستی نمود و دختر وی را بزنی گرفت قائم هم خلعت های گرانبها بطغرل داد و امر کرد که در خطبه ها اسم طغرل را ذکر کنند در سال ۴۶۹ طغرل از بغداد بولایت شام و عراق از قبیل موصل و نصیبین و دیار بکر حمله برد و آن بلاد را مسخر کرده و در گرجستان با عیسویان مصاف داد و امپراطور روم شرقی برای طغرل هدایائی فرستاد.

در همان اوقات که طغرل يك در بغداد مشغول اصلاح کار خلیفه بود سلاجقه فارس را از دست دودمان آل بویه گرفته و این سلسله را منقرض کردند و کرمان را نیز فتح نمودند باین ترتیب بعد از آنکه مدت دوست سال از ابتدای ظهور صفاریان تا تشکیل دولت سلاجوقی مملکت ایران گرفتار ملوک الطوائفی و در هر طرف آن سلسله مخصوصی سلطنت میکرد سلاجقه در ابتدای تأسیس دولت خود کایه سلاطین و امراء جزو را در ایران از میان برداشته دولت واحدی تشکیل دادند و باریق عهد باستانی ایران هم که دولت روم شرقی باشد روابط صلح و جنگ داشتند

چنانکه دیدیم مؤسس این دولت معتبر که يك حد آن رود جیحون و حد دیگرش فرات بوده در حقیقت همان طغرل يك است و این مرد جنگی در حیات خود گذشته از تأسیس سلسله سلجوقی مؤسس دولت بزرگی در مشرق گردید که خلفا را نیز دست نشاندۀ خود ساخت عات پیشرفت طغرل یکی جنگجویی و رشادت و کثرت عدد سلاحه و دیگر ضعف حال غزنویان و آل بویه و خلفای بغداد بود و از همه بالاتر عدم ظهور اختلافات میان رؤسای سلاحه و دوستی و اتحادی که همواره آنها نسبت بیکدیگر داشتند.

طغرل يك شخصاً از سلاطین خوش رفتار و باتدبیر و علم دوست و پرهیزکار سلسله سلجوقی محسوب و چون خودش بیشتر اوقات گرفتار جنگ بود **عمیدالملک کندی** را که از دانشمندان آن دوره بود به وزارت انتخاب نمود و عمیدالملک حکم کرد دفاتر دولت سلجوقی را که تا آن موقع بزبان عربی بود بفارسی بنویسند طغرل شهر اصفهان را که نسبت بتصرفات دولت سلاحه مرکزیت داشت پایتخت قرار داد و بعد از مراجعت از جنگ گرجستان در سال ۴۵۵ بسن ۷۰ سالگی در ری وفات یافت و بعضی برج معروف برج طغرل واقعه در جنوب طهران را مقبره او میداند.

سلطنت البارسلان
طغرل چون فرزندی نداشت البارسلان برادر زاده اش را بجانشینی خویش تعیین نمود و ۴۵۵ تا ۴۶۵
البارسلان در ابتدای سلطنت خود عمیدالملک کندی را از وزارت انداخته و مقتول کرد و **خواجانه نظام الملک طوسی** را بوزارت انتخاب نمود و وزارت خواجانه نظام الملک برای پیشرفت

کار البارسلان بسیار مفید واقع شد زیرا تدبیر و کفایت و حسن اداره نظام الملک عظمت دولت سلجوقی را در عهد البارسلان حفظ کرد البارسلان بدو بعضی از نواحی شرقی را که حدود ماوراءالنهر و افغانستان باشد مطیع نمود و در يك جنگ خانوادگی که با پسر عموی خود قتلومش نمود فاتح گردید آنگاه به تعقیب نقشه طغرل که فتوحاتی در سمت مغرب باشد پرداخت و به بلاد بین النهرین و شام تاخته حلب را نیز بگرفت و در امتداد رود دجله پیش رفت تا خود را به ارمنستان رسانید و بعضی از شهرهای ارمنستان را نیز بگرفت.

دولت روم شرقی که در آن موقع **رومن دیوژن** امپراتور آن بود از فتوحات البارسلان بو حشت افتاد و مصمم جنگ باوی گردید. از قرار معلوم امپراتور در این لشکر کشی هر چه قوه داشته است صرف کرده و اردوی معظمی از اقوام مختلفه تهیه دید که عدد آنها تا سیصد هزار هم نوشته اند. این جنگ در حقیقت تجدید خطرۀ از عهد باستانی بود که دولتین ایران و روم بعد از چهار صد سال که از آخرین محاربه آنها در عهد ساسانیان میگذشت مجدداً بر فراز کوههای ارمنستان بیکدیگر رسیدند. امپراتور روم این جنگ را بصورت جنگ صلیبی یعنی جهاد عیسویان بر ضد مسلمین در آورد البارسلان نیز قشون غیور ترك را با احساسات مذهبی تهییج کرد و در افواه ایرانیان شایع شده بود که امپراتور قصد تسخیر بغداد و خراب کردن مساجد و برهم زدن اساس سلطنت اسلامی را دارد. لذا پادشاه سلجوقی که خودش هم از تعصب مذهبی خالی نبود با قریب ۴۰ هزار نفر قشون بجلو امپراتور شتافت و در سرحدات آذربایجان در محلی موسوم

به ملاذگرد (قریه کونوتکو) سپاهیان طرفین بعدادت معمول جنگی صف آرائی کردند. ابتدا از جانب البارسلان سفیری بنزد امپراطور روانه گردید که امپراطور را حاضر بمصالحه نماید اما رومن دیوژن (رومانوس دیوجانوس) که بکثرت عده و تهور سپاهیانش مغرور و بفتح خود خاطر جمعی داشت حاضر بمصالحه نگردید. البارسلان هم آنچه لازمه تهییج سپاهیان خود بود بعمل آورد و همگی آنها را برای جانبازی در راه جلو گیری از تسلط کفار (نه برای خاطر سلطنت سلجوقی) حاضر کرد و در نقطه مذکور جنگ سختی که مدتها بود در آسیای غربی نظیر آن واقع نشده بود در گرفت و دودادشاه نیز در صف جنگ مشغول حمله بودند جنگ تا نزدیک غروب امتداد یافت عاقبت رومیها عقب نشینی اختیار کردند البارسلان یکی از سرداران خود را موسوم به **گوهر آئین** مأمور تعقیب و دستگیری امپراطور گردانید گوهر با جماعتی از غلامانش قشون روم را تعاقب کردند یکتن از غلامان یکی از لشکریان روم که بعد معلوم شد امپراطور است زخمی زد امپراطور خود را معرفی کرد و غلام هم او را نزد گوهر آئین برده و او هم امپراطور را نزد البارسلان برد (۴۶۳)

فتح ملاذگرد بکلی تسلط روم شرقی را در ارمنستان و قسمتی از آسیای صغیر خاتمه داد و همین شکست مقدمه انقراض این دوات هزارساله گردید که عاقبت بدست سلطان محمد فاتح که او هم از ترکهای آسیا بود منقرض گردید.

البارسلان چندان آزاری به امپراطور نرساند بلکه پس از دریافت مبالغ گزاف با او صلح کرده و دختر او را برای یکی از پسران

خود گرفت و امپراطور را روانه مملکت خود نمود اما خبر گرفتاری امپراطور در قسطنطنیه تولید مدعیان بزرگ برای تخت امپراطور کرده و عاقبت رومن دیوژن توانست مجدداً بسطانت برسد

البارسلان بعد از فتح ملاذگرد بطرف ولایات داخلی ایران برگشت و شهرت این فتح تمام بزرگان و امرای مملکت را اگر هم قصد تخلف از حکومت سلجوقی داشتند مطیع گرد چنانکه والی کرمان و خوارزم اظهار خدمت و اطاعت به البارسلان نمودند

الب ارسلان در سال ۴۶۵ تصمیم گرفت که بماوراءالنهر رود با دوستان هزار نفر از رود جیحون عبور کرد لیکن در آنجا بدست یوسف نامی قلعه بان در ضمن يك جنگ تن بتن مقتول گردید در شهر مرو بخاك سپرده شد (۴۶۵)

بعد از الب ارسلان بر حسب وصیت این پادشاه
سلطنت سلطان
پسرش جلال الدین ملکشاه (۴۶۵ تا ۴۸۵) به
جلال الدین
سلطنت ایران رسید و نظام الملك وزیر در استقرار
ملکشاه
وی بتخت سلطنت سعی بسیار نمود. ملکشاه در

بدو جلوس گرفتار مدعیان متعدد که برادران و سایر خویشاوندان او بودند گردید چنانکه عمویش **قاورد** پسر چغریک که حکومت کرمان را داشت برضد ملکشاه قیام کرد و مدت سه روز جنگ بین طرفین امتداد داشت عاقبت قاورد اسیر لشکریان ملکشاه گردید و پادشاهان جوان او را مسموم کرد در قسمت خراسان برادر ملکشاه بر او یاغی گردید و در نیشابور متحصن شد و عاقبت جلال الدین بر او دست یافت و کوشش کرد.

پس از فراغت مدعیان ملک‌شاه در صدد برآمد ممالک سلجوقی را وسعت بخشید و باین قصد سلیمان پسر قتلش سابق‌الذکر را با لشکر معظمی مأمور فتح‌شام گرداند و سلیمان در آنحدود پیشرفتهائی نمود و از طرف ملک‌شاه بحکومت اناکیه منصوب گردید بعد ها این حکومت تحصیل استقلالی کرد و اولاد سلیمان باسم سلاجقه و بم مدت‌ها باستقلال سلطنت کردند.

باری ملک‌شاه شخصاً بماوراءالنهر لشکر کشید و در سنه ۴۷۱ سمرقند را فتح و خود را بحدود ترکستان شرقی (کاشغرستان) رسانید و هنگام مراجعت از این سفر جنگی جماعت ملاحان شکایت نزد ملک‌شاه بردید که خواجه نظام‌الملک وزیر اجرت ما را باتناکیه حواله کرده است شاه از عات این امر جویا شد و معلوم شد که نظام‌الملک برای نمایاندن وسعت ممالک سلجوقی مزدکار گران آسیای مرکزی را بمالیات آسیای غربی برات کرده است.

ملک‌شاه از سلاطین مقتدر و خوب سلسله سلجوقی محسوب و غالباً در ممالک وسیعه خود گردش میکرد و به بنای آبادی‌ها اقدام مینمود از قرار معلوم ملک‌شاه با عساکر دولت روم شرقی نیز زد و خوردی کرده و ابتداء بطور ناگهانی اسیر رومیان گردید است و خواجه نظام‌الملک شاه را بتدبیر خلاص کرد و ملک‌شاه حمله شدیدی برومیها کرده و بکلی آنها را شکست داد ملک‌شاه چند مرتبه بغداد رفت و مسجد جامع بغداد از بنادای اوست ملک‌شاه در اواخر سلطنت خود نسبت بخواجه نظام‌الملک بی‌میل گردید زیرا بر سر تعیین ولیعهد بین خواجه نظام‌الملک و خاتون حرم اختلاف رأی ظاهر شد خاتون میخواست پسر کوچک

خود محمود را ولیعهد نماید اما نظام‌الملک بر کیارق پسر بزرگتر ملک‌شاه را برای اینکار شایسته‌تر می‌دانست عاقبت دشمنان خواجه و خاتون در موقع فرصت از خواجه نزد شاه بدگوئی کردند و او را از نفوذ وزیرش ترسانیدند خواجه نظام‌الملک هم که احساس کرده بود سخن بدگویان در شاه تأثیر کرده از ملک‌شاه دلتنگ گردیده عاقبت بر حسب امر ملک‌شاه قلمدان و دستار وزارت را از نظام‌الملک گرفتند و تاج‌الملک قمی منصب وزارت یافت خواجه نظام‌الملک در هنگام کناره‌گیری از وزارت گفته بود که عظمت سلطنت ملک‌شاه وزارت من بستگی دارد اتفاقاً هم همینطور شد زیرا خواجه در مدت وزارت چندین ساله خود در تمام اطراف مملکت دوستان داشت و غالب حکام ولایات از فرزندان یا معتمدان خواجه بودند که بواسطه عزل او در کار خود دلسرد شده و دیگر باعلاقه سابق بکارها رسیدگی نمیکردند و معذلک ملک‌شاه از سلاطین مهم ایران در دوره بعد از اسلام میباشد که وسعت ممالک مطیع او محدود بچمال تیانشان در شرق و حوالی دریای مدیترانه در مغرب بود و بعلاوه پادشاهی علم دوست و هنر پرور بوده است اما بیشتر رونق سلطنت البازسلان و پسرش ملک‌شاه مربوط به وزارت نظام‌الملک بود این وزیر دانشمند ایرانی با کمال صداقت و حسن عقیده بامور مملکت سلجوقی رسیدگی میکرد و باتدبیر و صرف هوش ممالک وسیعه سلجوقیانرا مدت‌ها بدون بروز هیچگونه فتنه و آشوبی اداره نمود ملک‌شاه در اواخر عمر بطرف بغداد حرکت کرد و گویا مصمم بود آنشهر را پایتخت قرار دهد در این سفر خواجه نظام‌الملک نیز همراه ملک‌شاه بود که بدست یکی از فدائیان اسمعیلی و با اطلاع

تاج الملك مقتول گردید و بفاصله ۱۸ روز ملک‌شاه هم در گذشت (۴۸۵)
امیر معزی قصیده سرای معروف معاصر ملک‌شاه بوده است و در عهد
ملک‌شاه چون در حساب سال و ماه اختلافی ظاهر شده بود امر این
پادشاه منجمین و ریاضی دانهای این عصر که سرآمد ایشان **عمر خیام**
نیشابوری بود برفع نقص تقویم اقدام نموده و تقویم معروف به تقویم
جلالی را ترتیب دادند

احوال خواجه نظام الملك چنانکه سابقاً اشاره کردیم دولت بزرگ سلجوقی
بشجاعت سلاطین اولیه این سلسله و تدبیر وزیر
ایرانی آنها خواجه نظام الملك قائم گردید
خواجه نظام الملك اصلاً اهل طوس خراسان و پدرش از کارگذاران
دولت بود خواجه نظام الملك علوم مقدماتی را در طوس تحت مراقبت
پدرش فرا گرفت و تحصیلات آن زمان را تعقیب و در فقه شافعی (یکی
از مذاهب سنت) مجتهد گردید و برای کسب فضایل و سیاحت بنای
مسافرت باطراف را گذاشت ابتدا در بلخ نزد **ابن شادان** از عمال
دولت سمت دبیری یافت ولی بواسطه خست این شخص از خدمت او ملول
شده بمرور رفت و بوسایلی خود را بچغری بیک سلجوقی شناساند چغری
بیک پایه فکری و معلومات خواجه را دیده و او را نزد پسرش **الب**
ارسلان فرستاد تا سمت کاتبی و مستشاری او را داشته باشد **الب** ارسلان
هم بر حسب توصیه پدر با خواجه در امور مهمه مشورت میکرد و همواره

(۱) امیر معزی در باب قتل نظام الملك و مرگ ملک‌شاه گوید :

رفت در يك مه بفر دوس برین دستور پیر شاه برتا از بی او رفت در ماه دگر
کرد ناگه قهر بزدان عجز سلطان آشکار قهر بزدانی بین و عجز سلطانی نکر

اعتقاد او نسبت بفضل و لیاقت خواجه افزون میگردد تا آنکه در سنه
۵۵۶ عبد الملك کسندری را مقتول و خواجه نظام الملك را بجای او بر
منصب وزارت منصوب کرد و از آن بیغد جز امور جنگی که خواجه
نظام الملك از آن اطلاعی نداشت بیشتر کارها بر حسب رأی خواجه
انجام میگرفت.

خواجه نظام الملك از وزیرای لایق و کارداران و صحیح العمل و
دانش دوست ایران محسوب می شود. در حقیقت خواجه نظام الملك
ترکان سلجوقی را متوجه مزایای تمدن کرده و سلاطین این سلسله
را بنشر علوم و بنای آبادیها تشویق کرد.

خواجه نظام الملك در چند نقطه بتأسیس مدرسه اقدام کرده
است که مهمترین آنها مدرسه نظامیه بغداد است که مدت‌ها مرکز تدریس
علوم عالیّه شرقی و علمای بزرگ از این مدرسه خارج شده‌اند از خواجه
نظام الملك کتابی باسم **سیاست نامه** در دست است.

مدت وزارت خواجه نظام الملك قریب ۳۰ سال طول کشیده
است و عاقبت در سنه ۴۷۵ از وزارت معزول و کمی بعد بدست فدائیان
اسمعیلی مقتول گردید و جنازه او را مردم با نهایت تجلیل تشییع کرده
و در اصفهان بخاک سپردند (۴۸۵)

جانشینان دولت سلجوقی که در عصر ملک‌شاه بمنتهای وسعت
ملک‌شاه واقدار رسیده بود بعزل خواجه و مرگ ناگهانی

ملک‌شاه که در حقیقت بانی عظمت آن بودند و
بصرف گذاشت. زیرا اختلافاتی که در حیات ملک‌شاه راجع بتعیین ولیعهد
جاری بود و در حقیقت خواجه هم فدای آن اختلافات شد بعد از وفات

ملکشاه دفعتاً ظهور کرد ملک‌شاه چهار پسر داشت **برکیارق** - **محمد محمود** - **سنجر** - مؤید الملک پسر نظام الملک و دوستان خواجه عموماً طرفدار برکیارق پسر بزرگتر ملک‌شاه بودند اما **ترکان خاتون** یکی از زوجه‌های ملک‌شاه برای طفل چهار ساله خود محمود تهیه سلطنت میدید و آنقدر کوشش کرد تا **مقصدای خلیفه** محمود را سلطان خواند و ترکان خاتون با اتفاق محمود در وانه اصفهان گردید. مؤید الملک با جمعی دیگر از هرسو برکیارق را کمک کردند و او بر قشون ترکان خاتون غلبه کرد و اصفهان را بگرفت در همان اوقات مقصدای خلیفه در گذشت و برکیارق بغداد رفته **مستظهر بالله** را بخلاف رسانیده و از او لقب سلطان گرفت و تاج الملک رقیب نظام الملک را بقتل رسانیده **مؤید الملک** را بوزارت انتخاب کرد (۴۸۶)

اما باز طرفداران محمود و ترکان خاتون برضد او برخاستند برکیارق تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و پس از مدتی مجدداً بجانب اصفهان حمله برد در این اوقات ترکان خاتون در گذشت و محمود هم که بابرکیارق صلح کرده بود کمی بعد یعنی در سال ۴۸۸ در گذشت برکیارق ظاهراً در سلطنت بلامنازع گردید و عاقبت نفوذ نظام الملک بعد از مرگ او هم کار خود را کرد و برکیارق سلطنت ایران رسید و در سال ۴۹۰ برادر خود سنجر را بحکومت خراسان منصوب کرد و سنجر بطرف غزنین حمله برد و آن قسمت را تصرف نمود سلطنت برکیارق بالاخره خالی از مخصه نماند زیرا از یکطرف بابرادرش محمد که حکومت آذربایجان را داشت مجبور بجنبش گردید و از طرف دیگر در سمت مشرق گرفتار نزاع با سنجر شد و از هر دو سو شکست

خود آخر الامر در سال ۴۹۶ با محمد صلح کرد و ممالک سلجوقی در حقیقت بین او و محمد تقسیم و سنجر هم حکومت خراسان را برای خود محفوظ نگاهداشت.

برکیارق مجموعاً ۱۲ سال سلطنت کرد و در این مدت تمام گرفتار جنگ با خویشان و ندان خود بوده است و در سال ۴۹۸ در گذشت. در اواخر سلطنت ملک‌شاه فرقه با اسم اسمعیلیه **فرقه اسمعیلیه** در ایران تشکیل یافت که بتدریج مقتدر گردیده و سلاطین سلجوقی و بزرگان ایران را گرفتار بلیه عظیمی کرد

مذهب اسمعیلیه اساساً در مصر بوده و خلفای فاطمیین مصر پیرو این طریقه بودند اساس این مذهب مبنی بر امامت اسمعیل برادر امام موسی کاظم بجای او میباشد زیرا اسمعیلیه معتقد بودند که امام موسی کاظم در حیات پدر در گذشته و لذا امامت به برادر او رسیده است. مروج مذهب اسمعیلیه در ایران شخصی بود موسوم به **حسن صباح** که اصلاً اهل ری بوده است.

حسن صباح با خواجه نظام الملک و عمر خیام نیشابوری در خدمت **امام موفق** نیشابوری که از بزرگان علماء آن عصر بود درس میخواندند این سه تن بمقتضای همدرسی رفاقت صادقانه داشتند تا آنکه خواجه نظام الملک بوزارت البارسلاان رسید و چون خیام نزد او رفت و عرض حاجت نمود خواجه نظام الملک مقرر برای او معین کرد در سلطنت ملک‌شاه حسن نزد نظام الملک رفت و از آنجا که فوق العاده جاه طلب و وزیرک و فعال بود بزودی در خدمت ملک‌شاه

بوسیله خواجه تقرب یافت و مشاور شاه گردید هنگام فرصت حسن نزد شاه از خواجه عیب جوئی میکرد و بعضی اشتباهات او را حتی در حضور خود خواجه ظاهر میساخت بالاخره حساب جمع و خرج دولت وسیع سلجوقی در عهد ملکشاه نامرتب بود زیرا هر ولایت بطرز مخصوصی و در موقع معین ادای مالیات میکرد شاه از خواجه نظام الملک تنظیم دفتر مالیاتی را خواست و خواجه نظام الملک دو سال مهلت خواست در همان مجلس حسن ادعا کرد که این امر مهم را چهل روزه بانجام خواهد رساند و شاه هم محاسبین و دفاتر جمع و خرج را به اختیار حسن گذارد تا بوعده خود عمل نماید.

از قرار معلوم حسن صباح در ظرف چهل روز باب معاشرت را بکلی مسدود و چون در فن محاسبه دستی داشت دفاتر را منظم ساخت اما خواجه نظام الملک بوسیله غلام حسن آن دفاتر را برهم زد و در روز معین که حسن بدربار آمد بواسطه برهم خوردگی دفتر نتوانست سؤالات ملکشاه را جواب گوید و دانست که خواجه نظام الملک در کار او اخلاقی کرده است لذا شرمنده و دلتنگ از دربار خارج شده بری و از آنجا از ترس تعقیب خواجه باصفهان رفت و بمنزل رئیس ابوالفضل که از بزرگان آن دیار بود ورود نمود شبی در ضمن صحبت گفته بود که اگر دو رفیق موافق داشتم سلطنت این ترک (ملکشاه) را برهم میزدم و چیزی نگذشت که حسن عزم مسافرت بمصر نمود و مدتی در آنجا بسر برده و با دربار خلفای فاطمیین رفت و آمد پیدا کرد و مذهب اسمعیلیه را برای پیشرفت مقاصد خود و انتقام کشی از دولت سلجوقی از مصر ارمغان بایران آورده و بحوالی قزوین رفت

و بنای دعوت مردم را بمذهب اسمعیلیه گذاشت چند تن از اهالی باو گرویدند و حسن فرصت یافته با اتباع خویش در سنه ۴۸۳ قلعه الموت را که مکان مستحکمی در نزدیکی قزوینست گرفت و آنجا را مرکز خویش قرار داد و مبلغی از طرف خود باطراف فرستاد در بعضی نقاط دیگر مملکت نیز اسمعیلیه قلاعی را تسخیر و پناهگاه خود قرار دادند حسن یکمرتبه سپاهیان سلجوقی را با قشون قلیل خود منهزم کرد و ملکشاه در سنه ۴۸۵ **امیر ارسلان قاش** از سرداران خود را مأمور دفع حسن صباح نمود حسن صباح با بعضی از مردم خارج قلعه قرار هائی گذارده بود و در موقعیکه امیر ارسلان قاش بقلعه الموت حمله میکرد موافقین حسن از خارج قلعه لشکر او را محاصره کرده و قشون او شکست خورد و غنائم و اموال زیادی بدست حسن افتاد.

از این موقع دیگر کار دولت حسن بالا گرفت و بقدری بر اتباع خود مسلط بود که اسمعیلیه را فدائیان نیز میگویند زیرا بحکم حسن حاضر بقتل خود هم بودند.

از طرف دیگر حسن صباح در عقاید خود سختی بخرج میداد و رعب او در دل همه جای گرفته بود چنانکه پسر خود را بجرم مخالفت با مقررات دینی بقتل رسانید.

سیاست حسن این بود که بزرگان سلجوقی را در گوشه و کنار بقتل رساند و از اینراه دولت سلجوقی را مضطرب سازد اول دفعه یکی از فدائیان را مأمور قتل خواجه نظام الملک کرد و چنانکه دیدیم در سنه ۴۸۵ خواجه بقتل رسید و چون در همان موقع ملکشاه هم وفات یافت اساساً دولت سلجوقی رو بضعف رفت و حسن صباح روز بروز بر اقتدار

و عظمت خود میافزود در مدت ۲۵ سال با کمال اقتدار ریاست کرد و هر کس را که مخالف با مقاصدش می یافت بقتل میرساند چنانکه **الراشد بالله** خلیفه عباسی هم بنابر مشهور بدست فدائیان کشته شد.

سلطان محمد و برکیارق جانشینان ملکشاه در عهد سلطنت خود با اسمعیلیه در زد و خورد بودند اما کاری از پیش نبردند و سلطان سنجر هم که از سلاطین بزرگ سلجوقی است وقتی مصمم شد فتنه اسمعیلیه را دفع نماید از طرف فدائیان بضرب کارد مجروح شد و از تعقیب خیالات خود دست کشید.

حسن صباح در سال ۵۰۸ در عهد سلطنت سلطان محمد در گذشت و **کیا بزرگامید** جانشین او گردید.

خلاصه رویهم رفته جانشینان حسن مجموعاً هشت نفر بوده اند و متجاوز از صد و هفتاد سال در ایران ریاست مذهبی مقتدرانه داشتند و عاقبت در سال ۶۵۵ بدست هلاکوخان مغول منقرض گشتند.

پروان حسن علاوه بر اسمعیلیه و فدائیان با اسم باطنیه و ملاحده نیز خوانده شده اند.

سلطنت سلطان سنجر
بعد از برکیارق برادرش سلطان محمد پادشاه شد و سلطان محمد با اسمعیلیه مکرراً جنگ کرده تقریباً ایام سلطنت خود را وقف این کار نمود **۵۱۱ تا ۵۵۲**

و برای اینکه سلطنتش بی منازع باشد پسر برکیارق موسوم به **ملکشاه ثانی** را در سن پنج سالگی کور نموده و در سال ۵۱۱ وفات یافت اولین جنگ صلیبی در عهد این سلطان اتفاق افتاده و بعد از او پسرش **محمود** جانشین وی گردید محمود با سنجر عموی خود که تا آن

موقع بحکومت خراسان قناعت کرده بود بچنگ برداخته و شکست فاحش خورد و از این بعد سلطنت سلجوقی برای سنجر بی منازع گردید. اما سنجر با محمود از راه دوستی کنار آمد و حکومت عراق و آذربایجان و فارس و ارمنستان و گرجستان و بین النهرین را باو وا گذاشت و محمود دختر سنجر را بزنی اختیار کرد.

باید دانست که در ضمن کشمکشهای پسران ملکشاه تجزیه دولت سلجوقی شروع و سلاجقه آسیای صغیر و کرمان بکلی مستقل شدند و این دو ناحیه از اطاعت شاهان سلجوقی خارج گردید.

چنانکه سابقاً اشاره کردیم سنجر از مرگ پدر باینطرف در خراسان حکومت داشت و بعد از فوت برکیارق خود را شاه خواند.

سلطان سنجر از سلاطین شجاع و متهور ایرانست و بعد از البارسلان و ملکشاه میتوان او را بزرگترین عضو خاندان سلجوقی دانست بعد از غلبه بر محمود سلطان سنجر بجانب غزنین لشکر کشید و با بهرام شاه غزنوی بچنگ پرداخت و عاقبت بهرام شاه مغلوب و خراج گذار سنجر گردید.

در سنه ۵۲۴ حاکم سمرقند نسبت بسنجر یاغی شد عساکر سلجوقی بماوراءالنهر رفتند و شهر سمرقند گرفتار محاصره سختی گردید عاقبت تسلیم و حاکم آنجا اسیر سنجر شد سنجر لشکر بخوارزم کشید و حکومت آنجا را به آتسز از خانواده های **انوشکین** وا گذار کرد چنانکه خواهیم دید آتسز بعدها بتشکیل سلسله سلاطین مستقلی موفق شده و سلسله معروف به **خوارزمشاهیان** را تأسیس کرد خلاصه سنجر در عهد سلطنت خود نوزده جنگ کرده و باستاناء و جنگ در تمامی محاربات

فاتح بوده است و بعلاوه سنجر از سلاطین معرفت دوست و مشوق علم و ادب بوده است.

یکی از محاربات معروف سلطان سنجر جنک با علاءالدین جهانسوز پادشاه غوری میباشد و بالینکه سنجر در این محاربه هم فاتح شد معذک سلسله غوریان منقرض نگردند و بعد از مرگ سنجر دولت غور مثل سلسله خوارزمشاهیان قوتی گرفت و صاحب اعتبار و اهمیتی شد.

دسته از طوایف ترکمان زردپوست که مسکن جنک باقراختائیان اصلی آنها شمال چین بوده است در اوائل قرن ششم هجری بطرف ترکستان آمده دولت معتبری در آن حدود تشکیل دادند.

این ترکمان معروف به قراختائیان بودند که دولت آنها در سنه ۵۲۰ تحصیل عظمتی کرد و با ممالک سلجوقی همسایه گردید.

مذهب قراختائیان بودائی و جمعی از آنها پیرو طوبقه کنفوسیوس حکیم معروف چین بودند و چون در ترکستان با مسلمین مجاور شدند بواسطه اختلاف مذهبی نسبت باهالی ماوراءالنهر و خراسان خصومت شدیدی پیدا کردند.

اطرافیان سنجر شاه را به جنک باقراختائیان تحریک کردند و سلطان طایفه مزبور موسوم به گورخان متوجه خراسان شد و محاربه شدیدی که میتوان آنرا جهاد مذهبی دانست در گرفت لشکر سنجر شکست سختی خورد عقب نشست.

این شکست سلطان سنجر راست کرد زیرا اول شکستی بود که این پادشاه بزرگ خورد گرچه در همین اوقات بواسطه غلبه بر

علاءالدین جهانسوز شکست مزبور را تلاقی کرد اما چیزی نگذشت که سلطان سنجر گرفتار بلیه دیگری گردید و در این بلیه نه تنها سلطنت سنجر بلکه دولت سلجوقی رو بزوال نهاد و آن جنک با ترکمان غز می باشد.

ترکمان غز دسته از طوایف شمال شرقی بودند جنک با ترکمان غز که مجموعاً قریب بیچهل هزار خانوار میشدند وقتی قراختائیان مساکن غز ها را تصرف کردند این طایفه با اجازه سنجر از رود جیحون گذشته به طرف خراسان آمدند و در نواحی بلخ مسکن گزیدند و مقرر گردید که سالیانه بیست و چهار هزار گوسفند بمطبخ سلطان سنجر برسانند.

چند سالی ترکمان غز این باج را می پرداختند اما عاقبت چون فرستاده خوانسالار سنجر که مأمور گرفتن گوسفند بود باغزها بد رفتاری کرد کار بمشاجره کشید و ترکمان غز یکباره یاغی شده و از خراج امتناع کردند خوانسالار تامدنی از ترس این مطلب را از سنجر پنهان کرد و عاقبت بوسیله این مسئله را بگوش سلطان رسانید و پادشاه یکنفر از سرداران خود را که حکومت بلخ داشت مأمور سرکوبی غزها نمود ابتدا حاکم بلخ فرستادگانی نزد ترکمانان غز فرستاد و خراج عقب افتاده را مطالبه کرد غزها فرستادگان را بقتل رسانیدند و کار به جنک منتهی شد و در ضمن جنک حاکم بلخ شکست سختی خورده و با پسرش کشته گردید امراء سنجر را به جنک اغواء کردند و بالینکه غزها از کرده های خود پشیمان شده از در اطاعت در آمدند بسفرای آنها اعتنائی نکرد و در سال ۵۴۷ با قریب صد هزار

نفر سپاهی شخصاً عازم سرکویی غزها گردید غزها که از هر طرف چاره بر آنها شده بود حمله سخت بر عساکر سنجر کرده عاقبت در ضمن محاربه شاه اسیر غزها گردید و ترکان وحشی غزب مرو و نیشابور حمله کرده جمع کثیری را کشتند و مساجد و خانه ها را آتش زده و عده از فضلا من جمله **محمد بن یحیی** را بقتل رسانیدند و تمام صفحه خراسان گرفتار تاخت و تاز آنها شده و از مردم تقدینه میخواستند و چهار سال تمام سلطان سنجر اسیر غزها بود و چون عیال شاه اسیر گردیده بود سلطان سنجر از ترس آنکه ترکان غز بقتل زوجه او اقدام کنند فرار نکرد تا آنکه در سنه ۵۵۱ زوجه اش وفات یافت تدبیر فرار کرد عاقبت بزحمت زیاد خود را بمرو رسانید و از چنگ طوایف وحشی خلاص شد اما شدت الم و غصه و کبر سن سنجر را زنده نگذاشت و در سال ۵۵۲ در سن هفتاد و چهار سالگی در گذشت و در مرو مدفون شد و دولت سلجوقی که از عهد اسارت سنجر گرفتار ضعف گردیده بود بمرك سنجر دفعتاً گرفتار تجزیه و انقراض گردیده و خوارزمشاهیان بر خراسان استیلا یافتند.

سلطان سنجر از سلاطین بزرگ سلجوقی و شعراي نامدار مثل **انوری و ادیب صابر و عبدالواسع جبلی** و غیره در دربار او بوده و او را مدح کرده اند

تجزیه و انقراض دولت سلجوقی
پس از مرك سنجر دیگر سلسله سلجوقی دوامی نکرد و بعد از این پادشاه چندین سلطان بی اهمیت با اسم محمود دوم و طغرل دوم و سلطان مسعود و ملکشاه ثانی و غیاث الدین و سلیمان شاه و سلطان ارسلان و طغرل سوم

متوایاً سلطنت یافتند اما در عهد ابن سلاطین ممالک وسیع سلجوقیان گرفتار ضعف و تجزیه گردید چنانکه خراسان دست خوارزمشاهیان اقتاد و در فارس و آذربایجان دو سلسله یکی با اسم اتابکان فارس و دیگری با اسم اتابکان آذربایجان سلطنت یافتند

اما باز دولت سلجوقی نیمه رمقی داشت تا آنکه طغرل سوم در ۵۹۰ در حنك با اتابکان آذربایجان و خوارزمشاهیان شکست خورده و بقتل رسید و بمرك او دولت سلجوقی بکلی منقرض شد.

سلسله سلجوقیان با وجود اینکه ترك بودند ولی چون از همان ابتداء بدیانت اسلام وارد شده و آداب ایرانیت را قبول کردند عهد سلطنت آنها خالی از تاخت و تاز بوده و از ادوار آبادی ایران و آسایش ایرانیان بشمار میرفته است اما باید دانست که سلطنت یافتن سلاجقه در ایران سایر ترکهارا باین خیال انداخت چنانکه میتوانیم حمله قراختائیان و ترکان غز را از این مقوله بشماریم عاقبت یکدسته از ترکهای مغولستان که جاده حمله بایران را صاف دیدند حمله شدید بایران کرده و اوضاع این مملکت را دگرگون ساختند.

از تجزیه دولت سلجوقی چند دولت بظهور رسید. یکی **خوارزمشاهیان** که در فصل بعد بذكر آنها خواهیم پرداخت و دیگر **اتابکان موصل** که ذکر آنها باناریخ ایران چندان مناسبت ندارد و سومی و چهارمی **اتابکان فارس و اتابکان آذربایجان** که بشرح احوال آنها اشاره مینمائیم.

اتابکان فارس

اتابك اصلاً بمعنی پدر بزرگ است و سلاطین سلجوقی را رسم چنان بود که تربیت اولاد خود را بامرای ترك واگذا کرد و ایشان را اتابك مینامید و غالباً بحکومت ولایات مقرر میسازیدند. چون دولت سلجوقی رو به ضعف نهاد اتابکانی که در فارس حکومت داشتند بر ملکشاه ثانی یازدهمین سلطان سلجوقی شوریده و حکومت خویش را مستقل کردند و ناحیه فارس و اطراف آنرا باطاعت خویش در آوردند.

اتابکان فارس از اعقاب مردی ترك بودند موسوم به **سلغر** که در دربار سلجوقیان سمت اتابکی داشت و اولاد او بحکومت فارس منصوب گردیده بودند در عصر ملکشاه ثانی یکی از نواده های سلغر موسوم به **سلغر** بر دولت سلجوقی یغی گردید و در اواخر نیمه اول قرن ششم سلسله اتابکان را که بحسابت اسم سلغر به **سلغریان** نیز موسوم است تأسیس کرد.

مرکز اتابکان فارس شهر شیراز بوده و بعد از سنقر ۸ نفر دیگر در فارس از اولاد او سلطنت یافته و دولت آنها تا سال ۶۶۰ دوام یافته است.

اتابکان فارس عموماً سلاطین عادل و خوش رفتار و مشوق علم و ادب بوده و معروفترین آنها دو نفر بوده اند یکی اتابك سعد بن زنگی (۵۹۹-۶۲۸) و دیگری پسرش اتابك ابو بكر بن سعد (۶۲۸ تا ۶۸۸).

اتابك سعد به سخا و دانش دوستی و شجاعت مشهور و وزیرای دانشمندی مانند **عمیدالدین اسعد** را همواره در خدمت خود داشته است. این اتابك

اتابك سعد بن
زنگی

بارها لشکر به ری و اطراف عراق کشیده و اصفهان و بعضی بلاد دیگر را مسخر کرد و کمتر در شهر شیراز اقامت داشت به همین جهت در دو مرتبه این شهر در عصر او مورد هجوم بعضی امراء اطراف گردید اتابك سعد بن زنگی با سلطان محمد خوارزمشاه معاصر بوده و ابتداء با او روابط دوستانه داشته است لیکن بر سر تصرف ولایات مرکزی ایران از قبیل ری و عراق عاقبت بین این دو سلطان جنك واقع شد و سلطان محمد خوارزم بالشگر معظمی مصمم فتح شیراز گردید اتابك سعد در این معرکه با وجود قلت سپاهی شجاعت بسیار بظهور رسانید بطوری که اسباب حیرت خوارزمشاه گردید ولی عاقبت اسیر اردوی سلطان محمد شد و بواسطت بعضی امراء مصالحه واقع گردید مبنی بر اینکه اتابك سالیانه خراجی بسطان محمد بدهد و بعضی قلاع معتبر فارس را نیز تحویل گماشتگان سلطان دهد.

باین ترتیب اتابك سعد مجدداً بشیراز آمد و بنای آبادیهای پرداخت چنانکه مسجد جامع در شیراز بنا کرد و بعد از ۲۹ سال فرمانروائی در گذشت.

جانشین سعد بن زنگی پسرش **ابو بكر بن سعد** گردید این اتابك هنگام جلوس بتخت اوضاع فارس را آشفته یافت زیرا چنانکه اشاره کردیم در غیبت طولانی و ایام اسارت پدرش قلمرو اتابکان فارس گرفتار بعضی تاخت و تازها شده و در گوشه و کنار ناامنی حکمفرما بود.

لذا اتابك که مردی شجاع و آبادی دوست بود ابتداء برفع اغتشاشات داخلی پرداخت و قشونی مجهز کرده باطراف حمله برد و جزیره

بحرین و ناحیه قطیف را در ساحل عربستان متصرف گردید و مدارس
چندی در شیراز بنا نمود و مریضخانه نیز تأسیس کرد قنّه عظیم مغول
در عهد این اتابک ظهور کرد لیکن کمال تدبیر و حسن سیاست این
پادشاه خطه فارس را از تاخت و تاز مغول و باد قنّه آنها نگاهداشت
چندین مرتبه ابوبکر سعد برادر پسر خود را با هدایائی نزد سلاطین
مغول فرستاد و با آنها اظهار دوستی و اطاعت کرد و قلمرو خویش را
از آتش بیداد آنها مصون نگاهداشت. شیخ سعدی از شعرای بزرگ
ایران معاصر باین سلطان و تخلص خود را از نام پدر این اتابک اخذ
نموده و گیلستان را در سال ۶۵۶ بنام پسر او سعد بن ابوبکر سعد و
بوستان را در سال ۶۵۵ بنام خود او تالیف نموده است.

اتابکان آذربایجان

مؤسس این سلسله یکی از غلامان مسعود موسوم به ایلدگز است
ایلدگز بواسطه لیاقت و شجاعتی که داشت در دربار سلطان مسعود
سلجوقی تقرب یافت و عاقبت از طرف او مأمور فتح اران (ولایات
ماورای ارس) گردید و ایلدگز ولایات گنجه و شیروان و باکو از نواحی
قفقاز را مسخر کرده و از طرف مسعود بحکومت آذربایجان
منصوب گردید.

مسعود زوجه برادر متوفای خود طغرل دوم را به ایلدگز داد
و این زن از شوهر سابق خود پسری داشت موسوم به ارسلان و از
ایلدگز هم دو پسر آورد یکی موسوم به محمد جهان پهلوان و دیگری
قرل ارسلان

چنانکه می دانیم چندی بعد از مسعود سلجوقی سلطنت به
سلیمان سلجوقی رسید و ایلدگز برای آنکه معناً صاحب اقتدارانی
شود سلیمان شاه را بنفوذ شخصی خود مجبور کرد ارسلان شا را که
پسر زن ایلدگز بود ولیعهد نماید و در سال ۵۵۶ که سلیمان شاه در گذشت
سلطنت اسماً با ارسلان شاه رسید اما در حقیقت ایلدگز همه کاره بوده
و پسرش جهان پهلوان نیز در دستگاه سلطنت ارسلان شاه صاحب نفوذ
گردیده بود. رشادت ایلدگز و جنگهای که او و پسرش جهان پهلوان
بامخالفین سلطنت سلجوقی کردند چندی دیگر حیات این سلسله را ادامه
داد اما بعد از فوت ایلدگز در سال ۵۶۷ پسر رشیدش جهان پهلوان
در حقیقت سلطنت ارسلان و جانشین ارسلان طغرل سوم را اداره
میکرد بعد از فوت جهان پهلوان در سنه ۵۸۲ برادرش قزل ارسلان به
خدمت طغرل سوم مشغول شد. اما چیزی نگذشت که بین طغرل سوم
و قزل ارسلان مخاصمه آغاز شد و کار جنگ کشید. ابتدا طغرل سوم
فاتح بود حتی ناصر خلیفه عباسی را هم که با قزل ارسلان همراهی کرده
بود شکست داد اما عاقبت قزل ارسلان پیش برد و طغرل را اسیر کرده
در آذربایجان حبس نمود و بتهیه مقدمات سلطنت پرداخت که بطور
ناگهانی بقتل رسید (۵۸۷) بعد از کشته شدن قزل ارسلان طغرل از حبس
بیرون آمد و بتجدید سلطنت از دست رفته پرداخت اما گرفتار کشمکش
با قتلخ اینانج برادرزاده قزل ارسلان گردید. قتلخ اینانج که درد قهقه
اول از طغرل شکست خورد بعلاءالدین تکش پادشاه خوارزم متوسل
گردید و در حدود ری جنگی بین طغرل و خوارزمشاه در گرفت

و بواسطه مستی طغرل سوم در این جنگ مغلوب و مقتول گردید و دولت سلجوقی بکلی منقرض شد (۵۹۰) مشهورترین اباکان آذربایجان قزل ارسلان است که ممدوح شعرای بزرگی از قبیل ظهیرالدین فاریابی و افضل ایدین خاقانی است اباکان آذربایجان مجموعاً شش نفر بوده و آخرین آنها مظفرالدین ازبک نام دارد که در سال ۶۲۲ در گذشت



فصل دوم

سلسله خوارزمشاهیان

چنانکه سابقاً اشاره کردیم یکی از دولتهائی که از تجزیه دولت سلجوقی بوجود آمد دولت خوارزمشاهیان بود.

خوارزم یکی از ولایات معروف تر کستان در مغرب خراسان قدیم و همان اراضی بین حیحون و ساحل شرقی بحر خزر بوده و شهرهای مهم آن خوارزم و هزاراسب نام داشته است.

ملکشاه سلجوقی در حیات خود یکی از غلامانش را که انوشکین نام داشت بشخصگی خوارزم برگماشت و انوشکین که مردی دلیر و پاکفایت بود تا آخر عمر باین کار اشتغال داشت و در عصر سنجر پور ملکشاه در گذشت. و سنجر بمناسبت آنکه خاندان انوشکین با اخلاق و خوی خوارزمیان آشنائی داشتند پسر انوشکین را که قطب الدین محمد نام داشت بجای پدر والی خوارزم گردانید (۴۹۱)

قطب الدین نسبت بسنجر راه اطاعت می پیمود و مدت سی سال با کمال سلامت نفس حکومت خوارزم داشت و ملقب بخوارزمشاه گردید و بهمین مناسبت سلسله او را خوارزمشاهیان نامیده اند.

قطب الدین از امرای شعر دوست خوارزم و ابوالعالی رازی مداح او بوده است

آتسز خوارزمشاه بعد از قطب الدین پسرش آتسز جانشین وی گردید و آتسز ابتدا مثل پدر از سلطان اطاعت

داشت و از مقربان شاه بود اما از آنجا که صاحب طبعی سرکش و جاه طلب بود عاقبت با سلطان سنجر بنای ستیزه را گذاشت و در ۵۳۵ بنام خود سکزده واسم سنجر را از خطبه حذف کرد سنجر حکومت آنجا را برادر زاده خویش سلیمان شاه واگذار کرد اما چون سلطان در سال ۵۳۸ از قراخانیان شکست خورد آتسز موقع را غنیمت شمرد و حمله بخوارزم برد و سلیمان شاه را بیرون کرده و مستقلانه بحکومت پرداخت و چون شنید سنجر در صدد جنگ با اوست تقاضای عفو کرد و تحف و هدایائی برای سلطان فرستاد و متعهد گردید بمدها سرپیچی نکند اما باز بمهد خود وفانکرد و سنجر ادیب صابر را برسالت نزد او فرستاد که نصیحتش کند ولی مفید نیفتاد و آتسز علی الاتصال بر ضد سنجر کار میکرد و عاقبت ترکان غز را تحریک بتاخت و تاز در خراسان نموده و آن آتش بیداد را روشن گرداند که مایلین ماجری را در فصل پیش بیان کردیم. رشید و طواط معاصر و مداح آتسز بوده است (۱)

علاءالدین تکش

آتسز در سال ۵۵۱ در گذشت و ایل ارسلان جانشین وی گردیده در عصر او سلطان سنجر وفات یافت و ایل ارسلان بازرگان دولت سلجوقی مشغول کشمکش بود که بواسطه نرساندن خراج معمولی بقراخانیان گرفتار حمله این طایفه گشته و شکست خورد و در سال ۵۵۷ در گذشت و پسرش سلطان شاه (۵۵۷ تا ۵۸۹) جانشین وی گردید. اما این پادشاه گرفتار

(۱) بعد از حمله آتسز بخوارزم و استرداد آن ولایت از سلیمان شاه و طواط قصیده در مدح آتسز سرود که مطلعش اینست :
چون ملک آتسز بتخت ملک برآمد دولت سلجوق و آل او برآمد

مدعی بزرگی یعنی برادرش علاءالدین تکش شد و تا آخر عمر دوچار جنگ و ستیزه با او بود یکمرتبه از علاءالدین شکست خورده و بمملوک غور پناهنده گردید و با وجود آنکه در جنگ با ترکان غز فاتح شد و نیشابور را گرفت معذلک کار او پیش رفتی نکرد و چنانکه گفتیم تا آخر عمر گرفتار و بعد از مرگش علاءالدین تکش در سال ۵۸۹ سلطان بلا منازع خوارزم شد در همین اوقات بود که قلع اینانچ اتابک آذربایجان علاءالدین را تحریک بجنگ با طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی نمود علاءالدین ابتدا شکست خورد و طغرل مغرور شده سخت شرا بخوار شد تا آنجا که در موقع مواجهه با دشمن در حینی که چندین بیت از اشعار شاعنامه را بعنوان حماسه (۱) میخواند از غایت مستی بجای آنکه گرز را متوجه دشمن نماید پهای اسب خود زد و بر زمین افتاد در همین حال قلع اینانچ رسیده و پادشاه لایعقل را قتل رسانید بساط دولت سلجوقی بر چیده گشت. علاءالدین تکش قسمت اعظمی از متصرفات سلاجقه را ضبط و دولت او اهمیتی یافت و از این وقت است که میتوان سلسله خوارزمشاهیان را در ردیف سلسله سلاطین مهم ایران محسوب نمود علاءالدین تکش بعد از شکست طغرل بدفع اسمعیلیه نیز کوشید اما عمرش کفاف این کار را نکرده در سال ۶۹۵ در گذشت.

(۱) از قرار معلوم اشعار مزبور این ابیات بوده است :

چو زان لشکر کتن بر خاست کرد رخ نامداران ما گشت زرد
من آن گرزیک زخمه برداشتم سپه را همان بجای بگذاشتم

سلاطین آخری
خوارزمشاهیان

بعد از علاءالدین تکش پسرش سلطان محمد

جانشین وی گردید. سلطان محمد خوارزمشاه

از سلاطین دلیر و جنگجو سلسله خوارزمشاهیان

میباشد چنانکه در عهد سلطنت خود چندین جنگ کرد چندین بار با دولت غور مخصوصاً با یکی از سرداران شجاع ملوک غور موسوم به محمد چربک جنگیده و فاتح شد و نفوذ دولت مزبور را تقریباً از صفحه از خراسان بر انداخت چون گور خان رئیس قراخانیان با مردم ماوراءالنهر بد رفتاری میکرد و اساساً قراخانیان رعایت احترام سلطان محمد را نمیکردند بنا بر دعوت مردم آن سامان سلطان محمد عزم جنگ با قراخانیان کرد ابتدا والی سمرقند که او هم از طایفه مزبور رنجشی داشت دروازه های شهر را بروی سلطان خوارزم بگشود و سکه بنام خوارزمشاه زد آنگاه سلطان محمد روی بجانب قراخانیان آورد و جنگ سختی واقع شد عاقبت قراخانیان منهزم گشته و سر کرده ایشان اسیر گردید (۷۰۶) این فتح موجب اشتها سلطان محمد در تمام نواحی شرقی و مرکزی ایران شد زیرا کمتر سلطانی یارای مقاومت با این طایفه را داشت.

بار دیگر سلطان محمد خوارزمشاه حمله بترکستان برد و آنکه لشکریان او رشادت فوق العاده ظاهر ساختند کاری از پیش نبرد چنانکه در تاریخ اتابکان فارس قدیم دیدیم سلطان محمد در ضمن جنگی که با اتابک ابوبکر بن سعد نمود فاتح شد و او را اسیر کرد از طرف آذربایجان نیز سلطان محمد از ضعف اتابکان آذربایجان

استفاده کرده پیشرفتی نمود و اتابک مظفرالدین ازبک را دست نشانده خود ساخت.

چون سلطان محمد اطلاع یافته بود که ناصر خلیفه بعضی از طوایف ترک را تحریک بجنک او نموده است لذا در سال ۶۱۵ حکم کرد اسم خلیفه را از خطبه ها حذف کرده و شخصاً عازم فتح بغداد گردید. اما زمستان سخت و راههای کوهستانی و پر برف جبال مغرب ایران مانع از پیشرفت سلطان شد در همین اوقات بود که مغول به ماوراءالنهر حمله کرده بود و سلطان بجلو آنها شتافت و از چنگیز شکست سختی خورده فراراً بطرف سواحل بحر خزر رفت و در جزیره آبسکون در سال ۶۱۷ وفات یافت

بعد از سلطان محمد پسر رشیدش سلطان جلال الدین خوارزمشاه جای او را گرفت و این سلطان بطوریکه بعد خواهیم دید بارها جلوی سیل بنیان کن مغول ایستادگی کرد و در هندوستان نیز فتوحاتی نمود اما مغولها باین آسانیا دست از تخریب آثار تمدن و قتل و غارت برنمیداشتند و بالاخره بر این سلطان چیره شدند در سال ۶۲۸ سلطان جلال الدین در حدود کرمان ناپدید شد و بعضی قتل او را بکردارها نسبت میدهند

باری بمرک سلطان جلال الدین بساط دولت خوارزمشاهی برچیده گشت و حکومت مغول سرتاسر ایران را گرفت و ما این ماجرا را در فصل بعد بیان خواهیم کرد.

کلیات اوضاع ایران از تأسیس

صفاریان تا حمله مغول

وضع سلطنت و آداب و رسوم
سلسله سلاطینی که تاکنون بذکر آنها پرداخته ایم عموماً سلطنت استبدادی و مطلقه داشته و در حکومت خویش پابند هیچ قاعده و قانونی نبودند جز بعضی از آنها که ایمان شدید بدیانت اسلام داشتند که عموماً خوش رفتار و قواعد عدل و انصاف را در کارها رعایت میکردند. اما باید دانست که سلطنت سلسله های سابق الذکر هیچیک بر پایه تشکیلات منظمی استوار نبوده بهمین جهت بنای سلطنتشان بزودی فرو میریخت و غالباً بمرك مؤسس سلسله آن سلطنت از هم میپاشیده است و شخص زورمند و جاه طلب دیگری بتهیه سلطنت میپرداخته و همین امر سبب شد که در اینمدت (از ظهور صفاریان تا حمله مغول) سرزمین ایران غالباً عرصه تاخت و تاز سرسلسله ها و امراء بوده و چون سد شمال شرقی هم از زوال دولت ساسانی دیگر شکسته بود قبائل مختلفه ترك نیز بایران قدم گذاشته کشمکش را توسعه میدادند هجوم عرب مذهب اسلام را در ایران رواج داد. اما باید دانست که این مذهب از همان اوایل رحلت پیغمبر بواسطه اختلاف مسلمین دچار تقسیم بندی گردید و فرق متعدد بظهور رسیدند که معروفترین آنها شیعه و تسنن میباشد ایرانیان با آنکه قلباً پیرو مذهب شیعه بودند بمطابقت پادشاه سنی مذهب اسماً از پیروان تسنن بشمار می آمدند تنها در دوران آل بویه ایرانیان مذهب خویش را آشکار ساختند و از پیروی

صوری هم نسبت بخلافت اسلامی سرباز زدند و بهمین جهت سلاطینی که در ایران بسلطنت رسیده اند باز اطاعت ظاهری از خلفا داشتند. اما باز پس از غلبه ترکان سلجوقی مذهب تشیع پشت پرده رفت و اینحال تا ظهور صفویه دوام داشت.

رسوم و آداب ایرانیها بواسطه معاشرت با اعراب و نفوذ قواعد اسلام تقریباً بکلی عربی شده بود و خط عربی خط رسمی گردید و بسیاری از لغات عرب در زبان فارسی داخل شد. اما باید دانست که آثار عربیت بیشتر در شهرها نفوذ کرد و بسیاری از ایرانیها در پناه سلسله ها و قلمه های کوهستانی سالیانی دراز برسوم و قاعده پیشین خود باقی ماندند.

علوم و صنایع
حمله بایران یکباره اساس مدنیت عالییه عهد ساسانیان را فرو ریخت و فاتحین عرب جز تبلیغ دیانت اسلام و استقرار رسوم عربیت بکار دیگری دست نزدند تا آنکه دولت وسیعه اسلامی تشکیل شد و خلفا احتیاج این دولت را به اخذ بسیاری از آثار تمدن احساس کردند و اینکار از عصر منصور دومین خلیفه عباسی شروع شد.

ایرانیان که در تمدن یعنی علوم و صنایع سابقه ممتدی داشتند در این موضوع مشوق خلفا و در حقیقت پیشقدم بنای تمدن اسلامی گشته و بسیاری نمایندگان درجه اول در علوم و صنایع میان مسلمین ظاهر شدند که اکثر ایرانی بودند.

بنابراین تاریخ علوم و معارف ایران در فاصله بین قرن دوم تا نیمه دوم قرن هفتم با تاریخ علوم و معارف دولت اسلامی تماس کلی دارد.

بلکه بایکدیگر آمیخته است و ما فعلاً بذکر اسامی علماء و دانشمندان درجه اول ایرانی که در فاصله مزبوره ظاهر شده اند میپردازیم

اول علمی که مسلمین به آن توجه کردند صرف و نحو و قواعد فصاحت بود زیرا در فهم معنی قرآن و درک صنایع و لطایف ادبی آن احتیاج به علوم مزبوره را از هر چیز احساس کرده و بعلاوه ذاتاً اعراب از عهد جاهلیت ذوق سرشار ادبی داشته و برای تدقیق در این امور طبع آنها مستعد بوده است در علوم ادبیه که همان صرف و نحو و بیان و بدیع و عروض و امثال آن باشد در میان ایرانیان فضایی درجه اول ظاهر شدند که در فنون مزبوره در حقیقت معلم ادبای عرب گشتند.

معروفترین آنها یکی **سبویه** **بیضاوی فارسی** که از علمای درجه اول نحو و کتاب نحو او نزد فضایی عرب حجت است. و دیگر **زمخشری** (در قرن ششم) و **عبدالله بن مقطع فارسی** که در عهد منصور عباسی کتاب **کلیله و دمنه** و تاریخ قدیم ایران را از زبان بهلوی به عربی ترجمه کرده است.

دیگر **بدیع الزمان همدانی** صاحب کتاب ادبی معروف بمقامات بدیعی که در سال ۳۹۸ در گذشته است و **ابوالفضل ابن عیاد** وزیر رکن الدوله دیلمی و غیره در علم فقه و حدیث و بطور کلی در علوم دینی نیز ایرانیان از فضایی مسلمین گوی سبقت را ربوده اند مشهورترین آنها یکی **شیخ کلینی رازی** صاحب کتاب **کافی** که در سال ۲۲۸ در گذشته و دیگر **شیخ صدوق قمی** معروف بابن بابویه صاحب کتاب **من لایحضره الفقیه** که فوتش در سال ۳۳۱ اتفاق افتاده دیگر **شیخ طوسی**

صاحب کتاب **تهذیب و استبصار** که در سال ۳۴۶ وفات یافته است و چهار کتاب مزبور بعد از اساس مذهب شیعه گردید. دیگر **محقق** صاحب کتاب معروف به **شرایع** در فقه و دیگر **احمد بن حامد غزالی** منسوب به غزاه یکی از قراء طوس (۱) صاحب کتاب **احیاء العلوم** و غزالی طرف اعتقاد تشیع و تسنن هر دو بوده و گذشته از رتبه اجتهاد صاحب مقامات عالیه حکمتی است دیگر از علموی که در ایران رواج بسیار داشته و دانشمندان درجه اول در این علوم ظاهر شدند نجوم و هیئت و ریاضی است که در حقیقت این سه علم در مباحث عالیّه خود یکدیگر مربوط میشده اند مخصوصاً چون نجوم بواسطه پیش بینی بعضی قضایا طرف توجه خاص سلاطین و امرا بود لذا منجمین قدر و منزلت خاصی داشتند و عده آنها بسیار است معارف آنها یکی **ابو عشر بلخی** میباشد که متجاوز از چهل کتاب نوشته و بیش از چند جلد آن در دست نیست غالب کتب او مربوط به نجوم و ریاضیات است فوت او در ۲۷۲ واقع شده است. دیگر **ابوریحان بیرونی** از ریاضی دانهای معروف ایران که در علوم تاریخ و جغرافیا نیز تحقیقاتی کرده است کتب معروف او یکی **آثار الباقیه عن القرون الخالیه** در تاریخ و جغرافیا دیگر **قانون مسعودی و تفهیم فی اوائل صناعة النجوم** دیگر از منجمین سجزی از اهل سیستان صاحب کتب متعدده که معروفترین آنها **جامع شاهی** در نجوم میباشد. و دیگر از منجمین **کوشیار جیلی** از اهالی گیلان که در قرن چهارم میزیسته و دیگر از مشاهیر ریاضی دانها و منجمین

(۱) و بعضی بتشدید راه بمعنای فتح کتاب تلفظ کرده اند.

این دوره حکیم ابو الفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری میباشد که در علم هیئت و نجوم و فقه و حکمت و ریاضی استاد عصر خود بوده و در ادبیات و شعر مقامی ارجمند دارد از خیام رسالات و کتابهایی چند بدست آمده یکی کتاب الجبر که متن عربی آن در سال ۱۵۸۱ میلادی در پاریس بطبع رسیده این کتاب صحت استعمال طریقه هندسی را برای حل معادلات جذر و کعب نشان داده است و دیگر رساله در باب هندسه اقلیدس و رساله باسم وجود که بنام فخر الملک تألیف نموده است. دیگر رساله در باب تعیین مقدار طلا و نقره خالص جسمی که از این دو فلز مرکب شده باشد و غیره در سال ۶۷۷ ملک شاه سلجوقی خیام را با هفت نفر منجم دیگر مأمور تقویمی کرد و هیئت مزبور مأموریت خود را بخوبی انجام داد. سال وفات خیام در ۵۱۷ هجری بوده است.

گذشته از علوم ریاضی و نجوم و علوم ادبی فضایی ایرانی در علوم طب و طبیعیات و فلسفه (معقول) نیز زحمات بسیار کشیده و صاحب عقاید و آراء مخصوصه هستند معروفترین فلاسفه این عصر شیخ الرئيس ابوعلی سینا صاحب کتاب شفا در حکمت و قوت او در ۴۲۸ میباشد دیگر شیخ اعراف تولدش در سال ۴۹۹ و فانش در ۵۷۸ و از جمله تألیفات وی یکی کتاب مبداء و معاد و دیگری انواع الانوار و دیگر حکمت اشراق در فلسفه میباشد. دیگر از حکماء امام فخر رازی است که از حکما و مفسرین درجه اول قرآن بشمار است.

و دیگری ابو نصر فارابی که سرسلسله حکمای شرقی می باشد و ابوعلی مسکویه صاحب کتاب تجارب الامم فوتش در سال ۴۲۰ از

اطبای معروف این دوره یکی همایون ابوعلی سینا است که کتاب قانون او در طب معروف است و دیگر محمد بن زکریای رازی که در خدمت سامانیان بوده و در سال ۳۱۱ در گذشته است.

علم تاریخ و جغرافیا نیز در ایران رونقی گرفت
تاریخ و جغرافیا اما باید دانست که تاریخ نویسان عمده ایران در دوره بعد از مغول ظاهر شده اند از مورخین و

جغرافی دانهای قبل از مغول یکی علی بن حسین مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب در تاریخ و جغرافیا فوتش در ۳۴۶ و دیگر ابراهیم بن محمد اصطخری صاحب کتاب الاقالیم در جغرافیا فوت او در سال ۳۰۹ اتفاق افتاده است و دیگر یاقوت حموی که پرورش و تحصیلات او در ایران بوده و کتاب جغرافیائی باسم معجم البلدان از او در دست و در ۶۲۶ در گذشته است و همچنین زکریای قزوینی کتابی باسم آثار البلاد در جغرافیا دارد اما شهرت این دانشمند بیشتر بواسطه فرا گرفتن علوم طبیعی بوده است.

همانطور که دوره قبل از مغول علوم و ادبیات بشرحی که اشاره کردیم در ایران کمال ترقی و رواج داشته و دانشمندان درجه اول در این سرزمین یافت میشدند صنایع نیز ترقیات نمایانی داشته صنعت معماری و پارچه بافی و فلزکاری و اسلحه سازی و غیره در بلاد این مملکت دایر و رونقی داشته است فقط در صنعت حجاری و نقاشی و مجسمه سازی بواسطه منع مذهبی ایرانیان چندان کار نکرده اند.

ادبیات
وشعر

بطوریکه اشاره شد در علوم ادبیه فضایل نامداری
از ایران برخاستند که در نکته سنجی در ادبیات
عرب هم استاد ادبای عرب گشتند در همان حال که
تشکیل سلسله های ایرانی نژاد در ماوراءالنهر و با سلسله های ترک در
ایران نفوذ حکومتی عرب را از میان میبرد پاره ایرانیان صاحب ذوق
و قریحه نیز کمر همت بر بستند مگر زبان فارسی را از نفوذ عرب رهایی
دهند و چراغ نیم مرده ادبیات ایران را فروغی تازه بخشند گرچه در
ضمن حمله عرب و حکومت دو بیست ساله آنها در ایران زبان فارسی بکلی
از میان نرفت لیکن لغات عرب چنان در ایران رواج یافت که اگر چند
تن از شعرای نامدار عهد سامانیان و غزنویان در این میان نمیرسیدند
بیم آن بود که زبان فارسی هم بروزگار خط فارسی افتد و یکباره
فراموش شود خاصه که دانشمندان این دوره هم مصنفات خود را به عربی
مینوشتند و زبان عربی زبان علمی گشته بود باینهمه باز لغت عرب تأثیر
خود را در ادبیات ایران بخشید باین معنی که صرف نظر از لغات عربی که
در فارسی وارد شد شیوه شعر گوئی با سلوب ادبای عرب سر مشق شعرای
فارسی زبان گشت و اشعار فارسی از حیث وزن و چگونگی ترکیب
هم نوع اشعار عربی گردید لیکن از حیث مضمون و لطافت بیان اصالت
خود را حفظ کرد و بلکه در ادبیات عرب مؤثر گردید

گرچه برای ادوار ادبی تقسیمات مستقل و خاصی باید ترتیب
داد لیکن جای اینگونه تقسیمات در تاریخ ادبیات است و ما در اینجا
بمقتابت ادوار سلطنتی برای نمایاندن چگونگی شروع و میزان

ترقی ادبیات فارسی در دوره قبل از مغول به دودوره مهم اشاره اجمالی
می کنیم.

۱. دوره سامانیان گرچه قبل از سامانیان در دوره صفاریان چند
نفر شاعر مانند **حفظه بادغیسی و ابوسلیک**
بنظم فارسی شروع کردند لیکن نهضت ادبی مهم در دوره سامانیان که
پادشاهان آن عموماً ادب دوست و هنر پرور بودند رخ داد. مهمترین
نمایندگان این دوره ابو عبدالله بن جعفر محمد رودکی **سمرقندی**
است که معاصر امیر نصر و اولین شاعر است که با سلوب متین بنظم
فارسی پرداخته و اشعار بسیار گفته است و شعر فارسی را بکمال رسانده
و سرمشق و ممدوح اساتید بعد از خود گشته است. رودکی در دربار
امیر نصیر منزلت بر گزیده داشته و اگرچه شعر بسیار سروده اما از آن
جز اندکی بجای نمانده است وفات این شاعر بزرگ در سنه (۲۲۹)
یا (۳۳۰) بوده دیگر از نمایندگان عمده این دوره ابو منصور
دقیقی است که از شعرای بلند پایه زبان فارسی است دارای طبعی قادر
و شیوه محکم در شعر گوئی است چنانکه اکثر شعرای بزرگ بعد از
او همه چون فرخی و معزی قطعاًش را استقبال کرده اند ولی هیچک
پایه وی نرسیده اند دقیقی زردشتی مذهب بوده و عقیده خود را
بی هیچگونه پروا اظهار میکرده است دقیقی نیز با چند تن از امیران
سامانی معاصر و بامر یکی از آنها بنظم شاهنامه شروع کرده ولی در
جوانی در گذشته (بین ۳۶۲ و ۳۷۰ هـ) و بانمام مهم نائل نیامده است

۲ - دوره غزنویان
شعرای دوره صفاری و سامانی در حقیقت پیش
قدم ادبیات فارسی در دوره بعد از اسلام بودند
که هر يك بسهم خود نهالی نشانده اند یکی شیوه را بنیاد نهاده و دیگری
تشبیهات و اسعارات نیکو را متداول ساخته است کارهای این پیشقدمان
در دوره غزنویان به ثمر رسیده و نهالهای نشانده آنها برومند و بارور
گردیده است. ظهور پادشاه قادر و با شوکت و ادب دوستی چون
سلطان محمود نیز در این امر سخت مؤثر واقع گردید و دربار او
کانون شعرا و نویسندگان آن عهد شد و بگفته نصری به تشویق این
پادشاه طبع خاطر عموم شعرا چنان شگفت که هر يك بوستانی گردید
گرچه نمایندگان مهم این دوره بسیارند و حق آنست که باحوال عموم
آنها اشارتی رود اما فقط باحوال دوتن از ایشان اشاره میکنیم نخست
حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی که بسال ۳۲۳ در یکی از قراء طوس
تولد یافته و میتوان گفت نخستین شاعر ایرانی در دوره بعد از اسلام
است که احساس وطن دوستی وی را سخت برانگیخت و با سری پرشور
بنظم تاریخ وطن خود پرداخته و باسی سال زحمت اثر مهم و جاویدان
خود را بنام شاهنامه پایان رسانده و ایران و ایرانیان را با پارسی خود
زنده ساخته است. فردوسی قبل از اتمام شاهنامه بدربار سلطان محمود
غزنوی راه یافته و مدتی در این دربار با احترام و قرب منزلت سر میکرده
است. لیکن سر پرشور و طبع بلند و مناعت نفسش وی را از این دربار
دور گردانید و کار او با سلطان محمود بمخاصمه کشید چنانکه سلطان
گفته بود وی را زیر پای پیلان بیندازند
اشعار فردوسی عموماً حماسه و رزمی است و در این سبک و شیوه

هیچیک از سخن سرايان بعد آن به آن پایه و مایه نرسیده اند. فردوسی
جز شاهنامه منظومه دیگری بخواهش یکی از بزرگان دربار دیالمه
بنام یوسف وزلیخا سروده است.
عنصری نیز یکی از شعرای عالیقدر و قصیده سرای دوره
غزنوی است که سالها در دربار سلطان محمود میزیسته دارای طبعی
قوی و مهارتی در حسن ترکیب الفاظ و تشکیل معانی بدیع و دلربا
داشته. گرچه بیشتر اشعار وی مدیح است لیکن در هیچیک از آنها
میانه روی را از دست نداده و در هر مورد روح بلند خود را ظاهر ساخته
است. در غزل چنانکه خود وی معترف است پایه رود کی نمیرسد
ولیکن در قصیده سرائی یگانه دوران خود بوده است. عنصری با چند
تن از پادشاهان غزنوی معاصر بوده لیکن در دوران محمود ندیم
و ملک الشعراء دربار و یار سفر و حضر وی بوده است. از عنصری جز
دیوانی بجا نمانده است که بطبع رسیده است.



فصل سوم

فتنه مغول و حکومت مغول در ایران

در دشت وسیع واقع ما بین رودخانه سیحون و مصب رودخانه آمور در اقیانوس کبیر که شامل قسمت شمال شرقی ترکستان و حدود شمال چین یعنی مغولستان میشود از قدیم الایام طوایف زرد پوست وحشی سکونت داشته اند

باید دانست که اساساً زردپوستان شرقی بدو دسته تقسیم میشوند یکدسته استعداد تمدن داشته و قابل تربیت هستند و دسته دیگر که گذشته از عدم وجود استعداد تمدن و آبادی نسبت به آثار مدنیت بغض و کینه و خصم و خونی آن محسوب میشوند سکنه اصلی چین خاص از دسته اول و زرد پوستانیکه در دشت مذکور و فلات مغولستان منزل داشته اند از دسته دوم بشمار می آیند.

این وحشیان که به تورانی و مغولی معروف هستند غالباً از مغولستان که یورت (مکان) اصلی آنها بوده به ممالک اطراف برای قتل و غارت هجوم آور میشوند چنانکه دولت قدیم چین دیوار معروف چین را برای جلوگیری از همین قبایل کشید

از سمت مشرق فلات ایران دو نظر مطلق نظر و وحشیان مزبور بود یکی آنکه مملکت آباد و پر جمعیت ایران مخصوصاً بلاد مهم خراسان را بباد قتل و غارت داده و طعمه آتش بیداد خود نمایند و دیگر آنکه از راه ایران خود را بجلگه های حاصلخیز آسیای غربی

از قبیل بین النهرین و غیره برسانند. بعبارة آخری چون ایران واقع شده بود بین دو ناحیه متضاد فلات مغولستان که بواسطه خشکی و بدی آب و هوا وحشیان را از خود دور و جلگه بین النهرین که بواسطه صفات و خرمی و حشیان مزبور را بسمت خود جاب میکرد لذا طبعاً مملکت ستمدیده ما معبر طوایف مغول واقع میگردد و همین موقع جغرافیائی مصیبت عظیمی را که همان فتنه مغول باشد برای مملکت ایران موجب شده است.

از ابتدای تأسیس دولت در ایران یعنی در همان عهد کورش کبیر و حشیان شمال شرقی دائماً اسباب زحمت ایران شده منتها سلاطین زورمند هخامنشی و اشکانی و ساسانی جلو هجوم آنها را گرفته و قریب دو هزار سال ممالک شرقی را از بلای آنها محفوظ نگاهداشته و سد محکمی در جلوی این سیل بسته بودند اما برهم خوردن دولت ساسانی و ضعف دولت اسلامی باعث سستی این سد گردید گرچه چندی هم سامانیان مدافع ولایات ایران در مقابل وحشیان زرد پوست شدند اما چون بعضی از قبایل تورانی مثل آل ساجوقی و غیره اسلام آورده و در ممالک اسلامی بمقامات عالی رسیدند باقیمانده های وحشیان مجدداً به هجوم بممالک آسیای وسطی و غربی تهبیح شدند و سد دیرین هم در مقابل آنها وجود نداشت این بود که بریاست چنگیز خان فتنه شدیدی در ممالک اسلامی مخصوصاً در ایران برپا گردید که معروف بفتنه مغول و نظیرش تا آن زمان دیده نشده بود.

اقوام بت پرست مغول و تاتار مقارن اوایل قرن
نسب و مقدمات ظهور
ششم بطوایف متعدده تقسیم و بسیاری از اوقات
چنگیز خان
با امپراطور چین در کشمکش و نزاع بودند
یکی از سلاطین مغول موسوم به کابهادر در سال ۵۴۹ صاحب پسری
شد که از قرار معلوم هنگام تولد دستش خون آلود بوده و موسوم به
تموچین گردید. و چون در سال ۵۶۲ پدرش در گذشت تموچین
بر بایست ایل خود رسید.

تموچین ایام جوانی را خیلی بسختی گذرانیده و گرفتاریهای
بزرگ برای او رخ داده است اما همواره در مقابل ناملایمات استقامت
میکرده است و چون از قدیم الایام بین امپراطوران چین و قبایل مغول
کشمکش و جنگ جاری بود تموچین که نیت بزرگ داشت قصد حمله
به چین را نمود اما برای اینکار لازم بود که قبائل مختلفه مغول را بصورت
واحد در آورد ولی غالب قبایل مغول بمناسبت قاتل سن از تموچین
اطاعت نمیکردند و تموچین مجبور بجنگ با مخالفین خود گردید.
سران دشمنان خود را شکستهای سخت داد و اسرای زیاد از آنها بدست
آورده غالباً آنها را در دیک میجوشانید. تموچین از سنه ۵۷۱ تا ۶۰۳
بتسخیر نواحی اطراف پرداخت و اراضی بین هوانگهو و نهر ایرتیش
را تصرف نمود و حدود متصرفات خود را بحدود دولت قراختائیان
رسانید.

آنگاه برای آنکه سلطنت خود را محکم نماید امراء و
بزرگان مغول را گرد آورده و از آنها اختیارات تامه خواست و

خویشتن را چنگیز خان که یعنی مرد جنگی و کشور گشای است
نامیده و شهر قره قوروم واقعه در مغولستان را پایتخت قرارداد
چنگیز خان چون بکلی زندگانی اجتماعی مغولها را بی تربیت
یافت بوضع قوانین و رسوم با اسم یاسا و توره که بمعنی نظام و قانون
است پرداخت. و چون تا آن عهد کتبات میان مغولها معمول نبود
چنگیز خان کاتبین از اطراف آورده و بتعلیم مغولها مشغول کرد و
مجموعه قوانین او را بر طوماری نوشتند که در مواضع مخصوصی
ضبط شود و هنگام احتیاج سلاطین به آن طومارها مراجعه نمایند
چنگیز خان در اجرای قوانین بسیار سختی بخرج میداد و اساساً
مردی تندخوی و ثبات رأی و سفاک و در عین حال با فراست و زیرک بود
به همین لحاظ موفق شد اقوام از هم پاشیده مغول را که جمع و توحید
آنها بسیار مشکل بود بصورت واحد در آورده و حکومت مغولی در
ملات مغولستان تأسیس نماید.

قصد چنگیز خان از اتحاد قبایل مغول اقدام
فتوحات چنگیز خان بفتوحات و جهانگیری بود لذا پس از فراغت
از امور فوق الذکر بواسطه وجود کینه دیرینه
بین مغولها و دولت چین حمله به چین برد و خودش چهار پسر
خبرگجو که داشت مدت ۵ سال با خاقان در زد و خورد بودند تا آنکه
در سال ۶۳۱ خاقان چین بکلی منهزم و پکن پایتخت آن مملکت
بتصرف چنگیز در آمد ولی چنگیز بواسطه وقوع بعضی انقلاب در
مغولستان مجبور شد فتوحات خود را ناتمام گذارده به قره قوروم
بر گردد.

یکی از دشمنان چنگیز خان موسوم به کوچک خان پس از مقهوریت در مقابل چنگیز فراراً نزد گور خان پادشاه قراختائیان رفت و گور خان او را بمهربانی پذیرفت چون یکچند کوچک خان در آنجا بماند جاه طلبی او را راحت نگذارد و قبایل خود را که از حمله چنگیز پراکنده شده بودند گرد آورده باطنای برای گور خان کار شکنی میکرد و مخفیانه با سلطان محمد خوارزمشاه و والی سمرقند اتحاد کرده از اطراف بگور خان حمله کردند و در سال ۶۱۸ پادشاه قراختائیان اسیر متحدین گردیده و متصرفات او بین کوچک خان و سلطان محمد خوارزمشاه تقسیم گردید.

کوچک خان از آنجا که بت پرست بود بعد از استیلای بر کاشغرستان بنای آزار عیسویان و مسلمانان را گذاشت و آنها را بورود در مذهب شرك مجبور میکرد و همچنین هر جا هواخواهان چنگیز را سراغ میکرد تعذیب مینمود تا آنکه سکته بلاد یار قنددریا و خجند دریا و کاشغر و غیره از ظلم او تنگ آمدند و از چنگیز خان که فتح پکن در اقطار آسیای مرکزی مشهورش کرده بود استمداد نمودند.

چنگیز که اساساً با کوچک خان میانه خوبی نداشت موقع را غنیمت دانسته و یکی از سرداران خود را مامور جنگ با کوچک خان کرد و در سال ۶۱۴ یعنی یکسال بعد از فتح پکن عساکر چنگیز به کوچک شکست سختی داده و او را مقتول کردند و متصرفات او را که همان اراضی دولت قراختائیان باشد ضبط خود در آورده و این ترتیب دامنه تصرفات چنگیز از ساحل اقیانوس کبیر تا فلات پامیر در مرکز آسیا کشیده شد و عموم تر کهای زردپوست صحرای آسیای

مرکزی منقاد وی گشتند.

روابط بین چنگیز خان تصرف کاشغرستان از لحاظ دولت ایران اهمیت و سلطان محمد بسیار داشت زیرا پادشاه مغولستان از طرف خوارزمشاه

همسایه مملکت ایران که آنوقت خوارزمشاهیان بر اکثر ولایات آن فرمانروائی داشتند گردید چنگیز ابتداء نسبت بسطان خوارزم اظهار دوستی کرد چنانکه سه نفر از جانب خویش با هدایائی روانه دربار او نمود و سلطان محمد نمایندگان دولت مغول را با احترام پذیرائی کرده و آنها را رجعت داد در همان موقع که سلطان محمد قصد لشکر کشی بغداد و استیصال

خلیفه را داشت و در عراق بود چنگیز خان جماعتی از تجار مغول را براهنمائی سه نفر تاجر خیوه برای افتتاح روابط تجارتنی بایران فرستاد تا امتعه ممالک ایران را خریداری کرده و بمغولستان ببرند. تاجر مزبور وارد شهر اترار گشتند و حاکم آن شهر که با سلطان محمد خویشی داشت در اموال تجار مغولی طمع کرد و از سلطان محمد اجازه کشتن تجار مغولی و ضبط اموال آنها را خواست خوارزمشاه که آنوقت در عراق بود بدون مطالعه و تحقیق این اجازه را داد ولی حاکم اترار قریب ۵۰۰ نفر تجار مغولی را کشته و اموال آنها را ضبط کرد. این خبر بچنگیز رسید و سخت متغیر شد از خوارزمشاه حاکم اترار را خواست که بقصاص تجار مغول سیاست نماید سلطان محمد هم راضی نگردید خویشاوندان خود را تسلیم بلای مجازات نماید و بواسطه شدت غرور سفیر چنگیز را هم کشت و همین معنی موجب شد که

گرفتار حمله پیش قراول لشکر چنگیز گشته و منهزم گردیدند
ناچار شهر تسلیم گردید و بزرگان بخارا نزد چنگیز رفتند و این
بله الهی وارد شهر شد وقتی بمسجد جامع شهر رسید تصور کرد
قصر سلطنتی است بخارائیان باو گفتند که اینجا عبادتگاه مسلمین
است چنگیز سواره با انباعش وارد مسجد شد و بزبان مغولی فریاد
زد اسبها را علف دهید مغولها انبارهای کتب و قرآنهارا شکافه
و هرچه از این قبیل یافتند زیر دست و بار ریختند و صندوقهای قرآن
را آخور اسبها کردند و علماء و مجتهدین و اهل فضل را بهتری
ستور خود داداشتند و فریادهای مغولی که مسلمانها اصلاً معنی آنها
را نمیفهمیدند تمام شهر بخارا را پر کرده بود خلاصه چنگیز خان
حکم غارت شهر را داد و به بخارائیان امر کرد آنچه از اموال و نقدینه
مخفی کرده اند باید تسلیم نمایند مدتی هم لشکر مغول بغارت شهر
مشغول بودند و چون بموجب یاسای چنگیزی در ضمن غارت هرچه
بدست هر کس میافتاد متعلق بخود او بود لذا مغولها در ضمن غارت
انواع خرابیها را نیز وارد آوردند و در چپاول اموال نسبت بیکدیگر
سبقت می جستند.

پس از غارت شهر چنگیز حکم کرد که از سلاله خوارزمشاهیان
هر کس در شهر هست باید تسلیم اردوی مغول شود و چون اطلاع
یافت بعضی از آنها در گوشه و کنار مخفی شده اند بنای قتل تمامی را
گذاشت برای تعذیب آنها حکم کرد جمله شهر مخروبه و غارت شده
را آتش زدند تا اگر از خانواده خوارزمشاهیان در شهر کسی
مخفی است سوخته گردد. چون بیشتر بناهای بخارا از چوب بوده

بکمربته شهر آتش گرفت و در فاصله کمی آن سواد اعظم تل خاکستری
شد و بخارائیان بدیخت در صحنای پراکنده شدند از یکی از فراریان
بخارا احوال شهر را پرسیدند جواب داد « آمدند و کیندند . سوختند
و کشتند و بردند » عساکر چنگیز تمام شهرهای ماوراءالنهر از قبیل
اترار و خجند و غیره را مانند شهر بخارا بباد قتل عام و غارت دادند و
چنگیز خان شخصاً متوجه تسخیر سمرقند گردید. بعد از مقاومت
شدیدی که شهر سمرقند نموده و در یک حمله هم از لشکریان مغول
اسیر گرفتند عاقبت میان سمرقندیها اختلاف ظاهر شد بعضی معتقد
بمقاومت بودند برخی در مقاومت فایده ندیده رأی بتسلیم داشتند
آخر الامر دروازه شهر بروی چنگیز گشوده شد جز چند هزار نفر
بقیه مردم از دم تیغ گذشتند و آن شهر هم خراب و ویرانه گردید
بعد از فتح بلاد ماوراءالنهر چنگیز خان سه نفر از سرداران خود
هریک را باده هزار نفر مأمور تعقیب سلطان محمد نمود زیرامی ترسید
در داخله ایران شاه خوارزم قشون معظمی فراهم آورد و فتوحات او
را متوقف سازد. یکدسته بیلاذ خراسان حمله برده از راه نیشابور
و قوچان و اسفراین و دامغان عازم ری گردیده و بلاد مذکور را
بر حسب فرمان چنگیز گرفتار آتش غارت خود نمودند دسته دیگر
از راه مازندران متوجه ری شده و دو دسته در ری بیکدیگر پیوستند
و آن شهر را که اهالی آن گرفتار اختلاف مذهبی بودند گرفته بویرانه
مبدل ساختند.

سلطان محمد خوارزمشاه که در قزوین بود خبر توجه مغولها را
به ری و تسخیر آن شهر را شنید بمازندران فرار کرد و یکدسته از

طولی خان بمحاصره شهر مرو پرداخت و منجاول از يك كرور
نفس را در اين شهر بقتل رسانيد آنگاه بقصد انتقام به نيشابور حمله
برد و چنان آن شهر را خراب كرد كه ديگر قابل زراعت و سكونت نبود
حتي نسل سك و گربه را در نيشابور برانداخت و هيچ متنفسي را بر جای
باقی نگذاشت.

مغولها بعد از تسخير خراسان بتعقيب سلطان جلال الدين پرداختند
و در حدود غزنين از آن جوان رشيد شكست خوردند و عاقبت چنگيز
شخصاً عازم محاربه باجلال الدين گرديد اين جنگ در حوالی رودخانه
سند در هندوستان اتفاق افتاده و جلال الدين با وجود رشادت بسيار
مغلوب گرديد و بنواحی داخلی هندوستان فرار کرده مدت دو سال
در آن مملکت بفتوحات مشغول بود.

مراجعت چنگيز خان چنگيز در سال ۶۲۲ عزم مراجعت بمغولستان را
بمغولستان و نموده زیرا در وطن اصلی او بعضی اغتشاشات
مرك او ظاهر شده بود و امرای مغول از غيبت طولانی او
در پی استفاده بودند لذا از حوالی هند بيخارا آمد و راه مغولستان را
پيش گرفت و در راه با بعضی علماء در باب مذهب اسلام مباحثه كرد و
جز ناعده حج همگی قواعد اسلام را پسندید چنگيز همينكه مرك خود
را احساس كرد اكنای را بجانشینی خویش تعيين نمود و در سال
۶۲۴ بسن ۷۵ سالگی در گذشت و بشریت را از شر وجود خود آسوده
ساخت بطوریکه دیدیم هجوم مغول بايران از بلاهای عظیمی است
كه متوجه ملت ايران شده و ازهر آفت ارضی و سماوی پر محافظت تر
بوده است.



جمعیت ایران بعد از حمله مغول هنوز پایه اول نرسیده بسیاری از کتب در ضمن این حمله بسوخت و آثار ادبی و علمی و صنعتی ایران از بین رفت. شهر معظمی نماند و هر چه اموال و ثروت در ایران یافت میشد دوچار غارت مغول گردید جز یکقسمت از فارس که باتدبیر اتابکان فارس محفوظ ماند سایر بلاد ایران صورت خرابه‌های چندین صد ساله را پیدا کرد و اگر بقایای آثار علمی و ادبی ایران در حدود فارس محفوظ مانده بود خیلی مشکل بود که ایرانیان بتوانند بوضع قبل از مغول برگشت نمایند چنانکه از بعضی جهات هنوز هم موفق نشده اند.

تجزیه ممالک مغول چنگیز خان در عمر طولانی خود چنانکه دیدیم ممالک وسیعی را که از یکطرف باقیانوس کبیر و از جانب دیگر بقسمتهای داخلی روسیه و فلات ارمنستان محدود می شد تصرف کرد. بعد از مرگ او بعادت مغول شورائی از پسرهایش و بزرگان مغول تشکیل و بر حسب وصیت چنگیز پسرش **اکتای قاآن** را بریاست و سلطنت پذیرفتند و در همین شورا تصمیم گرفته شد که سه اردوی معتبر برای فتح ممالک تسخیر نشده و تعقیب نقشه جهانگیرانه چنگیز مأمور نمایند یکی برای فتح روسیه و دیگری را برای تسخیر بعضی نواحی چین و سومی را برای تهاقب جلال الدین خوارزمشاه اکتای قاآن ریاست اردوی چین را قبول کرد اردوی روسیه پیشرفتهای نمایان کردند و قسمت اعظم روسیه را تصرف کرده تالستان و هندگری پیشرفتند و دولتی در روسیه تشکیل دادند که دو قرن حکمفرما بود سلطان جلال الدین چنانکه سابق اشاره کردیم در هند فتوحاتی

کرد و در سال ٦٢٥ از راه بلوچستان و کرمان وارد ایران گردید از آنجا بفارس نزد اتابک رفته دختر او را بزنی اختیار کرد و عازم بغداد شده و پس از شکستی که بلشگر خلیفه داد بدون اینکه وارد بغداد شود بطرف آذربایجان رفت و سلسله اتابکان آذربایجان را منقرض ساخته حمله بماورای ارس برد و شهر تفلیس را فتح نمود و از ولایات عرازم قاطی را گرفت و چون این فتوحات نصیب وی شد از کار مغول غافل گردید و بعیاشی پرداخت اردوئی که از طرف اکتای قاآن مأمور تعقیب وی بود در نزدیکی اصفهان مقابل جلال الدین رسیده و خوارزمشاه بواسطه مخموری از لشکر مغول شکست خورد و از این شهر به آن شهر میرفت تا در سال ٦٢٨ در کردستان ناپدید گردید و مملکت ایران یکباره بدست مغولها افتاد.

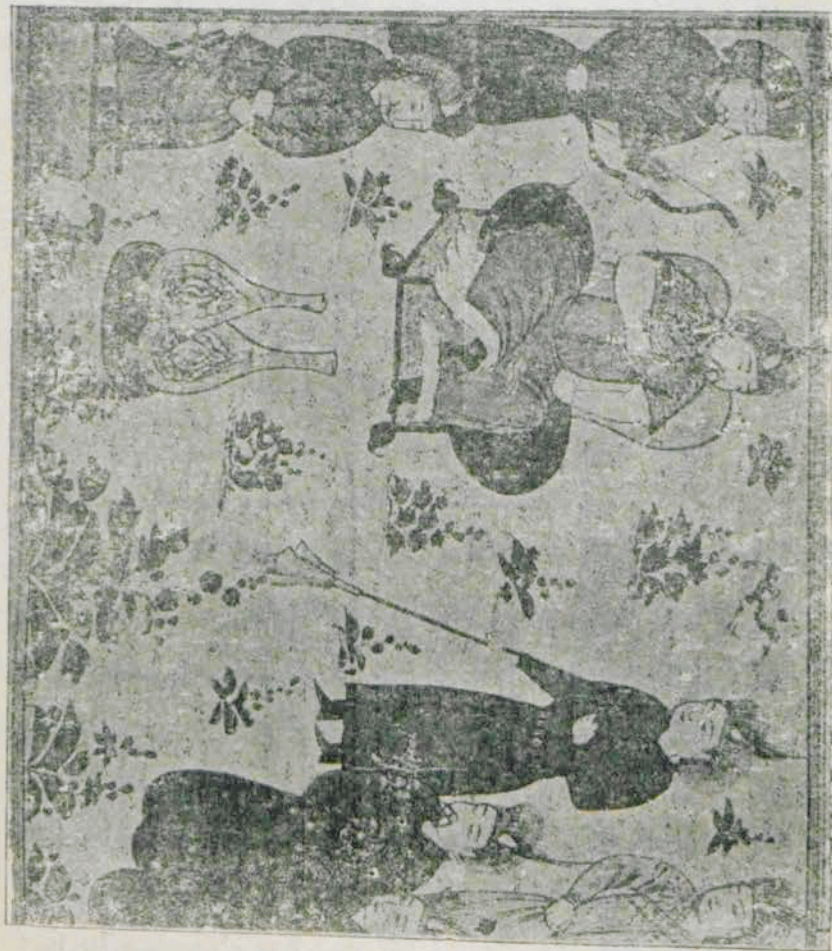
اکتای قاآن پادشاهی جوانمرد و سخی الطبع و بکرم مشهور بود و بهمین جهت حاتم آخر الزمان لقب دارد و تا سال ٦٣٩ حیات داشت و مجموعاً سیزده سال سلطنت کرد و در عهد او دولت مغولی وسعت یافت بعد از او پسرش **کیوک خان** جانشین وی گردید اما سلطنت او دوامی نیافت و سلطنت مغول به **منکو قاآن** پسر تولی خان نواده چنگیز رسید و او دو برادر داشت یکی **باسم قبلائی قاآن** و دیگری **هلاکو خان منکو قاآن** هلاکو را مأمور اتمام فتح ایران و تسخیر بغداد کرد و قبلائی قاآن هم در چین فتوحاتی کرد و برای خود سلطنتی ترتیب داد چون حکام مغول در ایران از جلادت فرقه اسمعیلیه شکایت نزد منکو قاآن بردند سلطان مغول دفع این طایفه را برادر خود هلاکو رجوع کرد و در سال ٦٥٢ هلاکو با اردوی معظمی روانه ایران شد

که قلاع اسمعیلیه را خراب و هم اگر خلیفه بغداد از در اطاعت در نیاید
مقهورش سازد .

هلا کو در بدو ورود بایران برای امرای اطراف پیغام فرستاد
که منکوقا آن همت بردفع ملاحده اسمعیلیه گماشته هریک از شما که
در این مقصود بامن کمک نمائید سعی شما مشکور و املا کتان از
دستبرد مصون خواهد بود لذا از طرف بزرگان و از فارس انابک
سعد سفرا و هدایا به اردوی هلا کو فرستاد .

اما سرمای شدید زمستان مانع پیشرفت هلا کو خان شد لذا در
حوالی جیحون توقف کرد تا بهار در رسید و یکی از امرای مغول
موسوم به ارغون آقا نزد منکوقا آن رفت و جمعی از بزرگان منجمله
پسر خود کرای ملک و عطا ملک جوینی صاحب تاریخ معتبر جهاننگشای
جوینی را برای ضبط اردوی نزد هلا کو خان گذارد . هلا کو بجانب
طوس آمد و شخصی را برسات نزد ناصرالدین محتشم که قلعه در
تصرف او بود فرستاد این ناصرالدین همانست که فاضل محقق
خواجه نصیرالدین طوسی کتاب اخلاق ناصری را باسم او نگاشته
باری ناصرالدین باوجود پیری باردوی هلا کو آمد و تحف بسیار نزد
او آورد .

چون در آن اوقات ریاست اسمعیلیه با رکن الدین خور شاه
بود هلا کو رسولی بجانب او فرستاد و او را باطاعت خواند و خور شاه
که تاب مقاومت در خود ندید باجمعی از اقوام و بزرگان که خواجه
نصیرالدین طوسی نیز از جمله آنها بود نزد هلا کو خان آمد و کلید
تمام قلاع اسمعیلیه را تسلیم نمود و هلا کو خان در سال ۶۵۵ به پای



قلعه الموت آمد و اهالی قلعه را امر بفرود آمدن نمود زیرا قلعه در سینه کوه بنا شده بود اهالی قلعه سه روز مهلت خواستند روز چهارم لشکر مغول بقلعه حمله کرد و الموت مفتوح گردید و بساط دوات اسمعیلیه برچیده شد و جمیع قلاع ملاحده که متجاوز از صد قلعه بود بتصرف هلاکو خان درآمد.

فتح بغداد و انقراض خلافت عباسی
هلاکو خان بعد از برانداختن اسمعیلیه به همدان رفت و آنجا را بنگاه عملیات جنگی خویش قرار داد و در سال ٦٥٦ به تشویق ایرانیان شیعی مذهب حمله بجانب بغداد برد و آن شهر را که دارالسلام و دارالخلافه نام داشت مسخر نمود و المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی را بقتل رسانید و دولت ٥٠٠ ساله عباسیانرا منقرض کرد. بغداد که از بلاد معتبر آسیای غربی و جمعیت قروان داشت دچار تاخت و غارت مغول گردید و قریب دو کرور نفس از سکنه آن شهر زیر تیغ بیداد گذشتند و بهلاکت رسیدند و آن بلده معظم مبدل بویرانه گردید.

بعد از فتح بغداد هلاکو خان قشون بشام و حلب کشید و قصد تسخیر مصر داشت که از قشون مصر شکست خورد مجبور بازگشت گردید.

از موقعیکه خورشاه نزد هلاکو آمده بود هلاکو خان خواجه نصیر الدین طوسی از همراهان خورشاه را بمعاونت خویش انتخاب کرد و خواجه بزرگ در حقیقت سمت مشاوره خانان مغولرا یافت و از خشونت اخلاقی مغول خیلی جلو گیری کرد. هلاکو خان بعد از فتح شام به آذربایجان

رفت و شهر مراغه را پایتخت قرار داد و بامر او خواجه نصیرالدین باچند نفر منجم دیگر رصد خانه در آنجا بنا کردند که اکنون هم خرابه های آن باقی است.

اردو کشی هلاکو بایران در حقیقت حمله ثانی مغول محسوب میشود ولی چون حمله اول مغول ولایات آباد ایران را مخروبه و سکنه آنرا مقتول و یا متفرق گردانده بود در این حمله جز در شهر بغداد قتل و غارت زیاد ظهور نرسمد و علاوه خواجه نصیر الدین هم حتی الامکان از تجدید آن منظره های وحشت خیز جلو گیری مینمود. نتیجه قشون کشی هلاکو یکی برافتادن اسمعیلیه و دولت عباسی بود دیگری تجزیه ممالک مغولی زیر اقسامت ایران در حقیقت از اطاعت منکوقاآن خارج و شخص هلاکو حکومت مستقل مغول در ایران تأسیس کرد. هلاکو خان شمس الدین محمد جوینی را که از فضایی ایران بود وزارت انتخاب نمود و در سال ٦٦٣ در مراغه وفات یافت. بعد از هلاکو خان پسرش آقاخان بحکم پدر

جانشینان هلاکو خان پادشاه مغول ایران گشت و خواجه شمس الدین را در وزارت نگاهداشت چند مدعی از بزرگان

مغول برای سلطنت آقاخان ظاهر شده بودند و او مجبور گردید در حدود ماوراءالنهر و گرجستان با آنها بجنگد. آقاخان بخیال نقشه پدر بامسلمین مصر بجنبه پرداخت اما کاری از پیش نبرد جلال الدین رومی صاحب کتاب مثنوی معاصر وی بود آقاخان در امپراطوری روم شرقی و در اروپا نیز مشهور بود زیرا دختر یکی از امپراطوران روم را بزنی اختیار کرد و بهمین مناسبت رابطه او با اهالی مغرب است

که بعضی او را عیسوی مذهب فرض کرده اند . بعد از وفات آباخان در سال ۶۷۰ بر حسب رأی امرای مغول برادرش نکودار جانشین او گردید

بعد از آباخان امرای مغول بعبادت معمول **سلطنت نکودار** انجمن کرده و برادر شاه متوفی را کد نکودار نام داشت بسلطنت انتخاب کردند و نکودار که دیگر حکومت مغول را در ایران بدون مساعدت مسلمین مشکل دید اسلام آورد و به **سلطان احمد موسوم گشت** . و خواجه شمس الدین محمد جوینی را همچنان در وزارت باقی نگاهداشت و برادر این وزیر **علاء الدین عطاء ملک جوینی** صاحب تاریخ معروف به **جهانگشی جوینی** را حکومت بغداد داد .

خواجه شمس الدین در ایام وزارت خود بمرمت خرابی های مغول پرداخت و چون شاه اسلام آورد و در مذهب جدید نهایت تعصب را داشت دیانت اسلام که از ابتدای حکومت مغول در ایران ضعیف شده بود مجدداً ترویج یافت .

سلطان احمد گرفتار طغیان برادرش گردید و وی را مغلوب نمود آخر الامر امرای مغول که از اسلام آوردن شاه ناراضی بودند با ارغوخان برادرزاده سلطان احمد ایجاد کرده وی را بقتل رسانیدند و در آن وقت ریاست دولت مغولی آسیا عموماً با قبلاقان بود ، ارغون نام پادشاهی برخود نگذاشت تا فرمان سلطنت ایران و عربستان و شام از جانب قبلاقان با و رسید (۶۸۳) چون ارغون بر تخت نشست خواجه



منکوقاآن و پسران و سه زوجه او

شمس الدین جوینی که بصاحب دیوان نیز معروف بود از وزارت کناره گرفت و بجانب اصفهان رفت اما از جانب ارغون فرستادگان بخدمت او آمده وزارت دعوتش کردند خواجه در سال ٦٨٣ باردو رسید وزارت را قبلا ارغون به بوقا نام داده بود و مقرر شد که صاحب دیوان بانفاق بوقا وزارت دولت مغولی ایران را عهده دار باشد اما مغرضین از یکطرف میانه بوقا و خواجه را برهم زدند و از طرف دیگر ارغون را نسبت خواجه بدین کردند عاقبت ارغون بقتل خواجه شمس الدین و سایر اعضاء خاندان جوینی که تمامی آنها اهل دانش و کرم بودند فرمان داد و آن وزیر دانشمند در روز دوشنبه چهارم شعبان سنه ٦٨٣ ماتم فضایی بسیار دیگر ایران تبیغ بیداد مغول گشته شد.

بعد از قتل صاحب دیوان امیر بوقای سابق الذکر صاحب اقتدار شد و او هم مقتول شد و پس از او یکی از اطبای اردو موسوم بسعدالدوله که یهودی بود وزارت ارغون رسید.

عهد سلطنت ارغون واقعه قابل ذکرى ندارد. در سال ٦٩٠ در گذشت و بزرگان که از اقتدار سعدالدوله یهودی بزار بودند بقتل ارغون سعدالدوله را هم کشتند.

بعد از ارغون خان سلطنت میانه پسر غازان و برادرش کیهخانو و پسر عمویش بایقو متنازع گردید عاقبت امراء سلطنت کیهخاتون تن در دادند و او را که حکومت آناتولی داشت بمقر سلطنت طلبیدند کیهخانو معجلا روانه ایران گردید و از قرار مذکور پادشاهی عیاش و بیکاره بوده است و مسئله مهم زمان او قضیه چاو میباشد.

مسئله چاو

وقتی کیهخانو بخت نشست خزانه دولت مغولی ایران تهی شده بود چنانکه وزیر کیهخانو موسوم به احمد خالیدی و معروف به صدرجهان

در مدت دو سال مخارج دولت مغولی را از راه قرض داد عاقبت یکی از امراء معروف به عزالدین ظفر بوزیر کیهخانو پیشنهاد کرد که چون خزانه تهی شد و مردم هم دیگر بحکومت مغول قرض نمیدهند بهتر آنست بجای پول طلا و نقره همانطور که در مملکت خاقان معمول است چاو (اسکناس) رایج گردد.

کیهخانو و وزیرش این طریقه را پسندیدند و مقرر گردید که معامله با پول مسکوک و حتی استعمال طلا و نقره در ظروف و غیره قدغن شود و همواره داد و ستد و معاملات با چاو صورت گیرد و از طرف دولت در هر شهر چاو خانه بنا کردند و پول کاغذی معمول گردید و چاو عبارت از کاغذ مربع مسطیلی بود که هر طرف آن کلمه شهادتین و لفظ ایرانی نوشته شده بود در وسط کاغذ دایره کشیده بودند که در میان آن قیمت چاو مرقوم شده بود و در زیر چاو این عبارت خوانده میشد «پادشاه جهان در تاریخ ٦٩٣ این چاو را در ممالک روان گردانید و هر کس که در معاملات آنرا قبول نکند و یا در آن تغییری دهد بیاسا خواهد رسید» مردم که بدولت مغول اعتمادی نداشتند راضی نگشتند که پول طلا و نقره خود را بچاو مبدل کنند و در معاملات خویش آنرا رایج گردانند دو سه روزی چاو در تبریز که مقر سلاطین مغولی بود رواج گردید اهل بازار امتعه و اغذیه خود را مخفی کردند و از هر حیث قحطی در شهر ظاهر

شد باین ترتیب معامله مسدود گشت مردم بلوای عجیبی برپا کردند
وعزالدین مظفر را که بانی این اساس بود بوضع فجیعی کشتند عاقبت
کیخان و مجبور شد فرمان ابطال چاورا صادر کند.

بعد از این واقعه کیخان و هم بدست امراء کشته شد و در سال ۶۹۴
بایدو خان بتخت سلطنت نشست اما سلطنت او دوامی نکرد و بعد از
هشت ماه بقتل رسید.

سلاطین مغول که تا کنون نام بردیم جز سلطان
سلطنت غازان خان احمد همگی مشرک بودند اما جانشین بایدو که
غازان خان پسر ارغون سابق الذکر است اسلام
آورد و معروف بسلطان محمود گردید. جمعی از عساکر مغول نیز
به تبعیت او پرو اسلام شدند.

غازان گذشته از قبول دیانت اسلام چون شخصاً با کفایت
بوده است در بین این سلاطین مغول ایران اشتهاری دارد.
غازان خان در ابتداء جاوس بامراء مغول گفته بود که میخواهد
هرج و مرج دستگاه سلطنت مغول را در ایران خاتمه دهد و یاسای
چنگیزی را که فراموش شده اجراء نماید. بدو باصلاح اوضاع ماله
که گرفتار وضع پریشانی شده بود پرداخت و چون امراء مغول در
ایران خودسر بوده و رعایا از ظلم آنها راحتى نداشتند عدالتخانه نیز
ترتیب داد کاروانسراها و چاپارخانه های متعدد بنا کرد مسکوکات
و اوزان و مقادیر را بصورت مرتبی در آورد و قوانین متعدد دیگری
وضع کرد که سلاطین بعد از وی هم همواره مرعی میداشتند.



غازان خان دوم رتبه یکی در سال ۶۹۹ و دیگری در سال ۷۰۳ لشکر
بشام و مصر کشید در دفعه اول فاتح بود ولی در نوبت دوم در نزدیکی
دمشق شکست خورد و قبل از آنکه تلافی این شکست را نماید در
سال ۷۰۳ در گذشت.

غازان خان ابتدا بعنوان اتحاد مذهبی با سلاطین مصر از راه
دوستی در آمد اما رفتار نامطبوع شاهان مصر او را متغیر گردانید و
کار بجنگ کشید در این جنگ غازان خان در صدد برآمد که عسوان
را حامی خود نماید با سلاطین اروپا دم دوستی زد و پاپ نیقاس هشتم
با او روابط دوستانه داشت. باید دانست که ابن پادشاه کلی حکومت
مغولی ایران را از نفوذ سلاطین مغولستان بیرون آورد.

یکی از کشیشهای عیسوی که در دربار او میزیسته غازان خان
اینطور تعریف میکند. « محل تعجب است که چگونه اینهمه خصال
نیکو در یک نفر مغولی که این چنین خرد جثه و کریه المنظر است جمع شده »
اساس شهر سلطانیه را غازان خان ریخته و وزارت او را
خواجهر رشید الدین فضل الله مورخ و منشی معتبر ایران صاحب کتاب
جامع التواریخ رشیدی که در سنه ۱۹۱۱ مسیحی در لیدن (۱) از
بلاد هلند بطبع رسیده است و وزارت این وزیر دانشمند بروفق
سلطنت غازان خان بسی افزوده است.

سلطنت سلطان
محمد خدا بنده
بعد از غازان خان برادرش الجایتو سلطنت
رسید در ابتداء سلطنت او طایفه جغتای در
خراسان شورش کردند و همچنین تاتاریها در

گیلان فتنه بر پا کردند و الجایتو هر دو شورش را خوابانید اما باید
دانست که در جنگ گیلان قتلش شاه که در جنگ مصر و شام فرمانده
کل قشون غازان بود کشته شد

الجایتو اولین شاه مغول است که مذهب شیعه اختیار کرده و
حکم کرد بر روی مسکوکات نام دوازده امام را نوشتند و از این بعد
موسوم سلطان محمد و ملقب بخدا بنده گردید. ابن پادشاه بنمای
شهر سلطانیه را تمام کرده و آنجا را پایتخت قرار داد و خواجهر
رشید الدین را در وزارت باقی گذاشت. خلاصه سلطان محمد در حقیقت
یک پادشاه مذهبی بوده که بیشتر اوقات خود را بترویج مذهب شیعه
و مباحثه با روحانیون گذرانده و در سال ۷۱۶ در گذشته است.

مقبره این سلطان در شهر سلطانیه و معروف بگنبد سلطانیه است
که اکنون آثاری هم از آن باقی است.

انتهای حکومت
مغولی ایران
بعد از سلطان محمد پسرش ابو سعید ملقب به
بهادر در سن ۱۲ سالگی بتخت نشست و بسبب
خرد سالی سلطنت او رونقی نگرفت و در حقیقت

آلت دست امراء و گرفتار کشمکش آنان بود.
معروفترین امراء مزبور یکی امیر چوپان است که همه کاره
سلطنت و خواهر شاه را بزوجیت گرفته بود و دیگر امیر حسین
گورکان سلطنت ابو سعید بواسطه یک واقعه مهم سخت متزلزل گردید
و آن طغیان تیمورتاش پسر او میباشد که ایات شام داشت امیر چوپان
اردوی معظمی تهیه کرد و بجلو گیری او شتافت اما تیمورتاش از
کرده خود پشیمان شد و نسبت به پدر اظهار اطاعت نمود و سلطانیه

رفت و سلطان ابوسعید از دولتخواهی پسر بی نهایت خشنود و مجدداً حکومت شام را بوی داد

چندی بعد امیر چوپان که از حیث امتداد با سلطان ابوسعید همدوش بود بخیال ازدیاد قدرت خود افتاد و با امیر حسین یکی از امراء مغول اتحاد کرد و دختر خود را بزوجهیت باو داد و بالاخره کار او بطغیان کشید و در خراسان فتنه عظیمی برپا کرد ولی از پیش نبرد و منهزم گردید از کارهای زشت سلطان ابوسعید قتل خواجه رشیدالدین فضل الله میباشد و بالاخره این وزیر دانشمند هم مثل خواجه شمس الدین جوینی در سال ۷۱۸ شهید سفاکی سلاطین مغول گردید.

سلطان ابوسعید در سال ۷۳۶ در گذشت و در حقیقت بمرکاو دوره حکومت مغول در ایران خاتمه یافت و سلطنت باشخاصی رسید که لیاقت اداره امور را نداشته و تمام آنها بی نام و نشان هستند از سال ۷۳۶ که مرک ابوسعید است تا سال ۷۹۵ که امیر تیمور بر مملکت ایران استیلا یافت در هر یک از ولایات مملکت امرائی سلطنت میکردند و ما دو دسته از آنها را که نسبتاً اهمیتشان بیشتر است ذکر مینمائیم یکی امرای چوپانی و ایلخانی و دیگر سلسله آل مظفر

امرای چوپانی و ایلخانی

سلسله چوپانیان از اولاد همان امیر چوپان سابق الذکر است که بر ابوسعید یاغی شده و پس از شکست او بهرات گریخته در ۷۲۸ بقتل رسید و اولاد او که همان چوپانیان باشند طرف بی اعتنائی ابوسعید گشتند، اما همینکه سلطنت ابوسعید رو بضعف گذاشت چوپانیان از یکطرف و شیخ حسن بزرگ معروف بحسن ایلخانی سردسته

ایلخانیان از طرف دیگر بطغیان برخاستند. در همین گیر و دار ابوسعید در گذشت و شیخ حسن ایلخانی بحکومت آسیای صغیر رسید جانشین ابوسعید که ارپا خان نام داشت گرفتار خروج شیخ حسن کوچک از سلاطین امیر چوپان شد و قسمت شمال و مغرب ایران عرصه تاخت و تاز این دو دسته از امراء (چوپانی و ایلخانی) گردید هر یک از دو امیر فوق الذکر یک نفر مغول را آلت دست کرده و سلطنت را برای آنها مطالبه میکردند آخر الامر در سال ۷۴۴ شیخ حسن کوچک رئیس چوپانیان مقتول گردید و اولاد او دیگر اهمیتی نیافتند.

شیخ حسن بزرگ که اساساً قدرت بیشتری داشت وقتی از رقابت شیخ حسن کوچک خلاص شد در سمت مغرب ایران و عراق عرب استیلائی بهمرسانید و بغداد را پایتخت قرار داد و سلسله معروف به جلایر یا ایلخانیان را تشکیل داد

ایلخانیان از ۷۲۶ تا ۸۱۴ حکومت کرده اند و از معاریف ایشان یکی شیخ اویس و سلطان احمد میباشد که حافظ و سلمان ساوحی از شعرای آن عهد ایشانرا مدح کرده اند.

سلطنت احمد مصادف با حمله جهانگیرانه تیمور شد و چون تاب مقاومت نیاورد فراراً بمصر رفت و در سال ۸۰۳ مجدداً بغداد برگشته ولی مغلوب امرای ترکان آذربایجان گردید و بهزیمت او دولت ایلخانیان خاتمه پذیرفت (۸۱۴)

سلسله آل مظفر

سلسله آل مظفر از خانواده ایرانی نژادی بودند که در قسمت جنوبی ایران مخصوصاً در فارس استیلا یافته و نسبشان بامیر مظفر میرسد

امیر مظفر از درباریان کيخانو و غازان و سلطان محمد خدا بنده بوده است و در عهد سلاطین مزبور مشاغل مهمه باور جوع ميشد . سلطان ابوسعید در سال ۷۱۸ حکومت یزد را بامیر مبارزالدین پسر امیر مظفر واگذار کرد و این امیر چون شجاعت و کفایتی داشت و دولت مغولی را هم ضعیف دید در اندک زمانی سیستان و فارس و کرمان و اصفهان را داخل قلمرو خود کرده و در قسمت جنوبی ایران کاملاً صاحب استیلا گردید و چون همتی بلند داشت میخواست سلطان تمام ایران گردد و دولت مغولی را بکلی براندازد و بهمین عزم لشکر به آذربایجان کشید اما گرفتار طغیان پسر هایش شد و بدست آنها کور و کمی بعد در گذشت .

جانشینان امیر مبارزالدین مردمان لایق و شجاعی نبودند و بهمین جهت نتوانستند مقاصد عالیّه پدر را تعقیب کنند و غالباً بجنگهای داخلی و کشمکش بایکدیگر پی برداختند فقط بعضی از آنها از قبیل شاه شجاع چون معدوح شعرای بزرگی مثل حافظ شده اند مشهور میباشند

آخرین سلطان آل مظفر شاه منصور نام دارد که گرفتار حمله تیمور و چنانکه بعد خواهیم گفت مقاومت دلیرانه کرده است مدت سلطنت سلاطین آل مظفر مجموعاً ۷۷ سال و در سال ۷۹۵ منقرض شده اند

فصل چهارم

سلسله تیموریان در ایران

نسب و مقدمات
ظهور تیمور
در همان اوقات که ممالک ایران عرصه جدال و کشمکش چوپانیان و ایلخانیان و آل مظفر بود و سلسله چنگیزی راه زوال میپیمود گیتی ستان قهار دیگری در ترکستان ظاهر شد که یکبار دیگر قسمت اعظم خاک آسیا و اروپا را میدان تاخت و تاز خود قرار داد وحشت و اضطراب جدیدی در سراسر ممالک چنگیزی باسثناء چین برپا کرد این شخص امیر تیمور نام دارد که در سال ۷۳۶ که همان سنه مرگ ابوسعید است در حوالی شهر کش از بلاد ترکستان متولد گردید

پدرش امیر قبیله برلاس از طوایف تاتار بود و اجداد وی در خدمت جغتای پسر چنگیز بسمت وزارت بسر میردند تیمور هم که مثل چنگیز از طفولیت گرفتار مشقات فراوان شده بود عاقبت پس از وفات پدر بخدمت پادشاه مغولستان پیوست و از جانب او بحکومت ماوراءالنهر منصوب گردید و بابرادرز نش امیر حسین به آن مهم پرداخت اما ترتیباتی پیش آمد که این دو امیر نتوانستند در ماوراءالنهر بمانند و مجبور بفرار گشتند مدتی هم در خراسان و افغانستان بطور سرگردانی بسر کرده و در خدمت این و آن بودند چنانکه امیر سیستان تیمور را برای تسخیر قلعه سرداری سپاه منصوب نمود و تیمور در ضمن محاصره آن قلعه که در سال ۷۶۴ اتفاق افتاد زخمی برداشت و لنگ شد و

از اینرو معروف تیمور لنگ گردید.

تیمور و امیر حسین در سال ۷۶۵ بترکستان برگشتند و باوالی مغولستان بجنک پرداختند قشون او را شکست داده و شهر کش را گرفتند مردم ترکستان از این دو نفر استقبال کرده و ایشانرا کمک میکردند تا اینکه شهر سمرقند نیز مسخر امیر تیمور گردید. امیر تیمور ابتدا یکی از اعقاب چنگیز را بسلطنت ماوراءالنهر برداشته و خودش به نیابت سلطنت زمام امور را بدست گرفت و عاقبت میانه تیمور و امیر حسین برهم خورد و بین آنها نزاع در گرفت و امیر حسین در این معرکه مغلوب و مقتول گردید و تیمور بلامنازع صاحب اختیار ماوراءالنهر شد و در سال ۷۷۱ خود را شاه خواند و عازم تسخیر ایران گردید.

چون امیر تیمور گذشته از رشادت مردی مدبر و سران سپاه خود را شیفته اخلاق خود کرده بود در بذل مال به لشکریانش مضایقه نداشت لذا جمع کثیری از ترکستان بخدمت او وارد شدند و باین ترتیب اردوی امیر تیمور عظمتی یافت. حملات تیمور بممالک ایران و سایر ممالك معروف به یورش است که یکی سه ساله و دیگری پنج ساله و سومی هفت ساله بوده است.

امیر تیمور یازده سال ابتدای سلطنت خود را تسخیر ایران صرف تسخیر کاشغرستان و خوارزم و نواحی مجاور ترکستان نمود و در سال ۷۸۲ عزم حمله بخراسان کرد در این اوقات حکومت خراسان با ملک غیاث الدین بود و او پس از مختصر مقاومتی تسلیم تیمور شد و تیمور در هجوم

بخراسان بلامانع گردید و در شهر هرات آتقدیر مردم را غارت کرد که اهالی به آذوقه یکروزه محتاج گشتند بعد از آن قندهار و کابل را مسخر کرد و راه سیستان را پیش گرفت و تمام بلاد این حدود را بباد غارت داد و آنگاه بطرف استرآباد برگشته از دره رود گرگان متوجه مازندران گردید و از آنجا بطرف ری رفت و شهر سلطانیه را که مقر سلطنت نسل هلاکو بود مطمح نظر قرار داده و آن شهر بالنسبه معتبر را خراب کرد و بسمرقند برگشت.

در سال ۷۸۸ امیر تیمور بجانب آذربایجان حمله برد و چون اوضاع آن ولایت سروسامانی نداشت به آسانی مسخر وی گردید و از آنجا گذشته بگرجستان ترك تازی نمود و حکام ماوراءنواحی ارس همگی مطیع او شدند و بلاد متعددی از جانب لشکریان تیمور خراب شد امیر تیمور از راه قفقاز از معابر جبال آرات به ارمنستان و ولایت آسیای صغیر حمله برد و شهر وان را که مرکز ارمنیه بود تسخیر و بباد غارت داد آنگاه به طرف عراق عجم و اصفهان و فارس سرازیر شد و در آن اوقات ولایت مزبور در دست شاه شجاع از دودمان آل مظفر بود امیر تیمور در حمله باصفهان دچار مقاومت اهالی شهر شد و سه هزار نفر از متابعان او بقتل رسیدند.

امیر ترك غضبناك شد و بسختی از شهر اصفهان انتقام کشید و چنانکه معروف است هفتاد هزار نفر را کشت و از کله های مقتولین منارها ساخت.

در تاریخ که امیر تیمور شخصاً نوشته و معروف به تزویر تیموری است تفصیل قتل عام اصفهان را این طور مینویسد «اصفهان را مسخر

ساختم و بر اهالی اعتماد کرده قلعه را بدست ایشان سپردم و ایشان
یاغی شده داروغه را که برایشان تعیین کرده بودم با هزار کس بقتل
آوردند منهم حکم بقتل عام اهالی اصفهان کردم

امیر تیمور قصد تسخیر فارس و بعضی نواحی دیگر را داشت
که یکی از سرداران ترك در ماوراءالنهر برضد او نهضت کرد و تیمور
مجبور شد بترکستان مراجعت کند و پنج سال تمام ضبط ولایات تركستان
اشتغال داشت عساکر او خود را تا دیوار چین و سواحل نهر ایرتیش
از یکطرف و کناره رود ولکا از طرف دیگر رسانیدند آنگاه تیمور
به یورش دوم پرداخت و باز بسمت ایران آمد این مرتبه راه مازندران
را پیش گرفت و از راه آذربایجان بگردستان و خرم آباد و ولایات
غربی ایران رفت و پس از اتمام کار خود در طرف مغرب بجانب
فارس آمد در این اوقات شاه منصور آخرین سلطان آل مظفر جانشین
شاه شجاع گشته بود چون خبر نهضت تیموری بوی رسید با قریب سه
هزار نفر مصمم بمقابله با چهار هزار قشون ترك تیمور شد و بسختی و با
کمال مردانگی مقاومت کرد و چیزی نمانده بود که در آن معرکه
تیمور بدست منصور کشته شود اما میرزا شاه رخ پسر امیر تیمور بر منصور
حمله کرده او را بقتل رسانید و دولت آل مظفر خانمه یافت بعد از
تسخیر فارس امیر تیمور روی بجانب بغداد آورد و چنانکه سابق گفتیم
سلطان احمد ایلخانی از ترس از آنجا فرار کرده و بغداد نیز بدست
امیر تیمور افتاد و باین ترتیب فتح ایران خانمه یافت (۷۹۵)

فتح روسیه و هندوستان و آسیای صغیر

امیر تیمور که از مردان جهانگیر و فوق العاده
آسیا بوده علاوه بر فتح ایران ممالک وسیع دیگر
را نیز مفتوح و طعمه غارت خود ساخت چنانکه
بعد از تسخیر فارس از راه قفقاز بمملکت روسیه

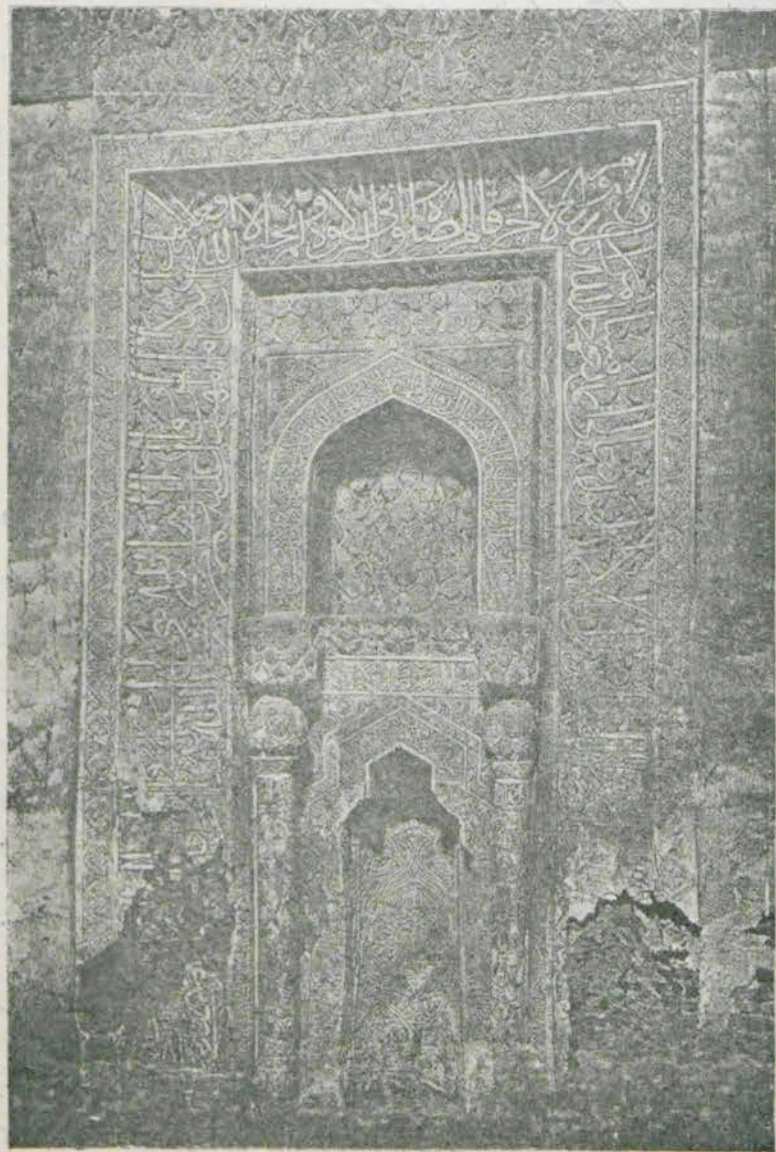
حمله برد و تاسکو پیش رفت و آشهر را بیاد غارت داد و در سال
۸۰۰ با صد هزار نفر از راه کابل و معبر خیبر که راه تاریخی و فلات
ایران بهنداست بهندوستان حمله برد و در مدت یکسال دو جنگ عمده
هندوستان را که عبارت از جنگه سند و گنگ باشد بکلی تسخیر کرد و
شهر دهلی را هم گرفت و باین ترتیب هندوستان هم ضمیمه متصرفات
وی گشت و بسمرقند مراجعت نمود در همین اوقات بود که سلطان احمد
ایلخانی از مصر بغداد برگشت و امیر تیمور دفع او را لازم دید و
بهم تسخیر عراق عرب و شام حرکت کرد و تمامی این نواحی را
تسخیر و از طرف مغرب بادولت عثمانی همسایه گردید و در سال ۸۰۴
مجبور بجنک با عثمانیها شد در این اوقات ایلدزم بایزید سلطان عثمانی
بود در نزدیکی شهر انگوریه که همان آنقره حالیه باشد بین دو پادشاه
ترك جنگی سخت در گرفت و امیر تیمور فائق شد و شهر بروسه
بایخت عثمانی را گرفت و تا کنار دریای مدیترانه پیش رفت

در این اوقات امیر تیمور که قریب ۷۰ سال داشت مصمم شد لشکر
کشی به چین نماید و آنجا را هم فتح نماید و برای انجام این قصد
بسمرقند برگشت اما قبل از اینکه تهیه اردوی چین را بیند در سال
۸۰۷ در گذشت و این خیال با انجام نرسید

امیر تیمور از مردان فاتح و کشور گشای آسیا و در امر لشکر کشی

سرعت عمل غریبی داشته است پایتخت او شهر سمرقند و مقبره او هم همانجا است.

ممالك مفتوحه تیمور اگرچه وسعت فوق العاده
جانشینان تیمور یافت اما چون فتوحات وی بی اساس و
تشکیلات صحیحی نداشت و از طرف دیگر مردم
بلاد مفتوحه هم در آداب و اخلاق مختلف و اطاعت آنها از مرکز
واحدی خالی از اشکال نبود لذا بعد از مرگ تیمور بتدریج اقوام مغلوبه
که از بیم جان خود را در سایه دولت تیموری کشیده بودند قوتی گرفته
و فاصله کمی از قوت تیمور ممالك او تجزیه گردید. خاصه که بعد
از تیمور نزدیکانش بر سر جانشینی او بجهان یکدیگر افتادند و این
تجزیه طبیعی را تأیید کردند تیمور یکی از نواده های خود پیر محمد
نام را که حکومت قندهار داشت بسمت جانشینی خود معین کرده بود
اما چون در هنگام فوت او خلیل یکی دیگر از نواده هایش در اردو
حاضر بود با جمعی از بزرگان متفق شده سمرقند را که پایتخت
بود تصرف کرده و خود را شاه خواند و در جنگی که با پیر محمد
کرد فاتح گردید اما بواسطه عیاشی و ولخرجی فوق العاده بزرگان
دولت تیموری او را از سلطنت خلع و بکاشغریستان تبعید نمودند و
شاه بی تخت و تاج در ایام تبعید در فراق محبوبه خود شعر میگفت چون
خبر عزل خلیل در خراسان شایع شد میرزا شاه رخ پسر چهارم امیر تیمور
خود را شاه خواند و هرات را که مقر حکومتش بود مرکز سلطنت
قرار داد و میرزا الغ بیگ پسر دیگر تیمور را بحکومت سمرقند
منصوب کرد (۸۰۷)



مسجد جامع مرند از بناهای ابوسعید بهادر خان

میرزا شاهرخ برخلاف پدر مردی سلیم طبع و سلیم النفس و علم دوست و به عمارت و آبادانی میل داشته است چنانکه بسیاری از خرابی های پدرش را مرمت نمود.

حصار شهر مرو و هرات را امرداد بسازند و زوجة او گوهر شاد آغا خواهر قریوسف مسجد معروف بمسجد گوهر شاد را در مشهد ساخت و بعلماء و دانشمندان بمهربانی رفتار میکرد و با سلاطین معاصر خویش از قبل خاقان چین و غیره بوسیله اعزام سفراء روابط دوستانه برقرار ساخت زیرا جنگ و خونریزی چندان میل نداشت فقط در عهد سلطنت چهل و سه ساله اش ۸۰۷ تا ۸۵۰ دوسه مرتبه با قریوسف رئیس تر کمانان قراقوینلو جنگید و عاقبت با اولاد او صلح نمود. بعد از میرزا شاهرخ برادرش الغ بیگ بسلطنت رسید و او پادشاهی دانش پرور و بعلوم ریاضی عشق و آفری داشته است چنانکه اکثر منجمین آن دوره که مشهورترین آنها غیاث الدین جمشید کاشانی بود در باروی اجتماع کرده و بکمک منجمین مزبور الغ بیگ شخصاً ترتیب زیجی داد که به زیج الغ بیگی مشهور است. در عهد الغ بیگ کار دولت تیموری مختل گردید و بزرگان باوی به مخالفت برخاستند و عاقبت پسر او میرزا عبداللطیف را تحریک کردند و او پدر خود را بعد از سه سال سلطنت در سال ۸۵۳ بقتل رسانید.

اما میرزا عبداللطیف هم شش ماه بیشتر سلطنت نکرد و بجزای پدر کشی رسیده بدست اتباع خود مقتول گردید.

بعد از میرزا عبداللطیف یکباره دولت تیموری از رونق و اهمیت افتاد اشخاص متعددی در گوشه و کنار بعنوان خویشی با تیمور دعوی سلطنت

کردند و کشمکشهای داخلی شدت یافت. چندی هم پسر زاده شاهرخ سلطنت میکرد عاقبت از کثرت شرب خمر هلاک شد و ابوسعید از نواده های تیمور بر حسب ظاهر جانشین وی گردید لیکن او هم در جنگ با تر کمانان اسیر شده بقتل رسید.

از سلاطین قابل ذکر تیموریان سلطان حسین (۸۷۲-۹۱۱) میباشد که در عصر خود فتوحانی کرده و بعلاوه پادشاهی علم دوست و وزیر دانشمندی موسوم به امیر علی شهر داشته است خواند امیر صاحب نویسنده تاریخ حبیب السیر معاصر و در خدمت او بوده است.

آخرین سلطان تیموریان در ایران بدیع الزمان میرزا نام دارد که در خراسان مقام داشت عاقبت از ترس از بکان شاه اسمعیل مؤسس سلسله صفویه پناه برد و در جنگ سلطان سلیم باشاه اسمعیل گرفتار عساکر ترک شده بقسطنطنیه رفت و در آنجا بهلاکت رسید (۹۲۰) باید دانست که از نسل امیر تیمور شخصی موسوم به بابر نواده ابوسعید سابق الذکر حمله به هندوستان کرد و در آنجا دولت گورکانی هند را تشکیل و این دولت تا این اواخر در هندوستان (گرچه در کمال ضعف و د) بر سر کار بود.

(ترکان قراقوینلو)

۷۸۰-۸۷۴

بعد از سلسله امیر تیمور دو سلسله ترک در حدود غربی ایران و عراق عرب اهمیت یافتند یکی موسوم به قراقوینلو و دیگری آق قوینلو

مؤسس سلسله ترکان قراقوینلو **قرا محمد** است که قبل از امیر تیمور متصرفات مختصری داشت و شهر **وان** مرکز ارمنستان پایتخت او بود. بعد از **قرا محمد** پسرش **قرا یوسف** جانشین او شد و او مردی دلیر و جنگجو بود اما باز مقابل یورش تیموری نتوانست مقاومت کند و بمصر گریخت و بعد از وفات امیر تیمور مراجعت کرده به احیای سلطنت خود پرداخت بدو با سلطان احمد ایلخانی جنگیده و او را بقتل رسانید و بعد از اینموقع متجاوز از صد هزار سپاهی جمع آوری کرد و بقصد جنگ بامیرزا شاهرخ حرکت کرد اما در نزدیکی تبریز غفلة در گذشت و بمرك او اختلاف شدید میان سرداران سپاه او ظاهر شد و لشکریان او متفرق گردیدند.

بعد از **قرا یوسف** باز مدتی قراقوینلوها نتوانستند کاری از پیش برند تا اینکه **جهانشاه** بامارت ایشان رسید و او تبریز را گرفته مقر سلطنت خویش قرارداد و گرجستان را از طرف شمال و غالب بلاد ایران مرکز و فارس و کرمان را مسخر ساخت دولت بالنسبه معتبری تشکیل داد و بجز خراسان تمامی ایران را بضبط خویش در آورد.

جهانشاه خیال تسخیر خراسانرا نیز داشت لیکن گرفتار طغیان پسرش **بیر بداق** گشته و باین امر موفق نشد.

از طرف دیگر در همین اوقات ترکمانان آق قوینلو در حدود دیار بکر قوتی گرفته و جهانشاه در جنگ با ازون حسن (حسن طویل) رئیس این طایفه مقتول گردید و یکمرتبه دیگر هم حسن بر لشکر قراقوینلو غلبه کرد و قلمرو ایشانرا گرفت.

قراقوینلو یعنی منسوب بگوسفند سیاه و علت تسمیه مزبور آن بود که بر پرچم خود گوسفند سیاه نقش میکردند

(ترکان آق قوینلو)

۷۸۰-۹۰۸

ترکان آق قوینلو (منسوب بگوسفند سفید) از عهد امیر تیمور اقتداری تحصیل کردند و مؤسس دولت ایشان **قرا عثمان** نام داشته است قرا عثمان از جانب امیر تیمور حکومت ارمنستان و عراق عرب و بعضی نواحی دیگر را داشت و بعد از امیر تیمور استقلالی یافت و شهر دیاربکر را مرکز قرارداد و از طرف مشرق بآنترکان قراقوینلو کار این سلسله جنگ کشید و ازون حسن چنانکه گفتیم بر دو سلطان متوالی قراقوینلو دست یافت و بیشتر متصرفات ایشان بضبط ازون حسن درآمد. ازون حسن مردی شجاع و بی باک بود چنانکه پس از تسخیر قسمت اعظم ایران بخيال تسخیر آسیای صغیر و انقراض دولت عثمانی افتاد لیکن **سلطان محمد دوم** پادشاه عثمانی حسن را شکست سختی داد و فتوحات او را متوقف کرد.

سلسله آق قوینلو روابط خویشاوندی با خاندان صفویه داشته و آخر کار این دو خانواده جنگ کشید و شاه اسمعیل مؤسس دولت صفوی در ۹۰۸ سلطنت آنها را برانداخت.

کلیات اوضاع ایران

از استیلای مغول تا ظهور صفویه

استیلای مغول سیر ترقی علوم و صنایع را در ایران متوقف کرده و ضربت‌های سخت بر تمدن این مملکت وارد آورده است چه از یک طرف نفوس و آثار بیشمار در دو حمایه چنگیز و تیمور از میان رفت و علماء و دانشمندان بقتل رسیدند و از طرف دیگر اخلاق و زبان و افکار ترکان مغولی در ایران رواج گرفت و بدتر از همه استیلای مغولها که حاصل زحمات چند سلاله ایرانیان بعد از اسلام را بر انداخت، بکلی اهالی این مملکت را نسبت بدنیایی اعتنا کرد و آن شور و حرارتی را که در بسط علوم و صنایع و بنای آبادیها در آنها بود فرو نشاند و بجای افکار علمی و اختراعات صنعتی خیالات عارفانه و صوفی مسلکانه که مبنای آن ناچیز شمردن دنیا و تحمل مصائب بود در دماغهای افسرده ایرانیان تولید گشت چنانکه بعد از استیلای مغول تنها شعبه عرفان در علوم حکمتی ترقی کرد.

اما باید دانست که نتایج مزبوره بلافاصله بعد از ظهور مغول ظاهر نشد زیرا یکی دو قرن وقت لازم بود تا اثرات این صدمه تاریخی در زندگانی مادی و معنوی ایرانیها ظاهر شود. و بطوریکه می بینیم باز در ایام استیلای سلاله چنگیز و تیمور بقایای علوم و ادبیات دوره ماقبل مغول در ایران از خود فروغی ظاهر ساخته و نمایندگان مهم در علوم ادبی و حکمت و صنایع در ایران ظاهر شدند و ما باختصار بذکر اسامی آنها می پردازیم.



خواجه حافظ و شاه شیخ ابواسحق

در علوم ادبیه که عبارت از لغت و صرف و نحو
علوم ادبیه و شعر و بیان و بدیع و امثال آن باشد دانشمندان مهمی
در عهد استیلای مغولها ظاهر و کتب ادبی ایشان
بعدها مدرک و حجت فنون ادبیت شده است از معاریف ایشان :-

سعدالدین نغانزانی صاحب کتاب **مطول** در علوم ادبیه که در
سال ۷۹۲ در گذشته . و میر سید شریف جرجانی صاحب صرف میر
و بعضی تألیفات دیگر فوت او در ۷۱۶ اتفاق افتاد .
مجدالدین فیروز آبادی صاحب لغت **قاموس** که از بزرگترین
کتب لغت زبان عربی است وفات او پسال ۷۱۸ .

در شعر و ادبیات در این دوره نیز نمایندگان درجه اول ظاهر
شد اما باید دانست که مضامین شعری نسبت به عهد قبل از مغول بمناسبت
بلای جهانسوز مغولی بکلی دگرگون گشت . چه در آن عهد شعر ابرازنده
ساختن تاریخ ملی و زبان فارسی که پایمال هجوم عرب گشته بود
کمر بستند و غرور ملی را به مردم القاء میکردند و بعلاوه اشعارشان از
جهت سادگی و ممانت اسلوب بر اشعار ادوار بعد برتری داشت لیکن
در دوره بعد از مغول گرچه پاره ای انواع شعر از قبیل غزل سرائی
پایه های بلند رسید و دامنه مضامین هم وسعت یافت و با اینکه شعرای
نامدار این عهد خود بیزار از اوضاع زمانه خویش بودند چنانکه
سعدی (۶۰۶-۶۹۱) باقالیم غربت گریخت و حافظ (۷۴۶-۷۹۲) مزاج
دهر را تباه و آفاق را پراز فتنه و شر میدید معذالک اشعار این دوره
از تأثیر روح افسرده عمومی و مضامین متصوفانه خالی نماند . بر رویهم

در این دوره دواوین شعری درجه اول همچون دیوان حافظ و دیوان
مولوی و گلستان و بوستان سعدی تدوین یافت و بعلاوه آثار شعرای
ایندوره نسبت بشعرای دوره سامانیان و غزنویان بیشتر بجای مانده
است مشاهیر شعرای دوره از مغول را در ضمن تاریخ سلسله چنگیزیان
و تیموریان نام برده ایم .

حکمت و فلسفه در این دوره به رونق سابق
علوم و حکمت نرسیده و فقط شعبه عرفان ترقی کرده است
از حکمای این دوره **قطب الدین شیرازی**
(وفات در ۷۰۲) و **جلال الدین دوانی** و غیره و ریاضی دانهای معروف
این عصر یکی غیاث الدین جمشید کاشانی میباشد که سابقاً ذکر از او شد
و دیگر **علاء الدین قوشچی** (وفات در ۸۷۹) صاحب کتاب شرح **تجربیه**
بزرگترین حکما و ریاضی دانهای ایندوره **خواجہ نصیر الدین طوسی**
است که از افتخارات این عصر محسوب میشود .

در عهد استیلای مغول فن تاریخ نویسی در ایران
تاریخ نویسان ترقی کرده و مورخین درجه اول بظهور رسید
که آثار خود را برخلاف مورخین دوره قبل
بزبان فارسی نوشته اند مورخین معروف این عصر عبارتند از :

خواجہ عبدالله ملقب باوصاف الحضوه صاحب کتاب **وصاف** که
جنبه ادبی آن بر حیث تاریخیش غلبه دارد . و پدر خواجہ عبدالله معروف
به **ادیب فضل الله** صاحب کتاب تاریخ معجم و دیگر علاء الدین عظاملک
جوینی صاحب کتاب تاریخ جهانگشا و دیگر خواجہ رشید الدین فضل الله
صاحب جامع التواریخ رشیدی و **حمد الله مستوفی** صاحب کتاب تاریخ



گزیده و کتاب نزهة القلوب در جغرافیا و طبیعیات دیگر میخوانند صاحب روضة الصفا که از تواریخ معتبره فارسی است و خوانند میخوانند تاریخ حبیب السیر و تاریخ الوزرا و غیره.

در دوره حکومت مغول در ایران بواسطه معاشرت صنایع مستظرفه ایرانیها باچینیها بعضی از صنایع چین از قبیل تذهیب و نقاشی کتاب و قلمدان و غیره در ایران رواج یافت و در عداد مستظرفات قرار گرفت معروفترین نقاشان این عصر مانی شیرازی و جهانگیر بخارانی و بهزاد که از معاصرین سلطان حسین تیموری بوده اند.

در سبک معماری ایران در نتیجه آمیزش باچینیها در این عهد تغییراتی حادث شد و اینبه مهم که بخوبی طرز معماری آن عصر را نمایش میدهد یکی گنبد سلطانی و دیگر مسجد گوهرشاد در مشهد می باشد.



فصل پنجم

سلسله صفویه

در همان اوقات بعد از مرگ امیر تیمور که نسب و مقدمات تاسیس دولت تیموری رو بزوال و تجزیه نهاد سلسله صفویه و تراکمه قراقوینلو و آق قوینلو در مغرب و اعقاب تیمور در مشرق ایران برچشم فرمانروائی برافراشته و در زد و خورد با یکدیگر بودند اولاد یکی از عرفای آن عصر از هرج و مرج مزبور استفاده کرده و با شجاعت و زحمات بسیار دولت واحدی در سرزمین ایران با اسم صفویه تاسیس کرد جد سلاطین صفویه بنابر مشهور از سلاله امام موسی کاظم و شیخ صفی الدین نام داشته که مقر او در اردبیل و بواسطه جنبه مرشدی که داشته مریدان زیاد در خدمت او بودند. شیخ صفی الدین معاصر امیر تیمور و از قرار معلوم بین او و امیر تیمور ملاقات دوستانه نیز واقع شده که در آن ملاقات شیخ صفی الدین از تیمور استخلاص اسرا را خواسته است.

بعد از شیخ صفی الدین مسند ارشاد بارث نسلا بعد نسل با اولادش رسید و متدرجا غده مریدان افزون شد بعدی که در عصر جهانشاه پسر

قرايوسف از سلسله قراقوینلو مریدان جنید از اعقاب صفی الدین بقدری زیاد شد که آن امیر ترك و فاتح را بو حشت انداخت و جهانشاه جنید را از اردبیل تبعید کرد و جنید نزد اوزون حسن امیر تراکمه آق قوینلو رفت و در دیار بکر مقیم شد و اوزن حسن مقدم او را محترم شمرده خواهر خویش را باز دواج او در آورد. همین تبعید و وصلت خاندان صفویه را که مریدان بسیار داشته و در ایران هم حکومت مقتدری نمیدیدند بیشتر بفکر سلطنت انداخت. باری جنید با وجود کثرت اتباع و همراهی اوزون حسن نتوانست بار دبیل برگردد و بطرف قفقاز رفت و در جنگی که بین او و حاکم شیروان موسوم به شیروانشاه اتفاق افتاد کشته شد و پسرش سلطان حیدر که خواهرزاده اوزن حسن و از طرف مادر نسبت بترکمانان آق قوینلو میرساند بجای پدر جنبه مرشدی یافت و بتهیه اسباب حکومت پرداخت در همان اوقات بود که اوزون حسن بساط امارت قراقوینلو ها را برچیده و در ایران صاحب اختیاری یافت و سلطان حیدر دختر اوزون حسن را بزوحیت اختیار کرده و از آن دختر سه پسر آورد که موسوم به سلطانعلی و ابراهیم و اسمعیل گشتند سلطان حیدر مریدان را جمع کرده با انتقام خون جنید بچنگ شیروانشاه رفت لیکن هزیمت یافته و بقتل رسید مریدان او را در اردبیل دفن کرده و از آنوقت شهر اردبیل زیارتگاه مریدان صفویه و شهر مقدس این خانواده گردید.

بعد از سلطان حیدر پسر ارشدش سلطانعلی جای او را گرفت عاقبت کثرت مریدان و نفوذ معنوی سلطانعلی یعقوب پسر اوزون حسن را از خاندان صفویه ترسانید و بدون اینکه رعایت خویشاوندی

را کند سلطان علی و برادرانش را یکی از قلاع فارس تبعید و مجبوس گردانید .

چون یعقوب در گذشت سه برادر از حبس فرار کرده بطرف گیلان و آذربایجان رفته و بجمع مریدان که در حبس چهار ساله آنها براکنده شده بودند پرداخت لیکن همین اوقات سلطانعلی در ضمن مجاربه بقتل رسید و ابراهیم میرزا در گیلان در گذشت و اسمعیل که چهارده سال پیش نداشت بریاست مریدان رسید و او که جوانی رشید و در سن کم خود مشقتهای فراوان دیده بود به عجله جمعی از مریدان را گرد آورده و بانتقام خون پدرش بچنگ شیروان شاه رفت و او را شکست داد .

الوند میرزا از امرای آق قوینلو پسری یعقوب سابق الذکر از پیشرفت نوباوه صفوی بو حشمت افتاد لشکر بدفع او کشید اما اسمعیل براو غلبه کرده و آذربایجانرا از چنگ امرای آق قوینلو در آورده و تبریز را مقر سلطنت خویش قرارداد و از رتبه ارشاد خود بمرتبه سلطنت رسانده خویشین را شاه اسمعیل نامید (۹۰۶)

همینکه شاه اسمعیل در دو چنگ متوالی سلطنت شاه اسمعیل فاتح شد مریدان صفویه از گوشه و کنار ظاهر شدند و چون مذهب اجدادی شاه اسمعیل تشیع بود و اهالی ایران نسبت باین مذهب اعتقاد باطنی داشته و از خوف سلاطین سنی مذهب یارای ابراز آنرا نداشتند لذا سلطنت شاه اسمعیل از طرف عموم ولایات ایران استقبال شد اما باز شاه اسمعیل مجبور بچنگ بود تا بتواند از موقع نیک خویش استفاده نماید لذا در سال

۸۰۹ شاه اسمعیل بچنگ سلطان مراد آق قوینلو رفت و در نزدیکی همدان او را شکست داده مقتولش ساخت و بر ولایات غربی ایران مسلط شده و بغداد و موصل و دیاربکر را ضمیمه متصرفات خود کرد و سلسله ترکمانان آق قوینلو را منقرض ساخت و عطف عنان بولایات داخلی ایران کرده خوزستان و اصفهان و شیراز و مازندران را بسهولت فتح کرد و بسرحد خراسان رسید اما ایالت خراسان مثل ولایات فوق الذکر تصرفش آسان نبود زیرا شاهی بک خان یا شیبک خان که بمحمدشیبانی نیز معروف است از نوادههای هلاکو خان مغول باتفاق ترکان ازبک دولت معتبری در خراسان و ترکستان تشکیل داده و مدعی تاج و تخت ایران نیز بود .

شاه اسمعیل در تصرف خراسان بچنین امیر مقتدری برخورد و با ۱۷ هزار نفر در مقابل ۲۸ هزار ترکان ازبک در نزدیکی مرو مقابل شده و در همان حمله اول لشکر ترك را بهمریخته و شیبک خان را مقتول گردانید و تمامی خراسان قدیم تارودجیحون بتصرف او درآمد و از سمت مشرق دامنه تصرفات او وسعت فوق العاده یافت (۹۱۵)

در ضمن تسخیر مرو شاه اسمعیل جزء اسرائی که از آن شهر گرفت خواهر بابر (بیر) پادشاه گورکانی هندوستان را که سابقاً باحوال او اشاره کردیم یافت و او را محترماً نزد برادرش فرستاد و از اینرو روابط دوستانه بین دولت جوان صفویه و دولت گورکانی هند برقرار گردید چنانکه بابر در دفع ازبکان ماوراءالنهر از قشون ایران کمک گرفت و در دفعه از آنها شکست خورده به هندوستان برگشت و ازبکان بتدریج

قوتی گرفته و مدتها مزاحم دولت صفوی بودند.

جنگ بادوات عثمانی شاه اسمعیل از همان ابتدای جلوس بخت مذهب و خانمه جنگ تشیع را مذهب رسمی ایران کرد و در ضمن شاه اسمعیل فتوحات بعد هم همواره مروج این مذهب بود دولت عثمانی که در آسیای غربی صاحب نفوذ و قدرتی شده بود نمیخواست در آسیای وسطی دولت معتبری تشکیل شود و همواره پی جوی فرصت بود که از رواج مذهب تسنن وضعف طریقه تشیع در ایران استفاده های سیاسی کند.

لذا طلوع دولت صفویه و پیشرفتهای سریع شاه اسمعیل دولت عثمانی را بوحشت انداخت و سیاست اساسی خود را در خطر دید بنابراین در سال ۹۳۰ که چهاردهمین سال دولت صفویه است **سلطان سلیم اول** پادشاه فاتح عثمانی از راه کشتار شیعه و بعنوان جهاد مذهبی و بهانه های بی اساس حمله به آذربایجان نموده شاه اسمعیل که بیشتر سپاهیاناش در خراسان متفرق بودند باجمعی بجای گیری او آمد و از طرف دیگر اسلحه قشون عثمانی با قشون ایران تفاوت عمده داشت عثمانیها در نتیجه مجاورت با اروپائیها اسلحه آتشی از قبیل توپ و تفنگ در اردوی خود داشتند در صورتی که لشکریان شاه اسمعیل با همان اسلحه های طرز قدیم مشرق می جنگیدند جنگ در حوالی **چالدران** در گرفت و با اینکه شاه اسمعیل رشادتهای فوق العاده از خود ظاهر ساخت معذک بجهات مذکوره پیشرفت نکرد و شکست سختی خورده عقب نشست شهر تبریز بتصرف سلطان سلیم درآمد و غارت شد اما کمی آذوقه و ترتیبات دیگری که پیش آمد شاه عثمانی را مجبور بمراجعت نمود و جز بدست آوردن اموال از این



اردو کشی استفاده دیگری نکرد

چندی بعد شاه اسمعیل لشکر بماورای ارس کشید و گرجستان را که سلطان عثمانی مسخر خویش ساخته بود مجدداً تصرف کرد (۹۲۹) و بقصد زیارت قبور اجدادش باردیبل رفت و در همان شهر وفات یافت مدفون شد (۹۳۰)

بطوریکه دیدیم شاه اسمعیل از سلاطین بزرگ و مملکت ایران را که قبل از او در دست طوایف مختلفه ترك افتاده و تجزیه شده بود بصورت واحد درآورد و بعد از نهصد سال از حمله عرب که ایران دچار تاخت و تازها و دأما در حال تجزیه و رعایای آن گرفتار کشمکش های امرا بودند يك حکومت ایرانی بالنسبه مقتدری تشکیل داد و ملت ایران را که از لحاظ نبودن يك مرکز مقتدر و مذهب رسمی و سایر جهات دچار خطر شده بود در حقیقت تجدید کرد و سلسله تشکیل داد که مدتها سلطنت کرده و باوضاع ایران سروصورتی دادند که تقریباً تا کنون هم اوضاع ایران بر روی همان اساس باقی است.

چون قشون شاه اسمعیل کلاه ترکی قرمز سر می گذاشتند لذا افواج ایرانی در عهد صفویه معروف به قزلباش شده و حتی ایرانیان آن عصر را هم به همین مناسبت قزلباش میگویند.

بعد از شاه اسمعیل پسر یازده ساله اش باسم شاه

سلطنت شاه طهماسب اول (۹۳۰ تا ۹۸۴) بخت سلطنت نشست و در ابتدای سلطنت او رؤسای قزلباش هر کدام برای اینکه قیم شاه شوند یکدیگر در آویختند و داخله مملکت قدری مغشوش شد تا اینکه شاه بسن رشد



رسید و زمام امور را شخصاً بدست گرفت .

وقایع عمده سلطنت شاه طهماسب را میتوان بدو قسمت نمود : یکی تاخت و تاز سالیانه ازبکها بحدود خراسان و دیگر جنگ با دولت عثمانی .

در حملات ازبکها شاه طهماسب مکرراً بجلو آنها شتافت و چندین مرتبه آنها را عقب نشاند و بنظر می آمد که شاه صفوی از فتنه های داخلی و حملات ازبکها خلاص شده است که بقتة در سال ۹۶۴ گرفتار جنگ با عثمانیها گردید .

سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی در سال مذکور حمله بایران نمود و پس از تسخیر بین النهرین و آذربایجان بطرف سلطانیه آمد اما سرما و کمی آذوقه مجبور بمراجعتش کرد این مرتبه سلیمان به بغداد رفت و آن شهر را مسخر نمود و از راه آذربایجان مجدداً وارد ایران شد اما باز مجبور بازگشت گردید .

بعد از رجعت ثانی سلیمان شاه طهماسب لشکر بولایتی که از دست رفته بود کشید و تقریباً تمامی آنها را تسخیر کرد .

در سال ۹۵۵ القاص میرزا (القاص میرزا) برادر شاه طهماسب بدولت عثمانی پناهنده شد و سلطان سلیمانرا تحریک کرد بایران حمله برد پادشاه عثمانی پناه شاهزاده را بهانه کرده بطرف ایران قشون کشید و با وجود پیشرفتهائی که کرد باز نتوانست نتیجه صحیحی از فتوحات خود بگیرد و مجبور بمراجعت شد و عاقبت القاص میرزا که بواسطه خیانت او چیزی نمانده بود دولت صفوی جوان مرگ شود گرفتار گماشتهگان طهماسب شد بقتل رسید . ولی زد و خورد های

مختصری بین عساکر ایران و عثمانی دوام داشت تا سال ۹۶۲ که طرفین از جنگ خسته شدند و قرار مصالحه دادند . بموجب این صلح مقرر شد که گماشتهگان دولت عثمانی مزاحم زواری که از ایران به زیارت حج میروند نشوند و تا موقعیکه دولت ایران صلح را شکسته است دولت عثمانی بجنگ با ایران مبادرت نکند . یکسال بعد از این صلح بایزید پسر سلطان عثمانی پناه بطهماسب آورد و پادشاه صفوی بخوبی میتوانست فرار این شاهزاده را بهانه کرده و وقایع ایام طغیان القاص میرزا را تلافی نماید اما شاه طهماسب نظر بعلاقه تامی که بحفظ صلح داشت اینکار را نکرد و بایزید را نزد پدرش فرستاد و سلیمان او را مقتول ساخت .

در عصر شاه طهماسب اول از طرف ملکه الیزابت پادشاه معروف انگلیس سفیری بدربار ایران آمده و در شهر قزوین که از زمان طهماسب پایتخت شده بود بحضور شاه رسید . اما شاه طهماسب سفیر مذکور را بعنوان اینکه نماینده دولت کفر است بخوبی نپذیرفت .

دیگر از وقایع عهد شاه طهماسب پناهنده شدن همایون شاه پسر بابر سابق الذکر است بدربار ایران که افغانه دست او را از تاج و تخت موروئی کوتاه کرده و از هندوستان خارجش کرده بودند . شاه طهماسب بخوبی از همایون شاه پذیرائی کرد کمک قشونی باو نمود و مجدداً بسلطنتش رسانید

شاه طهماسب عاقبت از طرف یکی از زنهایش مسموم و بعد از پنجاه و چهار سال سلطنت درگذشت .

در سلطنت طولانی او اگرچه وقایع خطرناک اتفاق افتاده اما غالب آن حوادث بکفایت این پادشاه مؤثر نشده و دوره سلطنت طهماسب از ادوار مهمه تاریخ صفویه است.

دوره فترت

از فوت شاه طهماسب تاجلوس شاه عباس سلطنت شاه اسمعیل
کبیر چند سلطان بی اهمیت روی کار
آمدند که ایام سلطنت آنها جز قبیح اعمال
واقعه قابل ذکری ندارد چنانکه بعد از
طهماسب پسرش حمزه جانشین او شد اما
بزودی بدست یکی از رؤسای قزلباش بقتل رسید و پسر دیگر طهماسب
موسوم به اسمعیل دوم پادشاه صفویه شد و این پادشاه بقدری در عیاشی
و شرب خمر افراط کرد که جان خود را هم در این راه گذاشت و
بسیاری از افراد خاندان صفویه را نیز بقتل رسانید بعد از او سلطنت
به برادرش سلطان محمد که او هم بامر اسمعیل قرار بود کشته شود
رسید اما این پادشاه بی کفایت نتوانست کاری از پیش ببرد و در عصر
اوعثمانیه بایران قشون وارد کرده و جلادت پسرش حمزه میرزا عثمانیه را
را عقب نشاند.

امرای خراسان دور عباس میرزا پسر شاه محمد را که حکومت
خراسان داشت گرفته و عاقبت او را پدرش شوراندند و موقعیکه شاه
محمد برای انجام مهمی بفارس رفته بود علی قلیخان رئیس ایل شاملو
عباس میرزا شاهزاده صفوی را بقزوین پایتخت دولت صفویه آورده

و عباس دست روی تخت و تاج انداخت و بدوره فترت و هرج و مرجی
که از مرگ شاه طهماسب باینطرف ظاهر شده بود خاتمه داد.

سلطنت شاه عباس کبیر

مقدمات سلطنت شاه اسمعیل دوم در ضمن قتل اقوام خود حکم
شاه عباس داده بود برادرش محمد میرزا و پسر او عباس
میرزا را که طفل و در خراسان حکومت داشت
بقتل رسانند اما قبل از آنکه این حکم اجرا شود در گذشت و چنانکه
دیدیم بعد از او محمد میرزا بسلطنت رسید و عباس میرزا همچنان در
حکومت خراسان باقی ماند.

سلاطین صفویه برای تحکیم کار خود تدبیرهای مخصوصی
میانداشیدند منجمله هر شاهزاده را بسرپرستی یک یا چند نفر سرکرده
قزلباش می سپردند و از اینرا هم آنها را مشغول و هم غالباً مابین آنها
رقابت میانداختند سرپرستی عباس میرزا بدو نفر رؤسای قزلباش ها
سپرده شده بود یکی مرشد قلیخان رئیس ایل شاملو و دیگری علیقلیخان
رئیس ایل استاجلو این دو نفر امیر که سلطنت سلطان محمد را ضعیف
دیدند بایکدیگر اتفاق کردند که عباس میرزا را بسلطنت رسانند و
در نتیجه خودشان صاحب اختیار و مطلق گردند. و برای پیشرفت این
امر ابتدا ایالت خراسان را از فرمان سلطان محمد خارج کردند چنانکه
سلطان محمد چند مرتبه عباس میرزا را احضار کرد و اوبقزوین رفت
و حتی یکمرتبه شخصاً بخراسان رفت که عباس میرزا را همراه خویش
پایتخت ببرد ولی امرای مزبور بعنوان اینکه وجود عباس میرزا برای

حفظ سرحدات خراسان از حملات ازبکها لازم است مانع از رفتن عباس میرزا شدند و باین ترتیب درحقیقت خراسان استقلال یافته بود مرشدقلیخان و علیقلیخان عاقبت بایکدیگر نساختند و نزاع میانه آنها ظاهر شد و علیقلیخان بقتل رسید و یکبارہ زمام امور خراسان و حکومت عباس میرزا بدست مرشدقلیخان شاملو افتاد و ایل شاملو همواره عباس میرزا را بطغیان نسبت پدید تشویق میکردند تا چنانکه دیدیم در ایام غیبت سلطان محمد از پایتخت عباس میرزا را عدۀ از قزلباشها پایتخت بردند و سلطنت را عباس میرزا گرفت و در سال ۹۹۶ عباس میرزا با اسم شاه جلوس کرد اول کارشاه عباس اقدام بقتل مرشدقلیخان بود که بعنوان مزبور جادۀ سلطنت را برای خویش صاف میکرد و بکلی مزاحم شاه عباس بود ازاین بعد شاه جوان زمام اختیار را خود بدست گرفت

حمله ازبکها و جنگ بخروج شاه از خراسان ازبکها حملۀ شدیدی بادولت عثمانی بخراسان کردند و شهر هرات را بعد از يك محاصرۀ نه ماهه بتصرف در آورده جمعی از امراء و بزرگان خراسان را کشتند و به بلاد اطراف تاخته از قتل و غارت چیزی فرو گذار نکردند. در همین موقع شاه عباس گرفتار جنگ با عثمانیها بود و در حقیقت در ابتدای سلطنت از طرف مغرب و مشرق گرفتار جنگ گردید. توضیح آنکه کشمکش میان عساکر عثمانی و ایران که از زمان سلطان محمد پدر شاه عباس شروع شده بود بکلی خاتمه نیافته و چندی حمزه میرزا فرزند رشید سلطان محمد جلو عثمانیها را گرفت اما قتل ناگهانی او پای عثمانیها را بداخله ایران باز کرد. چنانکه در يك حمله در نزدیکی

بغداد ۱۰ هزار نفر قشون صفوی را شکست دادند و از راه آذربایجان نیز حمله نموده تبریز را تصرف کردند و ولایات متعددی از ایران بدست آنها افتاد.

در سال ۹۹۶ که همان سال جلوس شاه عباس است در تعقیب فتوحات سابقۀ لشکر عثمانی بکمک حاکم شیروان بقره باغ حمله برده و شهر گنجه را گرفت و شاه عباس که بخیال جلو گیری از عثمانیها بود دچار حمله ازبکها شد و چون اخبار وحشت انگیز از صفحۀ خراسان باو رسید صلاح را در جنگ بادولت عثمانی ندید بلکه موقتاً صلح کرده ولایات چندی از قیل تبریز و شیروان و گرجستان و لرستان را بعثمانیها واگذار کرد (۹۹۸)

بعد از این امر شاه عباس با فراغت خیال بدفع ازبکها پرداخت و در سال ۱۰۰۶ چنان آنها را شکست داده عقب نشاند که مدتها ازبکها دیگر جرئت هجوم بخراسانرا نکردند شاه عباس بعد از این فتح چندین خانوار از ایلات کرد مغرب را بخراسان کوچانید و چون نیت اصلی او جنگ با عثمانیها و استرداد ولایات از دست رفته بود بتنظیم قشون پرداخت

وضع قشون صفوی قبل از شاه عباس صورت اصلاحات نظامی منظمی نداشت زیرا قشون غارت از چند ایل مهم بود که رویهمرفته قزلباش خوانده میشدند و سلاطین صفوی در این قشون نفوذ چندانی نداشتند بلکه رؤسای ایلات از هر جهت در امور نظامی ذی نفوذ بوده و بعضی اوقات مزاحم شاهان صفوی میگشتند شاه عباس دانست که باین قشون در جنگ خارجی

کاری از پیش نمیرود لذا بعد از مراجعت از خراسان سربازگیری پرداخت و علاوه بر قزلباش ها که عده آنها ۶۰ هزار نفر میشد ۳۲ هزار نفر دیگر قشون گرفت که ۲۰ هزار آن سواره و ۱۲ هزار پیاده بودند موجب و اسلحه این قشون را از خزانه دولت میداد و همواره آنها را تحت فرمان خود نگاه میداشت و ریاست آنرا به **الله وردی بیگ** داد در همین اوقات یعنی سنه ۱۰۰۷ (۱۵۹۷ میلادی) چند نفر سیاح که معروفترین آنها دو برادر یکی **باسم آنتی شرلی (۱)** و دیگری **روبرت شرلی (۲)** بودند از انگلستان بایران آمدند و در قزوین بحضور شاه پذیرفته شده مورد عنایت واقع گشتند.

در جزو ۲۶ نفر که همراه برادران شرلی بودند بعضی بامور اسلحه سازی و وضع نظام اروپا آشنائی و اطلاعاتی داشتند و **الله وردی بیگ** در تنظیم سپاه جدید از آنها کمک گرفته و نظام قشون مزبور براهتمائی همراهان شرلی بصورت نظام اروپائی درآمد و از حیث اسلحه توپهای متعدد تهیه دیده شد و جمعی از قشون جدید التاسیس طرز استعمال اسلحه آتشی را آموختند و باین ترتیب علاوه بر قشون قزلباش چندین فوج سواره و پیاده بوضع اروپا و با اسلحه های جدید برای شاه عباس درست شد و بعلاوه شاه عباس افراد ایلات مختلفه را که پیرو فرمان او بودند بصورت واحد در آورد، افواجی باسم شاهسون یعنی (دوستدار شاه) تشکیل داد و شاهسونهای آذربایجان و قزوین از اعقاب همان افواج هستند.

قرار مصالحه ۹۹۷ بین شاه عباس و عثمانیها عقد **جنگ با دولت عثمانی** صلح نبود بلکه در حقیقت يك متارکه جنگی بود که شاه عباس برای تنظیم حدود شرقی ایران از عثمانیها خواست و بعد از تنظیم افواج جدید شاه عباس بخیال استرداد ولایات از دست رفته و از بین بردن اثرات متارکه ۹۹۷ برآمده شخصاً به آذربایجان رفت و در حوالی سلماس قشون عثمانی را شکست سختی داد و تبریز را که ۱۸ سال در دست عثمانیها بود محاصره کرد و در ۱۰۱۲ آن شهر را فتح نمود سپس از رود ارس گذشته ایروان و سیروان و قارص را نیز گرفته و قشون عثمانیها را بگرجستان عقب نشاند.

فتوحات شاه عباس باب عالی بوحشت انداخت و **دوره دوم جنگ** سلطان عثمانی یکی از سرداران درجه اول خود را **با عثمانیها** که **جنگال اعلی** نام داشت با صد هزار سپاهی مأمور جنگ با شاه عباس کرد و در حقیقت آنچه قوه داشت برای انهزام ایران بکار برد.

در سال ۱۰۱۴ قشون مزبور از راه آذربایجان بنزدیکی ارومیه آمد شاه عباس با ۲۶ هزار نفر بطرف اردوی خصم رفت و **الله وردی بیگ** نیز در اردو بود همینکه دو اردو مقابل یکدیگر رسیدند فوج سواره نظام عثمانی بایک صف پیاده توپخانه بجانب قشون ایران رو آور شدند شاه عباس **الله وردی بیگ** را مأمور جنگ با آنها کرد و شخصاً با فوج توپخانه خود حمله ببقیه عساکر عثمانی نمود سرداران عثمانی سخت مقاومت کردند اما از دو طرف دچار حمله قزلباشها شده پنج سردار

ترك مقتول و چند نفر اسیر شدند

جنگ نزدیک غروب خاتمه یافت ولی تا پاسی از شب عساکر ایران بتعاقب ترکها مشغول بودند و شاه عباس آن شب را در میدان گذرانده و بیست هزار سر مقتولین ترك را نزد او آوردند

این جنگ بکلی امید عثمانیها را از پیشرفت در ایران منقطع گردانید و شاه عباس بلامانع کردستان و بغداد و موصل و دیاربکر را از عثمانیها گرفته و حتی بر کر بلا و نجف نیز دست یافت عاقبت بین دولت عثمانی و شاه عباس مصالحه برقرار شد که ولایات مفتوحه جزو خاک ایران باشد اما شاه عباس سالیانه دویست بار ابریشم بدولت عثمانی بدهد. دو سال بعد شاه عباس از دادن ابریشم خودداری کرده و باز جنگ بین دولتین شروع شد

این مرتبه قشون عثمانی بمحاصره ایروان آمد اما بعد از تحمل صدمات بسیار وبدون اخذ نتیجه مجبور بازگشت گردید (۱۰۲۵)
شاه عباس که در جنگهای اولیه خود را بحدود گرجستان رسانیده بود موقع را غنیمت دانسته آن ناحیه را تصرف و از زیر نفوذ عثمانیها خارج گردانید. عثمانیها نتوانستند این شکستها را بر خود ببینند لذا باز با اردوی معظمی سرداران عثمانی مأمور فتح تبریز شدند ولی مجدداً گرفتار مزاحمت قزلباشها که آب و هوای سخت آذربایجان نیز بمد آن بود گشته و کاری از بین نبردند.

عاقبت در سال ۱۰۲۷ قرار صلح بین دولتین داده شد بموجب این صلح عهد نامه سابق تثبیت گردید با این فرق که دویست بار ابریشم بصد بار تنزل یافت.

در سال ۱۰۳۴ باز عثمانیها بایران حمله برده شهر بغداد را تحت محاصره در آوردند شاه عباس شخصاً باستخلاص شهر بغداد رفت و در جنگ سختی که در حوالی شهر مزبور در گرفت شاه عباس فاتح گردید و بغداد در تصرف گماشتگان دولت ایران باقی مانده و دوره جنگهای شاه عباس با عثمانیها بهمین جا ختم و بطوریکه دیدیم بفتح کامل ایرانیا خاتمه یافت.

شاه عباس از سلاطین درجه اول ایران در دوره
مملکت داری بعد از اسلام است در بدو جلوس او بسلطنت
شاه عباس چندین خطر بترك از داخله و خارجه مملکت
را تهدید میکرد و شاه عباس به کفایت شخصی
تمامی آن خطرهارا رفع کرد. خطر داخلی خود سری رؤسای قزلباش
و عدم اطاعت افواج از سلطان بود چنانکه بعضی ولایات از قبیل گیلان
و فارس و غیره اصلاً اطاعت درستی در این اواخر از دربار صفویه نداشتند
و وحدت ارضی که شاه اسماعیل اول بزحمت در ایران تهیه دیده
بود دچار سستی و مملکت قریب بتجزیه بود.

از طرف دیگر از بکان که مردمی غارتگر و وحشی بودند دست
از حملات متوالی خود بر نمیداشتند از سمت مغرب هم که دولت عثمانی
مقاصد سیاسی و جهانگیرانه در ایران داشت.

شاه عباس میدانست بدون تشکیل يك قشون منظم و صحیحی دفع
این مخاطرات ممکن نیست و چنانکه سابقاً دیدیم دست باصلاحات
نظامی زد و فوج تفنگچی و توپخانه ترتیب داد و با کمک این افواج
رؤسای قزلباش را سر جای خود نشانید و بعضی ولایات را که داعیه

خود سری داشتند مطیع ساخت و بس از دفع از بکها مملکت از حیث امور داخله مرکزیت کامل یافت. خطر عثمانیها را هم چنانکه دیدیم بقدری جنگید تا دفع نمود.

اما باید دانست که بزرگی شاه عباس تنها از لحاظ امور مزبوره نیست بلکه کمال سعی و مواظبت این پادشاه در امور مملکت داری و آسایش رعیت بیشتر موجب اشتها وی و او را سزاوار لقب کبیر کرده است شاه عباس در امر مملکت داری بدو چیز علاقه فوق العاده داشت یکی بنای آبادیها و دیگر توسعه تجارت. برای نیل بهر دو مقصود مجاهدات عمده کرد. بدو پایتخت را از شهر قزوین باصفهان که نسبتاً مرکزیت داشت منتقل نمود و برای بسط تجارت بساختن راهها و کاروانسراهای متعدد پرداخت.

مهمترین راهیکه شاه عباس ساخته راه مازندران است که فوق العاده محکم ساخته شده و قسمتی از آن تا کنون هم باقی است. بناهای کوچک از قبیل کاروانسرا و آب انبار آقادر شاه عباس در گوشه و کنار ساخته که امروز هر بنای کهنه و قدیمی را شاه عباسی گویند برای توسعه تجارت سر را بر شری را مکرراً بسمت سفارت از جانب خود بدر بارهای اروپا فرستاد و روابط تجارتی بین ایران و اروپا بیشتر در عصر او افتتاح گردید.

در موقع تسخیر ارمنستان شاه عباس که ارمنه را مردمی کارکن و زحمتکش یافت جمعی از آنها را باصفهان کوچانید و در جنوب شهر اصفهان برای آنها شهر جدیدی با اسم جلفا که نام مسکن اصلی آنها بود بنا کرد و به آنها در امور مذهبی و غیره آزادی تام داد و

بقدری با آنها در امر زراعت و تجارت مساعدت کرد که شهر کوچک جلفا در فاصله کمی اهمیت فوق العاده یافت و ارمنه ساکن آن از تجار متمول ایران گردیدند در صورتیکه هنگام ورود بجلفا سرمایه چندانی نداشتند.

در شهر اصفهان ابنیه متعدد از این پادشاه یادگار است از قبیل عمارت چهل ستون و خیابان چهار باغ و مسجد شاه اصفهان و مسجد شیخ لطف الله و پل خواجو بر روی زاینده رود و غیره.

از لحاظ عشق تام بتوسعه تجارت شاه عباس بندر محمود آباد را در سواحل بحر خزر و شهر اشرف را در مازندران ساخت و ولایت بر نعمت و حاصلخیز مازندران را از یکطرف بوسیله ساختن بندر مزبور بدریای خزر مربوط کرد و از طرف دیگر بوسیله جاده مازندران بولایت مرکز و جنوبی ایران مرتبط ساخت.

برای توسعه تجارت در طرف جنوب بشرحی که خواهیم داد برتقالیه را از خلیج فارس بیرون کرده و بندر عباس را که مرکز تجارت جنوب بود بر اهمیتش افزوده و خلاصه بقدری برای آسایش رعایای خود کار میکرد که اروپائیان درباره او میگویند کمتر پادشاهی باندازه شاه عباس برعایای خود خدمت کرده است.

از اموری که قبل از شاه عباس تولید در دسر برای دولت ایران میکرد مسئله کشمکش مابین روحانیون بود که غالب اوقات بمشاجرات سخت میکشید شاه عباس بحسن تدبیر میان این طایفه را اصلاح داد و در عصر او ارباب صنایع و علمای بسیار نامدار یافت شدند از آن جمله

میر عماد خوهنویس قزوینی و علیرضا نقاش و شیخ بهاءالدین عاملی و میر داماد معروف به مبرفندرسکی و غیره که شاه عباس در تشویق ایشان و سایر ارباب فضل و هنر کوتاهی نکرده است.

پرتغالیها که از مائه پانزدهم قدم در راه تجارت کشمکش با پرتغالیها گذاشته و همواره میخواستند تجارت بین و تصرف جزیره هرمز مشرق و مغرب را در دست خود گیرند بوسیله آلبوکرک (۱) صلاح معروف خود راه بحری هندوستان را یافته و بعد از دست اندازی بسواحل هند از راه بحر عمان برای رسیدن بمرکز صید مروارید و بدست آوردن محل مناسبی جهت مرکزیت تجارتی، کشتی جنگی در خلیج فارس انداختند جزیره هرمز و قسمتی از مسقط و حتی بندر گمبرون را در ساحل خلیج فارس پرتغالیها گرفته و در آبهای ساحلی ایران صاحب نفوذ شدند اما چیزی نگذشت که پرتغالیها در تجارت شرق گرفتار رقابت با انگلیسها گردیدند. بدو کمپانی تجارتی انگلیسها در هند نمایندگی باصفهان حضور شاه عباس فرستاد و از شاه ایران اجازه گرفت که در بندر جاسک واقعه در ساحل عمان تجارتخانه تأسیس نماید و در مقابل سالیانه مبلغی بعنوان گمرک بکارگذاران دولت ایران پردازد.

متاع عمده ایران که در آن موقع در بازارهای اروپا خریدار داشت ابریشم بود و ملل تاجر اروپا از قبیل هندیها و انگلیسها و پرتغالیها هر کدام میخواستند تجارت و صدور این متاع را که سالیانه بالغ بر ۶۳۳ هزار من میشد بخود انحصار دهند عاقبت انگلیسها در این امر پیش

بردند و امتیاز خرید ابریشم تمام ایران را از شاه عباس گرفتند در این اوقات سلطنت پرتغال ضمیمه اسپانیا گردید و پادشاه اسپانیا در سال ۱۶۲۹ میلادی (۱۲۰۹ هجری) سفیری بدربار ایران فرستاد که شاه ایران حقوق پرتغالیها را در خلیج فارس و جزیره هرمز برای دولت اسپانیا بشناسد اما شاه عباس با این امر موافقت نکرده و سفیر مزبور که از دیپلوماتهای اسپانیا بود مأیوسانه مراجعت نمود عاقبت پرتغالیها در رقابت تجارتی با انگلیسها در خلیج فارس مغلوب شده و مصمم شدند بوسیله جنک، تجار انگلیسی را از خلیج فارس بیرون کنند جنک بحری مهمی در سال ۱۶۱۰ (۱۰۳۰) بین پرتغالیها و انگلیسها در حوالی بندر جاسک در گرفت و انگلیسها فائق شدند و نفوذ پرتغالیها در خلیج فارس متزلزل گردید در همین اوقات شاه عباس که آبادی و اهمیت جزیره هرمز و مرکزیت تجارتی آنرا شنیده بود در صدد برآمد که این جزیره را از دست پرتغالیها خارج سازد لذا به امام قلیخان حاکم فارس امر کرد که از طرف خشکی ببندر گمبرون و جزیره هرمز حمله برد اما چون تصرف بندر و جزیره مزبور بدون قوه بحری میسر نبود شاه عباس که متوجه رقابت انگلیسها با پرتغالیها بود از انگلیسها چند کشتی جنگی کمک خواست کمپانی تجارتی هند حاضر باین مساعدت شد مشروط بر اینکه غنائمیکه در این جنک بدست میآید بالسویه قسمت شود و بعلاوه حاکم هرمز از طرف دولت ایران و بانظر کمپانی انگلیس معین شود و آنچه عایدات گمرکی در این دو محل بدست میآید حصه از آن مخصوص

انگلیسها باشد و علاوه تجار انگلیسی از تأدیه حقوق گمرکی در این بندر معاف باشند

شاه عباس تمامی این شرایط را پذیرفت کشتیهای انگلیسی از طرف دریا و قشون ایران بسر داری امامقلی خان از جانب خشکی هرمز و بندر گمبرون را محاصره کردند برتغالیها با آنکه رشیدانه جنگیدند اما عاقبت دچار قحطی سختی شده تسلیم گردیدند و شهر را بتصرف ایرانیان دادند و خبر این فتح چنان شاه عباس را مسرور کرد که فرمان داد بندر گمبرون را با فتحخاروی بندر عباس نامند ۱۰۳۲ (۱۶۲۲ میلادی) اما باید دانست که شاه عباس بعد از تسخیر هرمز و بندر عباس بمواعید خود در مقابل انگلیسها عمل نکرد و کمپانی تجارتی هند باز امیدوار بود که شاه عباس تعهدات خود را بانجام خواهد رسانید اما این امید موقتی شاه عباس اجازه نداد انگلیسها در بنادر خلیج فارس و جزیره هرمز استحکامات بسازند بکلی مبدل بیأس گردید.

برتغالیها مدتی برای تحصیل نفوذ از دست گرفته بتلاش افتادند اما بهیچوجه فائده نبردند عاقبت در سال ۱۰۳۵ (۱۶۲۵) بموجب معاهده تمام حقوق خود را در خلیج فارس بشاه عباس بخشیده و خلیج فارس را وداع کردند.

شاه عباس با آنکه در مذهب تشیع تعصب نشان میداد چنانکه چند مرتبه از اصفهان بعشده و نجف برای زیارت پیاده رفت عموماً باخارجیان خوش سلوک و همواره نسبت به آنها با احترام رفتار میکرد و سبب این امر یکی استفاده از اروپائیان در باب تجارت مملکت و دیگر استفاده از دشمنی

آنها نسبت بعثمانیها بوده است. شاه عباس در سیاست داخلی خیلی سختگیر و از اینرو بعضی نسبت سفاکی باو داده اند

در اواخر سلطنت بواسطه سوءظنی که به پسر خود صفی میرزا برد بقتلش فرمان داد و دو پسر دیگر خود را کور کرد و همین امر از شهرت تاریخی این پادشاه قدری کاسته است. باری شاه عباس در سال ۱۰۳۸ بعد از ۴۲ سال سلطنت با شوکت در گذشت.

تاریخ سلسله صفویه را میتوان اساساً بدو اوضاع دولت صفویه دوره تقسیم کرد یکی دوره اول که از بعد از شاه عباس تأسیس سلسله صفویه شروع و بهمرگ شاه عباس ختم می شود. در این دوره

گرچه بعضی سلاطین بی اهمیت روی کار آمدند اما وجود سلاطین بزرگی مثل شاه اسماعیل اول و طهماسب اول و شاه عباس کبیر دولت ایران را شوکت و عظمتی بخشیده و ترقی اقتصادی در داخله و شکست دشمنان این مملکت در خارجه بالانبرین افتخارات این دوره است.

دوره دوم از مرگ شاه عباس تا انقراض سلسله صفویه بطول میانجامد. برعکس دوره اول سلاطین عیاش و بیکاره و سفاک و اوهم پرست روی کار آمده و حکومت ایران بواسطه بی لیاقتی سلاطین این دوره بقدری ضعیف شد که عاقبت از یکعهده افغانی شکست خورده و بساط دولت صفوی برچیده گردید.

در مرض موت از شاه عباس راجع بچانشین سلطنت شاه صفی او سؤال کردند و شاه عباس سام میرزا پسر صفی میرزا فرزند مقتول خود را که

جوانی ۱۷ ساله بود ولایت عهدی نامزد کرد. بزرگان نیز بوصیت شاه عمل کرده معجلا سام میرزا را بتخت نشاندند و او با احترام نام پدر اسم خود را **شاه صفی** گذاشت و چهارده سال (۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲) سلطنت کرد.

شاه صفی از سلاطین خونریز و سفاک صفویه و میتوان گفت در این موضوع گرفتار جنونی شده بود زیرا بر شاهزادگان و امراء و سرداران حتی بر مادر و زوجه خود ابقا نکرد و متوالیاً فرمان قتل يك يا چند نفر را میداد.

و از کارهای زشت او قتل امامقلیخان پسرالله وردی يك سردار معروف شاه عباس و فاتح جنگ هرهز بود که با کمال صداقت و اطاعت و سلامت نفس مدت‌ها در دربار دولت صفوی خدمت کرد و اموال خود را وقف برخیرات نموده بود.

بمرك شاه عباس دو دشمن دیرینه دولت صفوی که قدرت عباسی آنها را ساکت کرده بود بجنبش در آمده یکی ازبکان و دیگری عثمانیها ازبکان با آنکه حمله سختی بخراسان کردند ولی قشون دولت ایران که حافظ سرحدات بودند آنها را عقب نشاندند و بطرف افغانستان رانند.

سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی یکسال بعد از فوت شاه عباس بتلافی شکستهای سابق حمله برحدات غربی ایران کرد و خود را بهمدان رسانده و با مردم آن شهر بوحشیگری تمام رفتار نمود و از راه کردستان عازم فتح بغداد شد اما نتوانست این شهر را بگیرد و بموصل عقب نشست.

شش سال بعد یعنی در سال ۱۰۴۵ سلطان مراد خطسرحدی شمال شرقی را پیش گرفته بشهر ایروان حمله برد و بعد از تسخیر آنجا قدم در آذربایجان گذاشت و شهر تبریز را هم تصرف کرده و بمملکت خود برگشت صفی هم بنوبه خود از راه آذربایجان حمله بایروان برد و آنشهر را مجدداً از کار گذاران دولت عثمانی منتزع ساخته پایتخت مراجعت نمود.

در سال ۱۰۴۸ سلطان مراد مجدداً لشکر ببغداد کشید و اینمرتبه شاه صفی بجلوگیری او شتافت اما چون قدرت اینکار را درخود ندید حاضر بمصالحه گردید بموجب این صلح قرار شد که بغداد در تصرف عثمانیها و ایروان را ایرانیها داشته باشند.

بعد از شاه صفی پسر ده ساله اش موسوم به **سلطنت شاه عباس دوم** (۱۰۵۲ تا ۱۰۷۸) جانشین وی گردید و چون سن او اقتضای مباشرت امور سلطنتی را نداشت کارها بدست وزراء افتاد و مملکت به رأی آنها اداره می شد چنانکه مدتی هم **میرزا تقی خان عمادالدوله** وزارت و درحقیقت نیابت سلطنت داشت و عاقبت بدست امراء کشته شد شاه عباس دوم در ابتدای سلطنت زهد و تقوی را پیشه خود ساخته و بزرگان و درباریان را بعبادت و برهیز کاری تشویق میکرد و هرکس را که اندك انحرافی از ظاهر شریعت در او می دید طردش مینمود بحدیکه بقول یکی از مورخین در دربار او جز جماعت مؤذنها کسی باقی نماند و همچنین شاه عباس حکم بمنع

استعمال مسکرات نمود و مأمورین دولتی در این امر نهایت مراقبت و سختی را بخرج میدادند اما عاقبت خود شاه توبه شکست و استعمال مسکر را بحد افراط رسانید چنانکه در مستی از او حرکاتی سرزد که از حسن شهرت او بسی کاست.

از کارهای مهم شاه عباس دوم تسخیر و محاصره قندهار است این شهر از ابتدا جزو قلمرو صفویه بوده و در عهد شاه صفی از ایران مجزا شده بود شاه عباس ثانی در سن ۱۶ سالگی لشکر بطرف قندهار کشید و آن شهر را تصرف کرد.

در زمان این پادشاه در اوضاع دولت از بکان اختلالی روی داد و امامقلیخان ازبک پادشاه این طایفه از راه ایران عازم سمرقند گردید از طرف شاه عباس در پذیرائی سلطان ازبک نهایت اهتمام بعمل آمد چنانکه پانزده هزار قشون از اصفهان تا کاشان او را استقبال نمود. و کمی بعد نادر محمد پسر امامقلیخان گرفتار مدعیان متعدد شده و مجبوراً شهر بلخ را که مقر حکومت او بود رها کرد و بشاه عباس ثانی پناه برد.

شاه عباس نیز از او بخوبی پذیرائی کرده و اردویی بکام او واستخلاص شهر بلخ نامزد گردانید. مخالفین نادر محمد که خبر توجه اردوی ایران را شنیدند بلخ را تخلیه کرده و شاهزاده ازبک بلامنازع بمقر خود رفت.

شاه عباس ثانی در امر مملکت داری دقت زیاد داشت او هم مثل شاه عباس کبیر پای مذهب مردم نمی شد و مخصوصاً با اروپائیان بمهربانی رفتار میکرد و باین جهت از بعضی ممالک اروپا سفرا بدربار

وی آمدند و بازار تجارت ایران در عهد شاه عباس دوم رونقی گرفت و رویهم رفته سلطنت بیست پنجساله او دوره آسایش ایرانیها بوده است در عهد شاه عباس دوم رابطه تجارتنی بین دولت ایران و روس افتتاح شد و ابتدا این روابط دوستانه بود چنانکه نواده والی گرجستان را که در دربار تزار روس گروکان بود شاه عباس دوم بامذاکرات دوستانه خلاصش کرد اما عاقبت روابط شاه عباس و دولت روس تیره شد باین ترتیب که در سال ۱۰۸۵ (۱۶۶۴) که ایام سلطنت پدر پتر کبیر در روسیه بود دو نفر نماینده سیاسی باقریب ۷۰۰ نفر روسی بایران آمدند و شاه عباس با کمال ملاطفت از آنها پذیرائی نمود اما بعد معلوم شد که مسافرین روسی تجاری هستند که میخواهند از عنوان سفارت و نمایندگی سیاسی استفاده کرده مال التجاره های خود را از ادای گمرک و سایر عوارض معاف دارند شاه عباس دوم از این امر متغیر شد و با آنها به خشونت رفتار کرد. تزار روسیه برای تلافی و رفع توهین یکدسته قزاق روسیه بسواحل مازندران فرستاد ولی کاری از پیش نبرد و این اول تعرض دولت روس نسبت بخاک ایران است شاه عباس هنگام فوت دو پسر داشت یکی **سلطنت شاه سلیمان** صفی میرزا که بیست ساله و دیگری حمزه میرزا که طفل بود. امراء برای آنکه طفلی را پادشاه کرده و سر رشته امور را بدست گیرند در افواه شایع کردند که صفی میرزا فرزند ارشد شاه نابینا شده و از این جهت

واجد شرایط سلطنت نیست. یکی از خواجه سرایان از در نصیحت و تهدید بامراء درآمده و بحمای صفی میرزا برخاست عاقبت امراء هم تمکین و برا کرده صفی میرزا را باسم شاه سلیمان بتخت نشاندند

سلیمان پادشاهی عیاش و تن پرور و بیشتر حشر و معاشرت او با زنان و خواجه سرایان و غالباً مست بود. ضعف دولت صفوی که از مرگ شاه عباس کبیر باینطرف شروع شده بود در ایام سلطنت این پادشاه بیکاره قوت گرفت و دولت صفوی را رو بزوال برد. بر حسب ظاهر شکوه دربار از هر جهت تمام و مردم راحت بنظر می آمدند اما فساد اخلاق و تن پروری در عموم طبقات نفوذ کرده و اسباب انقراض این دولت را برای آتیۀ نزدیک می ساخت.

خلاصه شاه سلیمان شخصاً بهیچوجه کفایت مملکت داری را نداشت و در عصر او واقعه عمده اتفاق نفتاد جز آنکه یکمرتبه از بکها بحدود استرآباد تاختند. سردار نامی آن عصر معروف به کلبعلی خان جلو هجوم آنها را گرفت.

وزارت شاه سلیمان را شیخعلی خان زنگنه که مردی متدین و پرهیز کار و خیر خواه بوده است داشته. اما شیخعلی خان غالباً از سوء اخلاق و رفتار شاه در عذاب بوده چنانکه یکمرتبه بواسطه فساد دربار از وزارت استعفا داد و مجدداً باصرار شاه سلیمان آن منصب را قبول کرد. مدت سلطنت شاه سلیمان ۱۸ سال و فوت او در سال ۱۱۰۵ اتفاق افتاده است

از قرار معلوم شاه سلیمان هنگام فوت بامراء سلطنت گفته بود اگر راحتی می خواهید حسین میرزا شاه سلطان حسین را انتخاب کنید و اگر بلندی نام ملک و ملت را طالبید عباس میرزا را بسلطنت بردارید

امراء که از چندی پیش بعیاشی و خوشگذرانی خو گرفته بودند حسین میرزا را که شخصی سبک مغز و بیکاره بود بسلطنت برداشته و او را شاه سلطان حسین نامیدند

شاه سلطان حسین از هنر و کفایت بکلی عاری و از حیث بی لیاقتی در میان سلاطین ایران تقریباً بی مانند است. سلطنت باثبات و عظمت دویست ساله صفویه را در حقیقت بی کفایتی این پادشاه برباد داد. شاه سلطان حسین بیشتر معاشرتش با روحانیون فاسد و دعائو بسان و زنان بود و در اتفاقات خطرناک ورد و تعویذ و امثال آنرا از هر چیز مؤثرتر میدانست. چون از خود رأی نداشت بزودی تسلیم اغراض اطرافیان خود میشد و بسخن آنها مردان کافی را از خود دور و زمام امور را بدست اشخاص نالایق مثل خود داده بود

افغانستان بطوریکه میدانیم قسمت شرقی فلات شورش افغانها ایران و ولایتی کوهستانی و مردم آن از قدیم الایام از حیث زبان و مذهب با ایرانیان اشتراك داشته و مدتها جزو خاک ایران بوده اند.

یکی از قسمتهای مهم افغانستان ولایت قندهار است که از بدو تأسیس دولت صفوی مورد نزاع بین صفویه و سلاطین گورکانی هند

وازبکان بوده و عاقبت چنانکه دیدیم آخرین دفعه شاه اسمعیل دوم آنرا تسخیر کرد.

شاه سلطان حسین یکی از امرای گرجستان را که ژرژیا گرگین نام داشته و جدیداً اسلام آورده بود به حکومت قندهار فرستاد و چون تصور میشد دولت گورگانی هند باز در کار قندهار ممکنست مداخلاتی نماید ۲۰۰۰۰ نفر لشکر ایرانی و جمعی از سپاهیان گرجی با گرگین همراه گردیدند. گرگین خان بدون هیچگونه زحمت و مخالفتی از طرف اهالی وارد مقر حکومت خود که شهر قندهار باشد گردید و بنای تعدی و تجاوز را با اهالی گذاشته و معامله غالب را با مغلوب نسبت به آنها معمول داشت.

عاقبت افغانها از ظلم او بشک آموخته و از جانب خود چند نفر نماینده بدربار ایران فرستادند که از شاه سلطان حسین دادخواهی نمایند. نمایندگان افغانه مدتها در اصفهان معطل مانده و نتوانستند بحضور شاه برسند و بعد از زحمات زیاد که موفق شدند عرض خود را بشاه بدهند دوستان گرگین که در اطراف شاه بودند بعنوان اینکه بعرضه یاغیان نباید توجه کرد شاه را وادار کردند که بشکایت از گرگین توجه نکند و جواب سختی بمنظلمین افغانی بدهد لذا نمایندگان افغانها مأیوسانه بوطن خود مراجعت نمودند.

گرگین خان از جریان امر اطلاع حاصل کرد انتقام خود را متوجه یکی از امرای غلجائی که صاحب اقتدار و موسوم به میرویس و در جزو شکایت کنندگان بود کرده و عاقبت میرویس را که میان افغانها محترم و از رؤسای ایشان بود دستگیر کرده باصفهان تبعید

کرد و بدربار او را میجرک تمام آشوبهای افغان معرفی نمود. میرویس وقتی باصفهان رسید در اقامت مختصر خود در دربار صفویه بخوبی هرج و مرج دستگاه سلطنتی و ضعف عقل شاه و فساد اخلاق امرا را حس کرد و بتدبیر خود را بادشمنان گرگین که در دربار بودند نزدیک ساخت و بفرصت شرح بدرفتاریهای گرگین را حضور شاه تقریر کرد و چون حسن مجاوره داشت از جنبه اسارت خلاصی یافته و جزء امرای دربار شد و از اصفهان سفری بمکه کرد و از علمای سنی مکه فتاوی متعدد مبنی بر لزوم قتل شیعه گرفت و باصفهان برگشت.

در آن اوقات در حدود ارمنستان و گرجستان اختلافی ظاهر شده بود میرویس بدرباریان اینطور فهماند که عیسویان قصد دارند گرجستان و ارمنستان را از تصرف شاه اسلام خارج سازند و گرگین خان هم با ایشان مساعد است و باین تدبیر حکومت قندهار را میرویس از پادشاه صفوی گرفت و عازم دیار خود گردید. بورود قندهار بین گرگین خان و میرویس کشمکش در گرفت اما میرویس عاتلانها حرکت میکرد و مدتها به تهییج افغانها مشغول و خود را نسبت به گرگین خان مطیع جلوه داد تا اینکه روزی امرای افغان میرویس و گرگین خان را یکی از باغهای بیرون شهر دعوت کرده و اتباع میرویس گرگین و جمیع همراهان او را در ضیافت مزبور بقتل رساندند.

سپس میرویس باجماعتی از افغانها بشهر حمله برد و قندهار را تصرف و از دست قشون ایران خارج ساخت. احکامی را که از علمای سنت گرفته بود باافغانها که اکثرشان سنی مذهب بودند ارائه داد و

بشورش خویش جنبه مذهبی داد ۶۰۰ نفر از اتباع گرگین که گرچی بودند و در موقع تصرف قندهار از طرف میرویس در شهر نبودند هنگام مراجعت شهر را در تصرف او دیدند جنگ سختی بین میرویس و گرچیان مزبور در گرفت عاقبت گرچیان فراراً بخراسان رفتند و خبر شورش افغانها را باصفهان رساندند.

ابتدا درباریان خواستند بخیال خود میرویس را هدایت کرده از نیروی دولت ایران بترسانند اما میرویس که وضع خراب دستگاه سلطنتی شاه سلطان حسین را دیده بود بگفته سفرای دربار که نزد او رفتند اعتنائی ننموده و حتی یکی از سفرای را بچس انداخت

درباریان حاکم خراسان را مأمور دفع میرویس نمودند اما چون قشون خراسان مکرراً از میرویس شکست خورد لازم گردید اردوی مخصوصی برای این امر از مرکز روانه شود لذا خسرو خان والی گرجستان را که برادرزاده گرگین خان بود مأمور سرکوبی شورشیان افغان نمودند. این انتخاب از هر جهت مناسب بود زیرا هم خسرو خان شجاعت فوق العاده داشت و هم چون هوای انتقام خون گرگین در سر داشت لابد در این جنگ سخت پایداری مینمود اتفاقاً همینطور هم شد شهر قندهار که مرکز و پناهگاه شورشیان بود سخت در محاصره خسرو خان درآمد و میرویس شکست سختی خورد و عاقبت محصورین حاضر شدند بعضی شروط قلعه شهر را تسلیم کنند اما خسرو خان تسلیم بلا شرط را میخواست افغانیان که جز مرکه مفری نیافتند مردانه کوشیدند و در حملات متوالی قشون خسرو خان را عقب نشاندند و در همین اوقات میرویس از اطراف جمع سپاهیان پرداخته

دائماً قشون ایران را گرفتار مزاحمت خود می نمود و راه آذوقه را نیز باردوی ایران سد کرد چون بیم بروز قحطی در اردوی ایران میرفت خسرو خان دست از محاصره برداشت و قشون خسته خود را بمقابله میرویس برد جنگ سختی در گرفت خسرو خان کشته شد و میرویس غلبه کرده از ۲۵ هزار نفر سپاه ایران جز هفتصد نفر همگی بهلاکت رسیدند.

اردوی دیگری بسرکردگی محمد رستم خان بجلو گیری میرویس رفت اما این اردو نیز منهزم شد و کار میرویس بالا گرفت و افغانستان بکلی مستقل و از اطاعت دربار صفویه خود را فارغ ساخته و در همین اوقات میرویس در گذشت.

بعد از میرویس چون پسر بزرگی نداشت برادرش میر عبدالله جای او را گرفت و میر عبدالله در صدد صلح با دولت ایران برآمد افغانها باین معنی راضی نبوده و میر عبدالله را باداغه جنگ تشویق میکردند عاقبت میر عبدالله با مشورت بعضی یاران خود نمایندگان بدربار ایران فرستاد و حاضر شد بسه شرط صلح نماید. یکی آنکه افغانستان از تأدیة مالیات بدولت ایران معاف باشد دیگر آنکه دولت ایران قشون در قندهار نگاه ندارد سوم آنکه حکومت قندهار در خانواده میر عبدالله ارثی باشد.

محمد پسر میرویس که هیجده ساله بود و حکومت میر عبدالله را ناحق میدانست با امرای افغان برضد عم خویش اتحاد کرد و مواد مصالحه نامه را به آنها اطلاع داد و بالاخره اقدام در قتل میر عبدالله کرده و سرداران افغانی حکومت او را قبول کردند.

جلوس محمود بامارت قندهار مقارن با حوادث دیگری شد که از اطراف بسلطنت صفویه روآور شده و هر ساعت تخت این دولت را لرزان تر میکرد افغانه هرات معروف به افغانه ابدالی نیز بتقلید اهالی قندهار بر دولت ایران شوریده و دعوی استقلال داشتند

رئیس این دسته از شورشیان میراسدالله ابدالی نام داشته و از بکها هم موقع را غنیمت دانسته بعاتد دیرین حمله بخراسان کردند اولیای دولت ایران دفع از بکها و ابدالیها را لازمتر از دفع محمود دانسته قریب سی هزار نفر بسرداری صفی قلیخان روانه هرات شد در بین راه اردوی ایران به دوازده هزار از بک تصادف کرده و آنها را شکست داد و امیر اسدالله ابدالی با ۱۵ هزار نفر بجنک صفی قلیخان آمد از صبح تا بعد از ظهر جنک دوام داشت و غالب و مغلوب از هم تمیز داده نمی شد در این موقع توپچیان ایرانی فوج سواره نظام قشون ایران را بتصور اینکه افغانی هستند هدف قرار داده بر آنها توپ بستند و این مسئله باعث تفرقه ایشان شده افغانها حملات پیاپی بصفوف ایرانیان کرده و سرانجام آنها را منهزم و پراکنده ساختند.

افغانها تا چند فرسخ ایشانرا تعاقب کرده صفی قلیخان سردار سپاه با هشت هزار نفر از لشکریان او کشته شد و بیست عرابه توپ بجنک افغانه افتاد و ابدالیها سه هزار نفر تلفات دادند. بعد از این واقعه همانطور که افغانه غلجائی در قندهار استقلال یافتند افغانه ابدالی نیز مستقل شدند. از یکطرف ایلات کردستان که سنی مذهب بودند برضد دولت صفوی بشورش برخاستند و ممد ضعف دولت گشتند و در

همین اوقات اعراب سواحل جنوبی عمان بجزایر خلیج فارس حمله برده و لطفعلی خان سردار لشکر ایرانی با اینکه در دفع اعراب از حاکم بر تنغال مقیم گوا (۱) از بنادر هندوستان کمک خواست کاری از پیش نبرد. محمود افغان که جوانی شجاع بود چون این اخبار انصلا باو میرسید طمع در سلطنت ایران بست و با چند هزار نفر افغانی از راه کرمان لشکر بایران کشید چون حرکت افغانها بایران بی مقدمه بود ایالت کرمان که مستحفظی نداشت به آسانی تسلیم و شهر کرمان از طرف افغانها غارت شد.

لطفعلی خان فرمانده قشون ایران در طرف خلیج فارس بدفع محمود مأمور گشت و در یک حمله چنان افغانه را عقب زد که تا قندهار نایستادند لطفعلی خان چون میدانست که محمود بار دیگر بطرف ایران حمله ور خواهد شد در شیراز بجمع سپاهی پرداخت و مخارج این اردو را براهل شهر تحمیل نمود دشمنان وی فرصت یافته شاه سلطان حسین را برضدوی تحریک کرده فرمان عزل او را گرفتند افغانه از خبر قشون کشی لطفعلی خان بجانب آنها سخت بر خود ترسیده بودند اما همینکه خبر عزل او را شنیدند در کار خود دلیرتر و در مقصد خویش که فتح ایران باشد راسخ تر شدند

در همین اوقات فتحعلی خان وزیر اعظم برادر لطفعلی خانرا نیز مغرضین با شتاب کاری از وزارت انداخته و فرمان قتل او را از شاه گرفتند اما شاه پی بغرض آنها برده از کشتن او دست برداشت ولی چه فایده که امرا قبلا وزیر اعظم را کور کرده بودند.

در همین اوقات در ولایات شمال غربی ایران فتنه های چند برخاست طوایف از کی بر حاکم شیروان شوریده و شماخی و غیره را بیاد غارت دادند و ابدالیها هم در کار تصرف مشغول بودند و زلزله شدیدی در تبریز روی داد و آن شهر خراب و بقولی هشتاد هزار نفر از سکنه آن تلف شدند و اتفاقاً در قرص خورشید سرخی فوق العاده ظاهر شده و مردم عوام آنرا بر غضب الهی حمل کرده و منجمین که گفتار ایشان آن اوقات در میان طبقات نفوذ داشت آنرا علامت خرابی شهر اصفهان و وقوع خونریزی بسیار دانستند. باین اسباب وحشت و اضطراب سختی در تمام مردم ایران خاصه اهالی اصفهان و شاه سلطان حسین مستولی گشت.

شاه و ملت در انتظار بلا و نمودار شدن آثار غضب الهی نشسته به ورد و دعاء و تعویذ مشغول گردانیدن بلا بودند و ملاها در کوچه و بازار مردم را باستغفار دعوت مینمودند در این گیرودار محمود افغان در سال ۱۱۳۵ مجدداً از راه کرمان به سیستان آمده به آسانی آن شهر را مسخر ساخت و از راه یزد متوجه اصفهان پایتخت دولت صفوی گردید ولی تسخیر یزد برای او ممکن نشده راه اصفهانرا پیش گرفت وقتی به چهار منزلی پایتخت رسید شاه سلطان حسین دو نفر با ۱۵ هزار تومان پول از جانب خویش فرستاد که محمود دست از تاراج مملکت برداشته مراجعت نماید محمود اهمیت موقع خویش را درک کرده و دانست دولت صفی از لشکر کشی او هراس مخصوص دارد لذا جوابی نداده و قدری جلو تر آمده به **کلاناباد** که دو فرسخی شهر اصفهان است رسیده اردو زد لشکر محمود را از بیست تا چهل

هزار نفر گفته اند و امام بر سلطان حسین مستولی شد و با امراء در باب جنگ با محمود مشورت کرده محمد قلیخان وزیر عقیده داشت که در شهر بماتند و سپاهیان را مأمور محافظت حصار شهر نمایند زیرا محمود در محاصره یزد نتوانسته بود کاری از پیش ببرد بطریق اولی نمیتوانست پایتخت را که مستحکم تر از آن شهر بود از راه محاصره تسخیر نماید ابتدا شاه سلطان حسین این رأی را پسندید اما سایرین رأی او را برگردانند و عاقبت شاه سلطان حسین مصمم گردید با محمود بجنگ بپردازد. پنجاه هزار نفر سپاهی بایست عرابه توپ بجلو گیری محمود آمد این اردو از حیث تجملات ظاهری فوق العاده باشکوه بود اما افغانیهای فقیر و لخت و در شجاعت و عزم از آنها پیش بودند قشون طرفین به سه قسمت قلب و جناحین تقسیم شد و هر قسمت بفرماندهی سرداری واگذار گردید. یک قسمت از اردوی محمود افغان گرفتار چپاول یکنفر سردار شاه سلطان حسین شد اما قسمت دیگر سپاه ایران شکست خورده و یکی از فرماندهان اردوی افغانی از عقب سر بتوپخانه اردوی ایران حمله برد و توپخانه را مجبور کرد که اردوی دولتی را آتشبار کنند و جنگ از هر جهت مغلوبه شد قشون شاهی که در هدف توپ قرار گرفتند پشت بمیدان کرده و باین ترتیب محمود در این جنگ که باید آنرا جنگ **کلاناباد** نامید فاتح شد. چون خبر شکست در اصفهان شایع شد اضطراب هوای کی بر مردم استیلا یافت شاه سلطان حسین مصمم شد با امراء شهر را تخلیه کنند اما باز بعضی او را از این تصمیم منحرف کرده بمقاومت تشجیع نمودند و قرار شد برج و باروی شهر را مستحکم کرده و سپاهیان صفوی حصار ی شوند در این موقع ارامنه جلقا

شهر آباد و بر ثروت ایشان بیشتر در معرض خطر بود هر چه از شاه سلطان حسین تقاضا کردند فوجی از ایشان تشکیل و مأمور دفع محمود شود شاه بر ملت کفر اعتماد نکرده و فقط بگرفتن اسلحه های آنها اکتفا نمود.

محمود مدتی در کار خود متردد مانده بود اما وقتی خبر وحشت اصفهانیان را شنید اهمیت موقع خویش را دریافت حمله بقصر فرح آباد که در سه میلی اصفهان واقع و یکی از عمارات سلطنتی خارج شهر بود برده آنجا را تصرف نموده و منزل خویش قرار داد. محمود حمله بجلفا کرد افواج شاهی نتوانستند شهر جلفا را دفاع کنند ناچار ارمانه بادای باج هنگفتی حاضر گشتند.

خلاصه عموم باغها و عمارات عالیه سلطنتی اطراف شهر اصطبل قشون ایشان گردید. محمود اطراف شهر را گرفته مانع از ورود آذوقه بشهر گردید و تمامی مزارع اطراف را آتش زد و باز در ضمن محاصره ترتیبات دیگری پیش آمد که شاه سلطان حسین می توانست پایتخت را نجات بخشد اما بی کفایتی و اوهام پرستی کجا اجازه این فکرها را باو میداد شاه سلطان حسین چون از همه جا ناامید شد پسر چهارم خویش طهماسب میرزا را که ولیعهد بود باجمعی دیگر امر بخروج از اصفهان و رفتن بنقاط دور دست نمود طهماسب بقزوین رفت و هر چه کوشش کرد بلکه بتواند پدر را کمک نماید کسی با او همراهی نکرد قحطی سختی در شهر اصفهان ظاهر گردید و مردم ناز پرور اصفهان دچار لاشه خوری گشتند. بنگاه عملیات محمود خیابان چهار باغ در خارج شهر بود یکمرتبه محمود ببرج شهر یورش برد اما

ایرانیان بضرع توپ و تفنگ افغانها را عقب نشاندند روز دیگر محمود یکی از پهلای که حوضه زاینده رود را بشهر متصل میکند حمله برد اما یکنفر خواجه سرای سلطنتی حمله محمود را دفع و موقتاً پایتخت را نجات داد محمود که وضع را چنین دید برای شاه سلطان حسین پیغام فرستاد که اگر حکومت مستقلانه قندهار و کرمان و خراسانرا نسلا بعد نسل باو واگذار کنند و پنجاه هزار تومان پول نقد و یکی از شاهزاده خانمهای سلطنتی باز دواج او داده شود دست از محاصره برخواند داشت شاه این مصالحه را قبول نکرد.

قحطی روز بروز شدت می یافت و فریاد های زن و مرد و بچه در شهر اصفهان غوغای عجیبی برپا کرده بود و شاه بهایچوجه تصمیمی نگرفته امروز و فردا میکرد. یکمرتبه اهالی شهر حمله به قصر سلطنتی بردند که تکلیف خود را باشاه معین نمایند.

اما اطرافیان شاه بوعده و وعید مردم را ساکت کردند عاقبت شاه سلطان حسین باجمعی از امراء و سید نقر سوار رو باردوی محمود آورد و در قصر فرح آباد محمود را ملاقات کرده و گفت فرزند قضای آسمانی تا کنون مرا سلطان ایران خواسته بود و اکنون این قرعه را بنام تو کشیده است و لذا من سلطنت را بتو واگذار میکنم و تاج سلطنت را بوزیر محمود داد که بر سر او گذارد محمود ابا کرد و عاقبت شاه سلطان حسین این کار را کرده محمود را دعای خبر نمود و محمود افغان باقشون خویش وارد شهر اصفهان گردید و آن بلده معظم که متجاوز از یک میلیون جمعیت داشت و در آن عصر از این حیث مقام اول را حائز بود تسلیم ۲۰ هزار افغانی گردید و

سلطنت دویست و سی ساله صفویه بدست شاه سلطان حسین منقرض و
افغانه بر ایران مسلط شدند (۱۱۳۵)
محمود روز بعد از ورود باصفهان شاه سلطان حسین را حبس
کرد و بعد از هفت سال عاقبت افغانها او را کشتند.
میتوان گفت که سلطنت صفویه باستعفای شاه سلطان حسین
منقرض گردیده است و اگر بعد ها طهماسب میرزا باسلطنت رسیده است
آن سلطنت اسمی بوده و پادشاهی او را جزو مقدمات سلطنت نادرشاه
باید بشمار آورد.



حکومت افغان در ایران

محمود بعد از ورود اصفهان بنای خوش رفتاری را گذاشت و
بر رفع تحطی شهر همت گماشت و بترضیه خاطر اهالی پرداخت اهالی
اصفهان نسبت بحکومت وی خشنود گشتند و یکی دیگر از کارهای
محمود قتل کسانی بود که پشاه سلطان حسین خیانت کرده و احوال
شهر را مخفیانه باو میرساندند.

چون افغانها لیاقت اداره امور دولت نداشتند و از طرفی هم
محمود بکار گذاران سابق اعتمادی نداشت لذا مأمورین دولتی سابق
را بر مشاغل خودشان باقی نگاهداشت ولی باهر مأمور یکنفر افغانی
را شریک کرد.

محمود با اتباع خارجه مقیم ایران نیز بخوشی رفتار کرد و تمام
امتیازاتی را که در زمان سابق داشتند برای آنها محفوظ نگاهداشت
اما این رفتار عاقلانه او دوامی نکرد و چیزی نگذشت که خونخواری
و قتل و غارت را پیشه خود ساخته و آخر الامر خود را فدای اینکار
نمود. توضیح آنکه محمود پس از تصرف اصفهان شش هزار نفر افغانی
را بسر کردگی امان الله خان افغان بگرفتند قزوین مأمور کرد
امان الله بلاد سر راه خود از قبیل کاشان و قم و غیره را تا قزوین مسخر
کرد و این شهر را که مرکز طهماسب میرزا و لیعهد دولت صفوی
بود نیز به آسانی متصرف گردید چیزی نگذشت که اهالی قزوین
بلوای عامی کرده و در سال ۱۱۶۳ هجری بر افغانیان تلخند و هزار
نفر از آنها را بقتل رساندند و مابقی را بطرف اصفهان فراری دادند

بعد از شورش قزوین شهر خوانسار نیز شورید و خلاصه غالب دستجات افغانی که از طرف محمود بتسخیر بلاد اطراف رفته بودند متوالیاً باصفهان میگریختند و اخبار شورشهای وحشت انگیزی می آوردند محمود از ترس آنکه این شورشها باصفهان سرایت کنند بنای قتل عام را گذاشت در دفعه اول سیصد نفر از بزرگان اصفهانرا کشت تا رعب او در دلها جای گیرد خلاصه پس از قتل بسیار و غارت اموال مردم حکم بتخلیه شهر اصفهان نمود و آن سهر معظم از جمعیت خالی گردید. در این غارت تجار انگلیس و هلندی نیز اموالشان بتاراج رفت و محمود جمعی از قبایل کرد را که با افغانها اختلاف مذهبی نداشتند باصفهان آورد و چندین خانوار از افغان طلبیده و آنها را نیز در اصفهان مأوی داد. قتل و غارت محمود بنواحی دیگر نیز سرایت کرد و در لشگر کشی که بطرف فارس و یزد و خوزستان کرد کاری از پیش نبرد و از طرف دیگر گرفتار رقابت اشرف افغان پسر میر عبدالله سابق الذکر که بدست محمود مقتول شده بود گردید.

خلاصه وقتی محمود توانست مملکت ایران را اداره نماید و از قتل و غارتهاى او هم نتیجه حاصل نمیشد گرفتار ضبط دماغ گردید و کارهای جنون آمیز از او سرزد و چرن اطلاع یافت که یکی از شاهزاده گان صفوی از اصفهان گریخته بقتل تمامی اعضای آن خانواده اقدام کرد و فقط شاه سلطان حسین و یک طفل کوچکی که از دم شمشیر پناه بدامن بدر برده بود از این قتل عام محفوظ ماندند. باری تغییر اخلاق محمود افغانها را نیز بشک آورد چنانکه برضد او اتفاق کرده و اشرف را پادشاهی برداشتند و اشرف تا انتقام خون

پدر را از محمود نگرفت بتخت نشست.

اشرف نسبتاً باهوش تر و مدبر تر از محمود بوده و موقعیکه باسلطنت ایران رسید دولت روس و عثمانی برای تصرف ایران ترتیب نقشه هایی داده بودند و اشرف تامدتی از ابتدای سلطنت خود گرفتار دست اندازی های دول مزبور بایران بود.

در همان موقع که محمود بتخت نشست اخبار دست اندازی دولت هرج و مرج ایران به بطر کبیر امپراطور عثمانی و روس عظیم الشأن روسیه رسید بطر که مرد موقع بایران شناسی بود سی هزار نفر قزاق در حوالی سرحدات ایران جمع کرده و برای آنکه

صورت ظاهری بحمله خود دهد سفیری بدربار ایران فرستاد و از دولت ایران در دو موضوع مطالبه خسارت کرد یکی آنکه در موقع شورش از گیها و یغمای شماخی جمعی از رعایای روس که در آن شهر بوده اند خسارت دیده اند و دیگر آنکه یکی از قوافل تجارتی روسیه که از چین می آمده است از طرف حاکم خوارزم غارت شده.

محمود که در اصفهان گرفتار مشکلات کسار خود بود بسفیر روس اظهار کرد که بران گیها و خوارزمی ها تسلط ندارد بطر که منتظر چنین جوابی بود در سال ۱۱۳۵ (۱۷۲۲) بطرف سرحدات قفقاز لشگر کشیده و شهر دربند را که در حقیقت دروازه روسیه بطرف ایران است متصرف شد و قشون او در نواحی قفقاز متفرق گشتند

مقارن این اوقات اخبار هرج و مرج ایران بدربار عثمانی

رسید و دولت عثمانی که بعد از صلح سلطان مراد چهارم مدت‌ها بود بجنگ با ایران اقدام نکرده بود حمله برحدات ایران کرد و قشون عثمانی بطرف همدان آمدند و مشغول تسخیر بلاد غربی ایران گشتند روسها هم از طرف شمال بسواحل گیلان خود را رسانده و تفلیس و گنجه و باکو را گرفته بودند.

طهماسب میرزا از جانب خود به قسطنطنیه و بطرربورک سفیر فرستاد که بادولتین روس و عثمانی در باب بیرون کردن افغانها از ایران معاهده بپندد و در عوض ولایات شمالی ایران از قبیل باکو و داغستان و شیروان و گیلان و مازندران و استرآباد را بدولت روس و ولایت غربی ایران را بعثمانی واگذارند.

دولت عثمانی بفرستاده طهماسب اعتنائی نکرد اما دولت روس معاهده باسفیر طهماسب باشرایط مذکوره منعقد کرد اما رویهمرفته دولتین روس و عثمانی بسلطنت محمود و دعاوی طهماسب در ایران اعتنائی نداشتند و کم مانده بود بر سر تقسیم ایران کارشان بمخاصمه کشد عاقبت در سال ۱۱۳۷ بوساطت سفیر فرانسه در اسلامبول معاهده بین دولتین منعقد شد که بموجب آن ولایات شمالی ایران از بلاد ترکمن تا علی النقای نهر (کر) و (ارس) یعنی ولایات ساحلی بحر خزر متعلق بدولت روس باشد و از محل تلاقی دو نهر مزبور بخطی که مستقیماً باردیبل و تبریز بهمدان و کرمانشاه میرود تمام ولایات واقعه بین این خط و سرحد ایران و عثمانی متعلق بدولت عثمانی باشد.

در همین اوقات بود که قشون دولتی در ولایات مذکوره بتاخت و تاز پرداخته و فقط شهر تبریز مقاومت دلیرانه در مقابل عساکر

عثمانی کرد و سردار عثمانی را عقب نشاند.

در حمله دوم باز عثمانیها دچار مقاومت تبریزی ها شدند و با دادن بیست هزار تلفات بمحاصره شهر پرداختند آخرالامراهالی تبریز باخانواده های خود بطرف کوهستان گیلان هجرت کرده و تنگ تسلط ترکهارا بر خود هموار نکردند.

در همین ایام اشرف افغان بسلطنت ایران رسید و او روابطش بادولت عثمانی برهم خورد و عساکر عثمانی متوجه اصفهان گردید و پس از جنگ و گریزی که واقع شد اشرف خود را تابع عثمانی خواند و چون سنی مذهب بود دیگر عثمانیها کاری باو نداشتند باین ترتیب در چند ساله اول سلطنت اشرف مملکت ایران حدود شمالی و غربی بنا بود (بموجب قرارداد فوق الذکر) بدست خارجی ها افتد و در ولایات مرکزی و جنوبی هم افغانیهای وحشی انواع بلایا را بمردم این مملکت وارد می آوردند و چیزی نمانده بود که مملکت ایران بین عثمانی و روس و افغان بطور قطعی تقسیم و تجزیه گردد اما این اوضاع ناگهان تغییر کرد از آستین یکی از مردان تاریخی ایران معروف به نادر دستی از غیب برون آمد و بر سینه نامحرم زد

فصل ششم

سلسله افشار

در همان اوقات که اشرف گرفتار جنگ با جنبش صفوی عثمانی ها بود افغانه ابدالی در هرات بر ضد و مقدمات ظهور او برخاسته و از طرف دیگر ملک محمود نادر سیستانی از اقباب صفاریان بجانب خراسان حمله کرد و تقریباً تمام آن ایالت را متصرف شده بود طهماسب میرزا شهزاده صفوی در استرآباد و مازندران با ایل قاجاریه پیوند کرده و در فرح آباد مازندران سلطنت مختصری برای خویش ترتیب داده بود.

در این اوقات مرد دلیری با اسم نادر قلی باردوی او پیوست و چراغ نیم مرده سلطنت صفوی را موقتاً روشن ساخته و اوضاع ایران را دگرگون ساخت. نادر قلی پسر امامقلیخان از طایفه کوچک قراخلو بود که از چندی پیش قبیله او بواسطه کمی عده با قبیله افشار اتحاد کرده و نسبشان بایکدیگر مخلوط شده بود امامقلی پدر نادر در حوالی قوچان مسکن داشت و پیوستن دوزی و گله داری روزگار میگذراند کمی بعد امامقلی خان با خانواده خود از کوههای خراسان گذشته وارد دشت ایبورد شد و در سال ۱۱۰۰ (۱۶۸۸) عیال او پسری آورد که موسوم به نادر قلی شد و از لحاظ تولد در ایبورد به ایبوردی معروف گردیده.

هنوز نادر کاملاً بسن رشد نرسیده بود که پدرش در گذشت و نادر هم بهمان وضع او زندگی کرده و بشکل ایلانی روزگار میگذراند در حملات سالیانه ازبکها بخراسان نادر در سن ۱۸ سالگی بامادرش اسیر آن طایفه گردید و در ایام اسیری مادرش در گذشت و نادر از چنگ ازبکان فرار کرده بخدمت حاکم ایبورد وارد شد و از همین موقع است که داخل در سلك نظام و زندگانی سیاسی خود را آغاز کرده است. در همین اوقات بود که ملک محمود سیستانی خراسان را بضبط خود در آورد و قشون منظمی با فوج توپخانه برای خویش ترتیب داده بود و بجلال تمام، حکومت بلکه سلطنت میکرد. چون حاکم ایبورد در گذشت بواسطه کفایتی که نادر از خود ظاهر کرده بود ملک محمود حکومت آن ناحیه را باو داد و کمی بعد که ازبکان حمله بخراسان کردند ملک محمود در دفع ایشان به نادر متوسل گردید و قشون منظم خود را تحت اختیار او گذاشت. نادر در ضمن این اردو کشی به رموز و قواعد نظامی و استعمال اسلحه های آتشی آشنا گردیده و ازبکان را شکست سختی داد. اما چیزی نگذشت که رابطه او باملك محمود تیره گردیده و نادر ایبورد را رها کرده فراری شد و چندی هم بجمع یاران و تهیه وسائل معیشت ایشان پرداخت و برای آنکه قلعه محکمی را در دست داشته باشد حمله بکلات کرد و آن قلعه را تصرف نمود و از آن بعد این قلعه معروف بکلات نادری شد. اتباع نادر بتدریج زیاد شد و کار او رونق و اهمیتی گرفت و بر ملک محمود علناً یاغی گردید و به نیشابور حمله برد و آن شهر را از چنگ لشگریان محمود بیرون آورد و بنام طهماسب پادشاهی تخت و

ناج صفوی تصرف کرد و از همانجا با پنجهزار نفر انباع خود باردوی
طهماسب میرزا رفته و خدمت او را قبول کرد.

کار طهماسب از کمک این سردار نامی قوتی گرفت و چیزی
نگذشت که لشکر بسیاری بوسیله فتحعلی خان رئیس ایل قاجار و نادر
در اردوی طهماسب گرد آمدند و برای تسخیر مشهد عازم گردیدند.
در عرض راه نادر قلی که فتحعلی خان را رقیب و مانع ترقی
خود می دید بیهانه اینکه با افغانه مکاتبه دارد هلاکش کرد و
ظاهر آ طهماسب هم باین امر بی میل نبود و باین ترتیب نادر بریاست
کل اردوی طهماسب رسید نادر حمله بمشهد و هرات کرد و هر دو
این شهر را تسخیر و تمامی نواحی خراسان باطاعت و امر طهماسب
در آمدند.

چون بانی این دولت جدید فقط رشادت و جنگجوئی نادر بود
لذا طهماسب نسبت به نادر همه گونه احترامات را منظور داشت و او را
طهماسب قلی یعنی خدمتگذار طهماسب نامید.

در همین موقع بود که اشرف افغان سفیری
دفع غائله افغان بکسطنطنیه فرستاد و چون اطلاع یافت که
دولت عثمانی از سفیر او بخوبی پذیرائی
کرده است دیگر خود را سلطان حقیقی ایران دانست در این هنگام
خبر فتح خراسان از طرف طهماسب بگوش او رسید و در عموم
افغانیه هراسی تولید شد لذا اشرف بتهیه سپاه پرداخت و سی هزار
سوار که بیشتر آن افغانی بودند فراهم آورد و از ترس آنکه خبر

نهیض طهماسب در شهر ها تولید شورش کند حکم کرد که مردان
بلاد خارج شوند.

این تدبیر را که اشرف برای استحکام کار خود کرد بر ضرر
او نتیجه داد زیرا تبعید شدگان همه باردوی نادر رفتند و سپاه طهماسب
قوتی جدید گرفت.

شاه طهماسب مصمم گردید که با سپاهیان خویش باصفهان حمله
برد اما نادر باین مسئله رأی نداد و نظرش این بود که افغانها را
متوجه خراسان نماید و میدان جنگ در آنجا باشد همانطور که نادر
می خواست اشرف از بیم آنکه طهماسب سایر ولایات ایران را بگیرد
بطرف خراسان لشکر کشید و در حوالی دایخان باردوی نادر روبرو گردید
افغانها بی درنگ بحمله پرداختند اما سپاه نادری بر پای ایستاده
و حملات آنها را رد کرد. اشرف چند دسته از اردوی خویش را
مأمور ساخت که از پشت سر سپاه نادر حمله برند نادر متوجه
این نقشه شد و جمعی را در عقب اردو مأمور دفع آنها گردانید و باین
ترتیب سپاه افغانی متفرق گشت نادر فرمان حمله به اردوی خود
داد گروه کشیری از افغانیان بقتل رسیدند و بقیه آنها بشتاب تمام
گریخته و چنان از اردوی نادر بیم داشتند که دو روزه خود را بطهران
رساندند.

اشرف نیز با فراریان همراه بود و خود را بعجله باصفهان رسانید
و حکم کرد که خانواده وی و نقود و جواهرات را در قلعه که وسط
شهر ساخته بود انتقال دهند و خود با سپاهی که بعجله جمع کرد از

اصفهان بیرون آمده و در نزدیکی آن شهر در محلی موسوم به **مورچه خورت** اردوزد.

طهماسب بعد از فتح دامغان میخواست باصفهان برود اما نادر این امر را مصلحت ندیده و سلطان را با پنجهزار نفر در دامغان گذاشت و خودش بمورچه خورت بجنک اشرف آمد در این جنک هم افغانها شکست خورده بسیاری از پهلوانان آنها بھاك غلطیدند و بقیه فراراً باصفهان رفته بعجله هر قدر میتوانند از اسباب و اثاثیه و تقدینه بار کرده و قبل از طلوع آفتاب شهر را تخلیه کرده و از بیراهه عازم شیراز شدند.

اشرف قبل از خروج از شهر شاه سلطان حسین را کشت و نادر بعد از سه روز از تخلیه اصفهان وارد شهر شده اول حکمی که کرد این بود که بتفحص افغانها پردازند و هر جا ایشانرا بیابند بقتل رسانند طهماسب که خبر شکست افغانها و فتح اصفهان را شنید از دامغان عازم اصفهان گردید و چند روز بعد از نادر وارد اصفهان شد و روز ورود اهالی شهر نشاط تمامی از خود ظاهر ساختند و طهماسب بقصر سلطنتی آمده و چون آنجا را مخروبه یافت متأثر گردید و مادر پیر خود را که در لباس کنیزان بود ملاقات کرد.

نادر افغانه را تعقیب کرد و جنک سوم در محل **زرقان** (بین شیراز و استخر) اتفاق افتاد این مرتبه نیز نادر فاتح شد و اشرف افغان بهزار رحمت و مروت خود را بصفحات بلوچستان رسانید و در آنجا برادر محمود بخونخواهی محمود وی را بقتل رسانده و سرش را باصفهان برای شاه طهماسب فرستاد و باین ترتیب شر افغانه از ایران

دشمنه شد و طهماسب علی الظاهر بسلطنت رسید.

مدت تسلط افغانها مجموعاً هفت سال (۱۱۳۵ تا ۱۱۴۲) و دوره حکومت آنها در ایران نیز از ایام بدبختی و بواسطه رواج قتل و غارت صدمات بزرگ باین مملکت رسید بیشتر آبادیها خراب و بلاد بر جمعیت تقریباً خالی از سکنه شدند و بقدری در قتل نفوس و انهدام آبادیها افغانه در ایران شدت بخرج دادند که تامدتها اثر وحشت آنها از خاطر مردم نمیرفت.

بعد از دفع افغانه نادر در سرتاسر ایران شهرت **جنک با دولت** و تحصیل عظمتی کرد شاه طهماسب حکومت و **عثمانی و خلع** بلکه سلطنت ولایات خراسان و کرمان و **شاه طهماسب** سیستان و مازندران را بوی و اگذار کرد و خواهر خویش را باز دواج او در آورد نادر که بتاج و تخت ایران نظر داشت باشاه طهماسب قرار گذاشت که مواجب لشگریان از پولی که در خراسان بنام نادر ضرب می شد داده شود اما باز چنانکه سابق توضیح داده ایم مملکت ایران از خطر نرهمیده بود و ولایات شمالی و غربی ایران زیر پای اجانب بود نادر با لشکر عظیم شخصاً بجنک عثمانیها رفت و در نزدیکی همدان با دو لشکر عثمانی اعلان جنک داده ایشانرا شکست داد و همدان و نواحی اطراف آنرا از وجود خصم پاک ساخت. سپس بجانب آذربایجان متوجه شده و در نتیجه زد و خورد دیگری که با افواج شمالی عثمانی کرد اردبیل و تبریز و بعضی دیگر از نواحی آن ایالت را از عثمانی ها پس گرفت و در صدد محاصره ایروان بود که از خراسان خبر رسید که افغانه

از مملکت خود پایرون نهاده قصد چپاول خراسانرا دارند بنابراین نادر فتوحات خود را در شمال غربی متوقف ساخته مجبوراً بطرف خراسان رفت و طغیان افغانها را بگرفتار هرات فرونشاند

موقعیکه نادر در خراسان بدفع افغانه مشغول بود امرای ایران که در اصفهان دور شاه طهماسب را داشتند او را برانگیختند که بجنک عساکر عثمانی که در سرحد ایران اجتماع کرده بودند رود. باید دانست که شکست عثمانیان در ایران موجب شورش در قسطنطنیه شد و قشون عثمانی احمد ثالث پادشاه عثمانی را از تخت بزیر آورده و برادر زاده اش محمود خامس را بسلطنت اختیار کرده بودند.

نادر رضاقدیخان را بسفارت نزد محمود خامس فرستاده بود که عساکر عثمانی باید کلیه آذربایجان و ولایات ماورای ارس را تخلیه کنند هنوز نتیجه این سفارت و پیغام معلوم نشده بود که طهماسب بمحاصره ایروان رفت و چون کارش اساسی نداشت از عثمانیها شکست خورده و عثمانیها اسرای زیاد از اردوی ایران گرفتند و آنچه نادر در ظرف یکسال بزحمت از عثمانیها گرفته بود در یکماه از دست رفت و طهماسب بوساطت احمد پاشا والی بغداد بادولت عثمانی برای عقد صلح بمذاکرات پرداخت و بدون اطلاع نادر مصالحه ناممکن قبول کرد که بموجب آن ولایات ماورای ارس ملک دولت عثمانی و سرحد رودخانه ارس باشد و پنج محل از ولایات کرمانشاه مزه دلالی باحمد پاشا والی بغداد تفویض گردد و عیب بدتر آنکه در این معاهده ذکر کرد از استرداد اسرای ایران نشده بود وقتی مضمون معاهده باطلاع نادر رسید سخت بر آشفت و فرمانی خطاب بجمع ولایات ایران صادر کرد

که معاهده بین طهماسب و دولت عثمانی رسمیت و صورت صحیحی ندارد و بنا براین از ولایات قشون طلبید و چون مقارن جنک با عثمانیها بدولت روس پیغام فرستاده بود که باید ولایات شمالی را تخلیه کنید و روسها هم قبول کرده ولی در انجام آن تعلل میورزیدند. لذا در همین اوقات نادر ذو نقر صاحب منصب نزد کارگذاران دولت روس فرستاد که وعده خود را انجام و گیلان را تخلیه نمایند. بعد از انجام این کارها باصفهان رفت و شاه طهماسب را ملامت نمود و شب بعد او را باردوی خویش دعوت کرده چون شاه از غایت مستی حرکات زشت از خود ظاهر ساخت نادر امرا را مخاطب ساخته و گفت در چنین موقع خطرناکی آیا این شخص شایسته سلطنت است و پس از آن با تصویب امرا طهماسب را از سلطنت خلع و طفل یکساله او موسوم به عباس میرزا را بسلطنت انتخاب و خود را نایب السلطنه نامید و از اطاعت این و آن خلاص شد (۱۱۴۵)

گرچه نادر در جنک اول با عثمانیها فاتح
تجدید جنک با گردید ولی صلح طهماسب اثرات آن فتح را از
دولت عثمانی میان برد و باز ولایاتی از ایران در دست
ترکها بود. نادر قبلاً برای دولت عثمانی پیغام
فرستاد که یا ولایات ایران را تخلیه کنند و یا آماده جنک باشند و چون
عثمانیها باسترداد ولایات ایران راضی نشدند نادر در سال ۱۱۴۶ با
لشگری عازم تسخیر بغداد گردید مدافع شهر بغداد احمد پاشا نام
داشت که برای مقابله با نادر تهیه کافی دیده بود.

چون در همین اوقات توپال عثمانی سردار عسکر عثمانی با اردوی معظمی بکمک بغداد آمد نادر قشون خود را دو دسته کرد یکدسته را در اطراف شهر بغداد برای تصرف آن شهر و جنگ با احمد پاشا باقی گذاشت و خودش بفرماندهی دسته دیگر بطرف کرکوک که اردوگاه توپال بود روانه گردید.

جنگ سختی بین نادر و توپال اتفاق افتاد چنانکه تا آن زمان محاربه باین شدت مابین ایران و عثمانی روی نداده بود زیرا فرماندهان طرفین از سرداران نظامی عصر خود بودند و لشکر عثمانی از قوای نادر بسیار افزون بود معذالک از نادر شاه رشادتهای فوق العاده بظهور رسید و در حملات متوالی که شخصاً بقلب قشون دشمن میگردید و مرتبه اسبش گلوله خورده در غلطید.

در دفعه دوم بیرقدار قشون تصور کرد که نادر بقتل رسیده و همین امر موجب اضطراب خاطر او شده تکلیف خود را نمیدانست که ناگهان گرفتار گلوله دشمن شد.

بطور کلی در این جنگ سوار ایرانی ابتداء فتح نمایانی کرد اما پیاده نظام عثمانی سخت پایداری نمود عاقبت گرمی و عطش عرصه را بر قشون نادر تنگ کرد و متجاوز از هشت ساعت این جنگ طول کشیده لشکر نادر عاقبت پراکنده گردید و نادر بطرف هممدان عقب نشست.

اما نادر بدون اینکه از این شکست دلسرد و یا قشون خویش را سرزنش کند با کمال قوت قلب بجمع سپاهی پرداخت و بقایای قشون خویش را بانعام و احسان بخواخت و ایشان را بقداکاری تشویق

نمود از هر طرف حکام ولایات برای او قشون فرستاده و نادر در انعام بلشکریان کوتاهی نداشت و در فاصله سه ماه از جنگ کرکوک مجدداً با سپاه معظمی بحوالی بغداد رفت.

توپال عثمان که هنوز در آن حوالی بود فوج سواره نظام را به مقابله ایرانیان فرستاد اما بزودی ایشان منهزم شدند و چون این خبر به توپال رسید تا میتواند عساکر خویش را جمع آوری کرد بجلو نادر آمد اما زحمات او بی نتیجه ماند و در همان حمله اول ایرانیان غلبه کردند و لشکر عثمانی فراری گردید و توپال عثمان هم به طعن نیزه یک نفر ایرانی از پا در آمد و نادر حکم کرد جسد و سر توپال را را بسپاهیانش سپارند تا مطابق معمول خودشان دفن کنند.

بعد از شکست توپال نادر عازم تسخیر شهر بغداد گردید اما خبر طغیان محمد خان بلوچ در فارس او را از این قصد مانع شده و مصالحه نامه باین مضمون با والی بغداد کرد که حدود دولتش ایران و عثمانی بحدود زمان شاه سلطان حسین یعنی قبل از فتنه افغان برگردد نادر بعد از این مصالحه بفارس رفت و به آسانی آن فتنه را خواباند.

اما شنید که دربار عثمانی مصالحه نامه منعقد بین او و والی بغداد را نپذیرفته و عبدالله پاشا والی مصر را با سپاهی بیگران به جنگ نادر فرستاده است. نادر هم به تسخیر گرجستان و ارمنستان که از توابع متنازع فیه بود شتافت و بحکم او یلی بر رود ارس بسته شد قشون نادر بمرور ای ارس قدم نهادند و بلاد تفلیس و گنجه و ایروان بزودی تسخیر شد عبدالله پاشا که در حوالی قارس اردو زده بود وقتی خبر فتوحات نادر

را شنید بجلوگیری او شتافت و در حوالی ایروان متخاصمین رو برو گردیدند .

نادر لشکر خصم را زیاد یافت زیرا متجاوز از صد هزار نفر بودند و لذا نادر قبلا از هر جهت همراهان خود را تشجیع و تحریص بفدا کاری نمود و بعد از آنکه نظام اردوی خویش را به بهترین وضعی معین کرد شخصا بجانب دشمن حمله برد و همین امر موجب تحریک ایرانیان گردید و نادر بهر طرف روی می کرد خصم را ازینا درمی آورد در یکی از حملات رستم نام از سپاهیان نادر عبدالله پاشا را کشته سر او را نزد نادر برد چون هنوز ترکها بجنگ مشغول بودند نادر حکم کرد سر عبدالله پاشا را در مکانی که عموم ترک ها بتوانند ببینند قرار دهند ترکان که نظرشان بر سر سردار خویش افتاد متفرق گردیدند و دولت عثمانی که دو سردار معروف خویش را فدای تصرف بعضی ولایات ایران نموده بود خود را حریف نادر نیافت و لذا حاضر بمصالحه گردید و مضمون مصالحه نامه همان بود که ابتدا بین نادر و والی بغداد منعقد گشته و دولت عثمانی قبول نکرده بود . بموجب این صلح قارص و ایروان و جمیع نقاطی که قبل از فتنه افغان جزو دولت ایران بود و عثمانیان بر حسب معاهده با دولت روس تصرف کرده بودند بایران برگشت و سرحدات طرفین بحال ازمنه سابقه برگشت .

سابقا گفتیم دولت روس از انجام وعده خویش در باب تخلیه ولایات شمالی ایران طفره میزد اما چون پا فشاری و شجاعت نادر را دید صلاح در ستیزه با این حریف ندید و ولایات شمالی ایران را از قشون خویش تخلیه کرد در همین اوقات بود که خبر فوت عباس میرزا



نادر شاه افشار

پادشاه سه ساله صفویه از اصفهان به اردوی نادر رسید . به این ترتیب در سال ۱۱۴۸ نادر شاه موفق شده بود افغانه و روس و عثمانی را از ایران بیرون کند و خطرات سیاسی را که از هر طرف باین مملکت رو آورده بود مرتفع سازد و چون عباس میرزا هم در گذشته بود نادر میتواندست بحق صاحب تاج و تخت ایران گردد .

بعد از ختم جنگ با عثمانی نادر از ارس گذشته بدشت مغان وارد گردید و در عید نوروز سال ۱۱۴۷ بر حسب معمول امر او بزرگان ایران نادر

را بسلام نیابت سلطنت دعوت کرد و در دشت مذکور منازل و عمارات موقتی فرمان داد بسازند و لوازم جشن و سرور را از هر جهت آماده ساخت از قرار معلوم مجموع نفراتی که از اطراف مملکت در دشت مغان جمع شده بودند بضمیمه لشکریان بالغ بر صد هزار نفر میگشتند در روز عید هنگام سلام نادر امرا را مخاطب ساخته اظهار داشت که قصد من از ورود در جنگها و سیاست پاك کردن مملکت از افغانه و سایر دشمنان مملکت که عثمانی و روس باشند بود اکنون که این مهم پرداخته گردیده هر کس را میخواهید بر تخت نشانید و مرا که از کثرت کار و زحمت خسته شده ام اجازه دهید که از کار کناره گیری کرده و به استراحت بپردازم امراء عموما نادر را بسلطنت دعوت کرده و جز او کسی را برای این کار لایق ندانستند نادر با آنکه از ابتدا بخیال تصرف تاج و تخت نبود بر حسب مصالحت خویش خواهش امراء را رد کرد و يك ماه این مطلب بین او و بزرگان مورد مذاکره بود عاقبت نادر بشرط آنکه مردم اختلاف

مذهبی را با عثمانی ها کنار گذارند قبول سلطنت نمود . گرچه بنظر می آمد که قصد نادر اساسا ترك مذهب شیعه و اختیار طریقه تسنن بوده است اما چون اجرای این امر در ایران بسی مشکل بود عاقبت نادر پیشنهاد کرد که طریقه تسنن چهار شعبه دارد که هر شعبه امام خاصی داشته و در فروع احکام با سایر شعب اختلافاتی دارد. لذا خوب است برای رفع اختلافات مذهبی بین ایران و عثمانیها که از قدیم الایام موجب بکرشته جنگهایی شده است ایرانیها مذهب تسنن را برسمیت شناخته و خود را شعبه پنجم آن دانسته منتها در فروع احکام پیرو امام جعفر صادق گشته و او را امام خویش دانند . که هم مذهب شیعه محفوظ مانده باشد و هم به این ترتیب اساس اختلافات موجوده از بین برود امراء این پیشنهاد را قبول کردند و در ماه شوال ۱۱۴۸ در دشت مغان نادر جلوس و تاجگذاری کرده بنام خودش سکه که يك طرف آن اسم نادر و سمت دیگرش عبارت الخیر فیما وقع مرقوم بود ضرب کرد و نادر شاه خوانده شد :

فتوحات نادر شاه

بعد از اتمام مراسم تاجگذاری نادر شاه عازم
فتح افغانستان اصفهان گردید و پس از اندک توقفی در این
 شهر خبر شورش ایل بختیاری بوی رسید که از
 اطراف اصفهان را معرض چپاول خویش قرار داده بودند. معمولا
 ایل بختیاری در موقع جنگ به کوهستان جنوب غربی اصفهان پناهنده
 شده و در پناه تنگه ها و قلل آن کوه خود را حفظ و کمتر ممکن
 بود مقهور دشمنان خویش شوند.

اما نادر شاه لشکر خود را در کوهستان های بختیاری متفرق کرده
 و بختیاری های پراکنده را که هر يك بمغاره پناه برده بودند بدست
 آورده و رئیس ایشان علی مراد خان را اسیر و مقتول گردانید
 باین ترتیب ایل بختیاری مطیع شد و نادر شاه از این ایل فوج
 مخصوصی در اردوی خویش وارد کرد و این فوج در فتوحات نادر
 دخالت عمده داشت. بعد از انجام این امر نادر شاه با ۸۰ هزار نفر
 لشکر خویش عازم فتح قندهار که مرکز افغانه غلجائی بود گردید
 اما وقتی کنار قندهار رسید استحکامات این شهر را نوعی یافت
 که بحمله تسخیر آن ممکن نبود لذا فرمان محاصره شهر را داده و
 روابط اهالی را با خارج قطع کرد و امر کرد که در نزدیکی شهر قندهار
 شهر دیگری باسم نادر آباد بسازند. یکسال تمام نادر در محاصره قندهار
 بود اما افغانه که آذوقه کافی داشتند مستاصل نگشتند عاقبت نادر
 فرمان حمله داد و ایرانی ها با توپ و خمپاره برجهای شهر را گرفته

و اراك شهر نیز تصرف شد و باین ترتیب قندهار تسخیر گردید.

اما نادر با افغانه بخشونت رفتار نکرد بلکه چون در استحکام
 مذهب تسنن اقدام شایان کرده بود بزودی محبوب افغانه گردیده بعد از
 فتح قندهار نادر حکم کرد که اهالی قندهار بشهر جدید البنای نادر آباد
 نقل مکان کنند و بتدریج قندهار اولیه متروک و همان نادر آباد به
 اسم قندهار معروف گردید.

در همین اوقات فتح بلخ نیز صورت گرفت توضیح آنکه هنگام محاصره
 قندهار نادر شاه اطلاع یافت که والی قندهار که برادر محمود افغان
 بود از حکمران بلخ کمک خواسته است لذا نادر پسر رشید خود
رضاقلی میرزا را با ۱۲ هزار نفر مأمور جنگ با والی بلخ و جلوگیری
 از کمک او با افغانه گردانید.

شاهزاده جوان لشکر حاکم بلخ را منهزم کرده و آن شهر را
 مفتوح گردانیده عزم بخارا گردید.

پادشاه از بکها با استعدادی بجلوگیری رضاقلی میرزا شتافت اما
 در همان وحله اول منهزم گشت و باین ترتیب فتح مساوراء النهر هم
 قریب باتمام بود که نادر شاه رضاقلی میرزا را احضار کرد و پادشاه از بک
 نامه نوشت که فرزند خویش را از حدود مملکت شما احضار کردم
 تا مزاحمتی به آن دولت نرساند.

احضار رضاقلی میرزا از طرف نادر برای
فتح هندوستان مصلحت وقت بود زیرا پس از فتح قندهار
 ترتیبانی پیش آمد که نادر کمر فتح
 هندوستان را بست و برای آنکه در غیبت او اوضاع ایران به حال

سکونت باشد فرزند خود را از ماوراء النهر خواسته بعنوان نایب السلطنه حکومت ایران را بوی داده و در همین موقع باو خبر رسید که لرگی ها و اهالی داغستان شورش کرده و ابراهیم خان برادر نادر شاه را بقتل آوردند.

نادر شاه از آنجا که فتح هند را لازمه میسرمد به طرف قفقاز نرفت موقعیکه نادر شاه در محاصره قندهار بود جماعتی از افغانه فرارا به هندوستان رفتند نادر شاه سفیر دهلی پایتخت هندوستان نزد محمد شاه گورکانی سلطان آنجا فرستاد که فراریان افغانه را دستگیر و تسلیم نماید و بایشان دیگر پناه ندهد محمد شاه در این باب جواب صحیحی نداد و بار دیگر که نادر شاه سفیری فرستاد محمد شاه اذن مراجعت سفیر را نیز نداد نادر شاه از این موضوع نیز بر آشفت و پس از فتح قندهار و تعیین رضا قلی میرزا به نیابت سلطنت بطرف کابل راند و آن شهر را مسخر نمود خبر فتح کابل در هندوستان وحشتی تولید نمود اما هرگز هندیها تصور نمیکردند نادر بخيال تسخیر هندوستان است قبل از آنکه فتح هندوستان گفته شود بی مناسب نیست مختصری هم از اوضاع هندوستان مقارن حمله نادر ذکر نمایم.

سلطنت هندوستان تا قبل از حمله **سلطان محمود غزنوی** در دست خانواده از هند بود لیکن بعد از لشکر کشی های سلطان محمود و شیاع دیانت اسلام در این مملکت سلسله های مختلفه اسلامی تشکیل گردید و این وضع تا حمله امیر تیمور به هند دوام داشت امیر تیمور سلسله های مختلفه هند را منقرض کرد و موقتاً سلطنت تمامی ممالک هند را بخود اختصاص داد اما بعد از مرگ آن فاتح جهان گشا دولت

مقتدری در هند تشکیل نشد و باز امرای هندی هر کدام به تحصیل استقلال پرداختند تا اینکه **بابر** از اعقاب امیر تیمور مقارن تاسیس سلسله صفویه در ایران حمله بهند برد و دولت گورکانی هندوستان را تشکیل داد و دو نفر از سلاطین گورکانی هند به شجاعت و علم دوستی بسیار معروف هستند یکی **اکبر شاه** و دیگری **اورنگ زیب** بعد از مرگ اورنگ زیب دولت گورکانی هند رو به ضعف رفت و امرای راه خود سری پیش گرفته و محمد شاه پسر اورنگ زیب که بتخت سلطنت گورکانی هند تکیه داده بود بکلی بی کفایت و آلت دست اطرافیان خویش بود. اوضاع آشفته هند و ضعف محمد شاه گوشزد نادر شاه گردیده بود. لذا مسئله فراریان افغانی و عدم رعایت احترامات فرستادگان خود را بهانه کرده بطرف هند حمله برد. نادر شاه در سال ۱۱۵۱ از شهر کابل با اردوی معظمی روانه هند شد از معبر خیبر که کلید فلات ایران بطرف جلگه سند و گنگست وارد هندوستان گردید بر **پشاور** مسلط شده و از رود خانه سند بگذشت و راه دهلی را پیش گرفت. محمد شاه که صورت حال را چنین دید بعجله لشکری که عدد آن بسیصد هزار میرسید با دو هزار فیل به جلو نادر شتافت و در محل **کرنال** در بیست فرسخی دهلی اردو زد نادر از زاویه شمال غربی هندوستان بمرکز هند پیش آمد و حکام سر راه یکی یکی اظهار اطاعت بوی میکردند. شرح این مسافرت را نادر شاه از ورود بشهر لاهور تا اتمام کار خود در هند مرتباً برای رضا قلی میرزا نوشته است.

در محل کرنال ابتداء مقدمه لشکر نادر با پیش قراول لشکر

محمد شاه زد و خوردی کرد هندیها مغلوب شدند و سعادت خان از امرای هند لشکر دیگری بکمک محمد شاه فرستاد نادر شاه کوشش بسیار کرد که مانع از الحاق سعادت خان بمحمد شاه شود اما پیش رفتی نکرد و محمد شاه از الحاق این کمک قوی دل گردید و جنگ شروع شد و بگفته خود نادر شاه دو ساعت تمام جنگ سختی بر پا بود و توپهای اردوی ایران صفوف خصم را بر هم میزد عاقبت هندی ها منهزم شدند و مدتی هم قشون نادر شاه بتعاقب آنها پرداخته بسیاری از سرداران محمد شاه اسیر و یا بقتل رسیدند بعد از ختم جنگ غنائم و اسرای زیاد بدست اردوی نادر افتاد و از قرار معلوم متجاوز از بیست هزار نفر هندی در این جنگ هلاک شده اند روز بعد نادر شاه اردوی محمد شاه را محاصره کرد عاقبت پادشاه هند مستاصل شده و **نظام الملک** نامی را که وزیر وی بود باردوی نادر شاه فرستاد و روز دیگر خود محمد شاه با جمعی از امراء و اعیان بحضور نادر آمدند.

نادر شاه با شاه هند بمهربانی تمام رفتار کرد و محمد شاه مهر و تاج سلطنت را تقدیم نادر نمود و کمی بعد نادر شاه بدون مانعی وارد شهر دهلی پایتخت هندوستان گردید و مدتی در آن شهر تاریخی اقامت اختیار کرد اردوی نادر خارج شهر ماندند و فقط عده ای برای حفظ انتظامات شهری در اطراف دهلی پاسبانی میکردند. در این ایام چند نفر از امراء در دهلی فوت نادر را شهرت داده اهالی دهلی بر سر ایرانیان تاختند و جماعتی از ایشان را بقتل رساندند نادر شاه از این امر سخت متغیر شد و اردوی خارج شهر را بشهر خواند و با اهالی

شهر دهلی که تا آن موقع بمهربانی تمام رفتار کرده بود بخشوت رفتار نمود و حکم قتل بسیاری را داد عاقبت محمد شاه حضور نادر شفاعت کرد و نادر دست از تعرض اهالی دهلی برداشت. از اطراف ولایات هندوستان هدایا و غنائمی برای نادر فرستاده شد چنان که در ولایات معروف بنگاله حتی سکه به اسم نادر زدند عاقبت نادر شاه که نگاهداری هندوستان را برای دولت ایران بسی مشکل دید و از طرف دیگر همتی بلند داشته و شاید تاج بخشی را بر تاجداری ترجیح می داد مجددا سلطنت هند را به محمد شاه گورکانی وا گزار کرده و چندی با او در تعلیم رموز مملکت داری خلوت کرده و کلیه امرای هند را به اطاعت از وی امر نمود و فقط قسمتی از هندوستان را که در زاویه جنوب شرقی ایران واقع و تارود سند کشیده می شود به ایران ملحق کرد و به این ترتیب حدود ایران از طرف جنوب شرقی رودخانه سند یعنی حدود ایام باستانی رسید محمد شاه و امرای هند که این بزرگواری را از نادر دیدند غنائم و جواهرات فراوانی تقدیم داشته و قیمت جواهرات مزبور را از ۳۰۰ تا ۸۰۰ کرور تومان گفته اند از آن جمله است **تخت طاوس** که متجاوز از دو کرور تومان صرف ترصیع آن شده بود **دریای نور** که هم اکنون در خزانه ایران باقی است و **کوه نور** و غیره.

نادر شاه در ایام توقف خویش در دهلی یکی از شاهزاده خسانم های گورکانی هند را باز دواج پسر خویش نصرالله میرزا در آورد و جشن عروسی با شکوهی در دهلی منعقد گردید.

بعد از انجام امور فوق الذکر نادر شاه با اردوی خویش از دهلی از همان راه که آمده بود عازم ایران گردید اما شدت گرمای هوا قدری اردوی نادر را بزحمت انداخت.

بعد از عبور از پنجاب نادر شاه اطلاع یافت که جماعتی از افغانه در گردنه شهر کابل کمر بر تاراج اردوی وی بسته اند نادر شاه بهر تدبیر بود ایشان را متفرق کرد و بدون هیچ مزاحمتی وارد شهر کابل گردید و به لشکریان خویش انعام بسیار داده وارد هرات شد و در آن جا جشن مفصلی گرفته شد و نادر شاه بر تخت طاوس جلوس کرد و قیل هائی را که از هند آورده بود بنظر مردم رساند.

در ایران راجع بمیزان غنائمی که نادر شاه از هند آورده بود حرفهای اغراق آمیز می زدند و وقتی که نادر شاه مالیات سه ساله را بمردم بخشید بیشتر قیمت غنائم در نظر آنها هنگفت آمد.

باری نادر شاه همیشه از خوشگذرانی لشکر اندیشه ناک بود لذا بزودی از هرات خارج شده و پسر خود رضا قلی میرزا را ملاقات نموده و او و سایر شاهزادگان را بانعام خویش خوشدل ساخت.

در ملاقاتیکه بین نادر شاه و رضا قلی میرزا واقع شد نادر اطلاع یافت که پادشاه ازبک در ایام غیبت او بحدود خراسان تاخته و بعبادت دیرینه قسمتی از آن ایالت را معرض چپاول خویش ساخته است. نادر شاه بتلافی این امر لشکر به بخارا که مقر سلاطین ازبک بود کشید و ابوالفیض خان پادشاه ازبک از حرکت نادر بو حشت افتاده بوسیله اعزام سفراء از در اطاعت در آمد و خودش با جمعی از

فتح ماوراء النهر و خوارزم

امراء بحضور نادر آمد و تاج سلطنت خویش را پیش پای او گذاشت نادر بمهربانی با او رفتار کرد و همان معامله که با محمد شاه گورکانی نموده بود با او کرد و فقط شرط کرد که رودخانه جیحون سرحد دولت ازبک با ایران باشد و برای استحکام روابط دوستی نادر دختر ابوالفیض خان را باز دواج برادر زاده خویش در آورد و جماعتی از ترکمنها و ازبکها جزو اردوی نادر گشتند نادر بعد از فراغت کار ازبکها متوجه خوارزم شد والی خوارزم که البرز نام داشت باستحکام قلاع خویش خاطر جمع بود و بسا نادر شاه مقاومت کرد و حتی فرستادگان امیر بخارا را که او را دعوت باطاعت از نادر شاه نموده بودند بقتل رسانید نادر شاه حمله سختی بوی کرد و البرز با بیست نفر از بزرگان دولتش گرفتار و بقتل رسیدند و نادر شاه ممالک او را بطاهر خان نامی از دو میان چنگیز واگذار کرد و در زمستان همین سال که سال ۱۱۵۳ باشد نادر شاه بکلات مرکز اولیه خویش رفت و حکم داد تا در آن شهر کوچک کوهستانی ابنیه و عمارات بسازند و جمیع خزاین خویش را به آنجا نقل کرد و عمارتی از مرمر برای خودش ساخت و شهر مشهد را پایتخت گردانید.

فتوحات این شهریار نامدار باین ترتیب بانتهای رسید و دولت نادری در آسیای غربی و آسیای وسطی واجد عظمت مخصوص گردید.

بعد از انجام امور فوق الذکر نادر شاه مصمم

وقایع آخری سلطنت گرفتن انتقام از ازبکها که برادر رشید وی

نادر شاه محمد ابراهیم خان را بقتل رسانده بود گردید

و از راه سازندران لشکر به قفقاز کشید

از گیها که از انتقام نادر شاه می ترسیدند و جز مرك مفری برای ایشان نمانده بود شجاعانه مقاومت کردند و چون اطلاع یافتند که دولت روس در سرحد حاجی طرخان از نرس حمله نادر شاه بروسیه اردوئی جمع آوری کرده قویدل شدند و بقدری ایستادگی کردند که نادر توانست کاری از پیش ببرد و بحدود ارس عقب نشست عدم پیشرفت نادر در جنگ بالز گیها و سوء قصدی که در همین سفر در جنگل مازندران برای او شده بود بکلی حال نادر شاه را تغییر داد توضیح آنکه هنگام عبور از جنگل مازندران چند نفر افغانی از پشت درختها تیری بجانب او انداختند گلوله بازوی راست نادر شاه را مجروح کرده و شست او را برد نادر شاه در این باب نسبت برضا قلی میرزا فرزند رشید خود بدگمان گردید و کمی بعد در حضور امراء حکم کرد آن جوان را که ولیعهد وی بود کور کردند چیزی نگذشت که نادر شاه از کرده خود پشیمان شد و بی گناهی جوانش بر وی معلوم گردید و بکلی احوالش تغییر یافت و به تغییر احوال وی حال ایرانیان نیز دگرگون شد نادر ابتدا جمع امرائی را که در محل کور کردن رضا قلی میرزا حاضر بودند بپناه اینکه چرا شفاعت نکردند بقتل رسانید و سفاکی را پیشه خود ساخت امر دیگر نیز سوء ظن نادر شاه را از ایرانیان بیشتر تقویت کرد و آن طرفداری بود که نادر از مذهب تسنن کرد و میدانست ایرانیها باطناً شیعی مذهب و خصم سنیها هستند و از ترس اوست که ابراز مذهب خویش نمیکند مخصوصاً روحانیون که در دستگاه دولت صفوی

اقتداری بکمال داشتند و در ایام دولت نادری ضعیف و گوشه نشین بودند در گوشه و کنار از نادر شاه بدگوئی میکردند و او را در امر عقاید مذهبی ست معرفی میکردند نادر بر این اوضاع اطلاع داشت و باین ترتیب دامنه سوء ظن او وسعت یافته و به بهانه های بی اساس مردم را میکشت چنانکه در شهر مشهد بتقلید امیر تیمور از سر مقتولین بساختن مناره پرداخت.

در همین اوقات روابطش با دولت عثمانی تیره گردید و در نزدیکی ایروان یعنی در محلی که در سال قبل عثمانیها را شکست داده بود بجلوگیری عثمانیها شتافت سردار عثمانیها تاب مقاومت را نیاورده فراری شد و عاقبت بدست لشکریانش مقتول گردید و این آخرین فتح نادر است در همین اوقات سرداران او در دیار بکر و موصل نیز بر عثمانیها غلبه کردند و بین نادر و عثمانیها مصالحه با شرایط مصالحه سلطان مراد چهارم واقع گردید.

خونریزی نادر در گوشه و کنار تولید بعضی شورشها کرد چنانکه علیقلی میرزا برادر زاده اش که حکومت سیستان را داشت شورید و شخصی در کرمان بادعای برادری شاه سلطان حسین دعوی سلطنت کرد و در شیروان و فارس و بعضی بلاد دیگر نیز شورشها برپا گردید شورش شیروان و فارس را نادر خوابانید و برای تعذیب علیقلی میرزا لشکر بسیستان کشیده و چون بسیاری از امراء و قزلباشان دعوی استقلال باو کمک کرده بودند نادر مصمم بود که آنها را نیز بقتل رساند عاقبت چهار نفر از اطرافیان علیقلی میرزا که میدانستند اشمشان ثبت دفتر مقتولین است در فتح آباد خوشان (قوچان) در یکی از شبهای

سال ۱۱۶۰ خیمه او تاختند و با اینکه نادر شاه شخصاً دو نفر از ایشان را بقتل رسانید اما دو نفر دیگر کار نادر را ساختند و دعای مردم را که چند سال اخیر مرگ او را از خدا می خواستند وسیله استیجاب شدند.

باید دانست که در ایام توقف نادر در هند رضاقلی میرزا طهماسب را بقتل رسانده بود و مدت سلطنت نادر از خلع طهماسب تا سال مرگش مجموعاً ۱۲ سال و فتوحات و خدماتی که او بایران کرد اگر از خونریزیهای سالهای آخری سلطنتش صرف نظر کنیم از افتخارات کشور باستانی ایران محسوب میشود.

نادر شاه در همان ایام که تغییر اخلاق داده بود باز برای عظمت ایران کار میکرد چنانکه بوسیله یکی از تجار انگلیسی کشتی ساخته و در خلیج فارس و بحر خزر انداخت که هم در آبهای ساحلی ایران صاحب نفوذ باشد و هم تجارت بحری ایران رونق گیرد اما در قسمت کشتی رانی در بحر خزر گرفتار رقابت روسها گردید و چندان کاری از پیش نبرد.

نادر شاه را میتوان آخرین فاتح بزرگ آسیا و ایران دانست که با هوش طبیعی و هنرمندی نظامی سلاطین مختلفه را در عرض مدت کمی دست نشاندۀ خود کرده و مملکت خویش را نیز از استیلای اجانب خلاصی بخشید نادر شاه سواد و تحصیلات چندانی نداشته اما همواره عقل و هوش فطری او باعث پیشرفت وی در کارها بوده است بقول یکی از نویسندگان اروپائی نادر شاه از حیث اهمیت موقع و فتوحاتی که در اطراف کرد و قسایع زندگانی سیاسی و نظامیش بسی شباهت

به ناپلئون کبیر نبوده است و اگر خونریزیهای چند ساله آخر او نبود از وجودهای تاریخی و قابل پرستش و بهلوان ملی ایران در دوره اخیر بشمار میآمد ولی مورد تأسف است که در چند ساله اخیر کارهایی کرد که از حسن شهرت خود کاست و علاقه شدید ایرانیان را که بحق از او ناراضی گشتند از خود سلب کرد.

جانشینان نادر شاه و انقضای سلسله افشار

بمرگ نادر شاه سلسله افشار که مؤسس آن خود او بود رو بضعف نهاد و دولت افشاریه دیگر قوتی نگرفت بعد از مرگ نادر قلی خان برادر زاده او به اسم علیشاه یا عادلشاه پادشاه ایران شد و ابتداء برادر خود ابراهیم

خان را بحکومت عراق فرستاد و سید محمد خان از منسوبین خاندان صفویه را بتولیت آستانه رضوی و صدارت خویش انتخاب کرد و جماعتی را برای تسخیر کلات که خزانه جواهرات نادر آنجا بود روانه نمود و ضمناً حکم داد اولاد نادر را نیز بقتل رسانند این جماعت کلات را گرفته تمامی اولاد نادر را کشتند مگر پسر چهار ساله رضاقلی میرزا موسوم بشاهرخ میرزا که محفی کرده و شهرت دادند که او را هم بقتل رسانده اند چیزی نگذشت که ابراهیم خان والی عراق بر عادلشاه برادر خود شوریده و او را کور کرد و خود را شاه ایران نامید ولی مردم باطاعت از او بی میل بودند و شاهرخ میرزا را بر تخت نشاندۀ ابراهیم شاه و برادرش را بقتل رساندند. سید محمد خان وزیر عادلشاه شاهرخ را کور کرده و خودش را بنام شاه سلیمان صفوی شاه ایران خواند (۱۱۶۲) اما مردم

خراسان بسلطنت او تن درنداده بزودی از تخت بزیرش آوردند و شاهرخ نایبنا را بسلطنت رساند و او تا سال ۱۲۱۰ اسماً سلطنتی داشت و بعد از او نادر میرزا پسر وی جانشین او گردید و خراسان تا سال ۱۲۱۸ در دست او بود که در این سال فتحعلی شاه قاجار خراسان را گرفته و بساط سلطنت افشاریه را برچید.

سبب افراض سریع افشاریه یکی از اختلافات و کشمکشهای خانوادگی بین جانشینان نادر و بی کفایتی ایشان بود و از همه بالاتر آنکه نادر شاه مملکت ایران را بزور شخصی خود نگاهداشته و تمام تشکیلات نظامی و اداریش شخصی بود یعنی بنیان و اساس مرتبی نداشت و لذا قتل او بنای دولت عظیم الشان افشاریه فرو ریخت و چندی هم سلاطین فوق الذکر بر روی خرابه‌های آن بسلطنت وزدو خورد با یکدیگر مشغول بودند.



فصل هفتم

سلسله زندیه

بعد از نادر شاه اوضاع حکومت مقدمات قاسم سلسله زندیه ایران آشفته و در هر گوشه شرکشی و ظلم و سرکریم خان زند بدعوی استقلال پرداخت. از یکطرف احمدخان ابدالی فرمانده فوج افغانی و فوج ازبک که در رکاب نادر شاه بود با طرح بقتل رساندن نادر شاه مخالفت کرده و بعد از قتل نادر اتباع خویش را به قندهار برد و در آنجا برای خود سلطنتی ترتیب داد و بعضی جواهرات نفیس نادر منجمله قطعه الماس معروف بکوه نور بدست وی افتاده که بعدها انگلیس‌ها آنرا از چنگ افغان‌ها بیرون آورده بخزانه سلطنتی خویش انتقال دادند.

باری افغانستان مستقل شد و از طرف دیگر محمد حسنخان قاجار پسر فتحعلیخان سابق الذکر که بجا نشینان نادر از لحاظ قتل پدرش بنظر بغض مبسگریست ایل خود را جمع آوری کرده واسترااباد و از ندران را تصرف کرد و از اطاعت افشاریه خارج ساخت. آزادخان افغان یکی از سرداران نادر شاه نیز در آذربایجان لوای استقلال برافراشته و با اریگلی یا هراکیوس که او نیز گرجستان از متصرفات نادر شاه را تحت اختیار در آورده و دعوی استقلال داشت جنگید و

رود ارس بین قلمرو و هرا کیلوس و آزادخان افغانی شد و این دو قسمت هر کدام امیر مخصوصی یافتند.

شاهرخ میرزا نیز در ابتدای سلطنت خود ابوالفتح خان نامی را بحکومت اصفهان منصوب کرد اما علی مرادخان بختیاری بر او یاغی شده و کار بچنگ کشید و همینکه ابوالفتح خان غلبه کرد اصفهان را بنام خود تصرف نموده از اطاعت خاندان نادر خارج ساخت.

باین ترتیب بعد از نادر بلافاصله قلمرو سلطنت او تجزیه و مملکت ایران بصورت ملوک الطوائفی افتاد و جانشینان نادر با کمال ضعف فقط در خراسان صاحب نفوذی بودند.

مقارن این احوال مرد دلیر و توانای دیگگری با اسم کریمخان از میان ایلات سر در آورد و این وضع آشفته و درهم ریخته را خاتمه داده و مجدداً حکومت واحدی در سراسر ایران تأسیس نمود.

در موقعیکه ابوالفتح خان در اصفهان استقلال بهمرسانید علی مردان نزد ایل زند رفته و از رئیس ایشان که کریمخان نام داشت کمک خواست.

ایل زند طایفه کوچکی بودند در کوهستانهای غربی ایران نزدیکی ملایر و کمتر از دولت و پادشاهی اطاعت میکردند نادرشاه در ضمن لشکرکشی های خود باطراف باین ایل بر خورده ایشانرا مقهور ساخت و جماعتی از آنها را هم بحدود خراسان کوچانید.

در سلطنت علیشاه زندیه بخیال رجعت بمسکن اصلی خویش افتادند در این اوقات ریاست با کریمخان بود که در جزو قشون نادر بدون نام و نشانی خدمت میکرد.

کریمخان موفق شد باتفاق برادر کوچکترش موسوم بصادقخان طایفه خویش را بکوهستان غربی ایران رجعت دهد.

در آن اوقات که ابراهیم شاه بر عادلشاه شوریده بود چون از اقتدار و شجاعت کریمخان اطلاع یافت دفع بعضی از ایلات عراق را بمعده کریمخان گذارد و انعام کزافی نیز برای او فرستاد.

در همین مواقع بود که علیمردانخان بختیاری از ابوالفتح خان حاکم اصفهان هزیمت یافته و پناه بکریمخان برد.

کریمخان که اوضاع درهم ایران را دید و متوجه گردید حکم داران سرزمین ایران یکی یکی باو متوسل میشوند ملتفت موقع مهم خویش گردیده خود را وارد در ضمن امرای استقلال طلب کرد و مقدمه بعنوان کمک با علی مردانخان بالشکری از ایل خویش باصفهان رفت این شهر را تصرف و ابوالفتح خان را منهزم نمود سپس این سه نفر امیر که عبارت از ابوالفتح خان و علی مردانخان و کریمخان باشند قرار اتحاد با یکدیگر گذاشتند. چون در سرسلطنت ممکن بود بین آنها نزاع ظاهر شود و ضمناً برای آنکه سلطنت آنها هم غصبی بنظر نیاید قرار گذاشتند که ابوتراب نامی از نزدیکان شاه سلطان حسین را با اسم شاه سلطان حسین ثانی یا شاه سلیمان بسلطنت بردارند و مشاغل مهمه را بین خویش قسمت کنند. کریمخان رئیس کل قشون و علی مردانخان نایب السلطنه و ابوالفتح خان حاکم اصفهان گردید.

اما علی مردانخان بسیار جاه طلب بود و باین حرفها قناعت نداشت لذا تقض عهد کرده و در اصفهان ابتدا با ابوالفتح خان بنای کشمکش گذاشت و عاقبت او را بقتل رسانید و همراهان او که جماعتی

از بختیارها بود در شهر اصفهان مرتکب بی اعتدالی ها شدند لذا مردم اصفهان از او رنجیده خاطر گشتند و از طرف دیگر کریم خان که در جلفا بود از حسن رفتار و سادگی در زندگانی و عدالت خواهی که از خود بروز داده بود محبوب تمام اهالی جلفا گشته و شهرت او در اصفهان و سایر نواحی پیچیده بود کریم خان که رفتار زشت علی مردان خان را با ابوالفتح خان دید او را ملامت کرد و چون کریم خان برای انجام مهمی از جلفا خارج شد علی مردان خان بر اهالی جلفا سخت گرفت و قدر کریم خان و علی مردان خان نزد اهالی بیش از پیش نمایان گردید آخر الامر روابط بین کریم خان و علیمردان خان منجر بنزاع شد اما نفوذ معنوی که کریم خان در این مدت قلیل برای خویش تهیه دیده بود اسباب پیشرفت کار او شد و پس از چند دفعه زدو خورد عاقبت علی مردان خان فراری شده و پس از چند دفعه زدو خورد عاقبت علی مردان خان فراری شده و پس از چندی بدست یکی از امرای خویش کشته شد و از هیئت تضادیه سه نفری فقط کریم خان باقی ماند که مردم از هر جهت به اطاعت از وی مایل بودند و باین ترتیب قسمت جنوبی ایران مسخر کریم خان گردید و اگر سر جنبانی هم در این طرف پیدا می شد مغلوب رشادت و حسن شهرت کریم خان شد و از بین امرائی که قلمرو نادر را تجزیه کرده بودند کریم خان مقتدر تر و با نفوذ تر گردید اما هنوز دو مدعی بزرگ داشت که با وجود آنها سلطنت کریم خان خالی از اشکال نبود یکی **محمد حسن خان قاجار** و دیگر **آزاد خان افغان**

جنگهای کریمخان با مدعیان

چنانکه گفتیم یکی از مدعیان بزرگ کریمخان آزاد خان افغان بود کریمخان بدوا در تهیه جنگ با محمد حسنخان قاجار بود که اطلاع یافت تلیمردانخان آزاد افغانی را بجنک باوی تحریک کرده است کریمخان بجنک آزاد افغانی رفت که خود را از حمله او محفوظ دارد و در حدود قزوین با وی تلافی کرد و در این جنگ چنان شکست خورد که نه تنها بشیراز گریخت بلکه از شیراز هم بدره های کوه کیلویه پناه برد و در آن جا ظاهرا در خیال بود که به هندوستان رود اما رستم نامی از امرای کم اهمیت ایران بوی اطمینان قلب داده کریمخان را بمقاومت تهییج کرد و در همین اوقات خبر قتل علی مردانخان نیز بکریمخان رسید و اوقوت قلبی یافته و بر حسب اشاره رستم مزبور گردنه **کمارج** را که در کمر کوه وین شیراز و بوشهر است تصرف کرد و منتظر آزاد خان افغانی گردید آزاد خان از راه شیراز به تعقیب کریمخان پرداخت اما در گردنه **کمارج** چون معبر کوه خیلی تنگ و لشکریان او مجبور بودند یکی یکی عبور کنند گرفتار تیر تفنگ اتباع کریمخان که مخرج معبر را گرفته بودند گشته و جماعت کثیری از همراهان آزاد خان بقتل رسیده و ناچار آزاد خان بعد از این شکست عقب نشست و کریمخان وی را تعاقب کرده مجددا شیراز را تصرف کرد (۱۱۶۶)

آزاد خان که از جنگ کریمخان فرار کرده بود وقتی آذربایجان رسید گرفتار حمله محمد حسنخان قاجار گردید که از غیبت او استفاده کرده و بر آذربایجان مستولی شده بود.

آزاد خان پناه بوالسی بغداد برد اما از آن ناحیه کمکی ندید
بهرای کیلوس والی گرجستان پناهنده شده او هم باو مددی نکرد عاقبت
چون از جوانمردی کریمخان اطلاع داشت به وی پناهنده گردید
کریمخان با کمال مهربانی او را پذیرفته و در سلك مقربان خاص خویش
در آورد. گرچه باین ترتیب يك دشمن بزرگ کریمخان دفع شد اما
چنانکه دیدیم اهمیت مدعی دیگر که محمد حسن خان قاجار باشد
بیشتر گردید زیرا آذربایجان هم بدست او افتاده بود و برای آنکه
کریمخان بتواند سلطان واقعی ایران شود مجبور بود این حریف را نیز
از میدان بدر کند.

کریمخان بعد از فرار علی مردانخان ابتداء بفکر
روابط بین کریمخان دفع محمد حسنخان قاجار افتاد لذا بگیلان لشکر
وقاجاریه کشیده و آنولایت مهم را از چنگ قاجاریه
بیرون آورده و باسترآباد که مرکز ایل قاجار

بود حمله برد ولی محمد حسنخان کریمخان را شکست سختی داده و
او را مجبور بعقب نشینی کرد و کریم خان در تهیه جنگ دیگر بود که
مسئله جنگ با آزاد خان افغان پیش آمد بعد از دفع آزادخان چنانکه
گفتیم کریم خان برای اتمام قدرت خویش در ایران مجبور بجنگ با
محمد حسنخان بود، محمد حسن خان نیز مثل کریمخان در فکر
سلطنت تمام ایران بود لذا با لشکر معظمی بطرف اصفهان آمد کریم
خان کوشش کرد که از او جلوگیری نماید اما مفید نیفتاد و مغلوب
وی گردیده از اصفهان بشیراز فراری شد. محمد حسن خان وارد
اصفهان شد و باین ترتیب در سال ۱۱۷۱ دو امیر زورمند یکی در

شیراز و دیگری در اصفهان داعیه سلطنت ایران را داشتند محمد
حسنخان در ایام توقف در اصفهان بمردم سخت گیری بسیار کرد و باین
جهت عامه از او منتظر گشته خلاصه عاقبت باسی هزار نفر لشکر مرکب
از قاجار و افغان و غیرو روی بجانب شیراز آورد که کار کریمخان را
یکسره کند. کریمخان در شهر شیراز حصاری شد و چون در شهر
آذوقه کافی وجود داشت محصورین که از سوء رفتار محمد حسن
خان با اهالی اصفهان مطلع بودند مردانه برای حفظ دولت کریم خان
کوشیدند عاقبت اهالی قراء اطراف خرمنهای خود را آتش زده و قحطی
در اردوی محمد حسن خان ظاهر شد و از طرف دیگر شیخ علیخان
نزد از سرداران کریمخان حمله باردوی محمد حسنخان کرده قسمتی
از اردوی او را غارت کرده و عاقبت کریم خان بقدری کوشش کرد که
در لشکر محمد حسن خان نفاق انداخت و محمد حسن خان مجبور
بمراجعت گردید و در ورود بشهر اصفهان دچار مخالفت اهالی شده و
مجبور شد از آن شهر هم بیرون رفته راه مازندران را پیش گیرد
وقتی با زحمات زیاد خود را بمازندران رسانید از سی هزار نفر بیش
از ۱۲ هزار نفر برای او باقی نمانده بود و باقی همراهانش متفرق
گشته بودند. کریم خان بتعاقب محمد حسن خان پرداخت و بعد از
آن مجدداً اصفهان را گرفت حکومت نواحی جنوب را به برادرش
صادقخان وا گذاشته و خودش با لشکری بتعاقب محمد حسن خان رفت
و چون بتهران رسید این شهر را مرکز عملیات نظامی قرار داده شیخ
علیخانرا بدفع محمد حسنخان فرستاد.

در این موقع محمد حسنخان که در سفر جنگی شیراز زحمات

بسیار دیده بود دچار مخالفت بعضی از امرای قاجار گردید و نزاع داخلی در میان قاجار موقع خوبی را برای شیخ علیخان پیش آورده و در جنگی که بین او و محمد حسنخان اتفاق افتاده محمد حسنخان مغلوب و مقتول گردید و شیخ علیخان سر او را بطهران برای کریمخان فرستاد کریمخان از مشاهده آن بسی نهایت متأسف گردید و حکم کرد سر را برگردانده با بدن ملحق کرده و در مدفن بزرگان قاجار مدفون سازند (۱۱۷۱) بعد از این امر چون بنای سیاست کریم خان بر مردم داری و مهربانی بود طبعا کینه جو نبود دختر محمد حسنخان را بزنی گرفت و دو پسر محمد حسنخان یکی موسوم به حسینقلیخان و دیگری موسوم به آغا محمدخان را نزد خود طلبیده آنها را بشیراز برد و آغا محمدخان تا موقع مرگ کریم خان در شیراز بوده و پس از او از آن شهر گریخته و سلطنت قاجاریه را بنا نهاد.

کریمخان با آنکه از سال ۱۱۶۳ وارد مقدمات سلطنت کریمخان زند سلطنت شده بود ولی چنانکه دیدیم تا سال ۱۱۷۱ با مدعیان گرفتار کشمکش بود و این مدت ده ساله را نمیتوان جزء دوره سلطنت او شمرد بنا بر این سلطنت کریمخان از غلبه او بر محمد حسنخان قاجار که سال ۱۱۷۱ باشد شروع میشود و از این سال تا سنه ۱۱۹۳ که ۲۲ سال تمام است کریمخان در ایران سلطنت واقعی داشته است.

اما این مرد بزرگوار هیچوقت نام شاهی بر خود نگذاشت همواره خویشین را خدمتگذار مردم و وکیل الرعایا مینامید.

مقرر خود را شهر شیراز قرار داده و در مدت مذکور با کمال سلامت نفس در ایران سلطنت میکرد.

کریمخان مردی بلند همت و سخی الطبع و خوش رفتار و عادل و مهربان و خیلی میل بسادگی و بنای عمارات داشته و امروز غالب اینیه معروف شیراز از قبیل بازار وکیل و مسجد وکیل از بناهای او است.

با آنکه کریمخان از امور نظامی بهره وافق داشت اما بعد از استقرار سلطنت کمتر بچنگ پرداخت بلکه بخیال خود دوره استراحت و آسایش را برای ایرانیان لازم میدانست که بعد از جنگ و جدالهای سختی که از فتنه افغان باینطرف در ایران برپا شده و ایرانیان را دچار فتنه و آشوبهای سخت نموده بود اندکی آسوده بماند.

لذا همانطور که شخصاً با استراحت و عیاشی پرداخت میل داشت مردم هم در این امر با او اقتدا کنند.

دو اواخر سلطنت کریمخان از ترس اینکه قشون او بیکاره شوند بخیال چنگ با عثمانیها افتاد بدو اصادقخان برادر خویش را با ۵۰ هزار نفر مأمور فتح بصره نموده و بعد از ۱۳ ماه محاصره آخر الامر در سال ۱۱۹۰ این شهر تسخیر گردید. کریمخان قتل زوار ایرانی و شیعه کشی را بهانه کرده بخیال حمله بخاک عثمانی افتاد و فتح بصره از مقدمات آن بود.

اما مرگ سرسلسله زند در سال ۱۱۹۳ مانع از انجام این نقشه گردید در سلطنت کریمخان روابط تجارته بین ایران و انگلیس توسعه یافت يك معامله که صورت امتیاز نامه تجارته داشت بین

کریمخان و نمایندگان انگلیس امضاء گردید بموجب این معاهده مال التجاره های انگلیسی از تأدیه حقوق کمر کی معاف و بعلاوه وارد کردن پارچه های پشمی در بنادر خلیج فارس منحصر بانگلیسها گردید در این معاهده انگلیسها تعهد کردند بمیزان مال التجاره که بایران وارد میکنند در مقابل آن جنس صادر نمایند و بعلاوه هیچ وقت بدشمنان کریمخان و یاغیان داخلی مملکت کمک ننمایند (۱۷۶۳ میلادی)

کریمخان در حیات خود حسین قلیخان قاجار
احوال سلسله زندیه
پسر محمد حسنخان را بحکومت دامغان منصوب
بعد از کریمخان کرده او کمی بعد بشورش برخاست و ملقب
بجهانسوز گردید. بمرك کریمخان آغا محمد

خان هم از شیراز فرار کرده بایل بی سرپرست خود پیوست و باز مملکت ایران عرصه جدال سلطنت طلبانه قاجاریه و زندیه گردید. اما جانشینان کریمخان بجای آنکه در مقابل حریف خود اتحاد کرده و خصم را از میان بردارند بجان هم ریختند و بقدری بایکدیگر زدو خورد و کشمکش کردند که بدست خود ضعیف و نابود شده میدان را برای قاجاریه خالی بلکه جاده را برای سلطنت ایشان صاف کردند. کریمخان هنگام فوت پسرش داشت موسوم به ابو الفتح خان بعد از مرگ کریمخان زکی خان برادر مادری او و علی مراد خان خواهر زاده وکیل بنام ابو الفتح خان سلطنت را مطالبه میکردند و در حقیقت خودشان را برای اینکار در نظر گرفته بودند و چون جماعتی

با منظور ایشان مخالفت کردند این دو نفر جمعی از مخالفین را از میان برداشته و موقتاً فرمانروائی یافتند اما صادقخان برادر پدري و مادری کریمخان که از اول با کریمخان بوده و در تمام صدمات شرکت داشت سلطنت را حق خود میدانست و چون تاب مقاومت در مقابل زکی خان نیاورد بکرمان گریخت اما زکیخان مردی بد رفتار و تند خلق بود لذا پس از اندکی بدست کسان خویش بقتل رسید و در این موقع صادقخان بشیراز آمده ابو الفتح خان پسر کریمخان را از سلطنت انداخت و شیراز را متصرف شد اما چیزی نگذشت که علیمراد خان بر سر او تاخته صادق و جمیع پسرانش را باستثناء یکی که جعفر نام داشت بقتل رسانده و شیراز را تصاحب کرد (۱۱۹۵) در همان موقع که علی مرادخان بدفع مدعیان مشغول بود آغا محمد خان در شمال مملکت یعنی مازندران و استرآباد بجمع سپاهی و تهیه قوه مشغول بود و لذا علیمراد خان پس از رهائی از دست مدعیان خویش مصمم جنگ با آغا محمد خان قاجار شد و پسر خود را بمازندران بجلو گیری او فرستاد ابتدا لشکریان علی مراد خان فاتح شدند و شهر ساری را از چنگال آغا محمد خان بیرون آوردند اما کمی بعد از قاجاریه شکست خورده و ساری از دست ایشان رفت و علیمراد خان شخصاً عازم جنگ و تلافی از ایل قاجار شد که جعفرخان پسر صادقخان بخونخواهی پدر برضد او قیام کرد علیمرادخان ناچار بجلو او برگشت اما در بین راه در گذشت (۱۱۹۹) و آغا محمدخان از دست حریف بر زور خویش خلاصی یافت.

سلطنت لطفعلیخان زند و انقراض سلسله زندیه
بعد از علی مرادخان جعفرخان پسر صادقخان
سلطنت زندیه رسید و از ۱۱۹۹ تا ۱۲۰۳ سلطنت
پر در دسری کرد زیرا تماماً گرفتار کشمکش
با مدعیان مخصوصاً آغا محمدخان قاجار بود
عاقبت در سال ۱۲۰۳ مسموم گردید و پسر دلیرش
موسوم به لطفعلیخان که نواده برادر کریمخان میشد جانشین او شد.
لطفعلیخان جوانی رشید و مهربان و خوش رفتار بود و همینکه
تخت سلطنت نشست آغا محمدخان بقصد استیصال وی لشکر بشیراز
کشید و در حوالی بیضا که در شش فرسخی شیراز است جنگ سختی
بین لطفعلیخان و آغا محمدخان در گرفت لطفعلی خان شکست خورده
بشیراز پناهنده شده و در آنجا محاصره گردید و متجاوز از یکماه
شیراز تحت محاصره آغا محمدخان بود عاقبت چون کاری از پیش
نبرد بظاهران که مرکز اردوی وی بود مراجعت کرد سال بعد لطفعلی
خان بمحاصره کرمان رفت و چون قشون او از سرمای شدید و بی
آذوقه گی بزحمت افتاد باز گشت نمود.

لطفعلیخان در بدو جلوس بکرمک حاجی ابراهیم کلاتر شهر
شیراز موقع خویش را محکم نمود و باوی دوستی داشت اما در مراجعت
وی از کرمان ترتیبانی پیش آمد که لطفعلیخان از حاجی ابراهیم بدگمان
شده و اعتماد سابق را بوی نداشت از این بعد حاجی ابراهیم از
پادشاه زند در حذر بود و بدگمانی لطفعلیخان را نسبت بخود احساس
نموده بود چنانکه در موقع اردو کشی باصفهان لطفعلیخان بر کوچک
حاجی ابراهیم را در ضمن اردو برد تا حاجی ابراهیم بملاحظه بسرهم که شده

باشد نسبت به لطفعلیخان مخالفت نماید.

این امور بکلی حاجی ابراهیم را از لطفعلیخان ترساند خلاصه
وقتی اردو کشی لطفعلیخان در سال ۱۲۰۵ صورت گرفت حاجی ابراهیم
خان در غیاب او بر ضد لطفعلیخان بار و سای شهر دسته بندیهای کرد
و حتی با آغا محمدخان قاجار هم ساخت چنانکه در موقع مراجعت لطفعلی
خان او را بشهر شیراز راه ندادند و شاهزاده جوان مجبور شد بسواحل
خلیج فارس برود و لطفعلیخان در آنجا قوائی بعجله جمع کرد و به
طرف شهر شیراز برگشت.

آغا محمدخان که از این پیش آمدها آگاه بود چند دسته سپاهی
بکرمک حاجی ابراهیم فرستاد و لطفعلیخان با کمی عده چندین بار
قوای آغا محمدخان و حاجی ابراهیم را براکنده گردانید آخر الامر
آغا محمدخان شخصاً بجلو گیری لطفعلیخان آمد و چون لطفعلیخان
قوای خود را بجنگ با او کافی ندید مصمم شد شبانه میان اردوی دشمن
رفته و شخصاً آغا محمدخان را بقتل رساند اما باز هم اطرافیان او بوی
خیانت کردند و باین عنوان که آغا محمدخان فرار کرده است مانع از
انجام تصمیم مزبور شدند چون صبح شد دروغ ایشان مکشوف گردید
و لطفعلیخان که تاب مقاومت در خود نیافت بکرمان گریخت و بقدری
تلاش کرد و با این و آن ساخت تا توانست کرمان را بگیرد آغا محمد
خان که بدستیاری و خیانت حاجی ابراهیم شیراز را متصرف شده و
نقود زندیه را از آن ایالت کنده بود در سال ۱۲۰۸ بمحاصره کرمان
رفت تا کار لطفعلیخان را یکسره کند چهار ماه تمام شهر کرمان تحت
محاصره او بود و چون قحطی در شهر ظاهر گردید لطفعلی خان

برای آنکه مردم شهر بیلای او نسوزند با کمال رشادت از شهر بیرون رفت و از میان اردوی خصم فرار کرده بقلعه فرماشیر پناه برد.

آغا محمدخان بعد از این فرار کرمانرا به آسانی مسخر کرد و بسیاری از مردم را کشت منجمله حکم کرد بیست هزار جفت چشم از مردهای آنشهر در آورند.

میر غضبان دست بکار چشم کندن شدند و در اندک مدت شهر کرمان دیار کورها شد حاکم بم و نرماشیر از ترس آغا محمدخان لطفعلیخان را گرفته و در سال ۱۲۰۹ تسلیم آغا محمدخان کرد و این مرد سفاک با وجود تمام مهربانیهای که کریمخان نسبت باو و ایل قاجاریه نموده بود آنجوان رشید را بدست خود کور کرد و در شهر بم نیز عده را بقتل رسانده و پوست چندین هزار نفر را کند.

آغا محمدخان لطفعلیخان را با خود بطهران برد و در این شهر بقتل رسانید و الماس معروف بدریای نور را که بازوی این پهلوان زند بسته شده بود بچنگ آورد و کار سلسله زندیه بآنها رسید.

سلسله زندیه مجموعاً ۴۶ سال در ایران سلطنت کرد و باینکه آخرین فرد این خاندان شجاعت و جوانمردی مشهور بود بواسطه خیانت حاجی ابراهیمخان که اکنون هم بخیان در شیراز ضرب المثل بین عوام و خواص است بساط این سلسله برچیده گشت و ایل قاجاریه که از چندی پیش در راه تحصیل سلطنت بسختی تلاش میکردند بی حریف و بی منازع گردید.

فصل هشتم

سلسله قاجاریه و حکومت مشروطه ایران

قاجاریه از طوایف ترکهای مغولی و نسب اصل و نسب قاجار ایشان بقاجار نویان از امرای مغولستان میرسند و بهمین مناسبت قاجار نامیده شده اند این طایفه در ضمن هجوم مغولها به آسیای غربی آمده ابتدا در شام و بعد در ارمنستان منزل اختیار کرده و با سلسله ترکمانان آق قویونلو منسوب بوده اند در ایامی که قاجاریه در ارمنستان مأوی داشته اند دو تیره بوده اند یکدسته در سمت بالای رودخانه و یکدسته در سمت پائین آن منزل داشته اند باین جهت دسته اول را یوقای باش (یوقاری بزبان ترکی یعنی بالا) و دسته دیگر را اشاقه باش (اشاقه یعنی پائین) نامیده اند و کلمه یوقاری بعدها تحریف شده بخاری تلفظ گردیده است و بین این دودسته صالح و صفائی وجود نداشت.

در موقع ظهور شاه اسمعیل مؤسس دولت صفویه ایل قاجار از جمله هفت ایلی بودند که با او کمک کرده و از ارکان قزلباش محسوب میشدند و بعدها بمناسبت جنگ جوئی که داشتند شاه عباس کبیر ایشانرا بسه دسته تقسیم کرده و در سرحدات مأوی داد.

یک طایفه را در گرجستان در دهته لزکی جاداد و دسته دیگر را در هر و برای جلوگیری از یکجا و دسته سوم را در استراباد برای مقابله با ترکمنها.

جماعتی که در استرآباد آمدند از هر دو طایفه یخاری باش و اشاقه باش بودند و رقابت ایلدانی کما فی السابق میان ایشان جاری بود . قاجاریه گرجستان و مرو با آنکه در ضمن قشون نادر بودند اهمیتی نیافتند ولی قاجاریه استرآباد از همان موقع ظهور نادر داعیه سلطنت داشتند چنانکه فتحعلی خان رئیس دسته اشاقه باش قاجاریه استرآباد طهماسب دوم ولیعهد شاه سلطان حسین را در پناه خود گرفته و میخواست با اسم او برای خود سلطنتی ترتیب دهد اما نادر شاه بهلاکوی کوشید و رقابت بین اشاقه باش و یخاری باش را شدیدتر کرد . باری یخاری باش از کار نادر بسیار خوشوقت شدند و خواستند محمد حسنخان پسر فتحعلی خانرا نیز بقتل آورند اما او پناه پشراکه تر کستان برد و جمعی از قبیله قاجار بموافقت وی مهاجرت کردند .

نادر شاه با محمد حسنخان رئیس دسته یخاری باش موافقت کرده و پسر او را بحکومت استرآباد منصوب کرد و همین محمد حسنخان بود که در ایام فتح هندوستان بحکم رضا قلی میرزا طهماسب دوم را کشت .

خلاصه محمد حسنخان مدتها در میان تراکمه مقیم بود و پسر کوچکش موسوم بمحمد خان و حسین قلیخان در مازندران گرفتار عادلشاه از جانشینان نادر گشتند و بحکم عادلشاه محمد خان که طفلی شش ساله بود خواجه گردید و از این بعد معروف به آغا محمد خان شد .

بعد از عادلشاه آغا محمد خان رهائی یافته پسر خویش پیوست

و بکمک تراکمه استرآباد این دو امیر قاجار به استرآباد حمله بردند و چنانکه دیدیم با کریمخان به مخالفت برخاستند و این مخالفت منجر بقتل محمد حسنخان در سال ۱۱۷۱ و اسارت آغا محمد خان گردید از این بعد آغا محمد خان در حبس کریمخان در شیراز بود و کریمخان با وی بهطوفت و مهر بانی تمام رفتار می کرد و آغا محمد خان بیشتر اوقات خود را بمطالعه کتاب می گذرانید و بطوری خود را برای سلطنت آماده کرده بود که مکرر کریم خان او را در امور مهمه مشاور خویش قرار می داد خلاصه آغا محمد خان در هنگام فوت کریم خان از شیراز فرار کرده به ورامین رفت و از آنجا قدم بمازندران گذاشته طوایف قاجار را گرد خود آورده و به ادعای سلطنت ایران قیام نمود آغا محمد خان پس از يك غلبه بر جعفر خان زند شهر طهران را به مناسبت نزدیکی به استرآباد مقر خویش قرار داده و چندی هم بالطفعلی خان در کشمکش بود عاقبت بترتیبی که دیدیم بر او غلبه یافت و بکمک حاجی ابراهیم کلاتر شهر شیراز بساط سلسله زندیه را بر چیده و در ازاء این خدمت بحاجی ابراهیم لقب **اعتماد الدوله** داده و اورا وزیر خویش گردانید و چندی هم آغا محمد خان بتأدیب بعضی قبایل قاجار و قتل بعضی رؤسای ایشان منجمله برادر خود پرداخت و چنان در کینه کشی و مجازات شدت بخرج می داد که هراس او در دلها جای گرفت و کسی در داخله یارای مخالفت با او نداشت .

تسخیر گرجستان

گرجستان از نواحی قفقاز و از قدیم الایام جزء ایران و والی آن باجگذار سلاطین ایران بود . در این اوقات هرج و مرج و کشمکش بین

قاجاریه و زندیه هراکلیوس والی گرجستان به مناسبت عیسوی بودن خود را از پناه دولت ایران خارج ساخته تحت حمایت دولت روس گردید و با **کاترین دوم** پادشاه روسیه اتحادی بسته و از یک طرف هراکلیوس از جانب خود و جانشینانش حمایت دولت روسیه را قبول کرد و از طرف دیگر کاترین دوم از جانب خود و جانشینانش متعهد گردید استقلال گرجستان را در مقابل پادشاهان ایران حفظ نماید.

در همین سال دولت روس بعنوان بنای کارخانه و مؤسسات تجاری چند کشتی مسلح به اشرف آورده و در آب های ساحلی ایران لنگر انداخت ولی در وضع معاملات روسها رویه خاصی را اختیار نکردند باین معنی که مال التجاره ایران را خیلی گران خریده و متاع خویش را فوق العاده ارزان می فروختند.

چون این مطالب به اطلاع آغا محمد خان رسید دانست قصد روسها تجارت نیست بلکه خیالات دیگر در سر دارند و این طرز تجارت را با تحت حمایت ساختن والی گرجستان مربوط دانسته و این دو امر راه نتیجه یک نقشه که تصرف ولایات شمالی ایران از طرف روس ها باشد دانست.

لذا حکم بتخریب کارخانجات و مؤسسات روسی نموده و روسها را مجبور به مراجعت کرد و بعد از فتح کرمان و مراجعت بطهران در بهار سال ۱۲۰۹ قریب شصت هزار نفر جمع آوری کرده عازم تسخیر گرجستان گردید.

این سپاه را آغا محمد خان بسمه دسته تقسیم کرد یک دسته را از کناره غربی بحر خزر بطرف **مغان و شیروان و داغستان** فرستاد

دسته دیگر از سمت مغرب آذربایجان عازم **ایروان** مرکز ارمنستان گردانید و خودش بفرماندهی دسته سوم راه قلعه **شوشی** را که از استحکامات قراباغ بود پیش گرفت سپاه آغا محمد خان بوسیله پلی که قبلا برای ایشان تهیه شده بود از ارس گذشته و چون نتوانست قلعه شوشی را بگیرد قریب بیست هزار نفر از همراهان خود را بمحاصره ایروان و شوشی گماشته و خود شخصا با ۴۰ هزار نفر عازم تسخیر تفلیس مرکز گرجستان گردید.

هراکلیوس بواسطه سرعت حرکت آغا محمد خان نتوانست از ملکه روسیه کمک بخواهد لذا شخصا خارج شده و در خارج شهر اردوزد آغا محمد خان بمقابل او رسیده با اینکه در این جنگ گرجی ها رشیدانه جنگیدند ولی چون از حیث عده بهایه سپاه آغا محمد خان نمیرسیدند عاقبت مغلوب شدند و هراکلیوس با جمعی از متابعانش به کوهستان اطراف پناه برده و آغا محمد خان با عساکرش وارد تفلیس شد.

آغا محمد خان در این شهر بقدری سفاکی بخرج داد که بقول یکی از مورخین آن عصر تفلیس نمونه از روز محشر گردید گذشته از قتل عام و غارت عمومی کلیسای مسیحیان با خاک یکسان گردید و آغا محمد خان بطهران مراجعت نموده بخواهش امراء و بشرط آنکه لشکریان و سرداران از هر جهت مطیع وی باشند در ۱۲۱۰ در شهر طهران تاجگذاری نمود و خود را شاه ایران خواند و عاقبت ایل قاجاریه بعد از هفتاد سال کیش و کوشش به سلطنت ایران رسیدند

گرچه از مرگ کریم خان باینطرف آغا محمد سلطنت آغا محمد خان خان حکم رانی یافته بود اما به مناسبت آنکه حوزه اقتدارش ابتدا محدود و تدریجا بسط یافت

تا اتمام فتح گرجستان حاضر نشد خود را شاه ایران بخواند و بعد از آنکه در ۱۲۱۰ کار را تمام کرد دو سال بیشتر سلطنت نکرد در این مدت سلطنت دو ساله آغا محمد خان دو لشکر کشی دیگر کرد یکی بطرف خراسان و دیگری بطرف قفقاز

قصد آغا محمد خان از لشکر کشی به خراسان انتزاع این ایالت از خانواده افشار که در آن موقع شاهرخ میرزا بر تخت امارت آن تکیه داشت بود. همینکه خبر نزدیک شدن آغا محمد خان بمشهد رسید نادر میرزا پسر شاهرخ میرزا با جمعی بافغانستان گریخت و پدر نا بینای خود را در چنگ دشمن خرنخوار گذاشت.

آغا محمد خان بسهولت مشهد را گرفته شاهرخ میرزا اسیر کرد و از او نشانه جواهرات نادری را خواست و بقدری او را تعذیب و شکنجه کرد تا شاهرخ یکی یکی محل جواهرات را بروز داده و پس از آنکه جواهرات جمع شد و مسلم گردید شاهرخ دیگر جواهری سراغ ندارد آغا محمد خان فرمان داد او را به مازندران تبعید کنند اما آغا محمد خان نواده نا بینای نادر را آنقدر صدمه نزده بود که بتواند جانی بدر برد و آن بیچاره که شکنجه های خواجه ترك زار کشش کرده بود و صدمه کوری نیز علاوه آن بود در میان راه مازندران در گذشت (۱۲۱۰)

بعد از فتح خراسان آغا محمد خان قصد تسخیر ترکستان و

افغانستان را داشت که خبر قشون کشی روسها را بداغستان شنید که بحمايت هراکلیوس باکو و دربند را تصرف نموده اند

از یکطرف کوداویچ سردار روسی باهشت هزار نفر وارد گرجستان شده و از طرف دیگر زوبوف فرمانده دیگر روسی با ۳۰ هزار نفر قزاق تمام بلاد قفقاز و حتی دشت مغان و بعضی نقاط ساحلی بحر خزر را نیز تصرف کرده بود آغا محمد خان در تهیه اردوی مفصلی بود که مقابل روسها رود اما در همین اوقات کاترین دوم امپراطور روسیه در گذشت و پسرش پل اول جانشین وی گردید امپراطور جدید قشون روسی را از قفقاز احضار کرد و داغستان تخلیه شد در این ایام آغا محمد خان خود را بنزدیکی ارس رسانیده بود که باو خبر رسید قلعه شوشی مستحفظی ندارد لذا بعجله حرکت کرده و با آنکه رود ارس طغیان نموده و عبور از آن مشکل بود امر داد سپاهیان خود را به آب زنند عاقبت بادادن تلفاتی در رودخانه ارس خود را به آنطرف رسانده و قلعه شوشی را گرفت و سه روز بعد از این فتح چند نفر از گماشتگان او که بتقصیر جزئی حکم بقتل ایشان صادر شده و پاس احترام شب جمعه اجرای حکم بفرما افتاده بود شبانه خود را بسر برده شاهی رسانده آغا محمد خان را در سن ۶۳ سالگی و در سال دوم تأسیس سلسله قاجاریه کشتند (۱۲۱۱)

آغا محمد خان مؤسس سلسله قاجار مردی جنگجو و بی باک و در عین حال شقی و قسی القلب و سفاک و کینه و انتقام جو بود در انتقام کشی بقدری سخت بود که حتی قبر کریمخان را نبش کرده استخوانهای او را در آورده و در قصر سلطنتی خویش در طهران

دفن کرد تا همیشه لنگد کوب وی باشد آغا محمدخان در اواخر حرص زیادی بجمع مال پیدا کرده بود سیاست اساسی او حشر با سپاه و زندگانی ساده و کشتن بزرگان ایل خود بود.

باوجود اینها چون آغا محمدخان توانسته است مملکت ایرانرا از خطر تجزیه‌ای که بعد از کریمخان پیش بینی میشد نجات داده و بعد از تأسیس يك حکومت واحد در ایران ایالات شمالی ایرانرا در مقابل روسها دفاع کند، حائز اهمیت مخصوصی است.

سلطنت فتحعلی شاه آغا محمد خان چون مقطوع النسل بود پسر برادرش حسینقلی خان جهانسوز شاه موسوم به بابا خان را که معروف به فتحعلی شاه است

۱۲۱۴ تا ۱۲۵۰

ولیعهد گردانید. آغا محمدخان برادران متعدد داشت اما غالب ایشانرا بقول خود برای آنکه باباخان به آرامی بسلطنت برسد و فتنه بعد از او ظاهر نشود بقتل رساند. وقتی خبر قتل آغا محمد خان بطهران رسید باباخان در شیراز بود و حکومت فارس را داشت میرزا محمد خان قاجار حکمران طهران حکم داد دروازه‌های طهرانرا بستند و منتظر ورود ولیعهد شد باباخان بزودی وارد پایتخت گردید و پس از مدتی تاجگذاری کرده موسوم به فتحعلیشاه شد.

سلطنت فتحعلیشاه آنطور که آغا محمد خان میخواست بی‌منازع نشد اما محمد خان گردنکشان عمده را از میان برده بود. باری صادقخان شقاقی از سرداران مؤسس قاجاریه با ۱۵۰۰ نفر از آذربایجان راه قزوین را پیش گرفت که طهرانرا تسخیر کنند اما عساکر فتحعلی

شاه او را شکست دادند و محمد خان پسر زکیخان زند نیز مدعی تاج و تخت شده اوهم مغلوب و کور گردید فتحعلی شاه دو مدعی بزرگ دیگر نیز داشت یکی حسینقلی خان قاجار که حکومت فارس با او بود و دیگری سلیمانخان که حکومت آذربایجان داشت اما فتحعلی شاه بر این دو نفر نیز غلبه کرد و همچنین نادر میرزا پسر شاهرخ میرزا از سلسله افشار در این اوقات از افغانستان مراجعت کرده برضد قاجاریه قیام کرد اما کاری از پیش نبرد و اسیر عساکر فتحعلی شاه شد و در سال ۱۲۱۸ از یکطرف بکلی سلطنت افشاریه در ایران خاتمه یافت و از طرف دیگر فتحعلیشاه از تمام مدعیان خود خلاصی یافته از حیث امور داخلی سلطنتش استحکام پذیرفت و حاجی ابراهیم را در وزارت خویش همچنان باقی نگاهداشت.



روابط ایران با فرانسه و انگلیس

در سنوات اولیه قرن نوزدهم که مقارن با ابتدای سلطنت فتحعلی شاه در ایران بود کمپانی هند شرقی انگلیس در هندوستان نفوذ کامل یافته و استعمار این قطعه زر خیز برای دولت انگلیس تسهیل بلکه قطعی شده بود و از طرف دیگر ناپلئون کبیر امپراطور فرانسه با دولت انگلیس رقابت شدید میورزید و برای تهدید هندوستان و استیصال انگلیسها راه ایرانرا در نظر گرفته بود چه مملکت ایران در آن اوقات روابط دائم تجارتی با سمرقند، بخارا، تبت و قندهار و هندوستان داشت و بعلاوه بالغ بر بیست هزار نفر هندی در پایتخت ایران بودند و روابط تجارتی ایران با هندوستان و نواحی اطراف هند بسیار محکم و معاشرت ایرانیها و هندیها نیز فوق العاده بود مقارن همین اوقات امیر کابل در افغانستان اقتداری یافته و بسرحدات هندوستان حمله میکرد باین جهات انگلیس و فرانسه که هر دو از دول معظمه اروپا بشمار بودند هر يك منافعی در ایران یافته اولی برای جلب اتحاد ایران بسوی خود برای جلوگیری از حملات افغانها و ناپلئون به هند و دومی برای تجهیز کردن ایران جهت حمله به هندوستان فتحعلیشاه هم که همواره میخواست وسیله و راهی بیابد که گرجستان را از چنگ روسها بیرون آورد توجه دولت انگلیس و فرانسه را بدربار خود مغتنم شمرده و بهر يك از هر دو طرف وعده کمک مبداء مشروط بر اینکه آنها هم در باز گرفتن گرجستان از روسیه او را کمک نمایند اما بطوریکه اشاره شد در جاب رضایت دربار ایران فرانسه و انگلیس بایکدیگر سخت رقابت میورزیدند فتحعلیشاه فقط بایکي از آندو می توانست

دوست و متحد باشد بدو با انگلیسها که خطر حمله افغانها ایشانرا ترسانده بود کنار آمد و در سال ۱۷۰۰ میلادی سر جان ملکم (۱) از طرف حکومت هندوستان با هدایای فراوان وارد بوشهر شده و در طهران بحضور فتحعلی شاه که غرق جواهرات و لباس او بیش از يك ملیون لیره انگلیسی قیمت داشت رسید. فتحعلی شاه حاج ابراهیم شیرازی را مأمور مذاکره با وی ساخت اما سر جان ملکم در مقابل کمکی که بایران برای بازستاندن گرجستان دولت انگلیس می کند از طرف دولت خود تقاضاهائی دایر بر واگذاری جزیره خارک و بعضی بنادر خلیج فارس از دولت ایران کرد. این تقاضاها چنان فتحعلیشاهرا ترساند که از اتحاد با انگلیس روگردان شد و برای انجام مقصود خود روی بجانب فرانسه آورد.

اتحاد ایران و انگلیس مانع دیگری هم داشت
۱ - فرانسه و آن این بود که دولتی روس و انگلیس بر ضد
ناپلئون بایکدیگر متحد شده بودند و در این
صورت دولت انگلیس نمیتوانست با دولت ایران بر ضد روس برای
پس گرفتن گرجستان اتحاد کند و طبیعتاً اتحاد ایران متوجه دولت
فرانسه میشد زیرا دولت فرانسه هم باروسها در ستیزه بود باین ترتیب
روابط بسیار دوستانه و صمیمی میان فتحعلیشاه و ناپلئون و همچنین میان
میرزا شفیع صدراعظم ایران و تالیران (۲) وزیر امور خارجه فرانسه
دایر گردید ناپلئون چندین هیئت سفارت منجمه هیئت تجارتی در
۱۸۰۲ بریاست ژنرال سباستیانی (۳) بطهران فرستاد مقصود ناپلئون

این بود که باتفاق دولتی عثمانی و ایران اتحاد مثلثی برضد دولت روس تشکیل دهد و همچنین از راه ایران به هندوستان دست بیابد اما دولت عثمانی مایل نبود که روابط میان فرانسه و ایران گرم و دوستانه باشد چنانکه ژوبر (۱) یکی از فرستادگان ناپلئون را که از راه طرابوزان و بایزید بطهران میآمد مدتها توقیف کرد عاقبت ژوبر خود را بطهران رسانید اما سخت مریض شد و چون یکی دیگر از فرستادگان ناپلئون قبلا در طهران وفات یافته بود فتحعلیشاه از ترس اینکه مبادا ژوبر هم بمیرد او را بانفاق یک طبیب فرانسه برگرداند و یکنفر مأمور هم همراه آنها روانه ساخت که اگر ژوبر در میان راه فوت کند طبیب را بکشد. این مسئله معلوم میدارد که چقدر فتحعلیشاه بحسن مراد و باناپلئون دل بستگی داشته است ژوبر از طرف فتحعلیشاه مراسله بعنوان ناپلئون داشت که قسمتهائی از آن بقرار ذیل میباشد. «من در همه جا خبر نگارهایی دارم که مسائل مهمه را بمن اطلاع میدهند و باینوسیله بخوبی میدانم که در چه مواقعی میتوانم بسلطین و مالی که دوستشان میدارم کمک کنم ...

ایران مملکت نجیبی است که از مواهب طبیعی سرشار و دارای مردمانی باهوش و بی باک است ...

نادرشاه از جنگجویان درجه اول بوده چنانکه ممالک پهناوری را بگرفت و عموم همسایگان خود را بترساند. بدشمنان خود چیره گشت و بافتخار تمام حکمرانی نمود اما هیچگاه در فکر آتیه نبود و بهمین جهت سعادت را که او تهیه دیده بود بمرگش از میان رفت.

1 - Jaubert

تو خوب است بنصایح آن ملت سوداگری که در هندوستان با زندگانی و تاج پادشاهان تجارت میکنند گوش ندهی ...

کلیه ملل عالم بیکدیگر محتاجند مردان شرق باهوش و جسورند اما بی اطلاعی از بعضی صنایع و نظامات آنها را در جنک با مردمان شمال و غرب عقب می اندازد ...

من و شما بکمک هم باید کاری بکنیم که ملل خودمان را قویترین و غنی ترین و سعادت مندترین ملل عالم گردانیم

فتحعلیشاه نیز میرزا رضا خان نامی را بسمت سفارت نزد ناپلئون فرستاد سفیر ایران در فین کفشین (۱) بحضور ناپلئون رسید و در ملاقات بسیار طولانی مذاکرات مختلف راجع بایام باستانی ایران از قبیل لشکر کشی اسکندر به هندوستان و جنگهای اشکانیان و رومیها و امثال آنها بمیان آورد بالاخره در (۱۲۲۱ هـ - ۱۸۰۷ م) عهدنامه اتحادی با ناپلئون بست و بمناسبت امضای عهدنامه مراسلات دیگری بین ناپلئون و فتحعلی شاه و میرزا شفیع و تالیران رد و بدل شد.

بموجب این معاهده دولتی ایران و فرانسه متحد گشتند و فتحعلی شاه قبول کرد که در حمله به هندوستان به ناپلئون کمک کند و ناپلئون هم متعهد گردید که هیتی از صاحبمنصبان فرانسوی برای تربیت قشون ایران و تنظیم آنها بصورت نظام اروپائی بایران بفرستد و همچنین در پس گرفتن گرجستان از روسها شاه ایران را یاری کند.

فتحعلی شاه از این معاهده بسیار خوشوقت گشت و نسبت بناپلئون و فرانسه محبتی مخصوص پیدا کرد چنانکه میخواست پسرش سالد

خود را برای تحصیل بیاریس بفرستد .

کمی بعد هیئت صاحب منصبان فرانسوی بریاست ژنرال گاردان (۱) وارد طهران شدند و بلافاصله با کمک عباس میرزا ولیعهد و فرمانده کل سپاه شروع باصلاح تشکیلات قشون ایران کردند و يك کارخانه توپ ریزی در اصفهان دایر ساختند .

اما چون تسخیر هندوستان از راه ایران برای ناپلئون بسی مشکل و بقول یکی از مورخین آن عصر خیال خامی بود و از طرف دیگر ناپلئون با لکساندر اول امپراطور روسیه سازش کرد و بعلاوه انگلیسها هم از اتحاد ایران و فرانسه بهراس افتاده دست بکار تحریکات و اقدامات شدند لذا ناپلئون اقدامات خود را دنبال نکرد و در کار هیئت گاردان هم وقفه حاصل شد و در نتیجه فتحعلی شاه در مقابل دشمن خود روسیه و برای بازستاندن گرجستان تنها ماند و ناچار بجانب انگلیسها گرائید انگلیسها همینکه روابط میان ایران و فرانسه

۳- انگلیس را آنقدر گرم و صمیمانه دیدند بشت سر هم هیئت های سفارت با هدایای گرانبها بایران میفرستادند و میتوان گفت دربار را از تحریکات و پیشکشهای خود احاطه کردند معذک شاه نسبت بان اتحاد باناپلئون وفا دار ماند و دستور داد انگلیسهای را که برای تصرف جزیره خارك بسواحل ایران پیاده شده بودند حاکم فارس در بندر بوشهر باسرجان ملکم (۲) سفیر انگلیس که با هدایای وافری آمده و وعده می داد که برای جنگ باتمام دشمنان ایران حتی روسیه حاضر است ملاقاتی کرد ولی بهیچوجه بخواهشهای وی تسلیم نشد و شاه بسفیر فرانسه اطمینان داد که نسبت

بدوست بزرگ خود ناپلئون وفا دار است و همچنین میرزا شفیع صدر اعظم مراسله بوزیر امور خارجه فرانسه نوشت باین مضمون که «انگلیسها در ساحل خلیج فارس پیاده شدند اما قوای ایران آنها را چون سیل ازجا کنندند . . .

خبر ورود قشون ایران در میان انگلیسها اضطراب هولناکی تولید کرد و مانند مشتی غبار در دم باد صرصر براکنده و نابود شدند . یا چون کشتی بی شراع که امواج خروشان دریا آنرا احاطه و معدوم سازد از میان رفتند «

با همه اینها چون ناپلئون تعهدات خود را فراموش و مملکت ایرانرا در مقابل دشمنی بزرگ مانند روسیه تنها گذارده بود و از طرف دیگر انگلیسها بانواع وسائل و تهدیدات خود را بدربار ایران نزدیک میساختند فتحعلی شاه خود را ناچار بان اتحاد انگلیسها یافت خاصه که ژنرال گاردان هم پس از ورود سفیر انگلیس بطهران بدون اجازه ناپلئون بفرانسه برگشت . سفیر جدید انگلیس از شاه تقاضای قطع روابط با فرانسه کرد و همچنین درخواست کرد که کلیه فرانسویان مقیم ایران بیرون شوند و باره جزائر بنادر خلیج فارس بانگلیسها واگذار شود در مقابل دولت انگلیس (روسها را که در این اوقات مشغول جنگ با ایران بودند) از ایران بیرون خواهد ساخت . فتحعلی شاه باین پیشنهادها رضایت نداد و باز سودای اتحاد باناپلئونرا برسر داشت آخر الامر سفیر انگلیس موفق شد که اتحادی با دولت ایران منعقد سازد (۱۲۲۸ هـ - ۱۸۱۴ م)

بموجب این معاهده فتحعلی شاه قبول کرد که از اتحاد با تمام

دولیکه خصم انگلستان محسوب میشوند صر قنظر نماید و در عوض اگر از طرف دولت خارجی حمله بایران شود دولت انگلیس حاضر است مادام که جنگ باقی است سالیانه دویست هزار تومان بدولت ایران بپردازد و همچنین اگر ایران با پادشاه افغانه مجبور بجنگ شد دولت انگلیس کمکهای لازم را بدولت ایران بنماید.

دوره اول جنگ بین ایران و روس

و عهد نامه گلستان

دولت روس از زمان بطر کبیر مقاصد سیاسی در ایران تعقیب میکرد و بیشتر این مقاصد مربوط بنزدیک شدن به هندوستان و دست یافتن بدریای آزاد (خلیج فارس) بود اما وقایعی که از عهد شاه سلطان حسین تا این موقع در ایران پیش آمده بود مکرراً روسها را عقب نشانده پس از قتل نادر که اوضاع ایران دوباره آشفته گشت هراکلیوس والی گرجستان که تابع پادشاه ایران بود خود را از اطاعت دولت ایران خارج ساخته وزیر حمایت روسها در آمد با کابرین دوم امپراطور روسیه قرار دادی بست که بموجب آن حمایت روسیه را قبول و از حق بستن قرارداد مستقیم با ایران و ترکیه دست کشید در ماده اول این قرار داد نوشته شد که هراکلیوس از این بعد والی گرجستان و تابع ایران نخواهد بود بلکه از متحدین روسیه بشمار و عنوان تزار

گرجستان خواهد داشت و این عنوان را دولت روسیه برای اعقاب وی تا انقراض عالم خواهد شناخت. در ماه چهارم قید شده بود که هرگاه از طرف ایران یا ترکیه مأمورین مخفی یا علنی بدربار گرجستان روند تزار گرجستان مکلف است که مطلب را بدولت روسیه اطلاع دهد و بدون دستور آندولت فرستادگانرا نپذیرد.

پس از تحت الحمایه شدن گرجستان امپراطور روس يك تجارتخانه در شهر اشرف دایر کرد بطوریکه در سلطنت آغا محمد خان ذکر شد آغا محمد خان تجارتخانه مذکور را بر هم زد و بمحاصره گرجستان رفته و تفلیس پایتخت آنولایت را بگرفت اما روسها از جانب دربند و باد کوبه حمله ور شده از رودارس گذشتند و شهر رشت را تهدید کردند عملیات نظامی هنوز خاتمه نیافته بود که تزار روسیه مرد و آغا محمد خان هم در همانسال بقتل رسید.

پل اول جانشین کانرین لشکریان روس را طلبید و بدون اینکه قرار دادی با دولت ایران بسته شود عملیات نظامی متوقف ماند و گرجستان تحت الحمایه دولت روس ماند و ژورژ دوازدهم جانشین هراکلیوس سابق الذکر معاهده دیگری بادولت روسیه بست که بموجب آن عنوان تزار گرجستان هم بامپراطور روس داده شد و اعقاب ژورژ فقط عنوان نایب السلطنه گرجستان را یافتند چیزی نگذشت که موضوع نایب السلطنه گرجی خانواده هراکلیوس هم از بین رفت و گرجستان بموجب فرمان مخصوص بمملکت روسیه الحاق شد.

(۱۸۰۱ میلادی - ۱۲۱۵ هجری)

بطوریکه دیدیم فتحعلی شاه در مقابل این اقدامات راحت نشست

ودائماً در تلاش بود که با یکی از دولتمن فرانسه یا انگلیس سازشی کند و گرجستان را باز ستاند اما وقتی ناپلئون از خیالات خود دست کشید و با الکساندر اول امپراطور روسیه اتحاد کرد نه تنها فتحعلی شاه در مقابل روسها تنها ماند بلکه قشون روسیه از میدانهای جنگ با ناپلئون برگشته و امپراطور مجدداً قدم در راه تکمیل تصرف گرجستان و تسخیر نواحی قفقاز گذاشت. در این اوقات هنوز اتحاد فتحعلی شاه با انگلیسها صورت نیافته بود.

الکساندر اول امپراطور روسیه در صدد برآمد که کایه موسسات ملی گرجستان را از میان بردارد حتی حکم کرد که زبان گرجی در مدارس و ادارات استعمال نشود و همچنین بکشیهای گرجی صدماتی وارد آورد در نتیجه شورشهایی پدید آمد که عموماً با خونریزی بسیار خاموش شد چنانکه لازارف سردار روسی شورش قرا باغ قفقاز را بسختی خاموش گرداند و شهر گنجه را که در جزو قلمرو ایران بود تصرف و قتل عام کرد اهالی گرجستان بفکر دولت متبوع پیشین خود افتادند و بدولت ایران متوسل گشتند و از فتحعلی شاه کمک خواسته و او را دعوت به تسخیر گرجستان نمودند. فتحعلی شاه هم که گرجستان را حق ایران میدانست و از قتل عام گنجه هم بر آشفته بود دعوت اهالی را پذیرفت و این مسئله ناچار بجنگ میان روس و ایران منجر شد (۱۲۱۸ ه و ۱۸۰۴ م).

جنگ میان روس و ایران با مقدماتی که گفته

شد طبیعی و قطعی بود ولی امید شاه ایران

همواره آن بود که در این جنگ شاید بتواند

جنگ

یکی از دشمنان روسیه را با خود شریک سازد اما وقتی اقدامش بجائی نرسید ناچار تنها قدم در این میدان گذارد و عباس میرزا ولیعهد را مأمور جنگ روسها گردانید عباس میرزا از فرزندان رشید و کاردار فتحعلی شاه و با کمک وزرای نامدار و دانشمندی مانند میرزا عیسی فراهانی معروف به میرزا بزرگ قائم مقام و پسر او میرزا ابوالقاسم قائم مقام در کارهای خود پیشرفت داشت. عباس میرزا به اصلاحات نظامی و داشتن سپاه منظمی علاقه فراوانی داشت و به کمک صاحبمنصبان انگلیسی و فرانسوی که بجهات مذکوره در آن اوقات زیاد در ایران رفت و آمد میکردند قشون نسبتاً منظمی ترتیب داده و نظام اروپائی را وارد ایران ساخته بود بنا بر این هنگام جنگ با روس ناچار این قشون که تحت فرماندهی عباس میرزا ولیعهد بود باید بجنگ برود.

در همان موقع که گرجستان از طرف روسها تصرف شده بود سیسیانوف (۱) سردار روسی به ایروان حمله کرده عباس میرزا بجای او شتافت این واقعه اولین مرتبه طرفیت رسمی قشون روس و ایران در این دوره است.

ابتداء قشون ایران پیشرفتی نداشت اما فتحعلی شاه شخصا بکمک ولیعهد رفت و پس از يك حمله سیسیانف عقب نشست و ایروان از محاصره روسها نجات یافت (۱۲۱۹)

سیسیانف که از طرف ایروان مأیوس شده بود با قشون خود از راه درشت و انزلی بگیلان حمله کرد و این مرتبه هم شکست خورده به بادکوبه فرار کرد و در آنجا بدست حاکم بادکوبه کشته شد.

تزارهای مختصر نیز در حوالی قفقاز مکرر بین قشون ایران و روس

اتفاق افتاد اما عموماً کار ایران پیش بود اما روسها خوانین محلی و حکام جزء را بوعد و وعید فریفته و هر ساعت کار قشون ایران را مشکل میکردند.

در این جنگها در اردوی ایران چندین صاحب منصب انگلیسی نیز بود که با کمک ایشان قشون ایران قویدل بود در همین اوقات بین روس و انگلیس قرار هائی گذاشته شد و صاحب منصبان انگلیسی جز معدودی باقی اردوی ایران را ترك کردند و در سال ۱۲۲۷ در محل اصلاندوز در کنار رود خانه ارس جنگ قطعی بین عباس میرزا و قشون روس اتفاق افتاد در این جنگ چون در طرز فرمان بین عباس میرزا و صاحب منصبان انگلیس اختلاف ظاهر شد قشون ایران شکست فاحشی یافت و سفیر انگلیس واسطه صلح شده در ۱۲۲۸ در قریه گلستان از قراء قره باغ بین دولتن ایران و روس مصالحه معروف به **عهد نامه گلستان** امضاء گردید. به موجب این معاهده گرجستان و در بند و باکو و شیروان و شکی و گنجه و قراباغ و قسمتی از طالش از دست ایران رفت و به روسها واگذار گردید و همچنین جق راندن کشتی جنگی در بحر خزر از ایران سلب شد و باز بر حسب این معاهده روسها ولای قعدهی عباس میرزا را بر سمیت شناخته و شاید باینوسیله اینجوان رشید را با مضای این معاهده ننگ آور مجبور کرده بودند از سلطنت کریمخان به این طرف دوات ایران

جنگ بادوات عثمانی و عثمانی بجنگ پرداخته و روابط صلح آمیز داشتند اما در سلطنت فتحعلی شاه ترتیباتی پیش آمد که کار این دودوات باز بجنگ کشید.

توضیح آنکه عبدالرحمن پاشا حاکم شهر زور بواسطه بد رفتاری حاکم بغداد پناه به ایران آورد و فتحعلیشاه از او حمایت کرد هر قدر دولت عثمانی در آن بابت مذاکره کرد نتیجه نبخشید و از طرف دیگر عثمانیها دو قبيله از قبایل یاغی آذربایجانرا بخاك خود پناه داده و بنای بد رفتاری را به زوار ایرانی گذاشته بودند عاقبت عباس میرزا از جانب شاه مأمور جنگ با عثمانی شد و شاهزاده از آذر بایجان حرکت کرده قدم بخاك عثمانی گذاشت و بلاد بایزید و ملاذگرد و چند شهر دیگر را گرفت و محمد علی میرزا معروف بدولت شاه فرزند ارشد فتحعلیشاه از طرف بغداد حمله بخاك عثمانی کرده بغداد را محاصره و والی بغداد امان خواست و چون دولت شاه مریض شده بود مراجعت کرد و فرزند خود حشمت الدوله را مأمور آن کار کرد در همین اوان فرمانده قشون عثمانی با ۷۰۰۰۰ نفر به استرداد ولایات از دست رفته بلکه تصرف آذر بایجان بجلو عباس میرزا شتافت و در محل **پتراق قلعه** جنگ سختی بین ایران و عثمانی در گرفت و باینکه لشکریان ایران از حیث عده کمتر بودند عباس میرزا غلبه کرد و حشمت الدوله هم در طرف بغداد عثمانیها را راحت نمی گذاشت آخر الامر دولت عثمانی حاضر به مصالحه شد و فتحعلیشاه که در يك شکست از روسها چندین ولایت ایران را از دست داده بود در این طرف از فتح خود استفاده نکرد و فقط بهمین امر که عثمانیها با ایرانی ها بد رفتاری نکنند قناعت نموده بلاد مفتوحه را به دولت عثمانی مسترد ساخت و سرحد بحال قبل از جنگ برگشت (۱۲۳۹)

دوره دوم جنگهای روس و ایران

عهدنامه ترکمن چای

مقدمات و وقایع جنگ

چند سال بعد از عهدنامه گلستان یرملوف (۱) از طرف دولت روسیه به سمت سفارت بدربار ایران آمد و بدون اینکه در باب واگذارند اراضی از دست رفته ایران صحبتی به میان آورد بعضی پیشنهادها از قبیل اجازه عبور قشون روس از خراسان برای تسخیر خیوه و غیره به فتحعلی شاه کرد فتحعلی شاه هیچیک از پیشنهادهای او را نپذیرفت و یرملوف بدون اخذ نتیجه مجبور باز گشت شد و روسها با دولت ایران بنای بهانه جوئی را گذاشته و مدعی شدند که ناحیه واقع در شمال غربی دریاچه گوگچای داخل در سرحد روس است در صورتیکه حقیقت غیر از این بود توضیح آنکه بعد از عهدنامه گلستان دولت ایران از حیث قوای نظامی بسیار ضعیف گردید و دولت روس هم مجدداً در صف دشمنان ناپلئون وارد گشت و در اروپا مجبور بحنگ با ناپلئون بود بنا بر این یکدوره صلح سیزده ساله میان ایران و روس برقرار شد اما دولت روس مقاصد جهانگیرانه داشت و بمحض اینکه فرصت یافت جنگ با ایران را از سر گرفت در همان اوقات الکساندر وفات یافت و نیکلای اول جانشین او که امپراطوری خشن و تند و معروف به **تزار آهنین** در سال (۱۹۲۵) م - (۱۲۴۵ هـ) برای حل اختلافات در سر اراضی اطراف گوگچه سفیری بظهران فرستاد اساساً در عهدنامه گلستان خط سرحدی میان روس و ایران

بخوبی تعیین و روشن نشده بود و نمایندگان که برای تعیین خط سرحدی از طرف دولت ایران و روس معین شدند هیچوجه نتوانستند با هم موافقت حاصل کنند. پس از مرگ الکساندر امپراطور روس روسها کلیه اراضی مورد اختلاف را که واقع در کناره شمالی و شمال شرقی دریاچه گوگچه بود تصرف کردند. این ناحیه وسیع و بایر بود اما بر شهر گنجه مسلط و ایرانیها نمیتوانستند از آنجا به آسانی وارد گرجستان شوند و همچنین روسها بخوبی نمیتوانستند از آنجا بناحیه ایروان دست یابند. و بهمین جهت هر یک از دو دولت برای صرف نظر کردن دعاوی خود بر این ناحیه سختی بخرج میدادند. در ۱۸۲۵ عباس میرزا ولیعهد والی آذربایجان خبر رسید که دولت روسیه پرنس منچیکف (۱) را ظاهراً برای اعلام جلوس نیکلای امپراطور جدید روسیه و در باطن برای حل اختلافهای سرحدی روانه ایران خواهد شد.

عباس میرزا مطلب را باطلاع فتحعلیشاه رساند و ضمناً وعده داد که نگذارد سفیر روس از تبریز بحضور شاه رسد مگر اینکه سفیر قبول کند قبل از شروع بمذاکرات سرحدی قشون روس از ناحیه اطراف دریاچه گوگچه خارج شود. فتحعلی شاه هم با ولیعهد بمعقیده بود ولی تغییر رأی داد و حاضر بمذاکره گردید عباس میرزا ولیعهد در موقع ورود منچیکف بسرحد احترامات شایانی نسبت باو معمول داشت و سفیر از تبریز عازم سلطانیه گردید که در آنجا فتحعلی شاه را ملاقات کند. مذاکرات بیدرنگ شروع شد و نمایندگان ایران از پرنس منچیکف راجع بمیزان اختیارات او سؤال کردند پرنس جواب

داد که هیچگونه دستور و اختیاری را جع بتخلیه ناحیه اطراف دریایچه گو گچه
ندارد مگر اینکه ایرانیها نیز از ناحیه قاپان خود را عقب بکشند .
در این موقع روحانیون و مردم به فتحعلیشاه فشار آوردند که با
دولت روس وارد جنگ شود فتحعلی شاه هم با اینکه نسبت بروسها
سخت کینه داشت از اینکه تنهائی بجنگ دولت روس برود هراس داشت
آخر الامر بسفیر روس اطلاع داد که اگر دولت روس ناحیه اطراف
دریایچه گو گچه را تخلیه نکند جنگ را شروع خواهد کرد زیرا بدون
اینکه این ناحیه دست دولت ایران باشد حفظ ایروان برای او بس
مشکل خواهد بود . نمایندگان ایران بسیار کوشیدند که از سفیر
روس جزئی موافقتی تحصیل کنند که حیثیت کلام شاه را بصورت
ظاهر هم شده نگاه دارند ولی پرنس منچیکف بهیچوجه تن در نداده
و موافقت خود را موکول بدریافت دستور از دولت روس و معاینه
سرحدات نمود نمایندگان ایران پیشنهاد پرنس را پذیرفت ولی
پیوسته تقاضا میکردند که روسها موقتاً ناحیه اطراف دریایچه گو گچه
را تخلیه کنند و قول میدادند که دولت ایران هم قبل از تمام شدن
مذاکرات اقدامی در تصرف آن ناحیه نخواهد کرد ولی پرنس
منچیکف باین پیشنهاد هم تن در نداد . در این موقع ملاها و مردم بفتحعلی
شاه باز سخت فشار آوردند که با دولت روس وارد جنگ شود و ایالات
سرحدی مسلح شده آماده جنگ گشتند . فتحعلی شاه هم مذاکرات با
سفیر روس را قطع کرد ولی چون امیدی به پیشرفت خود نداشت
بوسیله غیر رسمی به پرنس منچیکف اظهار کرد که گرچه مذاکره
قطع شده است ولی ممکن است بهمین زودیها با پیشرفت بهتری تجدید

کرد پرنس منچیکف در ژوئیه ۱۸۲۶ از اردوی شاه خارج شد و
شاه راه اردبیل را پیش گرفت که از آنجا بسرحدات رود و تقریباً جنگ
شروع شد . پرنس منچیکف در بازگشت دچار مزاحمت دولتیان و مردم
گردید و بهر زحمت بود خود را بروسیه رساند .

قشونی که برای جنگ باروسها نامزد شد زیر فرمان عباس میرزا
و لیمهد و مرکب از پنجاه هزار نفر و یک فوج توپخانه پیاده بود از این
عده فقط دوازده هزار نفر صورت قشون ورزیده منظم را داشت و
بقیه افواج نا منظم و خود سر بودند که جز غارت دهکده های سر راه
هنر دیگر نداشتند قوای روس که در دامنه جنوبی جبال قفقاز اردو
زده بودند به سی و دو هزار نفر پیاده و هزار و دویست سوار کار آزموده
و شش هزار قزاق و دو فوج توپخانه میرسید اما کلیه این قوا
در نقاط مختلف پراکنده بودند قبل از شروع حملات سخت
نظامی یاره زد و خورد های کوچک اتفاق افتاد که پیشرفت طرفین
باندازه هم بود . حسن خان سردار ایروان که در جنگ سابق باروس
شهرتی یافته بود بسختی وارد کارزار شد و چند ناحیه را تصرف و
پانصد نفر را به اسارت گرفت و روسها را دنبال کرد روس ها شهر
قره کلیسا را تخلیه و به **لوری (۱)** که قلعه محکم نظامی بود
عقب نشستند ، حسن خان سردار و قوایش وارد قره کلیسا گشتند و کم
مانده بود که همگی بهلاکت رسند زیرا سردار روسی در موقع تخلیه قره
کلیسا در یکی از معادن نفت آتش افکنده بود که قشون ایران در موقع
ورود بشهر دچار حریق شوند اما انفجار خیلی زود تر از موقع ورود

قشون ایران رخ داد و بقوای سردار آسیبی نرسید.

عباس میرزا وارد دشت حاصلخیز قرا باغ قفقاز گردید و قوای وی از ارس گذشته و در نزدیکی پل **خدا آفرین** اردو زدند و يك دسته از قزاقهای روس را دستگیر کردند و به وسیله آن ها اطلاع یافتند که قوای روسی در قرا باغ پراکنده هستند. عباس میرزا بیدرنك بحرکت در آمد و در نزدیکی شوشی بيك اردوی پیاده نظام روسی مرکب از ۱۲۰۰ نفر نظامی و چهار عرابه توپ بر خورد و به آنها حمله برد روسها که عداً از قوای مهاجم عباس میرزا بسیار کمتر بودند شکست سختی خوردند چهار صد نفر آنها مقتول و زخمی گردید و يك سردار و هشت صاحب منصب و چهار عرابه توپ بچنگ ایرانیها افتاد.

عباس میرزا که از این فتح بنشاط در آمده بود به جانب شوشی راند و این شهر را بگرفت و قلعه شهر را که يك ساخلوی دوهزار نفری در آن بود محاصره کرد. در این موقع عباس میرزا محمد میرزا پسر بزرگ خود را با ده هزار نفر و شش عرابه توپ مامور فتح تفلیس گردانید محمد میرزا در راه به ژنرال **مددوف** (۱) که اردوی شش هزار پیاده نظام و سه هزار نفر سواره نظام زیر فرمان داشت برخورد. ژنرال مددوف قبلاً یکدسته شصت نفری برای گرفتن یکی از مراکز ایرانیان فرستاده بود. این دسته گرفتار سپاه محمد میرزا شده و دوپست نفرشان بهلاکت رسیدند. و کمی بعد دو لشکر در سپتامبر ۱۸۲۶ میلادی در نزدیکی شماخی مقابل یکدیگر رسیدند ایرانیان در این کار زار شکست فاحش یافتند و چند تن از سرداران

ایشان بذاك هلاکت غلطیدند. روسها پس از این فتح بجانب گنجه راندند و در آنجا سپاه ایرانرا با تلفات زیاد شکست دادند. شاهزاده ولیعهد که از این شکستها آگاه شد از محاصره شوشی دست کشیده بجانب تفلیس راند و در میان راه چند دسته لشکریان از اطراف بوی رسیده پیوستند و مجموع سپاه او بچهل هزار نفر که نصف آنها افواج منظم و رزیده بودند رسید و ۲۰ عرابه توپ هم همراه داشت. این اردو مقابل سپاه گران روسها که در پنج میلی گنجه موقع نظامی مهمی را گرفته بود رسید فرمانده سپاه روس ژنرال **پاسکویچ** (۱) از سرداران نامی روس بود که در ترکیه و لهستان و مجارستان فتوحات نمایان کرده بود. عباس میرزا قشون خود را بسه دسته تقسیم کرد قسمت سواره نظام را در فواصل دسته ها و جناحین جا داد و پس از آنکه آتش توپ از طرفین روی یکدیگر باز شد عباس میرزا دریافت که گلوله توپهای سنگین روسی شکافهای هولناک در صفوف قشون ایران باز میکند لذا فرمان حمله داد اما روسها بسختی حمله ایرانی ها را دفع کرده و آنها را فراری ساختند قشون ذخیره عباس میرزا که وضع را چنین دیدند بدون اینکه حتی يك تیر تفنگ خالی کنند رو بفرار نهادند و چهار عرابه توپ بچنگ روسها افتاد. تلفات ایرانیها بدو هزار نفر سرزد و روسها مجموعاً بانصد نفر مقتول و زخمی داشتند عباس میرزا که توانست قوای منهزم و پراکنده خود را برای حمله جمع آوری کند با چند سواره نظام فرار کرد و پول و نقود وی را اطرافیان او بیعما بردند و هريك بسگوشه رفتند.

عساگر روس با فوج متعدده تقسیم و در حوالی قفقاز متفرق شده و باسکویچ حمله بایروان برد و حسنخان سردار مقاومت سختی کرده لشگر روس را مأیوسانه بنخجوان عقب نشاند.

از خبر این شکست فتحعلی شاه سخت بر آشفت و نسبت به عباس میرزا متغیر گردید ولی باز نسبت باو از در رأفت درآمد و عباس میرزا اقرار کرد که در این جنگ رعایت احتیاط را نکرده و بر خلاف نصیحت چند صاحب منصب اروپائی افواج خود سر خود را بمقابل سپاه کران و منظم روسها برده است. فتحعلی شاه فرزند خود را دلداری داد و بحکم ولایات فرمان داد که بی درنگ بجمع سپاهی پردازند و باز زدو خورد های مختصر میان ایرانیها و روسها بسیار اتفاق افتاد و اغلب آنها کار روسها پیش بود.

عباس میرزا که دچار عسرت مالی شده بود از طهران قبول خواست اما درباریان مانع مساعدت فتحعلی شاه شده و با شاهزاده بنای غرض ورزی را گذاشتند.

باسکویچ از رود ارس هم گذشته بمحاصره قلعه عباس آباد که قلعه محکم نظامی بود آمد فتحعلی شاه و عباس میرزا با چهل هزار نفر باستخلاص قلعه عباس آباد شتافتند. باسکویچ بجلو گیری آنها آمد و شکست سختی بایشان داد چهار صد نفر اسیر و دو بیرق از آنها گرفت. عاقبت روسها بواسطه خیانت حاکم عباس آباد این قلعه را که بسیار محکم و از لحاظ نظامی اهمیت بسیار داشت بچنگ آوردند و کار پیشرفت قشون ایران را سد کردند. در سال ۱۱۴۳ عباس میرزا افواج خود را جمع آوری کرده در حوالی اچمیازین

(اوج کلیسا) قشون روس را شکست سختی داد ولی باز درباریان مانع مساعدت بولی که عباس میرزا خواسته بود شدند و فتحعلی شاه هم که در آذربایجان بود بطهران برگشت و باسکویچ که قبلا ایروان را از حسنخان سردار گرفته و بدین مناسبت لقب **ایروانسکی** (۱) یافته بود وارد آذربایجان شد. قبل از ورود باسکویچ به آذربایجان اهالی تبریز بواسطه خودخواهی و جهالت و نا رضایتی که از حاکم خود آصف الدوله داشتند قشون روس را بشهر خود دعوت کرده و میر فتاح نامی از بزرگان شهر جماعتی از مردم را باستقبال روسها برد چون خبر تسلیم تبریز بحسنخان سردار رسید آنمرد رشید پای مقاومتش کنده شد و چنانکه دیدیم ایروان که آخرین قلعه نظامی ایران در آن سمت ارس بود بدست باسکویچ افتاد و سردار روس قدم در آذربایجان گذاشته راه تبریز را پیش گرفت و مذاکره عزیمت بطهران را بمیان آورد عباس میرزا که بطرف قافلانکوه عقب نشسته بود بهراس افتاد و در قریه **دخوارقان** بملاقات باسکویچ رفت و در سال ۱۲۴۳ هجری (۱۸۲۸ میلادی) عهد نامه بین ایران و روس در قریه ترکمانچای منعقد شد که بدرجات شومتر از عهد نامه گلستان بود بر طبق این عهد نامه ولایتی که بموجب عهد نامه گلستان بروسها واگذار شده بود ایروان و نخجوان نیز از ملکیت دولت ایران خارج و سرحد بین ایران و روس رودخانه ارس یعنی همین حدود فعلی معین شد.

بعلاوه دولت ایران قبول کرد که ده کرویر خسارت جنگ بدولت

روس پردازد و حق قضاوت خویش را در باره اتباع روس مقیم ایران و همچنین اتباع ایران که با روسها معامله کرده و در آن معاملات اختلافانی ظاهر شده از خود سلب و مقرر گردید که اگر از طرف اتباع روس جنحه و جنایتی در خاک ایران بظهور رسید قضاوت آن امر با نمایندگان و قنصلهای روس است این کیفیات که به **کاپیتولاسیون** موسوم و در حقیقت قیودی بود که اختیارات دولت ایران را در قلمرو خود محدود میکرد بعدها موجب اساس روابط بین المللی ایران و سایر ممالک گردید و هر دولتی بعنوان اخذ امتیازات دولت کامله الوداد حق کاپیتولاسیون را برای خودش در ایران تحصیل کرد. در سال ۱۲۲۴ (۱۸۴۸) بر حسب معاهده یکی از نویسندگان روس موسوم به **گری بایدوف** (۱) برای استرداد اسرای ارمنستان و گرجستان بطهران آمد ولی در باب جمع آوری اسرا سختی بخرج داده و بنهایت خشونت رفتار کرد چنانکه دو نفر از زنان تازه مسلمانرا میخواست بزور از خانه آصف الدوله بیرون کشد علماء بر این رفتار اعتراض کرده و مردم شهر را بقیام برضد سفارت روس دعوت کردند. دکانین و بازارها بسته شد و بلوای عامی بر پا گردید مردم بسفارت روس ریختند و عاقبت گری بایدف با جماعتی از همراهانش را بقتل رساندند و فقط یکنفر روسی از اعضاء سفارت توانست از آن معرکه جانی بدر برد. این شخص قراراً بروسیه رفت و در راپرتی که بامپراطور داد حق را بجانب ایرانیها داد چون دولت روس جدیداً امتیازات سنگینی در ایران بدست آورده بود مصلحت را در تعقیب این امر

ندیده و فقط بمعذرت خواهی اکتفا کرد فتحعلیشاه یکی از فرزندان خود خسرو میرزا را بدر بار روسیه فرستاد امپراطور بخوبی از شاهزاده پذیرائی کرده و پنج کروور تومان از ده کروور تومان خسارت را که بنا بود دولت ایران بروسها بدهد بخشید و غائله رفع شد.

هنوز کاملاً فتحعلی شاه از کار جنک با دولت شورشیهای خراسان روس فراغت نیافته بود که گرفتار شورشیهای متوالی بزرگان خراسان که شکست فتحعلی شاه از روسها آنها را جری کرده بود گردید امیر بخارا و خان خیوه بشورش برخاسته و اسحق خان قرائی تربتی بر محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه که حکومت خراسان را داشت شورید با اینکه محمد ولی میرزا با اسحق خان قرائی دست یافت معذالک فتحه خراسان خاموش نشد و فتحعلی شاه حسینعلی میرزا شجاع السلطنه فرزند دیگر خود را مأمور حکومت خراسان نمود.

فیروزالدین میرزا حاکم هرات در حکومت محمد ولی میرزا پس از شورشی از در اطاعت در آمده خدمتگذار گردید اما در حکومت شجاع السلطنه باز سرشورش برداشته و شجاع السلطنه به محاصره هرات رفت فیروزالدین میرزا تاب مقاومت نیاورد مبلغی خراج داد و بنام فتحعلی شاه سکه زد و خطبه باسم او خواند.

در همین اوان فتحعلی خان وزیر امیر کابل بر او شوریده بهر اتمام حمله کرد و آن شهر را از دست فیروز میرزا گرفت و غوغای جدیدی در صفحات شرقی ایران بر پا کرد شجاع السلطنه بدفع اهرم گماشت فتحعلیخان را مغلوب و فراری کرد و فتحعلی شاه شخصاً بخراسان

رفته و اگر جزئی شورشی باقی مانده بود خواهید و خراسان امن شد باید دانست که ترا کمه هم در همان اوقات شورش خراسان به سرحدات خراسان حمله کرده و بعد از همیشه آبادیها را میچاپیدند و حکام سرحدات را دچار زحمت خویش مینمودند.

وقایع آخری سلطنت

فتحعلی شاه

بعد از خانمه محاربات بین ایران و روس باز در بعضی ولایات ایران از قبیل یزد و کرمان و خراسان انقلابی ظهور کرده و فتحعلی شاه عباس میرزا را مأمور دفع این فتنه ها نمود (۱۲۴۶) شاهزاده بدو بطرف یزد و کرمان رفت در این دو ولایت از چندی پیش فتنه بر خاسته و شاه، شجاع السلطنه را مأمور خواباندن آنها نموده بود اما او کاری از پیش نبرد بلکه بواسطه سوء رفتار مزید بر علت شده بود لذا عباس میرزا قبلاً باین حدود شتافته یزد و کرمان را امن کرد و بطرف خراسان که انقلابات متعدد در آنجا بر خاسته بود شتافت بدو امرای یاغی را مغلوب و سپس متوجه سرخس و سرکوبی ترکمنها شده جماعتی از اسرای شیعه را از چنگ آنها خلاصی داد و با خان خیوه که دعوی خود سری داشت جنگی کرده و او را مغلوب و خراجگذار نموده و عازم فتح افغانستان بود که بطهران احضار گردید و عباس میرزا حکومت خراسانرا پسرش محمد میرزا واگذار کرده روانه طهران شد.

روسها بعد از معاهده ترکمانچای در دربار ایران نفوذ عمده تحصیل کرده و عاقبت فتحعلی شاه را به تسخیر هرات که کابیدهند و فتح افغانستان که معبر تاریخی فلات ایران به هندوستان در دهته

کوهستانهای جنوبی آن قرار دارد، تحریک نمودند. فتحعلی شاه قبول کرده و محمد میرزا پسر عباس میرزا را مأمور تسخیر هرات ساخت پس از آنکه محمد میرزا مشغول آن کار شد عباس میرزا هم از طهران بعزم الحاق باوی حرکت کرد. اما در مشهد در گذشت و این خبر که بمحمد میرزا رسید دست از محاصره هرات کشیده بمشهد و از آنجا بطهران باز گشت و فتحعلی شاه پاسبان خدمات عباس میرزا با اینکه ۲۶۰ فرزند دیگر داشت او را ولیعهد کرد (۱۲۴۹) و در سال بعد که فتحعلی شاه بعزم مملکت گردی بطرف اصفهان رفت در آن شهر در گذشت (۱۲۵۰)

دوره سلطنت فتحعلی شاه از لحاظ وقایعی که در ایران اتفاق افتاده و افتتاح روابط سیاسی و تجارتي با دول اروپا از ادوار قابل ملاحظه است.

این پادشاه، عیاش و بیکیفایت و در پول پرستی و خست طبع از عمومی خود آغا محمد خان چیزی کم نبود.

حکایات معروف در باب خوشگذرانیها و طرز عیاشی و کثرت زوجات او مشهور و اگر در سلطنت او بصورت ظاهر رونقی در بعضی امور بوده نتیجه کیفیت ورشادتی عباس میرزا نایب السلطنه بود که بزرگترین فرد خانواده قاجاریه است و در حقیقت در سلطنت طولانی پدرش بلاگردان دولت قاجاریه بوده و در هر فتنه و آشوب و جنگ پای رشادت در پیش می نهاده است.

در سلطنت فتحعلی شاه ادبیات و شعر فارسی که از ابتدای دولت صفویه تا این اواخر رو بنزول و خاموشی میرفت دفعتاً رونقی گرفته

و فتحعلی شاه هم با شعرای این عهد محشور و بصلات و جوایز ایشان را مینواخته است.

از بزرگان این دوره **میرزا ابوالقاسم قائم مقام و معتمد - الدوله نشاط و فتحعلی خان صبا** و چند نفر دیگر میباشند.

چون فتحعلی شاه فرزندان متعدد داشت و **سلطنت محمد شاه** به علاوه محمد میرزا هم فرزند مستقیم او نبود لذا بمرك فتحعلیشاه شاهزادگان درجه اول نسبت بولیعهد بمخالفت برخاستند.

معروفترین ایشان ظل السلطان حاکم طهران بود که خود را شاه خواند و همچنین حسینقلی میرزا فرمانفرما در فارس بتخت جلوس کرد و فتنه و آشوب در هر طرف برپا شد محمد میرزا از تبریز با کمک میرزا ابوالقاسم قائم مقام و سفرای روس و انگلیس حرکت کرده و عازم طهران شد و چون بطهران نزدیک گردید همراهان ظل السلطان از اطراف او پاشیده دور محمد میرزا را گرفتند و او را با احترام تمام وارد پایتخت کرده بتخت نشاندند و محمد میرزا خود را محمدشاه نامیده و در سال ۱۲۵۰ جلوس کرد و میرزا ابوالقاسم قائم مقام که وزارت پدر او را هنگام ولیعهدی داشت بصدارت انتخاب نموده بر فرمانفرما و شجاع السلطنه و سایر مدعیان خویش نیز غلبه یافت.

میرزا ابوالقاسم از مردان فاضل و با کفایت و مدبر محسوب میشود ولی کثرت سوءظن موجب شده بود که تمام کارها را خود رسیدگی میکرد و باحدی اعتماد نداشت از اینجهت امور مهمه دچار

وقفه شده و کاری از پیش نرفت و از طرف دیگر غرور و نخوت فوق العاده باو راه یافته عاقبت تمام امراء از او نا راضی و بر ضد او با شاه خلوتها کردند تا بالاخره بامر محمد شاه این وزیر دانشمند را در باغشاه خفه کردند و محمد شاه یکنفر آخوند ابروانی را که در در طفلی معلم او بود و بوی ارادت داشت بصدارت گماشت و این آخوند که معروف به حاج میرزا آقاسی است تا آخر سلطنت محمدشاه در صدارت باقی بود.

گرچه بقول بعضی حاجی صدر اعظم از مردان نیک فطرت دنیا بود ولی از امر مملکت داری و اداره امور بکلی عاری و جز جهالت و تعصب چیز دیگر بر وجود او غالب نبوده عشق شدید بی به امر زراعت و توپ ریزی داشت باین جهت در تمام مدت صدارت خویش بحفر قنات و ساختن توپهای بی ثمر مشغول بود و هرچه پول در خزانه یافت می شد صرف اینکارها کرد و خلاصه بقدری مهملی بخرج داد که در اواخر کار خزانه تهی و فقر بدستگاه پرتمول سلطنت قاجاریه راه یافته و مردم بی چیز شدند و چون در ایام صدارت با تمام طبقات بد رفتاری کرده بود هنگام فوت محمد شاه از مسند صدارت قرار گرفته در حضرت عبدالعظیم بست نشست و مملکت مقارن کناره گیری او از صدارت قرین هرج و مرج بود.

چنانکه سابق گفتیم در اواخر سلطنت فتحعلی شاه قشون ایران با قوای روسها هرات را محاصره کردند اما مارك متوالی عباس - میرزا و فتحعلی شاه این امر را عقب

مسئله محاصره هرات

در ۱۲۵۳

انداخت ولی در همان موقعی که محمد شاه هنگام ولیعهدی هرات را تحت محاصره گرفت با شاهزاده کامران حاکم آن شهر صلح نموده بود.

در سال ۱۲۵۳ خبر رسید که شاهزاده کامران چندین نفر از ایرانیها را بقتل رسانده و بحدود سیستان تجاوزانی نموده است محمد شاه که بی جوی بهانه بود مجدداً در همین سال با مساعدت معنوی دولت روس شخصاً به محاصره هرات رفت دولت انگلیس که حقیقت امر را فهمیده بود از دست یافتن ایران بهرات هراسناک گردید زیرا ترسید روسها به مساعدت دولت ایران از هرات که معبر افغانستان بطرف هندوستان است بطرف هند حمله برند و از طرفی بر طبق معاهده ۱۸۱۴ دولت انگلیس متعهد گردیده بود که اگر جنگ بین ایران و افغان پیش آمد کند بیطرفی اختیار نماید.

لذا در این موقع انگلیسیها بزحمت افتادند ابتدا خواستند بوسیله تحریکاتی در داخله افغانستان و تقویت شاهزاده کامران مانع تسخیر هرات شوند. چنانکه نماینده از طرف دولت انگلیس نزد دوست محمد خان از امرای کابل رفت و دوست محمد خان را باتحاد با انگلیس و تصرف هرات تحریک نمود روسها هم نماینده نزد دوست محمد خان فرستاده او را بکمک با پادشاه ایران دعوت کردند و در حقیقت دیپلوماسی دولتن بر قراز جبال افغانستان مقابل یکدیگر مشغول فعالیت بود و قشون ایران جبور رقابت دو دولت استعمار طلب اروپائی را میکشید.

دوست محمد خان بطرف داری از انگلیسیها قوائی بکمک شاهزاده

کامران فرستاد که هرات را در مقابل محمد شاه دفاع نماید اما چیزی نگذشت که از انگلیسیها روگردان شد و حاضر باتحاد با محمد شاه گردید خلاصه هرات مدت ۹ ماه در محاصره قشون ایران بود و باینکه یکنفر صاحب منصب انگلیسی سنگرهای محکمی در اطراف شهر برپا و بمحصورین در دفاع شهر همه گونه راهنمایی فنی میکرد کم مانده بود تسخیر شود و چون دیپلوماسی انگلیس در داخله افغانستان از تحریکات غیر مستقیم عاجز شد بر خلاف عهدنامه ۱۸۱۴ باین عنوان که تصرف هرات اعلان جنگ بحکومت هندوستان است شروع بعملیات خصمانه مسلح بر ضد ایران نمود و کشتیهای جنگی خود را مامور کرد که در خلیج فارس جزیره خارک و بنادر جنوبی ایران را تهدید نمایند و همچنین ایلات فارس را بطغیان بر ضد شاه برانگیخت. روسها هم در مقابل از کمک بتسخیر هرات مضایقه نمیکردند. در همین اوقات نزار نیکلای اول بققاز آمده بود و اظهار میل ملاقات به محمد شاه کرد محمد شاه پسر خود ناصرالدین میرزا را به ملاقات امپراطور روس فرستاد انگلیسیها که این حسن رابطه میان محمد شاه و نزار را دیدند اقدامات خود را شدت دادند. و محمد شاه مجبور گردید دست از محاصره هرات بردارد و بدون اخذ نتیجه مراجعت بتهران نمود (۱۲۵۴) انگلیسیها که رقیب را دور دیدند در افغانستان دست اندازیهائی نموده پس از زد و خورد های خونین با افغانه حاشیه غربی آنرا نیز در عهد محمد شاه از تصرف ایران خارج ساختند و معبر افغانستان را بطرف هند بروی روسها و ایرانیان بستند. اما روابط دوستانه محمد شاه با

دولت روس نیز بمناسبت دست اندازی روسها بجزیره آشوراده واقعه در مقابل خلیج استرabad تیره گردید.

در سلطنت محمدشاه چیزی نمانده بود که جنگ بین دولت ایران و عثمانی شروع شود زیرا عثمانیها بندر محمره را رقیب تجارتی شهر بصره میدانستند و در ایام محاصره هرات عثمانیها موقع را مغتنم دانسته شهر محمره را خراب کردند و در سال ۱۲۵۷ در ضمن غارت کربلا بجماعتی از ایرانیان صدمه زدند و محمد شاه مصمم جنگ با ایشان گردید اما دولتین روس و انگلیس وساطت کرده قرار شد رفع این اختلافات در مجلسی مرکب از نمایندگان عثمانی و ایران و روس و انگلیس شود. این مجلس تشکیل گردید **میرزا تقیخان وزیر نظام** (امیر کبیر) نمایندگی ایران را داشت و پس از سه سال مذاکره عاقبت دولتین ایران و عثمانی عهدنامه بستند و غائله رفع شد (۱۲۶۴) سلطنت محمدشاه جز محاصره هرات واقعه قابل ذکر ندارد.

زیرا این پادشاه که مبتلای بمرض نقرس و علیل المزاج بود بکاری اقدام نمیکرد و اختیارات حکومتی را بکلی بدست حاجی میرزا آقاسی که فوق العاده اعتماد بوی داشت سپرده و عاقبت بهمان مرض در سال ۱۲۱۴ در گذشته و حاجی میرزا آقاسی هم طهران را رها کرده در حضرت عبد العظیم متحصن شد.

محمد شاه پسر خود ناصر الدین میرزا را **سلطنت ناصر الدین شاه** به ولایتعهد تعیین کرده و او بر حسب معمول قاجاریه والی آذربایجان بود و هنگام فوت پدر ۱۶ سال داشت. سلطنت

رسیدن ناصر الدین میرزا خالی از اشکال نبود زیرا از یکطرف دستگاه سلطنتی و مخصوصا خزانه دولت در نتیجه بی کفایتی حاج میرزا آقاسی گرفتار خرابی و از طرف دیگر ولیعهد نسبتا کوچک و مدعیان بزرگی از خانواده قاجار در پیش داشت اما میرزا تقیخان وزیر نظام که پیش ذکری از او شد در تبریز خدمت ولیعهد بود و او بتدبیر و کفایت شخصی خود وسایل حرکت ولیعهد را بفوریت بطهران فراهم ساخت و ناصر الدین میرزا را با اتفاق خویش بطهران آورد در موقعیکه ولیعهد در راه بود چون صدر اعظمی در بین نبود مهد علیا مادر ناصر الدین میرزا امور را اداره میکرد تا ولیعهد بطهران رسیده جلوس و تاجگذاری نمود و ناصر الدین شاه خوانده شد جلوس شاه رفع فتنه های متعدد ولایات را نکرد بلکه مملکت در اطراف دچار خودسری حکام و امراء بود و از هر جهت سلطنت ناصر الدین شاه در بدو جلوس مواجه خطر بود اما ناصر الدین شاه کفایت و کاردانی میرزا تقیخان را بخوبی ادراک کرد و او را صدر اعظم گردانید و لقب **اتابک اعظم و امیر کبیر** بوی داد.

امیر کبیر اصلا فراهان عراق و پسر آشپز قایم مقام بوده لیکن استعداد و نشانه قابلیت از کوچکی در او معلوم و قائم مقام هم که متوجه این امر شده بود بر تربیت وی همت گماشته و بتدریج امیر کبیر در دستگاه عباس میرزا اهمیت و اعتباری یافت و در سفری که خسرو میرزا پسر فتحعلیشاه برای معذرت خواهی از قتل گری بایدوف بروسیه کرد امیر کبیر همراه وی بود و بعد از مراجعت باز در خدمت

عباس میرزا و دستگاه سلطنت محمد شاه اهمیتی داشت چنانکه در مجلس سیاسی که برای حل اختلاف بین ایران و عثمانی تشکیل شده بود بسمت نمایندگی ایران عضویت داشت و از آن بعد در تبریز بخدمات ناصرالدین میرزا ولیعهد بود و کارهای ولیعهد جوان مرجوع بوی بود تا اینکه مقدمات سلطنت ناصرالدین شاه را فراهم آورد و بمنصب صدارت رسید (۱۲۶۴)

امیر کبیر در بدو تصدی مقام صدارت اوضاع مملکت را از هر جهت آشفته یافت زیرا در دوایر قشونی هرج و مرج حکمفرما و در ولایات فتنه و آشوب بر پا و بدتر از همه خزانه دولت تهی و پرداخت مخارج لازمه بلامحل بود امیر کبیر متوجه گردید که سرچشمه اصلاحات مملکتی تنظیم دخل و خرج مملکت (بودجه) و ترتیب دفاتر مالیانی است لذا ابتدا باین امر همت گماشته و جلو بسیاری از اسراف کاری های درباریها را گرفت و مواجب های بیهوده را قطع نمود و دخل و خرج دولت را بصورت منظمی در آورد سپس دست با اصلاحات نظامی زد و وضع حقوق نظامیان را مرتب و از حیث اسلحه و سایر ترتیبات بافواج متلاشی نظام ایران سروصورت صحیحی داد در برانداختن فتنه های اطراف نیز کمال سعی را مبذول و بیشتر انقلابات و لایات را خوابانید و مملکت را از هر جهت امن نمود. اخلاق مأمورین دولتی را نیز مورد دقت قرار داده اخذ رشوه و سایر اوصاف منافقانه مصالح اجتماعی را برانداخت و خلاصه در ظرف مدت کم بقدری کار کرد و کفایت نشان داد که خود را در عداد رجال درجه اول قرون اخیر ایران قرار داد.

امیر کبیر در بسط معارف و تمدن نیز مجاهدانی نمود و مدرسه دار الفنون و روزنامه تربیت را تاسیس و بتدریج مقدمات سیر ایران را بطرف تجدد فراهم آورد.

در ضمن فتنه های ولایات فتنه سالار در خراسان اهمیت یافت و امیر کبیر باز حمت زیاد این بلارا از سلطنت ناصرالدین شاه دور کرد فتنه سالار در حقیقت اواخر سلطنت محمد شاه شروع شده و فوت شاه آنرا قوت داده بود توضیح آنکه الله یار خان آصف الدوله چندی صدراعظم فتحعلی شاه بوده و همیشه باین مقام نظر داشت در اواخر سلطنت محمد شاه والی خراسان بود در سال قبل از فوت محمد شاه بنای طغیان گذاشته بطهران احضار شد. آصف الدوله از خراسان خارج گردید اما پسرش سالار که جوانی با جلالت و شرور بود در خراسان ماند و اغلب بزرگان این ولایات را با خود متحد و جمعیت زیادی دور خود گرد و فتنه عظیمی بر پا نمود. محمد شاه حمزه میرزا برادر خود ملقب بحشمت الدوله را حاکم خراسان و مأمور دفع فتنه سالار نمود. حشمت الدوله در اول کار پیشرفتی کرد اما سالار اهالی شهر مشهد را با خود همراه کرده آتشهر را که مرکز خراسان بود تصرف و حمزه میرزا در قلعه شهر متحصن شد در ابتدای جلوس ناصرالدین شاه و صدارت میرزا تقی خان حمزه میرزا محصور و کار سالار در خراسان رونقی داشت عاقبت یار محمد خان انغان بکمک حمزه میرزا شتافته همیشه بقدر توانست او را از محاصره سالار بیرون آورد و با خود بهرات برد و سالار در خراسان بکلی خود سر شده بود امیر کبیر

سلطان مراد میرزا برادر حشمت الدوله را با قشونی مأمور سر کوبی سالار نمود.

سالار مقاومت طولانی کرده و چندین مرتبه با سلطان مراد میرزا جنگید آخر الامر اهالی مشهد از این منازعات بتمك آمده تسلیم اردوی دولتی گشتند و سلطان مراد میرزا وارد شهر شده و سالار را دستگیر و بعد از آنکه سه سال بود صفحه مشرق ایران از طرف او دچار اختلال شده بود بقتلش رسانید و از طرف ناصرالدین شاه حسام السلطنه لقب یافت.

دیگر از مسائلی که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه تولید اختلاف در داخله نمود ظهور فرقه جدیدی به اسم بایه بود. مؤسس اینفرقه یا مذهب سید علی محمد شیرازی معروف به باب می باشد که در سال ۱۲۶۰ یعنی اواخر سلطنت محمد شاه بنا بر مشهور دعوی مهدویت کرد و جماعتی را دور خود گرد آورد و از این جهت هم در اطراف اغتشاشاتی بروز کرده بود عاقبت ناصرالدین شاه حکم بر دستگیری باب داد و در تبریز بدارش آویخت.

اما طایفه باب بقتل مؤسس آن از میان نرفت و مجدداً از مازندران میرزا حسینعلی ملقب به بهاءالله ظهور کرد و همان رشته را پیش کشید ولی در هر حال امیر کبیر زحمانی را که از این راه بر مردم وارد میشد رفع نمود مخصوصاً وقتی اطلاع یافت که بایه‌های زنجان و یزد و کرمان و مازندران بخونخواهی باب قیام کرده و حتی قصد قتل او و شاه را دارند بکلی شورش آنها را خوابانید و آرامی

مملکت را حفظ کرد.

بطوریکه دیدیم درحقیقت استحکام بنیان سلطنت ناصرالدین شاه مربوط بزحمات امیر کبیر بود که برای اقتدار دولت و حفظ حیثیت ایران در مقابل اجانب و تنظیم امور آبی استراحت نداشت و يك مملکت درهم ریخته و پرفتنه و آشوب در اندك مدتی امن و راحت کرد و از حیث امور مالیاتی و معارفی نیز پیشرفتهائی نمود، اما درباریان و اطرافیان شاه که اصلاحات امیر کبیر را مانع بغمای خزانه و خودسری خود دیدند ذهن شاه جوان را از بابت وزیرش مشوب کرده و اینطور بشاه وانمود کردند که امیر کبیر خیال سلطنت دارد و خلاصه بقدری از او بدگوئی کردند که ناصرالدین شاه حکم بجسی و تبعید این وزیر نامی داد و باین هم اکتفا نکرده در فین کاشان بهلاکش رسانید.

ناصرالدین شاه بقتل امیر کبیر از همان ابتدا سلطنت خود را تنگین کرد و يك ملتی را از خدمات او محروم ساخت. زیرا این وزیر اصلاح طلب بقول یکی از اروپائی‌ها مثل نابالئون و قیصر برای سعادت‌مند کردن ملت ایران خلق شده بود و اگر مانده بود در تاریخ مقام مردان بزرگ را بیش از آنکه احراز کرده احراز میکرد.

فتح هرات در ۱۲۷۳

چنانکه در ضمن سلطنت محمد شاه اشاره کردیم ناحیه هرات بدست یار محمدخان مستقل ماند در سال ۱۲۶۸ یار محمدخان در گذشت و پسرش

با ناصرالدین شاه وارد مذاکرات دوستانه شد چون دوست محمدخان برادر یار محمدخان از این مطالب اطلاع یافت متوسل به انگلیس‌ها گردید و با آنها برضد پسر یار محمدخان و دولت ایران اتحاد کرد.

در همین اوقات اهالی هرات پسر یار محمد خان را بقتل رسانده و محمد یوسف نام را که از دست نشاندۀ های دولت ایران بود بر خود امیر کردند و بر او برای دفع خان قندهار مدعی بزرگ خود بناصر الدین شاه متوسل گردید. ناصر الدین شاه حسام السلطنه را مأمور فتح هرات کرد و او باستعانت یک مهندس فرانسوی هرات را تسخیر و چون محمد یوسف بنای مخالفت با دولت ایران را گذاشت حسام السلطنه او را هم دستگیر نمود. دولت انگلیس که تصرف هرات را از طرف دولت ایران برای سیاست دفاع هندوستان مضر می دید بدوست محمد خان چه از حیث اسلحه و چه از حیث پول کمک کرد و او را کاملاً بر ضد ایران تجهیز نمود و بعلاوه دست بهمان کاری که در دفعه اول محاصره هرات زده بود زد باین معنی که کشتی های جنگی او وارد خلیج فارس شدند جزیره خارک را تصرف و در بنادر جنوبی ایران لنگر انداخته بوشهر را تهدید نمودند ناصر الدین شاه ناچار در سال ۱۲۷۱ عهد نامه با انگلیسها بست که بموجب آن هرات را رها کرد و از تمام دعاوی خود بر افغانستان دست کشید اما سه سال بعد امیر قندهار که امیر کابل او را غارت و از مملکتش بیرون کرده بود به ناصر الدین شاه پناه آورد. شاه ایران او را پذیرفت و سپاه دیگری برای محاصره هرات روانه نمود فرمانفرمای انگلیسها در هند بناصر الدین شاه اعلان جنگ داد و عهد نامه ۱۲۷۱ برهم خورد.

میرزا محمد خان قاجار از طرف ناصر الدین شاه مأمور جنگ گردید و دولت انگلیس هم افواج خود را در محمره پیاده کرده و قبل از اینکه میرزا محمد خان قاجار مقابل انگلیسها برسد افواج

فارس و خوزستان با انگلیسها جنگی نموده مغلوب شده بودند و انگلیسها شهر محمره را بمبارده کرده تا اهواز جلو آمدند. سپاه ناصر الدین شاه هم هرات را تسخیر کرد تزار روس که تازه از جنگ بزرگ کریمه (۱) رهایی یافته وضعیف و مغلوب شده بود نتوانست در این بار بدولت ایران کمکی کند و ناصر الدین شاه هم بتنهائی از عهده انگلیسها بر نیامد لذا در اینموقع فرخ خان امین الدوله که سفارت ایران را در پاریس داشت بتوسط نابلیون سوم پادشاه فرانسه از دولت انگلیس تقاضای صلح کرد. در سال ۱۲۷۷ قرار دادی بین ایران و انگلیس منعقد شد که انگلیسها قشون و کشتیهای خود را از خلیج فارس بیرون برند و دولت ایران استقلال هرات و افغانستان را شناخته از دعاوی که بر آن مملکت دارد صرف نظر نماید.

این صلح بمنفعت انگلیسها تمام شد زیرا گذشته از اینکه افغانستان را از جنگ ایران بیرون آورده تحت الحمایه خود قرار دادند چند هفته بعد از صلح با ایران شورش عظیمی در هند بر ضد انگلیسها برپا شد و اگر در آنموقع انگلیسها با ایران مشغول جنگ بودند بخوبی نمیتوانستند این شورش را بخوابانند و ناچار با ایران با شرایط مساعدتری صلح میکردند.

محمد امین خان، خان خبوه از چندی باینطرف

جنگ سرخس بنای کشمکش را با دولت ایران گذاشته و

و مرو بعد و در خراسان هم تجاوزاتی میکرد ناصر الدین

شاه فریدون میرزای فرمانفرما را با ۷۰۰۰۰ نفر

قشون مأمور سرکوبی او نمود. فریدون میرزا در سرخس با محمد

امین خان مقابل گردیده قشون او را شکست سختی داد و سرش را هم برای ناصرالدین شاه بطهران فرستاد (۱). در سال ۱۲۷۶ مجدداً تراکمه بخراسان تاختند حشمت الدوله حکمران خراسان وقوام الدوله مأمور سرکوبی آنها گشتند چون بین این دو سردار اختلافی ظاهر شد قوام الدوله دسته از قشون را برداشته براه دیگر رفت. تراکمه وقت را غنیمت دانسته در نزدیکی مرو قشون ایران را شکست سختی داده تمامی آنها در اطراف رود تجن پراکنده ساختند و جمع کثیری از ایشان را باسارت گرفتند.

این شکست باعث شد که بکلی دست ایران از ترکستان هم کوتاه شود روسها که از چندی پیش در حدود غربی ترکستان صاحب استیلا و نفوذی شده بودند بعد از اطلاع برواقعه مزبور بجلو تراکمه شتافته ایشانرا شکست سختی دادند و تقریباً تمامی ترکستانرا تصرف و ناحیه مرو را هم از ناصرالدین شاه گرفتند و از سمت خراسان هم با ایران همسایه گردید.

بعد از امیر کبیر ناصرالدین شاه میرزا وزیرای ناصرالدین شاه آقاخان نوری اعتماد الدوله را بصدارت انتخاب کرد و او تا سال معاهده ایران با انگلیس این مقام را داشت در این موقع ناصرالدین شاه او را از صدارت انداخته و امور دولتی را بر عهده شش وزارت خانه

(۱) شمس الشعراء سرود اصفهانی از شهرای عهد ناصرالدین شاه بمناسبت این فتح قصیده سرود که مطلعش این است:
افسر خوارزمشه که سود بکیوان با سرآمد بدین مبارک ایوان

که عبارت بودند از وزارت جنگ، وزارت مالیه، وزارت خارجه، وزارت داخله، وزارت وظایف، وزارت عدلیه محول کرد و تا سال ۱۲۸۱ صدر اعظم انتخاب ننمود.

در این سال میرزا محمد خان قاجار ملقب بسپهسالار صدر اعظم ناصرالدین شاه شد در سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین شاه بزیارت عتبات رفت حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله که سفیر ایران در اسلامبول بود بخدمت شاه آمد و او حاج میرزا حسینخان را بطهران آورده مدتی وزارت و بعد مقام صدارت را بوی داد حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله بعد از امیر کبیر از وزرای درجه اول ناصرالدین شاه و مردی فهیم و با کفایت بود در امر قشون و عدالتخانه اصلاحاتی کرد و در اندک زمانی تشکیلات دولتی را سرو صورتی داد و در حقیقت تجدید را در ایران شروع نمود و برای آنکه دنیای جدید را بشاه بنمایاند شاه را تشویق بمسافرت اروپا کرد و در ۱۲۹۰ در سفر اول شاه را با اروپا برد و چون مشیر الدوله میخواست نفوذ روسها را در ایران براندازد بخیال کشیدن راه آهن و استخراج معادن افتاد و امتیاز اینکار را بیک کمپانی انگلیسی واگذار کرد روسها در ایام غیبت شاه منتقدین و علما را برضد حاج میرزا حسینخان تحریک کردند و بالاخره شاه در نتیجه فشار روحانیون مجبور شد مشیر الدوله را از صدارت خلع نماید.

گرچه ناصرالدین شاه چندی بعد مشیر الدوله را با لقب سپهسالاری بمقام وزارت امور خارجه منصوب کرد اما مشیر الدوله دیگر حرارت و پشت کار سابق را نداشت و ملت ایران از استفاده این وجود هم محروم گردید و سپهسالار جدید و عمارت بهارستان (محل مجلس

شورای ملی) از بناهای حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله است. مشیرالدوله در وزارت ثانوی خود باز ناصرالدین شاه را تشویق به مسافرت اروپا کرد و سفر دوم ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۵ صورت گرفت. ناصرالدین شاه در بازگشت از این سفر قوج جدیدی باسم قزاق بتقلید از قشون قزاق دوات روس در ایران تاسیس و تربیت این قوج را بصاحبمنصبان روسی سپرد. بعد از عزل حاج میرزا حسین خان چندی هم میرزا یوسفخان مستوفی الممالک صدارت ناصرالدین شاه را داشت اما چیزی نگذشت که در سال ۱۳۰۳ میرزا علی اصغر خان پسر میرزا ابراهیم آبدار که اصلاً اهل گرجستان بود بالقبا امین السلطان و اتابک اعظم بصدارت رسید و تا سال قتل ناصرالدین شاه این مهم با او بود.

در ذیقعده سال ۱۳۱۳ موقیعکه ناصرالدین شاه بزیارت حضرت عبدالعظیم میرفت میرزا رضای کرمانی بضرب طپانچه شاه را بقتل رسانید و بساط سلطنت مستبد ۵۰ ساله او را برچید.

دوره سلطنت ناصرالدین شاه از ادوار طولانی حکومت قاجار و امنیت در ایران است و اگر شاه با پاره‌ای وزرای اصلاح طلب و تجدد خواه همراهی جدی میکرد شاید ترقیات نمایانی نصیب مملکت ایران میگردد چنانکه با وجود همه کارشکنیها باز در این دوره چند مدرسه و روزنامه در ایران تاسیس یافت و از طرف دوات چند دسته محصل باروپا روانه گردید و از اروپا معلمین دانشمند طلبیده ناصرالدین شاه مردی مستبد و خودخواه و با اینکه میتوانست در سلطنت از خود از هر جهت وسایل ترقی ایران را فراهم آورد وبعلاوه در نتیجه

مسافرت باروپا بخوبی راه ترقی را دانسته و شناخته بود معذک در راه تجدد ایران اقدام مهمی نکرد و اگر هم بعضی از وزراء میخواستند کاری بکنند ایشان را از کار باز میداشت معذک ناصرالدین شاه از سلاطین با کفایت قاجاریه محسوب و در زمان او رابطه ایران با ممالک اروپا توسعه یافت مخصوصاً مسافرتها شاه و بسیاری از رجال بممالک اروپا مردم را بخيالات جدید آشنا ساخت.

بعد از قتل ناصرالدین شاه ولیعهد سلطنت سلطنت مظفرالدین شاه مظفرالدین میرزا باسم مظفرالدین شاه و عقدمات انقلاب ۱۳۲۴ پادشاه ایران گردید.

مظفرالدین شاه چهل و دو سال با سمت ولایت عهد در تبریز حکومت میکرد و در این مدت جمعی مفتخور و تفهم و بیکاره دور او را گرفته و از بیحالی طبیعی شاه استفاده می کردند.

وقتی مظفرالدین شاه بطهران آمد اطرافیان او نیز با وی آمدند و بقدری در جمع مال حرص داشتند که در روز ورود دربار می توان گفت مثل يك قشون مهاجم دربار را غارت کردند. و لخرجی های ناصرالدین شاه و عیاشی فوق العاده او خزانه را اساساً تهی کرده بود وقتی مظفرالدین شاه بتخت نشست اگر هم وجوهی در خزانه دولت بود یکباره به بغمای اطرافیان شاه جدید رفت مظفرالدین شاه در بدو جلوس بسلطنت گرفتار مشکلات مالی گردید.

گرچه امین السلطان در اول کار صدارت مظفرالدین شاه را نيز داشت اما مظفرالدین شاه پس از هفت ماه از تاریخ جلوس امین السلطان

را از صدارت انداخت و میرزا علیخان امین الدوله را باین سمت انتخاب نمود امین الدوله از وزرای کاردان و اصلاح طلب دوره قاجاریه محسوب میشود چنانکه پستخانه را بصورت جدید منظم نموده و از طرف دیگر بتاسیس مدارس پرداخت و در خیال اصلاحات دیگری بود که اطرافیان مظفر الدین شاه و علماء در عزل او سعی کردند و مجدداً میرزا علی اصغر خان امین السلطان بصدارت رسید.

صدارت اخیر امین السلطان که پنجسال طول کشید از هر جهت بدبختی مملکت را مضاعف کرد چنانکه برای رفع بحران مالی دولت و تهیه وسایل سفر مظفر الدین شاه با اروپا و ادای مواجب مفتخوارها و دفعه متوالی از دولت روس پول قرض کرد و بعضی آنکه از این قرضها منابع عایداتی تهیه کرده و یا اصلاحاتی را شروع کنند تمام این وجه را صرف خرج مسافرت مظفر الدین شاه و مصارف بیهوده دیگر نمود و نفوذ دولت روس را در ایران چندین برابر گردانید بنا بر این مقدمات امین السلطان طرف بی میلی مردم قرار گرفت و مظفر الدین شاه او را در سال ۱۳۲۱ از صدارت انداخته و شاهزاده عین الدوله را باین سمت انتخاب نمود.

عین الدوله مردی خودخواه و مستبد و فوق العاده حریص و پول دوست بود و خرابی دربار و مملکت را که از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه شروع شده بود بمنتهی درجه رسانید.

ظلم و جور از طرف مأمورین دولتی بمردم وارد می آمد و هیچ دادرسی در کار نبود و از طرف دیگر روابط اهالی ایران با اروپا و

خواندن جراید خارجه چشم و گوش مردم را باز کرده وضع خراب دربار نیز بمد این نارضایتی عمومی شده بود.

انعکاس فتح ژاپون در جنگ با روس و اقدامات تجدد خواهانه میرزا حسینخان سپهسالار و امین الدوله نیز مردم را بخیالات جدید انداخته و ظهور بعضی آزادیخواهان از قبیل سید جمال الدین اسدآبادی و تعلیمات او بکلی افکار مردم را تغییر داد و از این مجموعه در سال ۱۳۲۴ انقلابی در ایران برپا شد و باستقرار رژیم مشروطیت منجر گردید.



حکومت مشروطه ایران.

مقدمات مطالبه مشروطیت و افکار جدید از چندی
صدارت عین الدوله پیش میان مردم ایران خاصه اهالی طهران شایع
و قیام مردم شده بود اما فساد دربار در اواخر سلطنت
 مظفرالدین شاه و صدارت عین الدوله بیشتر موجب
 تغییر اوضاع گردید.

مظفرالدین شاه بواسطه ضعف و کسالت مزاحی که داشت کمتر
 میتوانست در امور مملکتی مداخله کند و لذا اختیارات مملکت یکباره
 بدست عین الدوله که شاهزاده خودپرست و طماع بود افتاد.
 عین الدوله و اطرافیان علناً بمردم ظلم و تعدی کرده و در
 گوشه و کنار باخادی و پر کردن جیب خود مشغول بودند زمزمه
 مخالفت با عین الدوله در گوشه و کنار شروع شده بود اما مردم
 جرأت ابراز آنرا نداشتند.

عاقبت عین الدوله با طبقه روحانیون نیز بنای بد رفتاری را
 گذاشت و این جماعت را هم که نفوذ کاملی در میان مردم داشتند بسا
 خود مخالف کرد.

مردم و علماء می دانستند که ظلم و ستمهای قاجاریه مربوط بشاه
 نیست و هر چه هست مربوط بصدر اعظم میباشد.

در این موقع دو نفر از مجتهدین که بیش از سایرین از عین -
 الدوله رنجش داشتند عدم رضایت عموم مردم را از طرز حکومت
 بخوبی احساس کرده مخفیانه به بنای تشکیل انجمن ها پرداختند و

حتی یکی از آنها در سر منبر علناً با صدر اعظم مخالفت را
 آغاز نمود.

عین الدوله چون میدانست شاه طبعاً سلیم القس و ممکن است
 بزودی تسلیم ملیون شود از اطراف او را محاصره کرد و به قدری
 برای شاه مشغولیات فراهم ساخت که مظفرالدین شاه از اوضاع
 شهر طهران به چوچه اطلاع نداشت.

بدو علماء مردم را بمسجد شاه دعوت کرده در آنجا بشماره
 مظالم عین الدوله پرداختند و ضمناً گروهی از آزادیخواهان متجدد
 در اطراف به تبلیغ مشروطیت شروع کرده مزاج مردم را برای انقلاب
 مستعد میساختند عین الدوله بقوت استبداد و سر نیزه مجتبعین مسجد
 شاه را متفرق ساخت و علماء مخالف دولت با آزادیخواهان و جماعت
 کثیری از مردم راه حضرت عبدالعظیم را پیش گرفته و در آن
 زاویه متحصن شدند و همه روزه خطباء و ناطقین مردم را باخذ حقوق
 ملی و کندن شر عین الدوله تهییج میکردند.

عین الدوله بوسایل مختلف بتفرقه مجتبعین حضرت عبدالعظیم
 اقدام کرد ولی سودی نبخشید عاقبت از طرف شاه دستخطی بمردم
 رسید که وعده انجام مقاصد را که تأسیس عدالتخانه باشد داده
 و ایشان را به احقاق حق امیدوار ساخته بود.

مجتبعین حضرت عبدالعظیم امیدواری یافته به شهر مراجعت
 کردند و چندی هم اوضاع بحال سکوت و خاموشی بود و اثری
 از مواعد شاه ظاهر نگردیده و عین الدوله بکار خویش مشغول بود
 پیشوایان مردم که اقدامات خود را بلا نتیجه یافتند مجدداً بنای بد گوئی

و عیجوتی از اساس دولت را گذاشتند و انجمن های مخفی ترتیب داده شروع بکار کردند.

اما عین الدوله این بیش آمدها را بایی اعتنائی تلقی کرده و نمیکذاشت اخبار شهر بگوش شاه برسد.

در مقابل مفتشین مخفی در اطراف شهر متفرق کرد که محرکین انقلاب و آزادیخواهان را بشناسد و اشخاصی را که محرك و مهيج مردم می یافت بدستگیری و تبعیدشان اقدام و بعضی را هم مخفیانه بقتل میرسانید بتدریج اقدامات محرمانه عین الدوله بر مردم مکشوف گردید و مجدداً علماء و مردم بلوای عظیمی بر پا کرده و این مرتبه در مسجد جامع اجتماع کرده و جداً عزل عین الدوله را از شاه خواستند. عین الدوله حکم به محاصره مسجد داد و در زد و خوردی که بین مردم و قوای دولتی در گرفت چند نفر کشته شدند و علماء که عاقبت کار را بدیدند مردم را از دور خویش پراکنده کرده و بقم مهاجرت نمودند.

اهالی طهران که گرفتار استبداد عین الدوله شده و علمای موافق خویش را نیز در طهران نیافتند بسفارت انگلیس پناهنده شده و ۱۶ هزار نفر جمعیت با کمال نظم و ترتیب در محوطه سفارتخانه متحصن شدند و در آنجا دفعاً مقصد آخری خود را ابراز و حکومت مشروطه را مطالبه کردند و دیگر بعزل عین الدوله و تاسیس عدالتخانه قانع نبودند عین الدوله از این امر بهراس افتاده و مجبور شد مطالب را به شام اطلاع دهد وای کوشش داشت بشاه بفهماند این جماعت بر سلطنت باغی هستند و باین عناوین مقاصد مشروعه مردم و مظالم خود را برده

یوشی کند. اما اولیای سفارت انگلیس که واسطه بین ملت و شاه بودند مطلب را بمظفر الدین شاه فهمانده و چون شاه از حقیقت مطلب مطلع گردید عین الدوله را از صدرات معزول و بجای او میرزا نصرالله خان ملقب بمشیرالدوله را بصدرات انتخاب کرد.

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله از رجال پا کدامن و اصلاح طلب دوره اخیر ایران و شخصاً مشروطه خواه بود لذا با مردم از در موافقت در آمده و بالاخره در ۱۳۲۴ دستخط مشروطیت را از شاه گرفت و بمتحصین سفارتخانه مفاد آنرا اطلاع داد مهاجرین قم که خبر فتح ملت را در طهران شنیدند بطهران مراجعت کرده و بر حسب دستخط شاه بنوشتن مواد نظامنامه انتخابات مشغول شدند نظامنامه انتخابات بزودی نوشته شد و کلاء ملت تعیین و در عمارت بهارستان اجتماع کرده بوضع قانون اساسی مشغول گشتند و بعد از پنجماه از اعطای دستخط مشروطیت قانون اساسی تحت پنجاه اصل تدوین گردید و در ۲۴ ذیقعده سنه ۱۳۲۴ از تصویب نمایندگان ملت گذشت به موجب این قانون حقوق مهمه از قبیل تصویب بودجه مملکتی و تصویب قرار دادها و معاهدات و امتیاز نامه ها به مجلس واگذار گردید و مقرر شد که قوه مقننه با دو مجلس باشد یکی مجلس شورای ملی که نمایندگان آن از جانب ملت و دیگر مجلس سنا که نصف نمایندگان آن از طرف ملت و نصف دیگر از طرف شاه انتخاب شود.

وزراء مشول مجلسین و ملادم که مجلس سنا تشکیل نشده کلیه امور بتصویب مجلس شورای ملی خواهد بود چون در این اوقات کسالت مظفر الدین شاه شدت کرده بود محمد علی میرزا ولیعهد از

از آذربایجان بظهران احضار شده و قانون اساسی را مظفر الدین شاه صبحه کرده و بامضای مشیرالدوله و ولیعهد نیز رسید و چند روز بعد از این امر مظفر الدین شاه که از لحاظ اعطای مشروطیت مقام مهمی را در تاریخ جدید ایران دارد در گذشت (ذی قعدة ۱۳۲۴)

چند روز بعد از فوت مظفر الدین شاه
سلطنت محمد علی شاه
 محمد علی میرزا بتخت سلطنت جلوس کرد و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را

بصدارت باقی نگاهداشت اما این شاهزاده که بکلی تحت نفوذ روسها بود و روسها هم بمشروطیت ایران نظر خوبی نداشتند اسباب دست ایشان شده و با کمک اطرافیان نفهم و بیکاره خویش بخیال خراب کردن بنای مشروطیت افتاد و مشیرالدوله هم که مطلب را از این قرار یافت از صدرات استعفا داد و شاه جدید را بحال خود گذاشت.

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بطوریکه اشاره شد از رجال خیرخواه و ترقی دوست ایران شمرده میشد چنانکه در عهد وزارت امور خارجه خود مدرسه علوم سیاسی را برای تهیه صاحب منصبان کافی جهت وزارت امور خارجه و سایر دوائر دولتی تأسیس و بطوریکه دیدیم اول کسی است که در دوره مشروطیت بصدارت رسیده است.

خلاصه محمد علی شاه بتحریر سفارت روس و اطرافیان خویش با اساس مشروطیت بنای مخالفت را گذاشت و باز مردم در مقابل هوای استبداد خواهانه او مجبورم بقیام گردیدند.

چون بموجب قانون اساسی مطبوعات و اظهار عقاید آزاد بود ناطقین و خطبای آزادیخواه در میدانهای عمومی مردم را بنفاید و محسنات

مشروطیت و لزوم حفظ این اساس تهییج میکردند محمدعلیشاه بعد از استعقای مشیرالدوله میرزا علی اصغر خان اتابکرا که در اروپا بود بظهران طلبید و بصدارت منصوب کرد.

میرزا علی اصغر خان هم با درباریان متحد شده و جلو پیشرفت مجلس شورای ملی را میگرفت و در باطن برای مشروطیت ایران کار شکنی میکرد عاقبت بدست یکنفر آذربایجانی عباس آقا نام بقتل رسید و قتل و فساد در اطراف مملکت و مخصوصاً شهر طهران از هر جهت ظاهر شد، در همین اوقات مجلس شورای ملی قانون جدیدی به اسم متمم قانون اساسی تحت ۱۰۷ اصل تدوین نموده و در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ محمد علی شاه آنرا امضاء و بحفظ اصول مشروطیت قسم یاد کرد.

بموجب متمم قانون اساسی اختیارات دیگری بمجلس شورای ملی داده شد قوای مجریه و مقننه و قضائیه از یکدیگر تفکیک و در کار خود مستقل شدند وزراء مسئول مجلسین شده و بر حسب اعتماد مجلسین مبادیستی منصوب شوند.

محمدعلیشاه عاقبت جماعتی را تحریک کرد که اوضاع شهر را مغشوش کرده و با اساس مشروطیت مخالفت نمایند، مرکز مخالفین مشروطیت میدان توپخانه بود و بقدری این جماعت شرارت کردند که کسی جرئت عبور از آن میدان را نداشت و کلای مجلس با این عملیات دولت بنای مخالفت را گذاشته و جراید و ناطقین از رویه دولت اظهار انزجار نمودند آخر الامر محمد علی شاه به باغشاه نقل مکان کرده و در آنجا عده قزاق و ایل سیلاخور را دور خود

جمع کرده بشهیزات مشغول شد. در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ فرمان اوکلنل لیا خوف روسی از سه طرف مجلس را محاصره و بمباردمان کرد. گرچه در این اوقات جماعتی از مشروطه خواهان تحت سلاح رفته و بعنوان مجاهد مجلس را دفاع میکردند اما چون قوای دولت کافی تر بود مجاهدین با وجود ابراز رشادت و فداکاری فوق العاده شکست خوردند و عمارت مجلس بدست اشرار افتاد و کلیه اثاثیه و اسناد آن بیاد غارت رفت دولتی ها جمع کثیری از وکلاء مشروطه خواهان و روزنامه نویسها را گرفته و بانواع شکنجه ها تعذیب کرده و بعضی را بقتل رساندند.

در همین روز از طرف محمد علی شاه بولایات تلگراف شد که حکام ولایات نیز مشروطه خواهان ولایات را دستگیر کرده انجمنهای ولایتی را برهم زنند. حکام هم سایر شهرها را منقلب کرده و خلاصه مملکت يك پارچه فتنه و فساد گردید دولت عثمانی هم موقع را غنیمت دانسته بحدود آذربایجان و کردستان بنای دست اندازی را گذارد اهالی تبریز زیر بار استبداد نرفته بریاست دوتقر سردار که ستارخان و باقرخان نام داشتند قوای دولتیان را شکست دادند در رشت و اصفهان نیز دسته های مشروطه خواهان تحت سلاح رفته مجاهدین شمال به ریاست محمد ولی خان سپهسالار و سردار محیی و مجاهدین جنوب بریاست سردار اسعد بختیاری روانه طهران گردیدند اهالی طهران هم گرچه بر حسب ظاهر خاموش بودند ولی از هر جهت خود را آماده بلوای عام برضد محمد علی شاه کرده بودند همینکه مجاهدین شمال و جنوب بطهران نزدیک شدند و باعده قزاق و سرباز دولتی زدخورد

کرده فاتح شدند محمد علی شاه با جمعی از اتباع خود بسفارت روس پناهنده شد. و بعد از مذاکراتی که بین بزرگان ملت و نمایندگان روس و انگلیس بعمل آمد مقرر شد که محمد علی شاه از سلطنت خلع ولی از طرف دولت ایران بشرط آنکه محمد علی میرزا دیگر هوای سلطنت ایران طهران را نکند باو مواجبی داده شود. اما محمد علی میرزا پس از مدتی توقف در اروپا آرام ننشت و قصد بازگشت بایران کرد و پس از آنکه از موافقت دولت روس خاطر جمع شد با ترکمانان استرabad روابطی برقرار ساخت و بنام ساختگی خلیل تاجر بغدادی از راه بحر خزر وارد استرabad شد و جماعتی را بدور خود گرد آورده راه طهران را پیش گرفت لیکن مشروطه خواهان در نزدیکی طهران شکست سختی بقوای وی دادند و او ناچار باز از راه روسیه باروپا بازگشت و تا آخر عمر در آنجا بود باری وکلا مجدداً انتخاب و مجلس تشکیل شد و باین ترتیب ملیون فاتح شده و در سال ۱۳۲۷ پسر کوچک محمد علی میرزا احمد میرزا را بسلطنت برداشته احمد میرزا چون بسن رشد نرسیده بود از طرف مجلس ابتدا عضد الملک و بعد از او ناصر الملک را بنیابت سلطنت تعیین کردند.

خلع محمد علی شاه در اطراف مملکت تولید شغف و انبساطی نمود و چون شاه جدید طفل و نواب سلطنت هم از مشروطه خواهان بودند حکومت مشروطه ایران اساس محکمی یافت و مجلس درکارها ذی نفوذ گشت و باین ترتیب انقلاب مشروطیت ایران که از سال ۱۳۲۴ شروع شده بود در سال ۱۳۲۷ خاتمه یافت و دولت ایران در عداد دول مشروطه دنیا قرار گرفت.

کلیات اوضاع ایران در دوره مشروطیت

سبب عمده شورش مردم نه تنها تغییر دادن طرز حکومت بود بلکه چون عده‌ای از ایرانیان در نتیجه مسافرت با اروپا و آشناسدن بزبان های اروپائی و خواندن مجلات و جراید خارجه از تمدن جدید اروپا و امنیت و ترقیات ممالك غرب آگاهی یافته بودند میخواستند باینوسیله تمدن تازه را وارد ایران کنند زیرا سلاطین عموماً محافظه کار و نمیخواستند تغییری در زندگانی مردم داده شود. نهضت ترقی خواهانه ژاپون و پیشرفتهائی که این ملت شرقی در اندک مدت کرد طبقه روشن فکر ایران را برانگیخت که در ایران نهضتی نیز نظیر آن بر پا کنند. مخصوصاً که مقارن انقلاب مشروطیت دولت ایران از حیث وسائل مادی و قشون بسیار فقیر و ضعیف در مقابل همسایگان اروپائی خود زبون و بیچاره گشته بود از یکطرف تحقیقات مستشرقین و کاوشهای مورخین عظمت و قدرت دوره باستانی ایران را بر مردم ایران و عالمان معلوم میساخت و از طرف دیگر ضعف و بیچارگی و عقب ماندگی ملت ایران از کاروان تمدن بر سر زبان دوست و دشمن بود این احوال بر مردم حساس گران می آمد لذا جماعتی مردمان غیرتمدن ملت دوست که مرهمت بر میان بستند و با فداکاری و زحمات بسیار مشروطیت را گرفتند که این راه ترقی و تجدد را وارد ایران سازند اما هنگام انقلاب مشروطیت در خارج ایران ترتیبائی پیش آمد که با وجود همه گونه فداکاری و صمیمیت مشروطه خواهان اقداماتشان اثری نمیکرد. توضیح آنکه از دیر زمانی دولین روس و انگلیس

همسایگان شمالی و جنوبی ایران با یکدیگر رقابت می ورزیدند و دولت ایران از رقابت این دو حریف زورمند خود را نگاه میداشت اما در اوان مشروطیت این رقابت بدل بانحداد گردید و دولت روس که بمشروطیت و ترقی و تجدد ایران بنظر بغض مینگریست بدستکاری همسایه دیگر بکلی جلو اصلاحات و اقدامات مشروطه خواهان را گرفت.

اول اقدامی که حکومت جوان مشروطه ایران لازم دید اصلاح امور مالی و تشکیل قوای امنیه برای امنیت داخله بود و برای این مقصود باصلاح دید نمایندگان ملت يك هیئت مستشاران مالی از امریکا و يك هیئت صاحب منصبان ژاندارم از سوئد بایران طلبید اما بطوریکه گفتیم دولت تزاری روس علناً با اصلاحات ایران مخالفت میکرد چنانکه بوسیله دادن اولتیماتوم های سخت دولت ایران را مجبور ساخت هیئت مستشاران مالی را جواب گوید. و همچنین یکی از رجال وطن پرست ایران را که نقشه ساختمان راه آهن سرتاسری ایران منتظم و به بنای بعضی کارخانه ها اقدام کرده بود بوسیله یکی از دست نشانده های خود بقتل رسانید (۱)

از همه بدتر هنوز هفت سال از عمر مشروطیت ایران نگذشته بود که جنگ بزرگ بین المللی در عالم در گرفت و قسمتی از ایران عرصه جدال متحدین و متفقین گردید چه ایران از سمت مغرب با متحدین همسایه بود و از جانب شمال و جنوب با متفقین و با اینکه دولت ایران خود را در این محاربات بیطرف اعلام کرده بود چون قسوه ای که بتواند بیطرفی خود را نگاهدارد نداشت قوای متهاجمین قدم بخالد

ایران گذاشتند و از هر جهت اسباب نا امنی و آشفتگی اوضاع را فراهم ساختند. جنگ بین المللی نه تنها امنیت را در ایران از میان برد و حکومت مرکزی ایران را ضعیف گردانید بلکه امنیت را از تمام ممالك و راههای عالم اعم از راههای بری و بحری و هوایی برداشت و در نتیجه باب تجارت مسدود گردید مملکت ایران هم از این آسیب عمومی برکنار نماند چنانکه امتعه ایران دیگر بممالك خارجه نمیرفت و همچنین امتعه ممالك خارجه بایران نمی آمد ناچار فقر سختی در میان مردم (در نتیجه فروش نرفتن متاع ایران) و گرانی فوق العاده در اجناس خارجه (در نتیجه بسته شدن راهها) ظاهر شد و پنجسال تمام از این حیث مردم ایران بزحمت افتادند و حکومت مشروطه ایران تلخ کام و بلکه موقتاً تعطیل گردید. بر روی هم چنان اوضاع ریخته و پاشیده شد که اشخاص کوتاه بین از اصلاح امور مأیوس گشتند اما همینکه جنگ که یگانه عامل خرابی اوضاع ممالك عالم بود خاتمه پذیرفت و دولت تزاری روس از هم پاشید یعنی يكسد بزرگ ترقیات ایران از میان برداشته شد. کارها بتدریج بحال طبیعی درآمد بزودی اوضاع رو باصلاح گذارده مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۹ باز و پروگرام اصلاحات مملکتی را طرح کرد و مردم که از نا امنی و بسته بودن راهها و قطع مراوده با خارجه بسته آمده بودند بمحض اینکه شمشیرهای متخاصمین در نیام رفت بجنب و جوش افتادند. مقادیر هنگفت امتعه ایران که عمده آن قالی و عتیقه بود با اروپا و آمریکا حمل شد و ملل خارجه نیز که چهار سال تمام زیر سلاح و از همه گونه آسایش

و تجملات محروم مانده بودند بوجد آمدند و دوباره دست بکار صنایع و راه انداختن کارخانه ها و رونق دادن تجارت دنیا گشتند. بنا بر این موقع آن رسید که تجدد و ترقی که منظور مشروطه خواهان بود شروع شود. چون مردم ایران هم عموماً باهوش و مستعد قبول تمدن و ترتیبات جدید بودند و بعلاوه تبلیغات روزنامه و احزاب بقدر کافی زمینه را آماده ساخته بود این مقاصد در ظرف چند سال پیشرفت کرد از یکطرف اصلاحات اساسی در امور مالی بوسیله مستشاران شروع و در نتیجه افزایش عایدات عمومی و افزایش عواید مالیاتها تشکیلات قشون تجدید گشت و راه های عمده در ایران ساخته گردید و وسائط نقلیه جدید در ایران متداول تجارت و مسافرت را از هر جهت آسان ساخت. اقدامات مربوط بساختن راه آهن سرتاسری و بنای کارخانه ها از نو شروع شد. صنایع معماری و نجاری ترقیات نمایانی کرد و بنای شهرهای مهم تجدید و در طرز زندگی گانی مردم تغییرات کلی پدید آمد. در مناسبات خارجه عهدنامه ترکمانچای که اساس عهدنامه های با سایر دول و کابیتولاسیون را نسبت بتمام اجانب برقرار کرده بود در ۱۲۳۹ لغو و در نتیجه کابیتولاسیون از میان رفت. با اینهمه هنوز مقدمه جنبش ترقی و تجدد ایران است و باید باز منتظر بارور شدن نهالهایی شد که پیشروان ترقی ایران در ظرف پنجسال سال اخیر نشانده اند.

بطور کلی ملت ایران در هفت قرن اخیر که ملل غربی دست بکار ترقی و آبادانی شدند صدمات جانگدازی همچون تاخت و تاز

مغول خورده و خطرهای بزرگی مانند افغانه و روس و عثمانی
(مقارن ظهور نادر) را از خود گردانده است و اینک در پی آنست
که سر و صورت نازه ای بزند گانی خود دهد.

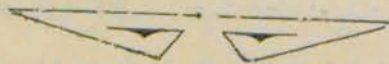
از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گلی ماند و رنگ نسترنی

قسمت دوم

مختصری از تاریخ

اروپا

از تاریخ تشکیل دول عمده آن بپس



این قسمت از تاریخ را به ترتیب ذیل تقسیم مینمائیم :

مقدمه - کلیات اوضاع اروپا قبل از تشکیل دول عمده آن

فصل اول - تاریخ انگلیس

فصل دوم - تاریخ فرانسه

فصل سوم - تاریخ روس

فصل چهارم - تاریخ آلمان

فصل پنجم - تاریخ ایتالیا

خاتمه - جنگ بین المللی و اوضاع کنونی دول عمده اروپا

مقدمه

دول عمده امروزی اروپا که عبارت از فرانسه و انگلیس و آلمان و روسیه و ایتالیا باشند بعضی در دوره قرون وسطی و بعضی دیگر در دوره قرون جدید و معاصر تشکیل یافته اند . چون تاریخ قرون وسطی از تجزیه امپراطوری روم قدیم و هجوم وحشیان بممالك متمدنه اروپا شروع گردیده از طرف دیگر وحشیان مهاجم هر دسته قسمتی از اروپا را برای سکونت دائمی خود اختیار و در حقیقت ملل امروزی اروپا را بوجود آورده و دول فعلی غرب را تشکیل داده اند لذا لازم است بدو مختصری از حدود دولت روم قدیم و همچنین اخلاق و عادات وحشیان مزبور گفتگو شود .

میدانیم که در سنوات اخیر تاریخ قدیم تنها حدود دولت دولت معظم و متمدن اروپا دولت روم بوده که روم قدیم تمامی حوزه مدیترانه را تحت اختیار و اداره خود داشته است . ممالك روم قدیم از طرف جنوب تا قسمتی از سواحل شمالی افریقا کشیده شده و بصرای کبیر افریقا محدود بود و حد شرقی آن تقریباً رود خانه فرات بود که تنها رقیب زورمند او یعنی دولت ایران درموراء آن وجود داشت . از طرف شمال و شمال غربی حدود ممالك روم طبیعی یعنی دو

رودخانه دانوب ورن (۱) بوده بطوریکه دو قسمت گل (فرانسه و
 اتریک کنونی) و جزیر بریطانیا در داخل ممالک رومی واقع
 میشده است. خطرناکترین حدود ممالک روم همین حد شمالی و
 شمال غربی بوده است زیرا در ماوراء دو رودخانه مذکور قبایل
 متعدد جنگجو و وحشی سکونت داشته اند این قبایل هر قدر بطرف
 شمال و مشرق و به فلات داخلی آسیا نزدیکتر میشدند چون از
 فروغ تمدن رومی و مجاورت با متصرفات روم دور تر میشدند
 وحشی تر بودند و مسکن آنها از ماوراء دو رودخانه رن و دانوب تا
 فلات مرکزی آسیا امتداد داشت. طوایف وحشی مزبوره را
 میتوان از دو نژاد عمده محسوب نمود.

اول - نژاد زرد که از حد شرقی اروپا یعنی رودخانه ولکا تا
 سواحل اقیانوس کبیر در مشرق آسیا سکونت داشتند. از این نژاد
 قبایلی که در هجوم باروآ تأثیر کلی داشته اند هون ها (۲) بودند
 که مسکن اصلی آنها حوضه شط اورال بوده است و پشت سر آنها
 طوایف ترک های مغولی و بلغار و مجار و آوار (۳) وجود
 داشتند.

دوم - نژاد سفید مسکن این دسته وحشیان از سرحدات
 شمالی و شمال غربی روم یعنی دو رودخانه رن و دانوب تا رودخانه
 ولکا کشیده میشد.

معروفترین این قبایل دو دسته بوده اند یکی طوایف اسلاو
 (۴) که در ممالک روسیه امروزی منزل داشته و ملت کنونی روس هم از آن

1 Rhin 2 Huns 3 Avars 4 Slaves

طوایف هستند. و دیگر طوایف ژرمن (۱) که تقریباً در اروپای
 مرکزی در ناحیه وسوم به ژرمانی (۲) و مجار با ممالک روم قدیم
 سکونت داشتند. ژرمنها نیز بطوایف چندی تقسیم میشدند معروفترین
 آنها که در هجوم بممالک روم قدیم و تشکیل دول معظمه امروزی اروپا
 دخالت داشته اند از این قرارند:

۱ - قبایل ویزیگت (۳) یعنی گئتهای غربی که در حدود سنه
 ۳۹۰ میلادی بواسطه فشاریکه از قبایل هون میدیدند مسکن خود را
 تخلیه کرده و از امپراطور روم اجازه گرفتند که از رودخانه دانوب
 عبور نموده در ممالک روم مأوی گزینند رئیس معروف این قبیله
 آلاریک (۴) نام داشته است این طایفه پس از زدو و خورد های بسیار
 سرانجام بجنوب غربی ممالک فرانسه استیلا یافته و در آنجا ساکن
 شدند.

۲ - قبایل سوئو (۵) که در حدود سنه ۴۰۰ میلادی از سواحل
 بالتیک مسکن اصلی خود بریاست راداکس (۶) حرکت کرده متوجه
 ایتالیا شده و بالاخره پس از چند جنگ در کوهستان های شمال غربی
 اسپانیا مستقر شدند.

۳ - بورگنندها (۷) که با قبایل سوئو شروع به هجوم کرده و
 آخر الامر با اجازه امپراطور روم در قسمتهای بین جبال وژ (۸) ورود
 خانه رن یعنی قسمت شرقی مملکت فرانسه ساکن شدند.

۴ - قبایل واندال (۹) که با قبایل سوئو و بورگننده مشترکاً
 هجوم کرده و بالاخره در قسمت جنوبی اسپانیا مسکن اختیار کردند

1 Germaine 2 Germanie 3 Wisigothes 4 Alaric 5 Suvec
 6 Radagais 7 Burgondes 8 Vosges 9 Vandale

و بهمین مناسبت است که ناحیه جنوبی این مملکت به آندالوزی (۱) و در دوره سلطنت اسلامی اسپانیا به اندلس موسوم گشت.

۵ - ساکسن ها (۲) و آنگل ها (۳) که در حدود ۴۶۰ از نواحی شمالی اروپا که مسکن اصلی آنهاست بطرف جزیره بزرگ برتانی «۴» حرکت کرده و آنجا را متصرف و مقدمه تشکیل دولت معظم انگلیس را فراهم آوردند.

۶ - قبایل فرانک «۵» که در مائه سوم از سواحل رود رن گذشته در فرانسه سکنی اختیار کردند در موقعیکه آتیلا «۶» رئیس قبایل هون بمملکت گل هجوم کرد فرانکها در دفع او شرکت کرده و از همین وقت این قبایل در گل صاحب نفوذ و اعتباری گردیده و بتدریج دولت معظم فرانسه را در گل بدست خود تشکیل دادند. و بهمین مناسبت اسم مملکت فرانسه که سابقاً گل «۷» بود بفرانسه تبدیل شد.

بطوریکه ملاحظه شد ژرمنها در تأسیس دول امروزه اروپائی بیشتر دخالت داشته اند چنانکه دولتهای انگلیس و آلمان و فرانسه و اسپانیا و غیره بدست آنها تأسیس یافته بنابر این لازم است مختصری از آداب و احوال ژرمنها بالاخص ذکر شود.

ژرمنها مردمانی بودند جنگجو، قوی هیكل و سفید پوست لباس صحیحی نداشته وغالباً با پوست حیوانات خود را می پوشانیدند. شهر ساختن نمیدانستند و در دهکده ها خانه های کوچکی از چوب و حصیر بنا میکردند. خوراک آنها بیشتر گوشت حیوانات شکاری بود.

1 Andalousie 2 Saxons 3 Angles 4 Betagne 5 France
6 Attila 7 Gaulé

ژرمنها را عت گندم و جو را بخوبی نمیدانستند. ژرمنها منشعب بقبایل بسیاری میشدند که هر شعبه رئیس مخصوصی داشت. وقتی که اقدام عمومی و مشترکی پیش آمد میکرد تمامی آنها جمع شده و یک فرمانده کل انتخاب میکردند. در موقع جنگ جنگیان در مکان مخصوصی حلقه وار مجتمع میشدند. آنگاه رأی را بپسان میکردند اگر مورد قبول واقع میشد جنگجویان نیزه خود را حرکات میدادند و الاغرش میکردند و مذهب آنها شرك و معتقد بودند که هر کس در جنگ کشته شود در مکان مخصوص موسوم به والهاالا (۱) که در فوق ابرها قرار دارد منزل کرده و با خداوندان محشور خواهد شد.

ژرمنها غالباً پیاده جنگ میکردند و اسلحه آنها سپر مدوری از چوب بود که روی آنرا از پوست بعضی حیوانات مستور میکردند و نیزه بلندی داشتند که منتهی بنوک آهنین تیزی میشد از عادات مخصوصه ژرمنها یکی این بود که در موقع جنگ تنها مردان جنگی حرکت نمیکردند بلکه تمام قبیله بازن و بچه و اموال عازم میشدند در ابتدای حرکت سرودی میخواندند که ابتدا آهسته و بعد منجر بفریاد و نعره های سهمگین میشد.

اولین هجوم ژرمنها بممالک روم در ابتدای قرن دوم میلادی بوده که دو قبیله آنها موسوم به سمیر (۲) و توتون (۳) از رود رن عبور کرده و پس از چهار سال قتل و غارت در مملکت گل (فرانسه) متوجه ایتالیا و روم شدند مردم روم ماریوس (۴) را که سمت کنسولی (ریاست جمهور) داشت مأمور دفع آنها ساختند و ماریوس پس از

1 Walhalla 2 Cimbri 3 Teutons 5 Marius

چندین جنگ غائله را دفع نمود. پس از آن غریب دو قرن از ژرمنها خبری نبود فقط بعضی از اوقات مزاحم قشون سرحدی روم میشدند تا اینکه در قرن چهارم و پنجم هجوم های سختی کردند. علت این امر یکی ضعف و بی تدبیری امپراطوران روم و دیگر هجوم قبایل زرد پوست آسیائی بطرف مساکن طوایف ژرمن بود که ژرمنها را مجبور به مهاجرت و هجوم باطراف ساخت. این مهاجرت بی در پی بوسیله قبایل متعدده که اسامی آنها را فوقاً دیدیم با کمال شدت بعمل آمده و بتدریج دولت روم را به پرتگاه انقراض نزدیک ساخت و سرانجام دولت روم غربی که تنها دولت معظم و یگانه مرکز تمدن غرب بود در سال ۴۷۶ میلادی بدست ادا کر (۱) رئیس قبیله هرول (۲) از طوایف ژرمن سقوط کرد.

از این زمان تاریکی ممالك اروپا را فرا گرفت و صفحه غرب میدان مهاجرتها و تاخت و تازها و قتل غارتهای بی در پی گردید. غالباً جنگهای سخت و خونین بین قبایل وحشی فوق الذکر رخ میداد و هرج و مرج فوق العاده بظهور میبوست. عاقبت هر قبیله ای بشرح مذکور در فوق در قسمتی از اروپا مأوی گزیده و مستقر گردیدند و بتدریج هر يك از آنها بشکلی دولتی پرداختند و از این مجموعه دول امروزی تشکیل یافت.

صفت ممیزه این دوره که برای اروپائیان عصر جهل و توحش محسوب و متجاوز از هزار سال (۳۹۵-۱۴۵۳) طول کشیده و بقرون وسطی موسوم شده است رژیم فئودالیته (۳) میباشد.

توضیح آنکه قبایل وحشی مذکوره بعد از محاربات و مهاجمات و استقرار در يك مملکت چون نیت آنها از مهاجمه، غارت و بدست آوردن اراضی و اموال بود لذا زمینهای هم که بچنگ آنها افتاده بود میان رؤسای درجه اول قبایل تقسیم گردید و این رؤساء هم بنوبه خود اراضی خود را بر رؤسای کوچکتر تقسیم میکردند و همچنین این رؤسای درجه دوم همین معامله را با رؤسای پست تر از خود مینمودند و مالکیت اراضی در دوره قرون وسطی منحصر باستفاده از املاک نبوده بلکه حق فرمانروائی املاک هم ضمیمه آن بوده باین طریق رؤساء در دوره قرون وسطی در حیطه خود مالک الرقاب شده و نظرباهمیت و وضعیت اراضی بدرجات مختلفه دوله (۱) کنت (۲) و ویگنت (۳) و غیره تقسیم میشدند با این ترتیب بخوبی معلوم میشود که در دوره قرون وسطی در ممالك اروپا دولت مرکزی بمفهوم امروزی وجود نداشته بلکه زمام امور هر ناحیه بدست مالک آن ناحیه و سلاطین این دوره یکی از ملاکین عمده بشمار میآمدند این ترتیب ملوک الطوائفی مخصوص را اروپائیان فئودالیته نامیده اند این کلمه از فئودوم (۴) بمعنی زمین مشتق میباشد. دیگر از خصائص دوره قرون وسطی نفوذ فوق العاده پاپها در ممالك اروپا بود زیرا فقط تعالیم اخلاقی مسیح که بوسیله کشیشها یعنی مأمورین پاپ بوحشیان مهاجم گفته میشد تا اندازه از خشونت و تاخت و تاز آنها میکاست و سکنه اصلی ممالك اروپا هم در مقابل وحشیان پناهگاهی جز کلیساهای کشیشها نداشتند. بنا بر این کشیشها و رؤس آنها پاپ که خود را خلیفه و جانشین

حضرت مسیح میدانستند در میان کلیه ملل اروپا نفوذ و احترام فوق العاده یافتند و پادشاهان ممالك مسیحی هم در دوره قرون وسطی چون این وضع را میدیدند و در مقابل پاپ و مأمورین او فرمانبردار بودند چنانکه . در دوره قرون وسطی بسیاری اوقات دیده شد که پاپها با پادشاهان بجنگ بر خاسته و یا با حربه تکفیر پادشاهان را از تخت بزیر آوردند و یا مانع پاره ای اقدامات آنها گشتند پس از بیان این مقدمه اینک تاریخ دول عمده اروپا را بترتیب تاریخ تشکیل آنها ذکر میکنیم .

فصل اول

تاریخ انگلیس (*)

اروپا از طرف شمال غربی منتهی به فلانی تحت -
موقع و سکنه اصلی البحرى است که روی آنرا دریای شمال و بحر
جزایر بریطانیا مانش پوشانده است بطویکه اگر ۲۰۰ متر
کف دریاهای مذکور بالا آید فلات فوق -
الذکر بجلگه مرکزی اروپا متصل خواهد شد بعضی از قسمتهای
این فلات بالا آمده و از دریا خارج شده است و تشکیل چندین جزیره
داده که معروف بمجمع الجزایر بریطانیا میباشد و جزیره بزرگتر
از همه را بریطانیای کبیر میخوانند . در قدیم الایام طوایف مختلفی
در این جزیره مسکن داشته مذهب آنها شرك و زندگانی وحشیانه
داشتند . در قرن اول قبل از میلاد ژول سزار «۱» سردار رومی و
امپراطوران دیگر باین جزایر حمله برده پس از محاربات چند آنجا

• چگونگی بیان تاریخ ممالك عمده اروپا در این تالیف با تالیف
گذشته تفاوت دارد . چه در تالیف سابق بمناسبت پروگرام وقت منظور روشن
ساختن چگونگی « تشکیل ممالك اروپا » بود و بنا بر این مقدمات و وقایعی که
در تشکیل هر يك از ممالك تأثیر داشت « قبل از تشکیل ممالك » روی داده
بود همچون جنگهای صد ساله اول و دوم که در تاریخ فرانسه گفته شد
ولی در این تالیف به بیروی پروگرام جدید تاریخ ممالك اروپا « از تشکیل
دول عمده آن ببعد » گفته میشود و بنا بر این به بیان وقایع و حوادثی
پر داخه خواهد شد که پس از تشکیل ممالك عمده اروپا روی داده و
مخصوصا بذکر وقایع و پیش آمدهائی مانند انقلاب فرانسه و جنگ بین -
المللی و با ترقیات علمی و صنعتی اروپا که در احوال عمومی ممالك اروپا
تأثیر داشته پرداخته میشود .

را فتح کردند از این زمان سکنه جزایر بریطانیا بدو قسمت شدند بعضی که در قسمت جنوبی جزائر مذکور اقامت اختیار کرده و تمدن روم را نیز پذیرفتند موسوم به برتون (۱) گشتند و بعضی دیگر از قبیل قبایل پیکت (۲) واسکت (۳) به چوچه تمدن رومی را نپذیرفته و به کوهستان های شمالی پناهنده گردیدند قریب پنج قرن احوال جزائر بریطانیا بدین منوال یعنی جزء متصرفات دولت روم بود و دولت روم چندین فوج قشون همواره در آنجا نگاه میداشت در ابتداء قرن پنجم میلادی افواج رومی احضار شده و جزیره بریتانیا از آنها تخریب و مقارن همین اوقات بود که ممالک اروپا میدان تاخت و تاز وحشیان ژرمن قرار گرفت و دو قبیله از آنها که در سواحل رود الب (۴) منزل داشته و آنگل (۵) ساکسون (۶) خوانده میشدند بجزایر بریتانیا رو آوردند برتنها بسختی مقاومت کرده و جنگهای خونین واقع شد عاقبت قبایل مهاجم غالب شدند و از این بعد این جزایر آنگلن (۷) یعنی زمین آنگلها نامیده شد برتنها نسبت به آنگلها و ساکسونها اظهار انزجار میکردند زیرا مذهب آنها عیسوی و دیانت وحشیان مهاجم شرك بود در اواخر قرن ششم هنوز آنگلها و ساکسونها شرك بودند ولی در این زمان پاپ گمراستوار (۸) کبر هبئی از دعوات مسیحی برای هدایت آنها بدین مسیح بجزایر بریطانیا کسب داشت و مبلغین موفق شدند که وحشیان را به آئین عیسوی وارد سازند از این پس قبایل دیگر مانند فرناندها (۹) با انگلستان هجوم کردند و بر سر سلطنت منازعات خونین برخاست و علاوه سلاطین هم

1 Bretons 2 Pictes 3 Scot 4 Elbe 5 Angle 6 Saxons
7 Angletterre 8 Grégoire 9 Normands

از روی اساس معینی سلطنت نمیکردند تا سلطنت به ژان سانتر از خانواده پلانترنه رسید و در زمان او انقلابی پدید آمد که در نتیجه وضع حکومت انگلیس بصورت مشروطیت درآمد و اساس و پایه های دولت امروزی انگلیس ریخته شد.

پادشاهن انگلیس در فرانسه مالک چند ولایت سلطنت ژان سانتر و بودند و از این حیث تابع پادشاهان فرانسه بشمار عقیدات مشروطیت میآمدند پادشاهان فرانسه هم نمیتوانستند پادشاه مملکت دیگری در قلمرو آنها صاحب ملک باشد چه بطوری که سابقاً اشاره کردیم در دوره قرون وسطی مالکیت با سلطنت توأم بود از طرف دیگر پادشاهان انگلیس هم علاقه نامی بحفظ املاک خود در فرانسه داشتند و در حقیقت سلطنت انگلیس را فرع املاک فرانسه خود میدانستند و اگر هم سلطنت انگلیس دلبستگی داشتند برای این بود که پول و قشونی از این راه تهیه بپسند و برای حفظ املاک خود در فرانسه با پادشاهان فرانسه بجنگند و صد سال تمام بر سر این موضوع میان پادشاهان انگلیس و فرانسه جنگ بود و پادشاهان انگلیس مخارج این جنگها را به ملت خود تحمیل میکردند و اغلب لوازمی را که برای جنگ میخریدند قیمت آنرا نمیدادند چون دو تن از پادشاهان انگلیس یعنی هانری دوم و جان شین او ریشارد کردلیون (۱) سلاطین فعال و با حرارتی بودند توانستند با شدت تمام با پادشاهان فرانسه بجنگند بدون اینکه

1 Richrd Cœur de Lion

انقلابانی در زمان آنها ظهور رسد اما همینکه سلطنت به ژان سانتر (از ۱۱۹۹ تا ۱۲۱۰) رسید اوضاع دیگرگون گشت زیرا صرف نظر از خشمیکه ملت انگلیس نسبت به پادشاهان خود داشت که قشون و پول انگلیس را صرف نگهداری املاک خود در فرانسه میکنند ژان سانتر پادشاه جدید بنسای تجاوز بحقوق مردم را گذارد و علی الاصل مالیاتهای جدیدی وضع میکرد و هر کس که در ادای آن جزئی مقاومتی ظاهر میساخت بحبس میافتاد. در سیاست خارجی هم از پادشاه فرانسه شکست خورد و بر سر تصرف اموال کلیسا با پاپ اینسان (۱) سوم نیز بمخاصمه برخاست و پاپ او را تکفیر کرد ژان ناچار شد اطاعت پاپ را گردن نهد و از گناهان سابق استغفار نماید.

امور فوق الذکر عموم ملت انگلیس را اعم از شورش باریها نجباء و روحانیون و اوساط الناس از سلطنت ژان سانتر ناراضی گردانید و مزاج مردم را مستعد انقلاب ساخت مردم فرمانی از شاه میخواستند که اختیارات پادشاه در آن کاسته و در قسمت وضع مالیاتها متضمن حقوقی برای ملت باشد برای این امر مسلح گشته رو بجانب لندن نهادند در ۲۴ مه ۱۲۱۵ شهر لندن دروازه های خود را بروی شورشیان گشود جز هفت نفر شوالیه همه از دور ژان سانتر پراکنده شدند بنا بر این شاه مجبور گردید آنچه را که انقلابیون میخواستند قبول نماید فرمانی در این موضوع باسم سمراندشارت «۲» در ژوئن ۱۲۱۵ صادر

نمود این فرمان شامل مواد مهمی بود از این قرار : پادشاه نمیتواند بی موافقت مجلس شورای مملکتی هیچ مالیاتی را وضع و وصول نماید مجلس شورای مملکتی مرکب از کشیشهای درجه اول و نجباء خواهد بود و شاه در موقع لزوم باید چهل روز قبل آنها را دعوت کند پادشاه تعهد داشت اشیاء و لوازم خود را بقیمت از مردم خریداری کند هیچکس را نمیتوان توقیف و یا حبس و یا شکنجه رساند مگر به موجب حکم محکمه صالحه و بر طبق قوانین مملکتی بموجب مواد دیگر شارت حقوق قدیمه ملک انگلیس حفظ و مذهب در مقابل پادشاهان آزادی یافته تجارت نیز مقرر گردید.

در یکی از مواد مقرر شد برای نظارت در اجرای شارت بیست و پنج نفر از باریها انتخاب شوند و هرگاه شاه برخلاف شارت رفتار میکرد باریها حق داشتند کلیه قصور و املاک سلطنتی را تا موقعیکه شاه بر طبق حکم آنها جبران خلاف کاری خود را نکرده است ضبط کنند.

بنابر این شارت هم آزادی فردی ملت انگلیس را تضمین و هم انتظامات سیاسی را برقرار ساخته و طرز جلو گیری از تجاوزات شاه را هم بخوبی معین ساخته بود.

ملت انگلیس ژان سانتر را مجبور کرد که با اجرای شارت سو کند پاد کند اما ژان سانتر میخواست بدستبازی پاپ شارت را برهم زند که باز آثار انقلاب در میان نجای انگلیس نمودار شد و در این احوال ژان سانتر در گذشت و فتنه خوابید.

فرمان مشروطیت (شارت) ۱۲۱۵ در تاریخ انگلستان اهمیتی

بسیار دارد چه پبهای دولت انگلیس بموجب این فرمان ریخته شد و دولت انگلیس در پرتو این فرمان تشکیل و تاکنون بر همان پایه استوار است

سلطنت هانری سوم - هانری سوم پسر و جانشین ژان ساتر اخلاق و رفتار از پدر ملایم تر بود اما ضعیف الاراده و زیر نفوذ اطرافیان خود که بیشتر فرانسوی بودند میرفت. در دوران این پادشاه جماعتی از فرانسویان بشویق هانری سوم و ملکه با انگلستان آمدند و بگرد آوردن ثروت مشغول شدند. این جماعت که دور شاه را داشتند نسبت بفرمان مشروطیت نیز بی اعتنا و آنرا قانون بی معنی می شمردند باز بزرگان انگلیس از این وضع بر آشفتنده خاصه که هانری سوم در سیاست خارجی هم پیشرفتی نکرد و چون بسیار جاه طلب بود خود را در حوادث خطرناکی انداخت چنانکه بزرگان فرانسه را بر علیه نایب السلطنه فرانسه تحریک کرد از پادشاه فرانسه شکست سختی خورد و می خواست برادرش را بامپراطوری آلمان برساند سلطنت دوسیسیل (۱) را برای پسر کوچک بگیرد در این دو اقدام هم شکست خورد و تلاشش بجائی نرسید. این اقدامات مستلزم مخارج زیادی بود و هانری سوم مجبور شد از مجلس کمک بخواهد مجلس انگلستان از این ببعد به پارلمان موسوم شد. در ۱۳۵۷ بواسطه بدی محصول قحطی سختی در انگلستان ظاهر شد و خزانه دولت دچار عسرت گردید ناچار هانری سوم باز پارلمان را دعوت کرد ولی کشیشها و بزرگواران اعضای مجلس که از حکومت

شاه ناراضی بودند مساح گشته در اکسفرده اجتماع کردند و برپاست سیمین دومنفر (۱) با شاه بنای مقاومت را گذاشتند. عاقبت شاه مجبور شد که اطرافیان فرانسوی خود را از دور خود پراکنده سازد حقوق دیگری را علاوه بر آنچه در شارت کبیر نوشته شده است برای ملت بشناسد این مواد جدید معروف به اساسنامه اکسفرده (۲) میباشد خلاصه مواد این بود که پارلمان سالی سه مرتبه منعقد شود و وزراء و مأمورین مهمه دولت را انتخاب و عمل آنها را تفتیش و حساب وزراء و مأمورین عالیه را بکشد با این ترتیب اساسنامه اکسفرده اقتدارات سلطنتی را بدست نجباء سپرد. هانری سوم نیز بمراعات مشروطیت انگلیس سوگند یاد کرد.

هانری سوم تاب مداخله بزرگان را در امور تشکیل مجلس عوام ممانعتی نیاورد و پاره ای از مواد اساسنامه و اکسفرده را نقض کرد. سیمین دومنفر سر دسته مجلس اعیان بزرگان شاه را بجس انداخت و مجلس فوق - العاده ای دعوت کرد (۱۲۶۵) اما بجای این که بنابر رسوم پیشین کشیشهای درجه اول و نجباء را دعوت کند برای اینکه هوا خواهان تازه ای دور خود گرد آورد از هر بلوکی دو نماینده خواست و مجلسی بنام مجلس ملی تشکیل داد این مجلس اقدام بانتخاب نمایندگان برای مجلس نمایندگان کرد و از اجتماع این نمایندگان مجلس عوام تشکیل گردید بزرگان و کشیشهای

درجه اول هم تشکیل مجلس جداگانه باسم مجلس لرد ها دادند این دو مجلس بر رویهم پارلمان نامیده شده و سلطنت انگلیس میان شاه و این دو مجلس تقسیم و تا امروز هم حکومت انگلیس بر روی همین اساس است . اما باید دانست سیمین دو منفر در ضمن ترتیبائی که میداد جماعتی مخصوصاً از طبقه نجبا باری دشمن شدند و عده کثیری از دور او پراکنده گشتند و ادوارد ولیعهد هانری سوم از حبس بگریخت و گروهی را گرد خود جمع کرد و با سیمین دو منفر جنگی کرده مقلوبش ساخت و در این احوال یکی از بزرگان صاحب نفوذ نیز در گذشت و هانری سوم با جلال تمام بخت سلطنت نشست و تا ۱۲۷۲ سلطنت با قدرتی کرد .

سلطنت ادوارد اول (۱۲۷۲ تا ۱۳۰۷) مقارن با ترقیات پارلمان
 و سلطنت سلاطین بزرگ انگلیس است مردی فعال و ادوارد اول
 جنگجو و به رسوم نژاد آنگلو ساکسون علاقه داشت این پادشاه در جنگهای صلیبی شرکت کرده چنانکه هنگام فوت پدر در بیت المقدس بود و در اینجا عنوان پادشاهی انگلستان را اختیار و دو سال دیگر هم آنجا ماند و در ۱۲۷۴ بانگلستان باز گشت . در امور داخلی سعی داشت که املاک سلطنتی را توسعه دهد و از نفوذ روحانیون و نجبا بکاهد .

ادوارد اول در آغاز سلطنت با پادشاه فرانسه بمخاصمه برخاست لیکن بزودی صلح کرد و بتسخیر دو ناحیه کوهستانی انگلستان که

دارای مردمی قوی و جنگجو و اطاعتی از پادشاهان انگلیس نداشتند همت گماشت یکی از آن دو ناحیه شمال (۱) بود تسخیر گال مدنی وقت ادوارد را مشغول کرد و در ضمن این لشکر کشی پسری از او متولد گردید موسوم به پرنس دو گال (۲) شد این اسم از این بعد عنوان ولیعهد های انگلیس گردید ناحیه دیگر اکس بود : جنگهای ادوارد با اهالی اکس گرچه طولانی تر و خونین تر شد اما نتیجه عمده نبخشید چه در میان اهالی این ناحیه کوهستانی شمالی بهلوانهای دلیر قدم بمیدان نهادند چنانکه سرولیم جانشین ادوارد استقلال اکس را شناخت ادوارد احتیاج پول داشت و چون شخصاً حق وضع مالیات را نداشت پارلمان را دعوت نمود چون اعضای این مجلس بطور نامتناسب از طبقات مختلفه تشکیل شده و بعلاوه ترتیب انتخابات و طرز کار آنها منظم نبود باینجهت ادوارد به پیروی سیمین دو منفر در پی آن شد که نمایندگان طبقات واسط الناس و نجباء کوچک را نیز دعوت نماید باین ترتیب پارلمان انگلیس از جنبه اشرافی خارج شده و اعضای آن از طرف ملت انتخاب و تبدیل بمجلس ملی گردید در ضمن یکی از جنگها ادوارد مجبور شد بمقداری پشم و گندم اهالی را ضبط نماید مخالفت عمومی با این امر چنان شدت یافت که ادوارد مجبور باسترداد آنها گردید و ضمناً تعهد کرد که نرخ و میزان هیچیک از مالیاتها را بدون رضایت پارلمان که نمایندگی ملت را دارد اضافه ننماید (۱۲۹۷) این اصل مهم که در شارت هم اشاره بدان بود پایه مشروطیت انگلیس و تا امروز هم قاعده اساسی حیات سیاسی

انگلیس میباشد.

جانشین ادوارد اول ادوارد دوم میباشد (۱۳۰۷)

ادوارد دوم

تا (۱۳۳۷) این پادشاه بیکنفایت و مطیع اطرافیان

و پارلمان

خود بود. پارلمان در نتیجه شورشهای پی در پی

مردم بر ضد شاه قدرت بسیاری بهم رساند چنانکه

ادوارد دوم را مجبور باستعفا ساخت و پسرش ادوارد سوم را بسلطنت انتخاب نمود.

بطوریکه از تاریخ پادشاهان گذشته معلوم شد انگلستان در آغاز قرن چهاردهم دارای حکومتی مشروطه و اساس و ترتیب منظمی بود. پادشاهان بهمدستی نمایندگان طبقات مردم و در زیر نظارت پارلمان سلطنت میکردند و قدرت حکومت در مملکت معارضی نداشت. پارلمان در هر سال مرتباً تشکیل و علاوه بر امور مالیاتی در سایر کارها هم دخالت میکرد و بتدریج تصمیمات آن حکم قانون را یافت. در صورتیکه در سایر ممالک اروپا مانند آلمان و روسیه و ایتالیا یا هنوز دولتی تشکیل نشده بود و یا اگر هم شده بود شیوع و قوت فتوایته مانع اقتدار دولت میگشت. تنها در فرانسه میتوان گفت ملوک الطوائفی ضعیف و قدرت پادشاهان افزایش یافته و مقدمات یک حکومت استبدادی قوی فراهم میگشت.

وقایع مهم تاریخ انگلیس در پایان قرون وسطی

تاریخ اروپا دوره باغتشاش و انقلاب اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم کمتر بیاد دارد. چه در این دوره در دومملکت از ممالک درجه اول اروپا یعنی انگلیس و فرانسه جنگهای داخلی و انقلابات و قتل عامها و آدم کشیهای بوقوع پیوست که در فواصل آنها بزرگان جشنهای با شکوه و با تجملی میگرفتند. انقلابات عمده انگلستان راجع بهیجانهای هولیای کارگران بود که منجر بتغییر سلسله سلطنت گردید و هنوز انقلابات داخلی فرانسه و انگلیس فرو ننشسته بود که این دو دولت اروپائی بایکدیگر دست بگریبان شدند و جنگ شروع شد. اینک جزئیات وقایع مذکوره را در قسمت راجع بانگلستان ذکر میکنیم:

چنانکه سابقاً گفته شد پارلمان ادوارد سوم را سلطنت ادوارد سوم (۱۳۳۷ تا ۱۳۷۷) بجای ادوارد دوم نشاند. واقعه عمده تاریخ این پادشان یکرشته جنگهای خونین با فرانسه است که معروف بجنگهای صد ساله دوم می باشد. ادوارد در آغاز این جنگها فاجع بود لیکن در اواخر قوای وی دچار شکستهای سخت شدند بطوریکه ادوارد سوم در اواخر عمر دچار ضعف عقل شد و زمام کارها بدست دوک دولانکاستر (۱) پیشکار ولیعهد وی افتاد. پارلمان انگلستان تا موقعیکه فتح نصیب انگلستان نبود مخارج جنگ با فرانسه را بدون کشمکش تصویب میکرد اما همین

که دوره شکست انگلیسها شروع شد در سال ۱۳۷۶ یکی از نمایندگان پارلمان سخت برآمداری دوک دولانکستر حمله ور شد و جماعتی از نمایندگان محاکمه بعضی از وزراء و آزادی انتخابات را خواستند. اما در دوره انتخابات بعد دوک دولانکستر توانست از میان هوا خواهان خود نمایندگان برای پارلمان انتخاب کند و در پارلمان جدید اقدامات پارلمان گذشته منسوخ گردید و در همین احوال ادوارد سوم در گذشت و سلطنت بنواده وی ریشارد دوم که طفل ده ساله بود رسید.

در نیمه اول قرن چهاردهم در اکثر ممالک اروپا بحران اجتماعی مانند فرانسه و انگلیس و ایتالیا در میان طبقات فقیر کینه شدیدی نسبت بطبقه توانگر پدید آمد که موجب طغیانهای سخت گردید ولی هیجان بینوایان در هیچ جابجایی و اهیت انگلستان نبود.

مایه هیجان برقراری مالیات سرانه بود که هر انگلیسی از سن پانزده به بعد مجبور به پرداخت بود و پارلمان هم برای اینکه پادشاه بتواند با فرانسه بجنگد این مالیات را تصویب کرده بود. این مالیات خشم سختی میان مردم تولید کرد ولی علل دیگری نیز در کار بود. توضیح آنکه در ۱۳۴۷ طاعونی باسم طاعون سیاه در اروپا بروز کرد که صفحه اروپای غربی را فرا گرفت چنانکه در پاریس روزانه هشتصد نفر تلف میشدند و بقول پاره ای مورخین نصف جمعیت فرانسه را این بلایه نابود ساخت و چنان کشت و کشتار میکرد که دیگر فرصت کفن و دفن مردگان نبود اجساد مردگان را درخند قها میریختند

این طاعون در انگلستان نیز تلفاتی سنگین مخصوصاً در میان دهقانان و کارگران وارد ساخت و چون از عده دهقانان و کارگران سخت کاسته شده بود کارگر قدر و قیمتی یافت و دیگر این طبقه حاضر نبودند با شرائط و ترتیبات سابق کار کنند و دائماً با ربابان و کار فرمایان در ستیزه بودند. اقدامات شدید پادشان هم در فرو نشاندن این ستیزه ها مؤثر نمی افتاد چنانکه فرمان کارگران (۱۳۵۰) که بموجب آن شاه امر داده بود مزد کارگران باید بمیزان قبل از طاعون سیاه باشد و همچنین انواع شکنجه ها و داغ و درفشها نسبت بدهقانان که کشت زارهای خود را رها کرده بجایهای دیگر میرفتند عقید نیفتاد دهقانان مزارع را رها کرده بشهرها هجوم میبردند و صنعتگران شهر هم با صنعتگران فلاماندی که ریشارد سوم از فرانسه آورده بود کینه ورزی میکردند. طبقه فقیر روحانیون هم که به ثروت و تجملات کشیشهای بزرگ رشک میبردند بجماعت دهقانها و کارگران پیوستند و از این مجموعه در انگلستان شورش سخت پدید آمد.

آثار شورش نخست در دوشهر کوچک بدیدار شورش ۱۳۸۱ ولی بسرعت شکست انگیزی دامنه پیدا کرد وعده شورشیان به وزارتان نفر سر زد. شورشیان یکی از کارگران و ژون بال (۱) نامی از روحانیون فقیر را که به مناسبت طرفداری از کارگران بحبس افتاده بود از زندان بیرون کشیده بر خود امیر ساختند و روی بجانب لندن آوردند کارگران لندن دروازه های شهر را بروی آنها گشودند. شورشیان چندین عمارت

بزرگان شهر را غارت و آتش زدند هر فلاماندی را یافتند بقتل رسانده بقصر سلطنتی حمله ور شده چند نفر از وزراء را کشتند و یکی از کارگران را «پادشاه ملت» نامیدند.

اما ریشارد دوم شاه جوان در دربار خود را میان شورشیان انداخت و بوعده آنها را خاموش گرداند و شورشیان هم از وعده و شجاعت شاه جوان بوجد آمده از لندن خارج و پراکنده گشتند. اما دولت و نجبا آرام نه نشستند و به تعقیب و تنبیه شورشیان پرداخته بسیاری از آنها را کشتند و بر روی هم کارگران از شورش ۱۳۸۱ هیچ نتیجه نگرفتند.

ریشارد دوم گرچه در بحرانی که سلطنت ویرا سلطنت ریشارد دوم بخطر انداخته بود خوب از عهده برآمد ولی در دوران پادشاهی خود روشهای متضاد پیش گرفت و دوره سلطنت خود را تیره ساخت. بدو با هیئتی مرکب از نمایندگان لردها با اسم شورای نیابت سلطنت پادشاهی میکرد (۱۳۸۶) اما چیزی نگذشت که این هیئت را برهم زد و با پارلمان نیز بخشونت رفتار کرد چون جنگهای صد ساله با فرانسه هنوز خاتمه نیافته بود دومتار که با فرانسویان بست که تماماً بضرر انگلیسها بود. پارلمان ۱۳۹۷ بحمایت ناراضیها برخاسته و مخارج گزاف دربار را مورد انتقاد قرار داد ریشارد دوم بی محابا بنمایندگان پارلمان حمله برد چنانکه سر دست آنها را بقتل رسانید و جماعتی از بزرگان و کشیشهای درجه اول را تبعید کرد و سلطنت استبدادی را پیش گرفت ناراضیها گرد هانری پسر عم ریشارد جمع شدند چه هانری پسر دوم دولا نکاستر

بود که بمحض فوت پدرش ریشارد ارثیه او را برده بود و به هانری نصیبی نداده بود و از اینرو با ریشارد میانه خوبی نداشت هانری دولا نکاستر موقعی که ریشارد برای خاموش ساختن فتنه ای بایرلند رفته بود وارد لندن شد و ناراضیها را گرد خود جمع آورد. ریشارد چون از ایرلند بازگشت خود را بی یار و یاور و تاج تخت یافت زیرا پارلمان هانری دولا نکاستر را بنام هانری چهارم بسلطنت برداشته بود (۱۳۹۹)

چنانکه معلوم شد انقلاب ۱۳۹۹ خانواده روش پادشاهان پلانتهائنه (۱) را بکلی منقرض ساخت بلکه شعبه خانواده لانکاستر کوچکی از آن بنام خانواده لانکاستر روی کار آمد. اما پادشاهان این خانواده پیوسته با بزرگان و دشمنان خود که سلطنت آنها را غصبی میدانستند در ستیزه بودند و گاهی هم طغیانهای ولایت گال و جنگهای با اکسبر گرفتاری آنها میافزود. پادشاهان لانکاستر برای شکستن دشمنان خود به پارلمان و روحانیون توسل جستند و بنابراین باصول و قواعد مشروطیت احترام میگذاشتند چنانکه هانری چهارم (۱۳۹۹-۱۴۱۳) و جانشین وی هانری پنجم (۱۴۱۳-۱۴۲۲) مداخلات پارلمان را در کارهای مملکتی کردن نهاده و مرتباً پارلمان را منعقد میداشتند پادشاهان لانکاستر برای خوش آمد روحانیون نهضت های اصلاحات مذهبی را سخت جلو گیری میکردند و از طرف دیگر برای تحکیم بنیان سلطنت خود بجنگجویی گرائیدند چه یکی از جهاتی که ملت

انگلیس را نسبت به ریشارد دوم خشمگین ساخت و او را از تخت بزیر آورد حسن صالح جوئی و معاهداتی بود که برای خاتمه جنگ با فرانسه بسته بود و بنا براین پادشاه خانواده لانکاستر جنگ با فرانسه را از نو گرفتند و هانری پنجم دو سال پس از جلوس خود جنگ با فرانسه را شروع کرد (۱۴۱۵)

باید دانست که جنگهای انگلیس و فرانسه در این بار صوت جنگ های ساقی را که نزاع دو پادشاه بر سر املاک باشد نداشت بلکه احساسات ملی در فرانسه و انگلیس بخروش آمده و باین جنگها صورت جنگ های ملی را داد.

جنگهای صد ساله میان فرانسه و انگلیس سر جنگهای داخلی انجام بشکست کلی انگلیسها خاتمه یافت و یا چون در تاریخ ملل بارها دیده شده که يك شکست خارجی انقلاب داخلی را در پی دارد در انگلستان هم ناراضیان از سلطنت خانواده لانکاستر از ضعف هانری چهارم استفاده کرده و ریشارد دویرك (۱) یکی از اعضاء شاه سر دسته ناراضیها گشت و بدولت انگلیس تاخت آورد و این مسئله موجب يك رشته جنگهای طولانی داخلی (۱۴۵۵-۱۴۸۵) گردید که باسم جنگهای دو گل معروف است زیرا طرفداران ریشارد دویرك گل سفید را علامت خود قرار داده بود و هوا خواهان هانری چهارم گل سرخ را. این جنگها بسیار سخت و خونین بود بطوریکه تاریخ انگلستان چنین جنگهای داخلی را یاد ندارد. ریشاد دویرك

در این محاربات فایق گردید و بنام ادوارد چهارم نام پادشاهی بر خود گذارد

اما چوئی، نگذشت که ادوارد چهارم در گذشت و جنگ از نو شروع شد چه از ادوارد فقط دو طفل باقی مانده بود که آن دورا هم عموی آنها بخيال تصرف تخت و تاج بقتل رساند و در میان مات بوشنکاری معروف شد در این گیر و دار هانری تودر (۱) که با خانواده لانکاستر خویشاوندی داشت و در ضمن جنگهای دو گل بفرانسه پناهنده شده بود سپاه کوچکی دور خود گرد آورده بدعوی پادشاهی برخاست عازم انگلستان شد در آنجا مردم او را بخوبی پذیرفته و او بر مدعیان تاج و تخت چیره گشت و بنام هانری هفتم تاجگذاری کرده و سلسله پادشاهان تودر را در انگلستان تشکیل داد و این سلسله متجاوز از يك قرن (۱۴۸۵-۱۶۰۳) در انگلستان سلطنت کرد.

جنگهای دو گل علاوه بر تغییر خاندان سلطنت نتایج جنگهای دو گل نتایج مهم دیگری در تاریخ انگلستان داشت توضیح آنکه چون در این محاربات بیشتر بزرگان و نجبای درجه اول مداخله کردند اکثر ضعیف و یا از میان رفتند و در نتیجه قدرت سلطنتی بیشتر و محکم تر گردیده و دیگر پادشاهان انگلیس از مخالفت رؤسای خاندانهای نجبا هراس نداشتند. از طرف دیگر پادشاهان انگلیس املاک و مزارعی را که متعلق ببزرگانی بود که در جنگ ها از میان رفته بودند به ضبط خود درآوردند و ثروت خانواده سلطنتی افزایش فوق العاده یافت و

از مجموع این احوال اهمیت و تأثیر پارلمان کاسته شد چنانکه هانری هفتم نخستین پادشاه سلسله تودر در بیست و چهار سال فقط هفت بار پارلمان را منعقد ساخت و همواره رأی خود را به می آن می قبولانید و جانشینان هانری هفتم هم بمثل خود پارلمان را دعوت میکردند و دیگر پارلمان مثل دوره پادشاهان پلانترنه و لانکستر سالیانه و مرتب تشکیل نمی یافت. بر روی هم گرچه شارت کبیر و اسانامه او کسفورد رسماً باقی ماند ولی پادشاهان تودر عملاً مانند سلاطین استبدادی حکومت میکردند

ملت انگلیس این حکومت استبدادی را گردن ترقیات اقتصادی نهاد برای اینکه پادشاهان تو در عموماً بترقیات اقتصادی مملکت دلبستگی تمام داشتند و در اینراه میکوشیدند. انگلستان که تا این تاریخ يك مملکت زراعتی و گله داری بشمار می آمد بسعی و همت پادشاهان تودر قدم براه صنایع گذاشت و مخصوصاً در صنایع بشم و پارچه بافی ترقی عمده روی داد. تجار انگلیسی با تجار آلمانی و فلاماندی شروع برقات کردند و هانری هفتم نخستین پادشاه تودر برای اینکه خود و مملکتش را ثروتمند سازد بشوق و حمایت صنایع و تجارت پرداخت. و برای این مقصود با ممالک شمالی و شهر ونیز (۱) و فلورانس (۲) که در آن عصر از بلاد درجه اول تجارتی بودند عهد نامه های تجارتی بست و برای اینکه بحربه تجارتی انگلیس توسعه یابد برای ساختمان کشتی ها جایزه ها مقرر داشت و قانونی از مجلس گذراند که بموجب

آن بسیاری از امتعه خارجه فقط با کشتیهای انگلیسی میتوانست وارد انگلستان شود.

هانری هفتم و جانشینان وی با اینکه متصرفات سیاست انگلیس بری انگلستان یعنی نصف بیشتر خاك فرانسه از دست دولت انگلیس رفته بود باز در امور قاره اروپا مداخلات میکردند و در گوشه جزیره خود آرام نمی نشستند. زیرا هنوز بندر کاله (۱) را در دست داشتند و باین مناسبت باسانی میتوانستند قشون وارد فرانسه کنند و بهمین جهت هم پادشاهان فرانسه و هم دشمنان پادشاهان فرانسه طالب اتحاد با سلاطین انگلیس بودند و چون پادشاهان انگلیس خود را در چنین موقع خوشی یافتند سیاستی را در اروپا بنیاد نهادند که معروف به سیاست موازنه است باین معنی که گاهی بایکطرف و زمانی باطراف دیگر سازش می کردند تا قوای دو حریف همواره در حال موازنه باشد.

هانری هشتم جانشین هانری هفتم (۱۵۰۹ تا سلطنت هانری هشتم ۱۵۴۷) از سلاطین اقتدار طلب انگلیس بوده و اصلاحات مذهبی است در داخله مملکت استبداد و چندان مانعی در انگلیس نداشت فقط تشکیلات مذهبی و مأمورین روحانی مانع تکمیل اقتدار بود باین جهت هانری هشتم مصمم شد که امور مذهبی انگلیس را هم مثل امور دولتی تحت نظارت خویش در آورد و در حقیقت میخواست باپ انگلستان باشد. در این موضوع باپای بنای کشمکش را گذاشت و عاقبت در ۱۵۳۴ قانونی

از تصویب پارلمان گذراند که بموجب آن پادشاه انگلیس ریاست امور مذهبی را هم داشته و دیگران حق دخالت در کارهای مذهبی انگلستان نداشته امور مذهبی انگلیس در عهد سلطنت ملکه الیزابت (۱) (۱۶۰۳-۱۵۵۸) بنابر رأی پارلمان تحت قواعد مفصلی در آمد یعنی برای انگلستان مذهب آنگلیکانسیم (۲) ترتیب داده شد که بکلی از دایره تقوّد پاپ خارج است. معروفترین جانشینان هانری هشتم همان ملکه الیزابت است که در امور مذهبی روش هانری را پیش گرفت الیزابت در حق دختر جوانی ستمی روا داشت و یکی از مورخین او را چنین توصیف میکند: «بدترین زنها و بزرگترین مردان» در عصر الیزابت باز بحریه انگلیس و اقتصادیات آن قوتی گرفت و به علاوه در عصر وی نویسندگان و شعرای نامداری مانند شکسپیر (۳) (۱۵۶۴-۱۶۱۶) ظاهر شدند و از این جهت هم بر رونق سلطنت الیزابت بسی افزوده گشت.

1 Elisabeth 2 Anglicanisme 3 Shakespeare

تاریخ انگلستان در قرن هفدهم

برای فهم تاریخ انگلستان در قرن هفدهم می
 اوضاع اجتماعی باید اوضاع اجتماعی و تشکیلات سیاسی و
 و سیاسی چگونگی مذهبی انگلستان را در این دوران
 بیاد آورد. در قرن هفدهم انگلستان هنوز
 جمعیتی نداشت و سکنه آن بیش از پنج میلیون نفر نبود اما حیوانات
 صنعت و تجارت از دوره سلطنت هانری هفتم بخصوص در دوران الیزابت
 ترقی نمایی کرده بود. در این اوقات در انگلستان سه طبقه وجود
 داشت يك طبقه معدودی ملاکین عمده «۱» بودند که عمومآ کدرباری و
 بواسطه نزدیکی بدربار توانگر شده بودند دیگر طبقه بینوایان که
 عده آنها زیاد و در خدمت این و آن بودند طبقه سوم خورده مالکین
 و تجار و صنعتگران که تشکیل طبقه متوسطه را میدادند و گروهی
 خدمه و کارگر در خدمت خود داشتند؛ افراد طبقه متوسطه عموماً
 فعال و تند و آزاد منیش و به حفظ آزادی ملت در مقابل استبداد پادشاهان
 دلبستگی تمام داشتند. بطوریکه سابقاً شرح دادیم از قرن سیزدهم
 باینطرف پادشاهان انگلیس با دستیاری نمایندگان ملت و بزرگان
 یعنی پارلمان حکومت میکردند در دوره ملکه الیزابت برای انتخاب
 نمایندگان ترتیبات تازه ای داده شد که بموجب آن پای افراد طبقه
 متوسطه هم بپارلمان باز شد. هیچگونه قانون و مالیاتی جز بتصویب
 پارلمان در انگلستان قابل اجرا نبود و پارلمان حق داشت عقیده خود
 را در امور مملکتی بشاه اطلاع دهد. اما چنانکه پیش گفتیم پادشاهان

خاندان تودر باستبداد گرائیده بودند و پادشاهان واقعی نمی نهادند چنانکه الیزابت عموماً عقاید پارلمان را نمی پذیرفت و نمایندگان آنرا بحبس می انداخت ولی معذک در دوره پادشاهان تودر پارلمان باز اسماً وجود داشت و گروهی از ملت انگلیس این موضوع را خوش نداشتند. از حیث عقاید مذهبی هم در انگلستان زمینه اختلافات سخت فراهم بود چه از یکطرف مذهب آنگلیکان مذهب رسمی انگلستان بشمار می آمد و از طرف دیگر عده کانولیک (۱) طرفداران پاپ و جماعتی پروتستان (۲) یعنی طرفداران سادگی مذهب مسیح در انگلستان وجود داشتند و این سه دسته با اینکه همه پیرو انجیل بودند معذک اختلافات سخت در عبادات و مقام کشیشها در میانشان وجود داشت چنانکه کاتولیکها از هر جهت مطیع پاپ بودند ولی پروتستانها دشمن «پاپ پرستی» و اساساً در عقاید مذهبی برای روحانیون اهمیتی قائل نبودند پیروان مذهب آنگلیکان با پاپ میانه ای نداشتند ولی معتقد بودند که روحانیون انگلیس باید تشکیلات وسیع و مخصوصی داشته باشند و در امور سیاسی هم طرفدار استبداد پادشاه و مقاومت در مقابل اراده سلطان را «سناه کبیره» میدانستند و بهمین مناسبت پادشاهان هواخواه این مذهب بودند. طبقه متوسط بیشتر پیرو مذهب پروتستان بودند بالطبع نمایندگان پارلمان هم از پیروان هر سه مذهب بودند بنابراین کشمکشهای سیاسی اغلب بتعصبات و اختلافات مذهبی آمیخته میشد و بر روی هم پروتستانها هم با استبداد ساطن و هم با مقام و اعتبار روحانیون دشمن بودند.

ملکه الیزابت در سال ۱۶۰۳ در تغییر خاندان سلطنت و روش گذشت و چون وارث مستقیمی عموماً پادشاهان استوارت نداشت سلطنت به ژاک (۱) از خانواده استوارت که سلطنت اکس با وی بود رسید. پادشاهان سلسله تودر با وجود استبدادشان چون در راه نروتمند ساختن و قدرت خارجی انگلستان سعی بسیار میکردند محبوب ملت بودند و مخالفت با آنها هیچگاه شدت نیافت. ولی همینکه خانواده استوارت روی کار آمد اوضاع گونه ای دیگر شد. و مقدمات اختلافاتی که میان طبقات مردم از حیث ثروت و مذهب و خشم از ضعف پارلمان فراهم آمده بود در دوران پادشاهان اولیه استوارت اثرات خود را ظاهر ساخت و انقلابات سختی در انگلستان پدید آورد که یک قرن تمام طول کشید چنانکه مطلب مهم تاریخ انگلستان در قرن هفدهم همین انقلابات است.

دو پادشاه اول خانواده استوارت یعنی ژاک (۱۶۰۳-۱۶۲۵) و شارل اول (۲) (۱۶۲۵-۱۶۴۹) که هوای سخت استبداد را بر سر داشتند میکوشیدند که پارلمان را از میان بردارند و به تنهایی حکومت کنند و در این مقصد پیروان انگلیکان و مخصوصاً کشیشهای این مذهب را دستیار خود میدیدند و بنا بر این میخواستند مذهب انگلیکان را بر تمام مردم انگلستان تحمیل کنند تا طبقه رعایای با وفائی پیدا کنند اما هیچک از این دو سلطان اعتبار و اهمیتی را که بتوانند چنین

مقصودی بزرگ را پیش ببرند نداشتند بنا براین همینکه بعادات و رسوم پیشین یعنی مشروطیت انگلیس و تعصبات مذهبی بر خوردند ناچار سرچشمه انقلابات باز شد و يك قرون تمام مردم انگلستان را بخود مشغول داشت. چنانکه گروهی از مردم انگلیس را از حیث عقاید سیاسی و مذهبی بزحمت انداخت که ناچار ترك وطن گفته و بامریکای شمالی مهاجرت کردند.

انقلاب در زمان ژاك اول شروع شد. انقلابات
 انقلاب زمان ژاك بیشتر صورت مذهبی داشت چنانکه
 کاتولیکها در ۱۶۰۵ مخفیانه چند چابك باروت
 زیر طالار مسجد جا داده بودند که وقتی ژاك
 بافتتاح پارلمان مشغول است آنرا محترق سازند تا شاه و خانواده سلطنتی
 و لردها و نمایندگان مجلس آتش بگیرند این کنکاش کشف گردید و
 بجائی نرسید ولی انقلاب واقعی زمان شارل اول بروز کرد این
 پادشاه میل باستبداد داشت و آزادی ملت انگلیس را احترام نمیگذاشت
 چنانکه چندین مرتبه پارلمان را منحل ساخت و مدت یازده سال تقریباً
 باستبداد سلطنت کرد ولی چون برای مخارج دولتی و جنگها آخر الامر
 احتیاج پول پیدا کرد مجبور گردید در سنه ۱۶۴۰ پارلمان را دعوت
 نماید بازمان مدت ۱۳ سال دایر بود و معروف بپارلمان طولانی گردید
 پارلمان وزرای شارل اول را که در غیبت پارلمان صاحب اختیار بودند
 توقیف کرد عاقبت پارلمان با شاه هم بنای کشمکش را گذاشت و شاه
 مصمم بانحلال پارلمان شد اهالی شهر لندن که از این امر مطلع شدند
 هیجان مسلحانه کرده و شاه از لندن فرار نمود (۱۶۴۲) فرار شاه

موجب یکرشته جنگهای داخلی گردید زیرا شاه در اطراف تهیه
 قوه میکرد و اتصالاً با ملیون می جنگید عاقبت ملت در (۱۶۴۷)
 انقلاب شدیدی بر پا کرد و شارل اول گرفتار و تحت محاکمه در
 آمد و بجرم «ستمکاری» خیانت «آدم کشی و دشمنی با مملکت»
 محکوم بقتل شد (۱۶۴۹). بعد از قتل شاه حکومت انگلیس تبدیل
 بصورت جمهوری گردید مجلس اعیان (لردها) از میان رفت و قوه
 مجریه با مجلس چهل و یک نفری شد که اجزاء آنرا مجلس ملی انتخاب
 نمود حکومت جمهوری انگلستان چهار سال طول کشید و کار
 عمده این حکومت که از مردان وطن پرست و تند تر کیب یافته بود
 تصویب قانون کشتیها بود که بموجب آن مال التجاره هائیکه بانگلستان
 حمل میشد میباید در کشتیهای انگلیسی باشد قدرت بحری انگلیس
 ناشی از این قانون است یکی از اعضاء مجلس چهل و يك نفری
 کرمول (۱) نام داشت که در انقلابات نفوذی تحصیل کرده بود از
 طرف دیگر چون دوره پارلمان طولانی بسیار طول کشید و قنون و
 سرداران نیز از این پارلمان ناراضی بودند صاحب منصبان با کرمول
 که از بر حرفی نمایندگان مجلس بستوه آمده بود قرار کودتائی
 دادند که پارلمان را منحل سازند کرمول در ۱۶۵۳ مجلس را منحل
 کرده و بر در عمارت آن نوشت «این خانه اجاره داده میشود» باین
 ترتیب کرمول در انگلستان صاحب اختیار مطلق گردید در زمان
 تسلط کرمول حکومت انگلیس در حقیقت نظامی شد. کرمول در
 سیاست خارجی نیز پیشرفت هائی نمود مستعمرات انگلیس را توسعه

داد و در ۱۶۵۸ در گذشت. ملت انگلیس سر بشورش برداشتند و از طرف دیگر ترتیب آزادی و مشروطیتی داده بود تا بحکومت نظامی را نیاورد و دو سال بعد از مرگ کرمول حکومت نظامی را و ژگون و خانواده استوارت (۱) را که مدتی در تبعید بودند دوباره بهسلطنت خود پذیرفت (۱۶۶۰). اما بجلوس پادشاهان خوانواده استوارت مجدداً اختلافات مذهبی بروز و مقدمات انقلابات نمایان شد. چه پادشاهان این دوره نتوانستند تمایل سیاسی مردم را انجام و از کشمکشهای مذهبی جلوگیری کنند بلکه خود بر این اختلافات افزودند. شارل دوم (۱۶۶۰ - ۱۶۸۵) که بلافاصله پس از سقوط حکومت نظامی بهسلطنت رسید بالوئی چهاردهم پادشاه فرانسه پیوست و با پروتستانهای هلاند بجنک پرداخت و مدتی هم باستبداد و بدون کمک پارلمان سلطنت کرد. در دوره ژاک دوم (۱۶۸۵ تا ۱۶۷۸) اختلافات مذهبی قوت گرفت. چه این پادشاه کاتولیکی مذهب بود طبقه پروتستانها و پیروان مذهب انگلیکان با وی نشر خوشی نداشتند اما چون ماری (۲) وارث این پادشاه پروتستانی مذهب و باز دواج گیوم در انژ (۳) پادشاه هلند که وی نیز پروتستان بود درآمده بود پروتستانهای انگلیس بامید سلطنت رسیدن ماری سلطنت ژاک را تحمیل میکردند اما همینکه ژاک دوم از زن کاتولیک ایتالیائی خود پسری آورد (۱۶۸۸) این امید مبدل بیأس گردید و ناچار پروتستانهای انگلیس تهیه انقلابی دیدند که سلطنت ژاک دوم را واکون سازند و برای رسیدن بمقصود گیوم در انژ را نه خود را آماده اشکار ساخته بود بکمک طلبیدند از یک

طرف پروتستانهای انگلیس سر بشورش برداشتند و از طرف دیگر گیوم در انژ با ماری زنش وارد انگلستان شدند ژاک از پایتخت فرار کرد و سلطنت انگلیس بدختر و داماد وی رسید (۱۶۸۸) گیوم در انژ در ابتدای استقرار سلطنت فرمانی باسم اعلان حقوق (۱) منتشر ساخت که به موجب آن اصول مشروطیت انگلیس با اساس محکم تری دوباره برقرار شده و کشمکشهای مذهبی هم که بیشتر محرك آن پروتستانها بودند بجلوس این پادشاه پروتستانی خاتمه پذیرفت.

باید دانست که در زمان سلطنت شارل دوم که کشمکشهای مذهبی آنرا محاصره کرده بود دو حزب در انگلستان ظهور رسید یکی حزب توری (۲) که نسبت بشاه وفادار مانده و افراد آن عموماً از درباریان و پیروانان مذهب انگلیکان و نجیب بودند. دسته دیگر طرفداران خلع شارل و آزادی ملی و مرکب از پروتستانها و اکثر طبقه متوسط و ویک (۳) نامیده میشدند. این دو حزب با همین اصول و عقاید در انگلستان باقی ماند و اکثریت در پارلمان گاهی نصیب این و گاهی با آن میشد.

گیوم در انژ باسم گیوم دوم باتفاق زنش بنام **سلطنت گیوم در انژ** ماری دوم سلطنت انگلیس را بدست گرفتند وقایع عمده دوره پادشاهی آنها در داخله تکمیل رژیم حکومت پارلمانی و سلب اختیارات از پادشاه و سلطنت اکس (۴) و انگلستان بوسیله فرمان اتحاد میباشد (۱۰۷۷) چه در این تاریخ اکس سلطنت جداگانه ای بشمار میرفت و دیگر

بسط معارف و علوم و ترقیات اقتصادی و در خارجه جنگ بالوئی چهاردهم پادشاه فرانسه که بفتح انگلیسها تمام و موجب توسعه مستعمرات و ترقی تجارت انگلیس گردید.

مستعمرات انگلیس در قرن هفدهم بتدریج فتوحات مستعمراتی توسعه یافت و انگلیسها با جنگ و یا با اعزام انگلیس در قرن هفدهم هیئت های اکتشافی در اقطار عالم مستملکات تازه ای بدست آوردند و چنانکه سابقاً اشاره گردید چون گروهی از انگلیسها از جنگهای مذهبی و اغتشاشات داخلی بستوه آمدند باطراف بنای مهاجرت را گذاشتند و چندین کوچ نشین انگلیسی تشکیل دادند و از اینراه هم بروست مستعمرات انگلیس در قرن هفدهم افزوده گشت، عمال و نمایندگی تجارتی انگلیسی از سال ۱۶۳۹ در شهر های مهم هندوستان تأسیس و دست بکار شدند و در جزایر آنتیل هم انگلیسها بسیاری از مستعمرات اسپانیارا ربودند و در ۱۶۶۴ ولایت نیویورک را در امریکای شمالی از چنگ هلندیها بدر آوردند.

کیوم سوم نیز بالوئی چهاردهم پادشاه معروف فرانسه جنگید و در نتیجه مستعمراتی در امریکا بدست آورد و باب جبل الطارق را هم از اسپانیوای ها گرفت، بر روی هم میتوان گفت انگلیسها در قرن هفدهم بر امریکای شمالی مسلط و راههای عمده دریائی را به دست گرفتند.

توسعه مستعمرات نشانه ترقیات نمایانی بود که ترقیات تجارتی در بحریه و تجارت انگلیس روی داده بود. قانون کشتی رانی که از یاد گارهای جمهوریت چهار ساله انگلیس بود بشدت تقویت و دنبال شد چنانکه تجارت با مستعمرات هم بکشتیهای انگلیسی انحصار یافت و قانونی گذشت که بیشتر امتعه مستعمرات هم منحصرأ بانگلاستان حمل شود تا بازار های تجارتی مستعمرات در دست خود انگلیسها بماند و اهالی مستعمرات با ملل دیگر سرو کاری پیدا نکنند. انگلیسها باینهم اکتفا نورزیده و بوسیله معاهدات تجارتی و سیاسی بازار های تازه ای بدست میاوردند چنانکه باتعهد نامه مخصوصی بازار تجارت مملکت پرتغال و برزیل (۱) را منحصر بخود ساختند در نتیجه جنگی که با اسپانیا کردند در تجارت قسمت عمده مستعمرات اسپانیا هم شریک شدند بیشتر این تجارتها در دست کمپانی های تجارتی انگلیس بود که بی مداخله دولت انگلیس در همه جا پیشرفت میکردند. مخصوصاً کمپانی هند شرقی که بصاحبان خود منافع بیشماری رساند. جمعیت لندن در این اوقات به يك کروزر رس زد و انبار بزرگ تجارتی اروپا شد. بانك انگلیس که در سال ۱۶۹۴ تأسیس شد برای پیشرفت کار کمپانی و اجار انگلیس کمک های گرانها میکرد.

در خانه وقایع عمده تاریخ انگلستان در قرن هفدهم این نکته هم باید گفته شود که در این قرن افکار و خیالات جدیدی در انگلستان ظاهر و دانشمندان نامدار بظهور رسیدند مانند نیوتن (۲) (۱۶۴۲)

تا ۱۷۲۷) که کاشف قانون ثقل و جاذبه عمومی است - و لوك (۱) عقاید تازه ای آورد که بعد ها فلاسفه قرن هیجدهم فرانسه آن را تکمیل کردند. در ابتدای قرن هیجدهم سلطنت به خانواده هانور (۲) رسید این قرن از دوره های مهمه

تاریخ انگلیس تاریخ انگلیس میباشد و سه امر مهم که امروز در قرن هیجدهم هم اساس حکومت و امپراطوری بریتانیا است

در آن پیشرفت نموده است اول تسخیر بهترین مستعمرات انگلیس که کانادا و هندوستان باشد که بالنتیجه بحریه و تجارت آن بر سایر دول برتری یافت و در همین قرن لوك (۳) ملاح بزرگ انگلیسی چندین بار اقیانوس کبیر را نور دید و بر بزرگ استرالیا را کشف و انگلستان بر قسمت بزرگ اقیانوسیه دست یافت (۱۷۸۷) و از اینرو اول دولت مستعمراتی روی زمین گردید. دوم استقرار حکومت پارلمانی و وزرای مسؤل و سلب اختیارات از شاه سوم جنبش اقتصادی و صنعتی مهم بوسیله توسعه صنایع ماشینی که انقلاب عظیمی در زندگانی دوره معاصر پدید آورد. امور مذکوره دست بهم داده و دولت انگلیس را از دول معظمه عالم گردانید. پس از بیان این مقدمه ینک وقایع عمده انگلستان در قرن هیجدهم ذکر میشود:

در کشمکشهای مذهبی که در قرن

استقرار خانواده هانور و هفدهم در انگلستان روی داد قانونی

سلطنت ژرژ اول و دوم تصویب شد که کاتولیکها در انگلستان

حق سلطنت ندارند بعد از مرگ ملکه

آن (۱) جانشین گیوم در اثر چون وارث وی کاتولیک بود نتوانست سلطنت برسد و تاج پادشاهی انگلیس به ژرژ اول امیر ناحیه هانور نواده ژاک اول منتقل گردید ۱۷۱۴. هانور از ولایات آلمان و این خانواده اصلا آلمانی بوده اند چنانکه ژرژ اول (۲) (۱۷۱۴-۱۷۲۷) نخستین

پادشاه این سلسله زبان انگلیسی را نمیدانست. چون ژرژ اول و دوم (۱۷۲۷ تا ۱۷۶۰) بامر سلطنت انگلیس علاقه نداشته و به اداره

ولایات هانور خود را مشغول ساخته بودند بتدریج اختیار امور دولتی بدست وزراء افتاده و چون پارلمان هم نفوذ سابق بلکه بیشتر از آنرا برای خود حفظ کرده بود وزراء بر حسب رأی پارلمان تغییر و تبدیل می یافتند و از همین وقت است که در انگلیس گفته شد: پادشاه سلطنت می کند اما حکومت نمیکند. حزب ویک و توری در این دوره اهمیت عمده یافتند چه پارلمان بدست آنها بود و یک ها چون مردمی صنعتگر و یا تاجر بودند طرفدار آزادی و صالح داخلی بودند و آزادیخواه خوانده میشدند اما حزب توری معتقد بود که اقتدار سلطنتی باید بیشتر شود و بر رسوم سابقه بسیار عقیده مند بودند چون حزب توری طرفدار خاندان قدیم سلطنت بود پادشاهان انگلیس از آنها رو بر گردان شده و وزرای خود را از حزب ویک که آزادی

خواهان باشند انتخاب مینمودند این دو حزب در موقع انتخابات پارلمان سخت میکوشیدند که نمایندگان آنها در پارلمان بیشتر باشد و از وزرای معروف آزادیخواهان در این دوره والپل (۳) میباشد که

۲۱ سال (۱۷۲۱-۱۷۴۲) صدارت داشت لیکن کار عمده از پیش نبرد و دیگر ویلیام پیت (۱) که صدارت وی چهار سال (۱۷۰۷ تا ۱۷۶۱) طول کشید ولی در این اندک مدت خدمات نمایانی به ملت خود کرد چنانکه احساسات ملی انگلیسها را بیدار و کانادا و هندوستان را از چنگ فرانسویها بیرون کشید و سیادت بحری و مستعمراتی انگلیس را قائم ساخت

ژرژ سوم (۱۷۶۰ تا ۱۸۲۹) بر خلاف دو پادشاه سلطنت ژرژ سوم گذشته سلطنت انگلستان دلبستگی تمام داشت و بنابراین در پی آن شد که اراده خود را در کارها دخیل سازد ولی چون میدانست از میان بردن پارلمان ممکن نیست و موجب انقلابات هولناک میشود بجانب حزب توری که طرفدار قدرت شاه بودند گرائید مگر بدست آنها پارلمانرا مطیع اراده خود سازد اما چون اکثریت پارلمان را ویکها تشکیل میدادند ژرژ سوم بر آن شد که جماعتی از نمایندگان آزادیخواه را نیز باعطای مناسب و دادن پول با خود همراه سازد و بنابراین از یکطرف بانتخاب کنندگان پول میداد که «دوستان شاه» را انتخاب کنند و از طرفی بانتخاب شدگان رشوه میداد که نسبت بوی وفادار مانند و چنان در این امر مراقبت داشت که چگونگی آراء نمایندگان را در هر جلسه نسبت بهر موضوع رسیدگی میکرد و موافقین خود را نوازش و مخالفین را آزار میرساند و در مواقعی که مسئله مهمی در پارلمان مطرح بود

شاه رأی نمایندگان را پیشکی و تقدماً میخرید چنانکه تنها برای یک جلسه ۲۵۰۰۰ لیره پول داد.

ژرژ بیدرنك وزرای آزادیخواه را از دستگاه وزرای ژرژ سوم خود دور ساخت و پس از چند بار تغییر در ۱۷۷۰ لرد نورث (۱) را که کاملاً مطیع اراده و فتایح سیاست او شاهانه بود بصدارت برگزید و او دوازده سال (۱۷۷۰ تا ۱۷۸۲) در این مهم باقی ماند.

سیاست شخصی و اقتدار جویانه ژرژ در خارجه نتایج بدی داد چنانکه مردم انارونی بشوریدند و استقلال یافتند و در داخله هم افکار عمومی با شاه به مخاصمه برخاست چنانکه ویلکز (۲) یکی از نمایندگان مجلس عوام روزنامه دائر کرد و در آن غالباً از روش شاه و وزرایش عیب گیری میکرد. وزراء حکم توقیف ویلکز را داد ولی قضاة وی را مستخاص ساخته و اهالی شهر لندن هم بهواخواهی ویلکز اجتماعات مهم تشکیل دادند و در ۱۷۶۸ بوکالت انتخابش کردند اما مجلس بنا بتقاضای شاه او را بهعضویت پذیرفت لیکن مردم باز ویرا انتخاب کردند و رد انتخاب ویلکز سه بار مکرر شد آخر الامر مجلس کسی را که از حوزه انتخابیه ویلکز در درجه دوم رأی داشت بهعضویت پذیرفت و دیگر برای انتخاب ویلکز در آن دوره پارلمان امیدی باقی نماند. اما اهالی لندن دست برنداشتند اجتماعات مهم بنام متینك (۳) بهواخواهی ویلکز برپا و او را به ریاست بلدیة شهر لندن که

عالیترین مشاغل شهر بود برگزیدند و در انتخابات دوره بعد باز ویرا بنمایندگی انتخاب کردند و مجلس هم که پافشاری مردم را دید او را پذیرفت و باین ترتیب عاقبت مردم بر شاه چیره گشتند.

از طرف دیگر لرد شانهام (۱) در مجلس لرد ها با طرز انتخابات مجلس عوام به مخالفت برخاست بسیاری از مردم نیز هواخواه اصلاح انتخابات مجلس عوام گشتند که دیگر وزراء نتوانند هر که را میخواهند برگزینند در این ضمن شکست دولت انگلیس از شورشیان اتازونی نیز قطعی شد و پارلمان دیگر نتوانست لرد نورث را روی کار نگهدارد و ناچار صدر اعظم تغییر کرد و بیت دوم نواده بیت اول بصدارت رسید و او چون هواخواه اصلاح انتخابات مجلس عوام بود اصلاحات عمده در انتخابات کرد و طرز انتخابات طبیعی شد و باین ترتیب بحران مشروطیت خاتمه یافت و تلاشهای ژرژ سوم باینکه اراده خود را به ملت انگلیس تحمیل کند بجائی نرسید.

جنگهای انگلیس با فرانسه در زمان انقلاب کبیر سیاست خارجی بیت دوم بوده است. در عصر این وزیر آزادی در امور صنعتی و تجارتی و سیاسی به ملت انگلیس عملا داده شد نتیجه آزادی تجارت و صنعت این شد که اوضاع اقتصادی انگلیس ترقیات نمایانی کرد و ازدول صنعتی و تجارتی درجه اول دنیا گردید چه در همین قرن بود که یک پارچه باف انگلیسی ماسوره ای دیگر اختراع کرد که پارچه بافی را بسیار آسان و سریع ساخت و مخترع دیگر انگلیسی در ۱۷۳۰ ماشین نخ ریزی را اختراع کرد و یک صنعتگر دیگر طریقه نوی

برای ذوب آهن بازغال سنگ بدست آورد و از این مجموعه صنعت نساجی و آهن سازی در انگلستان ترقیات عمده نمود.

در پایان تاریخ انگلستان در قرن هیجدهم باید گفت که در این قرن بیشتر جنگ ها و ستیزه های دول اروپائی بایکدیگر بر سر مستعمرات بوده است و چون دولت انگلیس بر مستعمرات و سیعی دست یافته بود ناچار در این محاربات خواه برای بدست آوردن مستعمرات تازه یا برای حفظ آنها دحالت میکرد انگلیسها در این قسمت بیشتر با فرانسویان رقابت میورزیدند و سرانجام با هم دست بگریبان شدند چنانکه انگلیسها فرانسویان را از کانادا و هندوستان راندند و فرانسویان هم شورشیان اتازونی را قوت بخشیده و با پول و قشون آتقدر شورشیان را کمک کردند تا این ناحیه بزرگ از چنگ انگلیسها بدر رفت و مستقل گردید (۱۷۸۳)

تاریخ انگلستان در قرن نوزدهم

در ابتدای قرن نوزدهم انگلستان در خارجیه کلیات وقایع اولین دولت مستعمراتی و تجارتی روی زمین گشته بود و بنابر این در مسائل مهم سیاسی و تجارتی عالم همه گونه مداخلات مؤثر میکرد. خاصه که در قرن نوزدهم اکثر ممالك اروپا که رقیب انگلستان بشمار میرفتند گرفتار انقلابات سخت داخلی بودند در صورتیکه در انگلستان آرامش برقرار و اگر اصلاحاتی هم در طرق حکومت ضرورت می یافت بتدریج و بمناسبت موقع بدون اینکه هیچگونه کشمکش روی

دهد انجام میشد. اقدامات و وقایع عمده ای که در این قرن در انگلستان روی داد یکی اصلاح طرز انتخابات بود که در سه کورت (۱۸۳۲ - ۱۸۶۷ - ۱۸۸۵) انجام و در نتیجه رأی عمومی برقرار شد و علاوه کانولیکهای انگلیس هم که تا این موقع از حق-وق سیاسی محروم بودند آزادی یافتند (۱۸۲۹). در قسمت امور اقتصادی انگلستان در قرن نوزدهم اصل آزادی تجارت را که باصطلاح اقتصادی معروف به «شرهای باز است» پذیرفت (۵۷۴۶ - ۳۸۶۰) و از این راه بر ترقی صنایع و توسعه تجارت خود بسی افزود

ژرژ سوم پادشاه انگلیس بواسطه کبر سن عقلش زائل گشت و از ۱۸۱۱ ژرژ چهارم ولیعهد وی بنام نایب السلطنه بساطت پرداخت و از ۱۸۲۰ رسماً پادشاه انگلستان شد ولی این پادشاه بواسطه ولخرجی و حرکات زشت دیگر

پادشاهان قرن
نوزدهم

طرف میل ملت نبود و در دوران پادشاهی خود با حزب طوری ساخت و جلو همه گونه اصلاحات را گرفت. اما گیوم چهارم (۱۸۳۰ - ۱۸۳۷) جانشین وی هوا خواه اصلاح طرز انتخابات بود آنقدر کوشید تا آنها بتصویب رساند *

نامدار ترین پادشاه انگلیس در قرون نوزدهم ملکه ویکتوریا نواده ژرژ سوم و جانشین گیوم چهارم است که ۶۴ سال (۱۸۳۷ - ۱۹۰۱) در انگلستان سلطنت با شکوهی کرد و عمده اصلاحات و وقایع مهمه تاریخ انگلیس در قرن نوزدهم در عصر این پادشاه رخ داده و ما اینک وقایع مذکوره را یکایک شرح میدهم *

طرز انتخابات انگلیس در قرن نوزدهم بر همان پایه که بیت دوم آنها ترتیب داد مانده و در نتیجه زمان انتخابات نمایندگان بدست ملاکین و مخصوصاً ملک داران درجه اول افتاده بود که در حوزه املاک خود هر که را

عیوب طریقه انتخابات
و قانون غلات

میخواستند بر میگزیدند و همواره اکثریت پارلمان با نمایندگان ملاکها بود و ملت انگلیس و مخصوصاً سکنه شهرها این ترتیب را خوش نداشتند و پیوسته در پی آن بودند که اصلاحاتی در طرز انتخابات پدید آورند در این ضمن قانونی باسم قانون غلات از مجلس گذشت (۱۸۱۴) که عیوب طریقه انتخابات را روشن ساخت. توضیح آنکه در دوره جنگهای دول اروپا با ناپلئون و محاصره انگلستان * غله خارجی با انگلستان نمی آمد و غلات ملاکین انگلیسی بقیمت گران بفروش میرفت و عایدات ملاکین پنج برابر گردید ولی وقتی ناپلئون از میان رفت و محاصره بری خانمه یافت غلات خارجی مثل سیل با انگلستان ریخته شد و قیمت گندم را تنزل فاحش داد این تنزل را ملاکین انگلیسی خوش نداشتند و لذا نمایندگان حزب توری که با خودشان ملک و یا دست نشانده ملاکین بودند بعجله قانونی باسم غلات از مجلس گذراندند که بموجب آن ورود گندم خارجی با انگلیس محدود شد و باز قیمت گندم بالا زده چنانکه کارگران این قانون را (قانون قحطی) نامیدند. در سال ۱۸۳۸ حاصل املاک انگلیس خراب شد و مردم بی نان بقصر و انبارهای ملاکین حمله بردند بعضی را کشتند

* رجوع بتاریخ فرانسه شود

و خانه بعضی دیگر را سوختند و برضد قانون غلات سخت قیام کردند و پس از هشت سال کشش و کوشش تشکیل متینک ها و اجتماعات و اتحاد ها و تأسیس جراید و مبارزات سخت در انتخابات و در پالمان سرانجام بقوت فصاحت و پافشاری ریشارد کبدن (۱) سر دسته آزادی خواهان و با کمک حزب توری بمقصد رسیدند و در ۱۸۴۴ قانون غلات را لغو کردند.

بمحض لغو قانون غلات میزاج زندگانی تنزل یافت و کارگران خشنود گشتند اما جماعت دیگری در انگلستان بودند که آزادی ورود برای تمام اجناس طلب بودند که

برقراری آزادی تجارت در انگلستان

هم قیمت اجناس در نتیجه رقابت تنزل یافته و هم صنعتگران انگلیسی در بهبودی و ارزان قیمتی اجناس خود کوشیده و موادی را که برای صنایع خود لازم دارند به آسانی از خارجه وارد کنند سر دسته این جماعت همان ریشارد کبدن سابق الذکر بود که در این راه بسیار کوشیده و هستی خود را در راه تبلیغ این مرام خرج کرد و سرانجام در ۱۸۴۸ بمقصد رسید و آزادی تجارت پایه سیاست اقتصادی انگلیس شد و نایبجی را که هوا خواهان این اصل انتظار داشتند بزودی ظاهر و صنایع و تجارت انگلیس ترقیات نمایانی کرد و برای احوال طبقه کارگر هم مفید واقع شد.

4-Richard Cobden

حزب ویک و نوری در جریان قرن نوزدهم تغییر اسم یافت و یکپا آزادیخواه (۱) و توری مسئله اجتماعی و ها حافظه کار (۲) خوانده شدند و در پارلمان تشکیل حزب کارگر گاهی این حزب و گاهی آن غالب میشد و حکومت را بدست می گرفت چنانکه کلا دستون (۳) سر دسته آزادیخواهان و

دیزرائلی (۴) قائد محافظه کاران که هر دو از سیاستمداران نامی انگلیس هستند هر یک مدتی صدارت انگلیس را بدست داشتند. اما از نیمه دوم قرن نوزدهم بعد بمناسبت ترقیات صنعتی و کثرت کارخانهها و توسعه روز افزون کارگران حزب سومی بنام حزب کارگر در انگلستان قدم بوجود نهاد که مرام آن وضع قوانین برای آسایش کارگران از قبیل تعیین حداکثر ساعات کار و حداقل مزد و بیمه کار و رعایت قواعد صحی در کارخانهها و جلوگیری از بیکاری و امثال آنست این حزب از سال ۱۸۷۵ که بحران اقتصادی در انگلستان بروز کرد و رو بتوسعه رفت و پارلمانها مجبور شدند قوانینی بنفع کارگران وضع کنند لیکن غلبه حقیقی در قرن بیستم وقوع یافت. انگلستان در ثلث اول قرن بیستم (۱۹۰۰ تا

تاریخ انگلستان
در ثلث اول
قرن بیستم

۱۹۳۰) نیز روش پیشین خود را در توسعه مستعمرات و ترقی صنایع و تجارت و ترقی حکومت ملی و پارلمانی دنبال کرد چنانکه مستعمرات ایندوات در این قرن تشکیل امپراطوری

وسیعی داد که از حیث وسعت برسی ملبون کیلومتر مربع و از لحاظ جمعیت بیش از سیصد و هفتاد ملیون جمعیت دارد یعنی خمس کره زمین و ربع جمعیت عالم را انگلیسها دارند. در قسمت بسط حکومت پارلمانی و توسعه حکومت ملی نیز حق رأی توسعه یافت چنانکه زنها هم در ۱۹۱۰ حق رأی دادن و وکیل شدن یافتند. پادشاهان این دوره عبارتند از ادوارد هفتم (۱۹۰۱ تا ۱۹۱۰) جانشین ملکه ویکتوریا و ژرژ پنجم پادشاه فعلی انگلیس این دو پادشاه عموماً ترتیبات پارلمانی سلطنت کردند مقدمات جنگ بین المللی در دوران پادشاهی ادوارد هفتم فراهم آمد و آتش جنگ در عهد ژرژ پنجم شعله ور شد و چون دشمن زورمند انگلیسها در این جنگ آلمانها بودند ژرژ پنجم اسم خاندان سلطنت را از هانور که کلمه آلمانی بوده و **ویندسر** (۱) تبدیل کرد. واقعه عمده این دوره از تاریخ انگلیس یکی جنگ بین المللی است که بعدها ذکر خواهیم کرد و دیگر استقلال ایرلند:

بطوریکه می دانیم جزیره ایرلند از جزایر

بزرگ و مجمع الجزایر بریتانیا است و از بدو

تأسیس دولت انگلیس جزو انگلستان بوده و

به همین مناسبت عنوان مملکت انگلیس همواره

دولت متحده بریتانیا بوده است اما اهالی ایرلند

از حیث عقاید مذهبی و اخلاق و عادات با مردم جزیره بریتانیای کبیر بسیار اختلاف داشتند و در باطن حکومت انگلیسها بی میل بودند مخصوصاً که کرمول املاک زارعین ایرلندی را ضبط کرده و از

این جهت فقر و پریشانی میان مردم ایرلند رایج شد در جریان قرن نوزدهم چندین بار ایرلندیها شورشهای سخت بر ضد انگلیسها کردند که شاید دولت مستقلی تشکیل دهند لیکن با اینکه در خود انگلستان هم جماعتی هوا خواه استقلال ایرلند بودند نتیجه مهمی نرسیدند و فقط در امور داخلی بایرلندیها اختیاراتی داده شد. اما همینکه جنگ بین المللی شروع شد باز ایرلندیها در مقام تحصیل استقلال برآمدند و از این حیث دولت انگلیس بسیار بو حشت افتاد چنانکه یک سپاه ۱۰۰.۰۰۰ نفر بایرلند گسیل داشت و حکومت نظامی را در آنجا برقرار نمود اما ایرلندیها آرام نمی نشستند و پیوسته زمامداران انگلیسی را بزحمت می انداختند عاقبت در ۱۹۲۲ استقلال داخلی بایرلند داده شد که ایرلند د'رای مجلس و هیئت وزرای مخصوصی باشد فقط نمایندگان پارلمان سوگند وفا داری نسبت بشاه انگلستان باند نمایند و در روابط خارجی هم مطیع سیاست انگلیسها باشند اما باز عده در ایرلند باین اندازه هم قانع نبوده و خواهان استقلال کامل بودند و مدت ده سال بتبلیغ مرام خود و تهیه مقدمات آن پرداختند تا عاقبت این جماعت در انتخابات مجلس ایرلند در ۱۹۳۲ اکثریت یافتند و رسماً استقلال کامل دولت ایرلند را اعلام و ازادای سوگند وفاداری امتناع جستند. دولت انگلیس هنوز با این مسئله مهم که حکم تجزیه انگلستان را دارد در زدد خورد است و امید دارد که با بسن مالیات های گزاف امتعه دولت آزاد ایرلند یعنی با فشار اقتصادی دو باره آنرا بانحاد خود در آورد.

فصل دوم

تاریخ فرانسه

مقدمه

ناحیه وسیع واقع میان رودخانه رن و بحرمانش و خلیج کاسکنی و جبال پیرنه را در قدیم الایام گال (۱) مینامیدند. در این ناحیه قبایل وحشی سکونت داشتند تا اینکه در قرن اول قبل از میلاد سزار سردار نامدار رومی این ناحیه را تسخیر و تمدن رومی را وارد آن ساخت و از مجموعه تمدن رومی و تمدن کم اهمیت سابق گال تمدن خاصی بوجود آمد که آنرا تمدن گالورومین (۲) می باشد در قرن چهاردهم میلادی که هجوم اقوام ژرمن به ممالک امپراطوری روم شروع شد چندین دسته از ژرمن ها که معروف ترین آن ها فرانکها بودند به گال هجوم بردند و پس از زد و خورد های بسیار در آنجا ساکن گشتند.

فرانکها که وحشی ترین قبایل ژرمن و مقیم گال بودند چون در دفعات متعدده در مقابل مهاجمین بگل مخصوصا در مقابل آتیلای رئیس قبایل هون بسختی مقاومت کردند بتدریج اشتهار و نفوذی تحصیل کردند.

تسلط فرانکها بر گال این مملکت را عود بحالت وحشیته داده تمدن گالورومین پایمال و یک زندگانی خشن و وحشیانه سرتاسر گال را فرا گرفت ولی چون فرانکها بزودی دیانت مسیح را پذیرفتند

1-Gaule 2-Golo.Romein

تنها کلیسا یعنی دایره مسیحیت پشتیبان تمدن بود. از این پس از قوم فرانک سلسله پادشاهان چندی با اسم مروونژین (۱) و کارولنژین (۲) و کاپتین (۳) بسطتت فرانسه رسیدند لیکن قدرت این پادشاهان بسیار محدود و منحصر باملاک خود بود و نجبا و بزرگان در حوزه املاک خویش همه گونه اختیارات داشتند باسامی و عناوین مختلف از قبیل ازدواج - تغییر مزرعه و غیره از رعایا مالیات می گرفتند و در حقیقت هر قسمت کوچک فرانسه پادشاهی داشت که بهوای نفس حکمرانی میکرد بعبارة اخری رژیمن فئودالتیه بکلی مملکت فرانسه را از قرن پنجم تا نیمه قرن چهاردهم در چنگال داشت و از این حیث اهالی فرانسه زندگانی بسیار ساده و سختی داشتند و برای اینکه از ستمکارهای اربابها رهائی یابند هوا خواه اقتدار شاه گشتند پادشاهان فرانسه هم آرام نمی نشستند و با هنرمندی مخصوص بوسایل مختلف املاک خود را توسعه بخشیده بر دایره نفوذ خویش میافزودند چنانکه بسیاری ملک خریدند و بعضی را بوسیله ازدواج با دختر ملاکین عمده ربودند و برخی را بزور ضبط کردند. چون پادشاهان انگلیس هم املاک وسیعی در فرانسه داشتند متجاوز از صد سال (۱۱۵۲ - ۱۲۵۹) پادشاهان فرانسه با آنها جنگیدند تا آن املاک را نیز بضبط خویش در آوردند و بطوریکه اشاره کردیم اهالی فرانسه هم قلباً مایل بافزایش قدرت شاه بودند بنا براین پادشاه فرانسه پس از هشتصد سال کشش و کوشش توانستند قطعات مختلفه مملکت را بزیر اقتدار خود در آورند. قدرت سلطنتی را استوار و نفوذ

1- Merovingiens 2- Carolingiens 3- Capétiens

انگلیسها را نیز از مملکت براندازند یعنی دولت فرانسه را تشکیل دهند (۱۳۲۸)

کلیات تاریخ فرانسه در پایان قرون وسطی

در آغاز تشکیل دولت فرانسه فیلیپ دو والوا

(۱) که از خاندان کاپسین بشمار میآید پادشاهی

فرانسه رسید و سلسله والوارا تشکیل داد این

سلسله از ۱۳۲۸ تا ۱۴۹۸ یعنی متجاوز از یک

قرن و نیم سلطنت کرد.

بطور کلی سلاطین والوا با اهمیت سلاطین کاپسین و دارای

آن سیاست و هنرمندی نبودند از هفت پادشاه این سلسله تنها دو نفر که

شارل پنجم و لوئی یازدهم باشند نسبتاً اهمیتی داشتند.

در مدت سلطنت والواها دو بحران خطرناک برای فرانسه پیش

آمد و هر یک از آنها نزدیک بود استقلال و تمامیت ارضی این

مملکت را که پادشاهان فرانسه بزحمت تهیه کرده بودند از میان ببرد.

یکی از آن وقایع خطرناک جنگهای صدساله دوم انگلستان میباشد.

این جنگها از ۱۳۳۷ تا ۱۴۵۳ امتداد داشته است.

در غالب این محاربات سلاطین فرانسه مغلوب میشدند و چیزی

نمانده بود که استقلال فرانسه از میان رفته و یکی از مستعمرات

انگلیس گردد. واقعه عمده زمان پنج سلطان اولیه والوا همین جنگ

های صد ساله میباشد.

حادثه خطرناک دیگر که هم سلاطین آخری سلسله والوا مصروف

بدان بود نزاع با خانواده بورگونی (۱) میباشد. در این منازعات

نزدیک بود مملکت فرانسه بکلی تجزیه شده قدرت سلطنتی نابود و

دولت مرکزی فرانسه از بین برود. و مسبب این کشاکش داخلی

در حقیقت بزرگان فرانسه بودند برای رجعت فئودالیت و ضعیف

ساختن قدرت سلطنتی می کوشیدند.

علت وقوع جنگهای صد ساله دعاوی پادشاهان

جنگهای صد ساله انگلیس رتخت و تاج فرانسه بمناسبت خویشاوندی

و علل و نتایج آن با سلسله سلاطین کاپسین بود رقابت و کینه

ورزی که از جنگهای صدساله اول نتیجه شده

بود نیز در وقوع محاربات فوق الذکر تاثیر داشته است جنگهای

صدساله دوم مجموعاً از حیث غلبه و شکست طرفین به چهار دوره

قسمت میشود. در دوره اول که بیست و سه سال مدت آن بود انگلستان

فاتح بوده و تمام مغرب فرانسه را مسخر نمودند ولی در دوره دوم

که یازده سال طول کشید شارل پنجم پادشاه فرانسه بکمک سرداران

خود کلیه ولایاتی را که بچنگ انگلیسها افتاده بود پس گرفت در دوره

سوم مجدداً دوره فتح انگلیسها است که در چهارده سال توانستند تمام

ولایات شمالی فرانسه را تصرف نمایند اما در دوره چهارم در حالیکه

بد بختی فرانسه به متتها درجه رسیده و چیزی نمانده بود که پاریس

نیز مسخر انگلیسها گردد قشون شارل هفتم پادشاه فرانسه به تهییج دختر

جوانی موسوم به ژاندارك (۱) فتوحات نمایانی کرده و انگلیسها را بتدریج از مملکت خود راندند و باین ترتیب جنگهای صدساله در سال ۱۴۵۳ که سال ختم دوره قرون وسطی و شروع تاریخ جدید است خاتمه یافت جنگهای صدساله مملکت فرانسه را خراب و بکلی ویرانه نمود تمام اهالی مملکت دچار عسرت شدیدی شدند و چون موجب این بد بختی عمومی فقط تجاوزات انگلیسها بچاك فرانسه بود لذا حس ملیت و وطنپرستی که نتیجه تنفر از بیگانگان است در ملت فرانسه تولید گردید و این بزرگترین نتیجه است که جنگ های صدساله برای فرانسویان داشته است.

تاریخ فرانسه در قرون جدید

سلطنت شال هشتم - لوئی دوازدهم - فرانسوای اول - هانری دوم
از سال ۱۴۹۴ تا ۱۵۵۹ دول اروپای غربی
نزاع بین خانواده سلطنتی فرانسه و اطیش یا جنگهای اروپا
دائماً در تحت سلاح و يك رشته جنگهایی مشغول بودند این سلسله جنگها غالباً بوسیله قرار نامه های متار که منقطع و پس از مدتی مجدداً شروع میشده است بطوریکه مجموع سنوات جنگ با مجموع سنوات متار که تقریباً مساوی است این محاربات در فرانسه با سلطنت سلاطین فوق الذکر

1- Jean d' arc

و در اطیش با امپراطوری شارلکن (۱) و پسرش فیلیپ و در انگلیس با سلطنت هانری هشتم مقارن بوده است علت اصلی این محاربات مکرر (۱۲ جنگ) دعاوی سلاطین فرانسه نسبت بحکومت دو شهر ناپل (۲) و میلان (۳) از بلاد ایتالیا بوده است ولی از ۱۵۱۹ به بعد این مسئله فقط بهانه جنگ و علت حقیقی آن قدرت و وسعت امپراطوری اطیش بوده است، زیرا در نتیجه میراثها، مواصاتها و از این قبیل امور شارلکن امپراطور اطیش وارث مملکت اسپانیا و ممالك وسیعی در اروپای مرکزی و جنوبی گردید این عظمت فوق العاده ملل اروپا و مخصوصاً ملت فرانسه را که محصور در متصرفات خانواده اطیش بود نسبت باستقلال خود هراسناك ساخته و موجب محاربات فوق الذکر گردید.

بنا بر این ایندوره از جنگها را میتوان بدو قسمت تقسیم نمود: قسمت اول از (۱۴۹۴ تا ۱۵۱۹) که بجنگ های ایشالیا موسوم است.

قسمت دوم از (۱۵۱۹ تا ۱۵۵۹) که تنها نزاع دولت مذکور نبوده بلکه طرفین در اروپا و حتی در آسیا برای خود متحدینی جستجو کرده و ائتلافهایی بر ضد یکدیگر تشکیل می دادند مثلاً دولت فرانسه با انگلیس و سلطان سلیمان عثمانی و امراء آلمان اتحاد نمود و دولت اطیش بعضی دول دیگر را وارد معرکه ساخت بهمین جهت است که این دوره از محاربات جنگهای اروپا نام دارد. هانری هشتم پادشاه انگلیس روش خاصی در این جنگها داشته است

1- Charles quint 2- Naples 3- Milan

باین معنی که هر وقت دولت فرانسه را فاتح میدید جزء متحدین اطریش میشد و در موقعیکه اطریش نزدیک بغلبه قطعی بود بدولت فرانسه می پیوست و در حقیقت توازنی را بین قوای طرفین طالب بوده است و از همین وقت است که دولت انگلیس شروع با اجرای سیاست موازنه در اروپا نمود و تا امروز هم آنرا دنبال کرده است.

عهد نامه کاتو کامبرزی و خاتمه جنگ

برای خاتمه دادن باین محاربات چندین ساله مذاکرات سیاسی بین طرفین در جریان بود عاقبت در ۱۵۵۹ بین دولت فرانسه و انگلیس و اطریش و اسپانیا معاهده صلح به اسم عهد نامه کاتو کامبرزی (۱) منعقد گردید بموجب این عهد نامه دولت فرانسه از دعاوی خود نسبت بشهرهای میلان و ناپل صرف نظر نموده و در مقابل سه شهر در اروپای مرکزی و بندر کاله (۲) که تا آنوقت تحت تصرف انگلیسها بود بفرانسه واگذار شد و در عوض پادشاه اسپانیا صاحب میلان و ناپل گردید. این معاهده گذشته از این که به یکدوره جنگ ها خاتمه داده اهمیت مخصوص دارد زیرا این عهد نامه نخستین عهد نامه ایست که دول عمده اروپا با سنجش مصالح سیاسی آن با یکدیگر بسته اند و از همین تاریخ است که فعالیت سیاسی دول اروپا شروع میشود.

جنگهای مذهبی در فرانسه

چهار سال بعد از صلح کاتو کامبرزی یعنی از ۱۵۶۳ باز فرانسه دچار یکرشته جنگهای داخلی سی ساله گردید. علت این جنگ ها اختلاف عقاید مذهبی بود که بتازگی در فرانسه ظاهر شده بود جمعی از فرانسویان اصلاحات لوتر (۱) و کالون (۲) را در مذهب مسیح پذیرفتند و پروتستان (۳) مذهب شدند جمع دیگر بقاعده قدیمه باقی ماندند و کاتولیک نامیده شدند کاتولیکها که غالباً سلاطین فرانسه نیز حامی آن ها بودند بوسایل متعدد اسباب زحمت پروتستانها شده و فجایعی را نسبت باین فرقه مرتکب میگرددند و این مسئله موجب بروز یکرشته جنگهای داخلی در فرانسه گردیده است. این منازعات مذهبی قدرت سلطنتی را ضعیف و مواقع خطرناکی را برای دولت فرانسه پیش آورده است جنگ های مذهبی در اواخر جنبه سیاسی نیز یافت زیرا از يك طرف فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا به کاتولیکها کمک میکرد و از طرف دیگر در ۱۵۸۹ وارث شرعی تخت و تاج فرانسه هانری چهارم از خانواده بوربون (۴) گردید چون این پادشاه پروتستان مذهب بود کاتولیکها هیجان شدیدی کرده و با دربار فرانسه شروع بمخاصمه نمودند آخر الامر هانری چهارم طریقه پروتستان را ترك گفت و بپرو طریقه کاتولیک شد و فرمانی نیز برای تامین آزادی پروتستانها در اجرای رسوم مذهبی به اسم فرمان نانت (۵) صادر کرد بطوریکه در آغاز قرن هفدهم این منازعات خاتمه پذیرفت.

جنگهای مذهبی فرانسه از مصائب
 اهلای فرانسه بشمار میرود چه فرانسه
 را بحال فقر و خرابی فوق العاده
 انداخت قدرت سلطنتی نیز و بزوال

میرفت یکی از معاصرین مینویسد: «ملت نه سلطان میخواست و نه نجبا
 و نه شاهزادگانرا» در ولایات حکام تقریباً مستقل شده و بحکومت
 مرکزی اعتنا نمینمودند و در صدد موروثی ساختن مشاغل خود
 بودند، غالب دهات غیر مسکون زارعین ترك زراعت کرده بودند
 سلاطینی که به اصلاح این اوضاع موفق شده و فرانسه را از فقر
 و بدبختی و خرابی نجات بخشیده و قدرت حکومت مرکزی را
 نیز پایه اول بر گردانند عبارت از هانری چهارم مؤسس خانواده
 بوربن و پسرش لوئی سیزدهم (۱۶۱۰ تا ۱۶۴۲) می باشند ولی
 هر دو پادشاه اصلاحات مملکتی را بدستیاری وزرای کاردانی شروع
 نمودند. وزیر هانری چهارم سوئی (۱) نام داشته سولی اوضاع
 مالیه را مرتب و برای رفع فقر عمومی در امر زراعت و صنعت و
 تجارت اقدامات مفیدی نمود و در حقیقت آثار خرابی و فقر را
 که از جنگهای سی ساله مذهبی نتیجه شده بود از بین برد.

چون پس از فوت هانری چهارم
 لوئی سیزدهم و ریشلیو
 لوئی سیزدهم صغیر بود مادرش
 موسوم به ماری دو مدیسی (۲) بعنوان
 نایب السلطنه زمام کار را بدست گرفت در عهد لوئی سیزدهم بزرگان

نسبت بحکومت مرکزی طغیان کردند و همچنین پروتستان های
 فرانسه قلاع محکمی بدست آورده داعیه استقلال داشتند ولی همینکه
 در ۱۶۲۴ ریشلیو (۱) که مردی مدبر و کاردان بود بوزارت رسید
 بتدبیر قلاع پروتستانها را تسخیر و تمام بزرگان یاغی را مطیع ساخت
 ریشلیو از بزرگان و سیاستمداران عصر خود بشمار و دستور سیاسی
 او چنین بوده است «درهم شکستن اقتدار پروتستانها ضعیف و
 مطیع نمودن بزرگان، و احیاء قدرت خارجی فرانسه» در امور
 خارجی ریشلیو برای مملکت فرانسه سیاستی بنام سیاست حدود
 طبیعی طرح کرده است باین معنی که حدود فرانسه از طرف مشرق هم
 طبیعی یعنی رودخانه رن باشد این دستور تا امروز هم از طرف حکومت
 های فرانسه دنبال شده است.

مقدمات استقرار سلطنت مستبده در فرانسه

ریشلیو برای جانشینی خود مازارن

(۲) را بلوئی سیزدهم توصیه نموده

لوئی سیزدهم نیز آنرا پذیرفت لیکن

هفت ماه دیگر در گذشت و سلطنت

بپسر پنجساله اش لوئی چهاردهم

رسید در دوره کودکی لوئی چهاردهم مجدداً مملکت فرانسه گرفتار
 اغتشاشات داخلی گردید این اغتشاشات بیشتر جنبه انقلاب داشت و
 منظور از آن جلوگیری از بسط قدرت فوق العاده سلطنت بود که
 ریشلیو بزحمت آن را تهیه دیده بود انقلابات این عصر به

فروند (۱) موسوم است و در فروند عمده بوقوع پیوسته است یکی فروند پارلمانها (محاکم قضائی فرانسه) که پارلمان پاریس و فقر عمومی محرك آن بود اغتشاش دیگر را بزرگان و نجبا سرکردگی کننده (۲) ایجاد نمودند که بفروند شاهزادگان موسوم است. در این موقع آن دتیش (۳) مادر لوئی چهاردهم نایب السلطنه بود و مازارن که وزیری مدبر و با کفایت بود هر دو فتنه را خوابانید نتیجه فروندها این شد که اگر استبداد و استقلال سلطنت بعضی موانع در پیش داشت آن موانع هم از میان رفت و استبداد سلطنت فرانسه بحد کمال رسید و در مقابل فقر عمومی در نقاطیکه گرفتار فروند شده بودند شدت یافت.

در ۱۶۶۱ مازارن در گذشت و لوئی چهاردهم ظهور سلطنت مطلقه که در این ایام بالغ شده بود زمام مملکت را بدست گرفته و بتمام درباریان گفت: «در آتیه خود من صدر اعظم خواهم بود» لوئی چهاردهم تا ۱۷۱۵ سلطنت کرده در زمان او قدرت سلطنت بمنتها درجه رسید و در مقابل اراده اش هیچگونه عایقی وجود نداشت بکلیه امور شخصاً رسیدگی میکرد بعدی که گفته است دولت منم معروفترین وزرای لوئی چهاردهم کابر (۴) میباشد این وزیر در امور مالیه دولتی خدمات زیادی بلوئی چهاردهم کرده است و کارخانجات متعدد بزرگ صنعتی در داخله مملکت تأسیس نموده و در امر تجارت و بحریه نیز اقدامات مؤثری کرده است لوئی چهاردهم در ۱۶۸۵ فرمان نانت را که راجع بازادی

1- Fronde 2- Condé 3- Anné d' autriche 4- Colbert

برتستانها بود نیز نسخ نمود و بعلاوه چون پایها به عادت سابق در امور داخلی فرانسه دخالت میکردند لوئی چهاردهم جلو مداخلات آنها را هم گرفت در عصر لوئی چهاردهم ادبیات و صنایع و علوم در فرانسه نیز ترقیات نمایانی کرد.

لوئی چهاردهم در توسعه سرحدات سیاست خارجی و جنگهای لوئی چهاردهم
فرانسه سعی بسیار نمود و چون هم مرد نظامی و هم سیاستمدارزبردستی بود بخوبی نیت خود را توانست

اجرا نماید در جنگ با اسپانیا لوئی بلژیک را بعنوان ارث عیالش گرفت و ۱۲ شهر فلاندر را نیز متصرف گردید قدرت فوق العاده لوئی چهاردهم غالب ملل اروپا را ترسانید. باین جهت ائتلافی مرکب از امپراطور آلمان و اطیش و پادشاه اسپانیا دانمارک و براندنبورک و هلند برضد او تشکیل گردید لوئی بامهارت فوق العاده در صف مخالفین خود تفاهت انداخت و بهر يك شرایط صلح مخصوص تحمیل نمود دولت انگلیس که سیاست موازنه را در اروپا طالب بود از نقوذ لوئی چهاردهم بوحشت افتاد و ائتلافی مرکب از امپراطور آلمان، دولت انگلیس، هلند، اسپانیا، پروس، سوئد یعنی تقریباً اروپا برضد لوئی چهاردهم تشکیل شد ولی دیپلماسی لوئی چهاردهم این مرتبه نیز در میان دشمنان فرانسه تفرقه انداخت و معاهده صلح ری شویک (۱) در ۱۶۹۷ خاتمه باین محاربات داد. لوئی در آخر عمر خیلی پیر و خسته شده بود باین جهت در جنگهای آخر سلطنتش

که معروف به جنگهای جانشینی اسپانی می باشد مغلوب گردید ولی
معاهده صلح چندان برخلاف میل او نبود.

ظهوره قدماء انقلاب
کبیر و سلطنت لوئی
۱۵ و ۱۶
لوئی چهاردهم در ۱۷۱۵ در گذشت و
سلطنت به لوئی پانزدهم نواده پنج ساله او
رسید. در دوره کوچکی لوئی پانزدهم دوک
در لئان نایب السلطنه بود و پس از بلوغ

مستقیماً شروع به سلطنت کرد ابتداء فلوری (۱) را بوزارت برگماشت
ولی بعد از آن بتدریج امور مملکت بدست معشوقه های سلطنتی
اقتدار و اراده شاه آلت اغراض درباریان گردید و چون از قدرت و
استبداد سلطنت استفاده های ناشایست میشد متدرجاً عیوب سلطنت
استبدادی بمردم معلوم گردید. و از بدبختیهای این دوره برای
فرانسویان از دست رفتن بهترین مستعمرات (قسمتی از هندوستان
و کانادا) آنها بود خلاصه بدبختیهای ایام سلطنت این پادشاه مقدمات
انقلاب بزرگی را فراهم ساخت. از مسائل مهمه داخلی یکی هرج
و مرج اوضاع مالیه و عدم تعادل بودجه دولتی بود زیرا مخارج
بیهوده دربار لوئی پانزدهم خیلی گزاف و با عایدات مالیه تناسبی
نداشت. بدو در ۱۷۵۰ پارلمان مخالفت شدیدی با سلطنت کردند و
مقدمات بروز انقلاب را فراهم نمودند.

لوئی پانزدهم در ۱۷۷۴ در گذشت و سلطنت
سلطنت لوئی شانزدهم بنواده اش لوئی شانزدهم رسید این پادشاه در
ابتدا بکمک تورگو (۲) وزیر با کفایتش

1-Fleury 2-Turgot

روش اصلاح طلبانه را پیش گرفت تورگو نخست بر آن شد که امور
مالی را بوسیله حذف مخارج بیهوده اصلاح نماید ولی در باریان و
شاهزادگان که از این اصلاح متضرر میشدند لوئی شانزدهم را به
عزل او مجبور ساختند در این بین دولت فرانسه مجبور بود در امریکا
یکمرتبه جنگهایی را تعقیب نماید مخارج این جنگ نیز بیودجه مخارج
سابق که از عهد لوئی پانزدهم مانده بود اضافه گشت و مملکت گرفتار
بحران شدید مالی گردید در آن ایام ملت فرانسه بسه طبقه تقسیم
میشد اول نجباء که همان بزرگان مملکت و درباریان بودند. این
طبقه امتیازات مخصوصی داشتند و در تأدیه مالیات شرکت نمیکردند
یعنی از فواید مملکت و دولت کاملاً بهره مند و در مخارج و مصائب آن
بهیچوجه شرکت نداشتند دوم روحانیون که آنها هم مثل نجباء از
طبقات ممتاز بودند سوم طبقه سوم که تمام سنگینی بار مالیاتها و تولید
ثروت یعنی کار کردن و حفظ امنیت و حضور در صفوف جنگ و
ساختن راهها و امثال آن بردوش آنها بود و از طرفی فشار استبداد
سلطنت بیشتر بر این طبقه وارد می آمد. از قدیم الایام رسم چنان بود
که هر وقت پادشاهان فرانسه بمشکلات سخت مالی بر میخوردند مجلسی
بنام اتانژرو (۱) از نمایندگان طبقات سه گانه دعوت میکردند و از
آن مجلس در رفع مشکلات کمک میخواستند. اتانژرو هم که بیشتر
نمایندگان بزرگان و روحانیون در آن ذینفوذ بودند مالیات تازه ای
را وضع و متفرق میگردد: لوئی شانزدهم نیز وقتی بمشکلات مالی
برخورد در صدد برآمد که اتانژرو را تشکیل داده و از آن مجلس

در رفع بحران مالی استمداد نماید، این مجلس در ماه مه ۱۷۸۹ تشکیل و انقلاب فرانسه از آن خارج شد.

شروع دوره معاصر

انقلاب فرانسه در آن واحد برضد دو امر ظاهر شدیکی بقایای رژیم فئودالیه که موجب تحمیلات سنگینی از طرف نجباء و روحانیون بطبقه سوم شده بود باین معنی که ولایات فرانسه با یک قانون و رسم اداره نمیشدند بلکه هر ولایت تربیات مخصوص بخود داشت و ملاکین عمده بعبادت ایام قرون وسطی انواع تحمیلات خصوصی (غیر از مالیاتهای دولتی) بر عایا وارد می ساختند، دیگر استبداد سخت سلطنت، علت بروز انقلاب یکی حس آزادی طلبی بود که سرشته اروپائیان می باشد و دیگر بسط علوم و ادبیات و مخصوصاً نشر افکار فلاسفه بزرگ قرن هجدهم روسو (۱) و منتسکیو (۲) که هوا خواه حکومت ملی بودند این امور مردم را متوجه عیوب سلطنت مستبد نموده فساد دربار و تحمیلات سنگینی مالیاتی نیز مایه انقلاب را پرورش داده بود، بطور کلی علاوه بر معایب دیگر دواصل مهم در فرانسه وجود نداشت یکی آزادی و دیگر مساوات زیرا گذشته از اینکه مردم در امور مملکتی و حتی زندگانی شخصی خود صاحب اختیار نبودند بین طبقات سه گانه نیز مساوات برقرار نبود، طبقه نجباء و روحانیون نسبت بطبقه سوم (که عده آنها متجاوز

از دوثلث ملت فرانسه بود) امتیازات زیادی داشتند بنا براین مملکت فرانسه مقارن شروع بانقلاب فاقد امور ذیل بوده است: اتحاد ملی، انتظام ادارات دولتی و امور مالی و آزادی این امور باضافه انعکاس مشروطیت انگلیس در فرانسه موجبات حقیقی تولید انقلاب بود.

نمایندگان طبقات سه گانه بطوریکه قبلاً اشاره

کرده ایم انتخاب و در قصر ورسای (۱)

تشکیل انانژرو

مجمع شدند مطابق رسوم قدیمه مقرر بود که

آراء طبقاتی باشد باین معنی که در هر امری

نمایندگان طبقات سه گانه هر دسته علیحده مشورت کرده و تصمیمی اتخاذ نمایند و از ترکیب این سه تصمیم نتیجه رأی انانژرو معلوم میشد نمایندگان طبقه سوم در موقع شروع بکار از ورود باطاق مخصوص خود امتناع کرده و گفتند مادامیکه نمایندگان دو طبقه دیگر بما ملحق نشده و شروع بکار نکنیم از رسیدگی باعتبار نامه خودداری خواهیم نمود زیرا نمایندگان طبقه سوم می دانستند که اگر حاضر شوند بترتیب سابق کار کنند باز در هر امر دو رأی را بزرگان و روحانیون خواهند داشت و در نتیجه باز مقاصد دربار پیشرفت خواهد کرد از همین جا کشمکش شروع شد روز دیگر درباریان برای تزئین مجلس جهت ورود شاه درب تالار جلسه را بستند نمایندگان طبقه سوم هم بتالار دیگری که مخصوص بازی بود وارد شده و نطقهای شدید ایراد نموده و قسم یاد کردند که تا برای مملکت فرانسه

قانون اساسی نویسند متفرق نگردند لوئی شانزدهم امر بتفرقه نمایندگان نمود لیکن و کلاء مقاومت کرده دولت هم جرئت مخالفت با آنها را ننمود. یکی از ناطقین در جواب پیغام شاه که امر بتفرقه نمایندگان داده بود گفت «تصور میکنم ملت مجتمع نمیتواند دریافت حکم کند» **میرابو** (۲) از ناطقین مشهور انقلاب بحامل پیغام سلطنتی گفته بود:

«بروید به آقای خود بگوئید که ما بر حسب اراده ملت اینجا جمع شده ایم»



میرابو

و جز با قوه سرنیزه متفرق نخواهیم شد» اکثر نمایندگان طبقه اشراف و روحانیون از شرکت با نمایندگان طبقه سوم خود داری

نمودند لیکن نمایندگان طبقه سوم باین اعتبار که نماینده طبقه اکثریت ملت هستند هیئت خود را **مجلس ملی** نام نهادند و آتازنرو را منحل ساختند و در ضمن قانونی وضع کردند که هیچیک از افراد ملت فرانسه نباید مالیات بدولت بدهد مگر بعد از تصویب مجلس ملی چند روز بعد مجلس ملی شروع بنوشتن قانون اساسی کرده عنوان **مجلس مؤسسان** بخود گرفت و در مدت دو سال قانون اساسی برای فرانسه مرتب نمود در ضمن این دو سال اهالی پاریس هیجانهای شدید کرده و اهالی ولایات هم انقلابات سختی بر پا نمودند. نتیجه انقلابات ولایات از میان رفتن کلیه آثار فئودالیت بود اهالی پاریس نیز قلعه باحتیل (۱) را که از قلاع فوق العاده محکم شهر پاریس و محبس عظیم و مخوف سلاطین مستبده فرانسه بود با هیجانی عظیم خراب کرده و آنرا با خاک یکسان ساختند. در این ایام لوئی شانزدهم قصد فرار کرد لیکن اهالی پاریس ملتفت شدند او را گرفته تحت الحفظ بپاریس رجعت دادند چون مقام سلطنت در توقیف ماند مجلس مؤسسان مجبور شد که قوه مجریه را اداره کنند. توقیف شاه و معطل ماندن مقام سلطنت بعضی آزادی طلبان را بخيال جمهوری انداخت.

قانون اساسی

قانونی را که مجلس مؤسسان نوشت معروف به قانون اساسی ۱۷۹۱ میباشد بموجب این قانون قوه مقننه و مجریه و قضائیه از یکدیگر تفکیک شدند. شاه حق انفصال مجلس را نداشت فقط

میتوانست اجرای بعضی قوانین را مدتی بتعویق بیندازد. این قانون

اسامی در مقدمه کلیاتی داشت موسوم به اعلان حقوق بشر که عبارت از آزادی و مساوات و حکومت ملی بود در باب امضای قانون اساسی بالوئی ۱۶ که در توقیف بود گفتگو شد و چون بقبول آن تن در نداد مجلس مؤسسان مجدداً او را بسلطنت برقرار کرد.



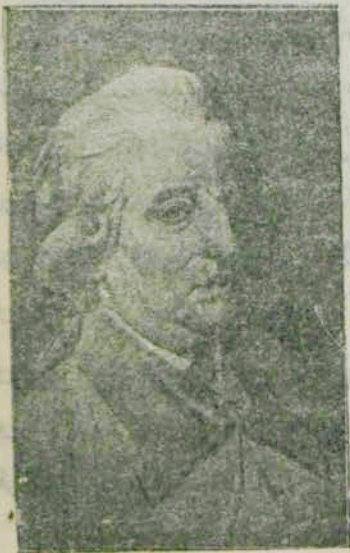
هجوم اهالی پاریس بجانب قصر ورسای

انائزرو اصلاً برای رفع بحران مالی تشکیل شده بود باینجهت نمایندگان مجلس مؤسسان تدبیرهای مالی برای اعاده اعتبار دولت اندیشیدند و آن این بود که کلیه املاک موقوفه مذهبی از طرف دولت ضبط و باعتبار آن املاک بلیطهایی باسم آسینیا (۱) که لفظ

1 - Assignat

اسکناس هم از آن مشتق است چاپ کرده بین مردم منتشر نمایند از این راه قروض دولت پرداخته شد ولی اوضاع مالی تنظیم نیافت بلکه از زمان سابق هم خرابتر گردید بعد از مجلس مؤسسان مجلس مقننه تشکیل شد در این اوقات عموم احزاب سیاسی طرفدار جنگ با دولت خارجی گردیدند آخر الامر بقصوب مجلس مقننه بدولت اطیش که به انقلاب فرانسه بدیده بد می نگریست اعلان جنگ دادند در ضمن معلوم شد که لوئی ۱۶ مخفیانه با دربار اطیش روابطی داشته و اسباب شکست فرانسویان را فراهم می آورد بنا براین در روزدهم اوت ۱۷۹۳ اهالی پاریس شورش کرده و بقصر سلطنتی حمله نمودند لوئی ۱۶ از بیم جان بمجلس مقننه پناه برد شورشیان وارد مجلس شده

و نمایندگان را مجبور بخلع پادشاه ساختند در ضمن غارت قصر سلطنتی بعضی اسناد بدست آمد که معلوم میکرد جمعی از نمایندگان و اشخاص متفرقه با دربار ارتباطی داشته اند باینجهت عده کثیری از مردم را بتهمت رابطه با دربار توقیف و یکی از روزنامه نویسان موسوم به مارا با مقالات مهیج وتند مردم را بکشتن آنها تحریک نموده انقلابیون دست بکار گشتار



لوئی شانزدهم

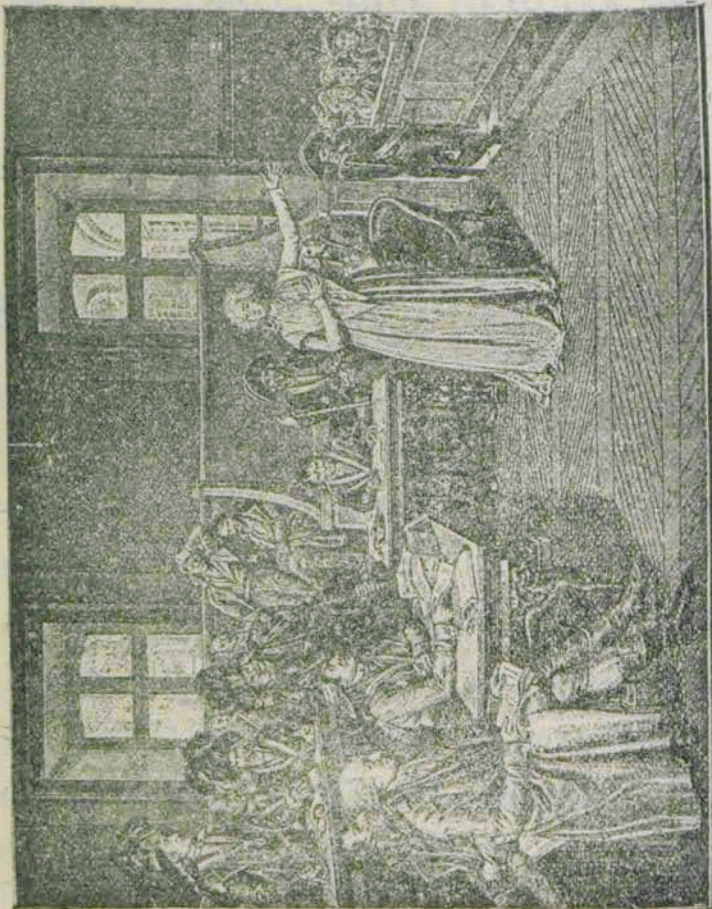
گشتند و چند روزی این اوضاع ادامه داشت.

اعلام جمهوری
و قتل
لوئی شانزدهم

چون مجلس مقننه برای تعیین تکلیف
شاه و حکومت قطعی مملکت صلاحیت
نداشت منحل و مجلس دیگری بنام
کنوانسیون (۱) که در حقیقت مجلس
مؤسسان دوم میباشد تشکیل گردید،

دوره این مجلس سه سال بود ولی در این مدت مجلس گرفتار هیجانات
سخت و حکومت دست انقلابیون بود کنوانسیون مجبور شد لوئی ۱۶
و خانواده اش را از سلطنت بطور قطعی خلع و جمهوری را اعلام
نماید اما انقلابیون باینهم اکتفا نکرده خواستار محاکمه لوئی ۱۶
گشتند این محاکمه منتهی بقتل شاه گردید و این امر عموم سلاطین
اروپا را بضدیت با حکومت جدید فرانسه تحریک نمود. مملکت بحال
شورش و هرج و مرج غریبی افتاد در مرکز مملکت آدم کشی و
اسباب چینی بر ضد یکدیگر امر رایجی شده بود این ایام معروف به
دوره وحشت (۲) می باشد سرکردگان عمده انقلاب که در پاریس
در حقیقت قتل عام کردند دانتون (۳) و ریسپیر (۴) و مارا بودند
خلاصه در مملکت حکومت انقلابی تشکیل و دو کمیته از آن منشعب
شد یکی باسم کمیته نجات ملی که مأمور تنظیم روابط خارجی فرانسه
و رسیدگی بامور جنگ بود و دیگری کمیته تأمین عمومی که مأمور تقشیش
و محاکمه اشخاص مظنون بمخالفت با جمهوری بود رژیم جمهوری
فرانسه باین ترتیب شد که يك هیئت پنج نفری باسم دیرکتوار (۵)

1 Convention 2 Terror 3 Danton 4 Robespierre
5 Directoire



محکمه انقلابی در دوره مجلس کنوانسیون

یعنی هیئت مدیره قائم مقام رئیس جمهوری باشد وزراء از طرف هیئت مدیره تعیین میشد و قوه مقننه هم با دو مجلس بود کنوانسیون باصلاحات دیگری از قبیل توحید اوزان و مقادیر و تکمیل و بسط معارف مملکت و تأسیس مدارس ابتدائی و متوسطه و عالیہ اقدام نمود.

انقلاب فرانسه تولید اضطرابی در خاطر پادشاهان اروپا کرد بعضی اختلافات دیگر نیز بین دولت فرانسه و دولت آلمان و اتریش پیش آمد که لاینحل مانده و منجر بجنک گردید دولت پروس سرداران پروس موسوم به دوک دورنسویک (۱) فرمانده کل قشون مخالفین فرانسه شد قشون اتریش داخل فرانسه گردید و در این ایام سردار پروسی هم به آنها ملحق و متفقاً حمله پاریس کردند. این امر تولید وحشت و اضطراب سختی در ملیون فرانسه کرد عاقبت دوموریه (۲) بفرمانده قشون فرانسه در محلی موسوم به والمی (۳) قشون دشمن را شکست داد و فرانسه از این خطر فوری رهید بعد از آن دوموریه به بلژیک حمله برد و بندر آنورس (۴) بتصرف فرانسویها درآمد چون بندر آنورس مقابل بکرشته از بنادر انگلیس بود و از لحاظ نظامی اهمیت خاصی داشت دولت انگلیس دول اروپا را بضدیت با حکومت جدید فرانسه برانگیخت و اولین اتحادیه باسم هیئت اتحادیه اول برضد دولت فرانسه تشکیل گردید در ابتداء امر فرانسویان همه جا مغلوب میشدند و قشون دشمن نزدیک به پاریس

شد کنوانسیون اعلان کرد وطن در خطر است و قشون گبری عمومی بعمل آمده و ۷۵۰ هزار نفر با شور و وطنپرستی تحت سلاح رفته بعیدانهای جنک شتافتند سرانجام سپاهیان فرانسه فاتح گردیده و دو مرتبه بلژیک را گرفتند عده از دول اروپا با فرانسویان صلح کردند ولی جنک با انگلیس و اتریش ادامه داشت در این موقع فرانسویان طرحی در نظر گرفتند که سه اردو از سه طرف متوجه خاک اتریش کرده و پس از الحاق بیکدیگر وین پایتخت اتریش را تحت محاصره در آورند جنگهای انقلاب صاحبمنصبان جوان رشیدی برای فرانسه تربیت کرده بود که مشهورترین آنها هس (۱) و ناپلئون بناپارت (۲) میباشند که در این سه اردو فرماندهی و مأموریت یافتند بناپارت مأمور قشون ایتالیا شد و طرح خاصی را در نظر گرفته بود. باین معنی که سرعت حرکت و غافل گیر کردن دشمن را بدل کثرت جمعیت قرار داده و باین ترتیب خود را بچند فرسخی وینه رسانید. خبر فتوحات ناپلئون در پاریس شوق و شغف عمومی راه انداخت اتریشی ها از ناپلئون مهلت خواستند ناپلئون با اختیار شخصی صلح قطعی را منعقد کرد بموجب این صلح بلژیک بفرانسه واگذار شد و سرحد غربی فرانسه هم رود رن گردید یعنی سیاست حدود طبیعی اجرا گشت. جمهوری کوچکی از متصرفات اتریش در شمال ایتالیا تأسیس گردید در ازاء بدولت اتریش جمهوری و نیز واگذار گشت.

این صلح معروف بصلح کامیو فوریه (۳) و در ۱۷۹۷ بسته شده است غائله اتریش باین ترتیب رفع شد ولی ناپلئون برای تهدید انگلستان در صدد دست اندازی به هندوستان برآمد باینجهت

لشکر بمصر کشیده در بندر ابوخیر پیاده شد و پس از جنگ سختی که معروف بـ جنگ اهرام است در ۱۷۹۸ عثمانی ها را مغلوب و آن مملکت را مسخر نمود در این جنگ ناپلئون با فصاحت جنگی مخصوص قشون خود را تهییج نمود و گفت : (چهل قرن است این اهرام نظر دارند تا بینند امروز شما چه میکنید) ولی نلسن (۱) امیر البحر انگلیس تمام قوای بحری فرانسه را در بندر ابوخیر گرفتار کرده و معدوم نمود در این ایام اوضاع داخلی فرانسه خراب و هیئت مدیره کاری از پیش نمیرد عاقبت یکی از اعضاء این هیئت معتقد شد که وضع حکومت باید تغییر کرده و اوضاع بقدرت یک نفر سردار منظم گردد باین جهت مخفیانه ناپلئون را از مصر طلبید. ناپلئون وارد فرانسه شده جمعی را با خیالات خود همراه کرد و چون مجلس با او شروع بمخالفت نمود به نظامیان امر داد که نمایندگان را از مجلس بیرون کنند این مسئله معروف بـ کودتای نوزدهم برور می باشد باین ترتیب ناپلئون در فرانسه صاحب اختیار مطلق گردید هیئت مدیره منقصل وقوه مجریه بدست سه نفر قونسول افتاد که یکی از آنها ناپلئون بود این دوره معروف بدوره قنسولی می باشد و در این مدت ناپلئون که دو قنسول دیگر راجت الشعاع قرار داده بود قوانین اساسی و سایر قوانین را تغییرات زیادی داده و تشکیلات جدیدی در ادارت فرانسه برقرار نمود طرفداران خانواده بوربان دسته بندی مخفیانی **دوره ابراطوری** برضد ناپلئون نمودند این مسئله مکشوف شد و جمعی از شاهزاده گان مقتول و یا تبعید گردیدند



ناپلئون بناپارت در دوره قنسولی

یکی از اعضاء مجلس سنا گفت باید از طرف ملت نسبت بنابلیئون قدر شناسی شود. مجلس ملی پیشنهاد کرد که بنابلیئون عنوان امپراطوری داده و این مقام را در خانواده او ارثی نمایند این قضیه به آراء عمومی مراجعه شده و با سه میلیون و پانصد هزار رأی موافق در مقابل سه هزار رأی مخالف پذیرفته گردید و نابلیئون تاجگذاری باشکوهی در پاریس کرد و شخصاً در سنه ۱۸۰۴ تاج امپراطوری را بر سر گذارد در دوره امپراطوری نیز اصلاحات مهمه در امور معارف و مالیه و غیره نمود مدارس متوسط تبدیل بمدارس نظام گردید تدریس تاریخ و فلسفه از پروگرام حذف شد و یکدوره مجموعه قوانین باسم که (۱) مدون گردید.

پیشرفت های مهم نابلیئون در امور داخلی و زبردستی های نظامی او مجدداً دول اروپا را تحریک بضدیت باوی نمود این مرتبه نیز دولت انگلیس در ضدیت با دولت فرانسه پیشقدم و چندین اتحادیه علاوه بر اتحاد های سابق برضد دولت فرانسه تشکیل شد و چون دو هیئت اتحادیه قبل از امپراطوری بادولت فرانسه وارد جنگ شده بود ما اولین هیئت بعد از امپراطوری را هیئت اتحادیه سوم مینامیم در این اتحادیه دولت انگلیس و روس و اطریش که هر یک بجهتی مخصوص از نابلیئون رنجیده بودند شرکت کردند.

نابلیئون با سرعت شگفت انگیزی مقابل قشون دشمن شتافت و در استرلیتز (۲) قوای دشمن را شکست داد و عقد صلحی موسوم

به صلح بر سبورک منعقد گردیده و دولت فرانسه صاحب ولایات جدیدی شد (۱۸۰۵) ولی نابلیئون در جنگ بحری با انگلیسها شکست خورد این جنگ در نزدیکی ترافالگار (۱) از دماغه های اسپانیا واقع شده و بزرگترین جنگ بحری بوده است که تا آنروز وقوع یافت در این جنگ نلسن امیر البحر انگلیس کشته شد ولی انگلیسها فتح کرده و در دریا های اروپا صاحب اختیار مطلق گردیدند.

در این اتحادیه انگلیس سعی کرد دولت

پروس را که دارای بهترین قشون بری

بود برضد فرانسه وارد معرکه کند و با

سیاستی که خود نابلیئون هم متوجه آن نبود

نابلیئون را وارد کرد که به فردریک گیوم پادشاه پروس تخفیفی روا

دارد فردریک بسیار متغیر شده و بادولت روس و انگلیس و ساکن

وسوئند برضد نابلیئون اتحاد بست در این مرتبه باز نابلیئون با سرعت عمل

پیشدستی کرده و قبل از اینکه قوای متحدین وارد فرانسه شوند قشون

خود را در نزدیکی پروس برده و در محل ینا (۲) قشون پروس را

که مایه اطمینان و قوت قلب متحدین بود غافل گیر کرده شکست سختی

داد و بلا مانع وارد شهر برلن شد فردریک گیوم بروسیه فرار کرد

نابلیئون با قشون روس هم مقابل شد آنرا شکست داد. بعد از این

واقعه دفعتاً روابط بین روس و فرانسه تغییر کرده و در محل قیامت

(۳) نابلیئون با الکساندر اول امپراطور روس ملاقات چند ساعته کرد

و قرار صلح منعقد گردید (۱۸۰۸) قشون نابلیئون در پروس بقدری

بمردم صدمه زده و خسارات وارد آوردند که خود فرانسویان بشناعت آن اقرار دارند و این مسئله **عداوت تاریخی** بین آلمانها و فرانسویان ایجاد کرده است ناپلئون برای مستأصل ساختن انگلیسها در صدد تهدید بهندوستان برآمد و این مرتبه راه ایرانرا در نظر گرفت و با فتحعلی شاه در این موضوع وارد مذاکره گردید پادشاه ایران آنرا قبول کرد بشرط آنکه ناپلئون ولایت قفقاز را که روسها بزور از ایران منتزع کرده بودند گرفته و مسترد دارد ناپلئون در این موضوع بشاه ایران وعده داد اما ملاقات تیلست اجرای این نقشه را برهم زد بنابراین ناپلئون بفکر دیگر افتاد و حکم داد که هیچیک از بنادر فرانسه و ممالکی که با فرانسه اتحاد دارند حق ندارند کشتیهای انگلیسی را بخود راه دهند این ترتیب را **محاصره بری** (۱) میگویند

در ۱۸۰۹ دولت اطریش بفتتبادولت انگلیس تشکیل اتحادیه جدیدی داده از اطراف بمتحدین فرانسه حمله بردند سردار اطریش در این جنگ موسوم به **آرشیدوک شارل** (۲) بود در این جنگ باز اطریشها مغلوب شده و خسارات بسیار دیدند اما از این موقع ناپلئون در اروپا منفور عمومی شده بود و بهمین جهت باز اطریش قوای در ترکیش خود داشت.

1 - Blocus Continental 2 - Archipue charle

ناپلئون در ۱۸۱۰ بمنتهای عظمت خود رسید و غرور و نخوت فوق العاده باو راه یافته بود و بهمین واسطه در

هیئت اتحادیه ششم

داخله فرانسه عده زیادی از او برگشتند بدرجه که **قاپوران** (۱) وزیر امور خارجه او نیز باطناً برای ناپلئون کارشکنی میکرد ناپلئون در امر محاصره بری برای مستأصل ساختن انگلیسها شدت بسیار بخرج داد و این امر تقریباً ملل اروپا را که احتیاج بنجات با انگلیس داشتند برضد او وادار نمود و بهمین جهت الکساندر امپراطور روس التیماتومی برای ناپلئون فرستاد مبنی بر اینکه بنادر آلمان را تخلیه کنند باین ترتیب در ۱۷۲۱ بین روس و فرانسه جنگ اعلام شد و دولت انگلیس و سوئد هم بروسها پیوستند و هیئت اتحادیه ششم تشکیل شد ناپلئون بدون اینکه مناسب طبعی ویا مسائل دیگری را در نظر بگیرد با ۳۵۰۰۰۰ نفر سریعاً متوجه روسیه شد و بسمت مسکو پیشرفت این قشون مرکب از ملل مختلفه بود چنانکه معروف به **قشون بیست ملت** میباشد **کوتوزوف** (۲) سردار روسی بجای ناپلئون شتافت ناپلئون مسکو را فتح کرد اما حاکم شهر مسکو قبل از آنکه خارج شود شهر را آتش زد ناپلئون مدتی در مسکو توقف نمود و مجبور بمراجعت گردیده روسها جای او را گرفته و او را مجبور کردند که طریق دیگری اختیار کند اما در این راه قبلاروسها تمام آبادیها و خرمنها را آتش زده بودند و باین ترتیب قشون ناپلئون بکلی بی آذوقه ماند

سرماي روسيه هم در اينموقع بمنتهای درجه رسیده بود قشون ناپلئون از سرما و گرسنگی مثل برك روی زمین میریختند باین ترتیب قشون ناپلئون تقریباً بتمامی تلف شدند و بقیای آنها هم که بزحمت ازدشت یخ بندان روسيه فرار کرده بودند وارد پروس شده و گرفتار مزاحمت پروسى ها گردیدند .

هیئت اتحادیه هفتم یا اتحادیه عمومی

ناپلئون پس از فرار از روسيه باز مجبور به جنگ بود و اتحادیه جدید مرکب از پروس ، روس ، سوئد ، انگلیس و اطریش برضد او تشکیل گردید در این مرتبه پروسها آغاز

کارزار کردند چنانکه دارالعلم بران تعطیل شد و شلینگ حکیم و دانشمند معروف آلمانی درس خود را تعطیل و به شاگردان وعده ملاقات در میدان جنگ داد عتریفیخ (۱) صدراعظم اطریش از این موقع در امر سیاست اروپا صاحب نفوذ شد خلاصه جنگ در لیبزات (۲) از شهر های آلمان در گرفت و ناپلئون پس از مقاومت چهار روزه شکست خورده عقب نشست (۱۸۱۳) قشون متحدین که واینگتون (۳) سردار معروف انگلیسی فرمانده کل آن بود وارد فرانسه و باین ترتیب پاریس تسلیم شد ناپلئون استعفاى خود را از امپراطورى نوشته مجلس سنا هم او را معزول کرد و حکومت موقتى ریاست تالیران تشکیل گردنده و ناپلئون پس از يك خدا حافظی بسیار مؤثری از فرانسه خارج شده و بجزیره الب رفت (۱۸۱)



ولینگتون سردار انگلیسی در جنگ واترلو

رجعت خانواده بوربن

و

عهد نامه پاریس

قشون متحدین مدتی در فرانسه
توقف کرده و سلاطین مهمه اروپا
عموماً در پاریس مجتمع بودند
تالیران طرفدار سلطنت بوربنها بود
باینجهت لوئی ۱۸ به سلطنت رسید و

متحدین سلطنت او را برسمیت شناخته با او عهدنامه بستند. بموجب
این عهد نامه حدود فرانسه به حدود سنه ۱۷۹۲ یعنی قبل از جنگهای
اقلاب برگشت و بعضی قلاع و مهمات جنگی که قیمت آن بالغ بر یک
میلیارد و نیم فرانک میشد تسلیم متحدین گردید در این ضمن قانون
اساسی جدیدی بتقلید قانون اساسی انگلیس نوشته شد و لوئی ۱۸
آنها امضا و متحدین از فرانسه خارج شدند در این ایام ناپلئون چون
مطلع شد که تالیران برای توقیف او اقدام میکند پس از ده ماه توقف
در جزیره الب بفرانسه آمد بیشتر صاحبمنصبان با افراد خود بوی
پیوستند و باین ترتیب ناپلئون صدروز دیگر در فرانسه حکومت کرد
متحدین مجدداً قشون کشیری بسرمداری **بلوخر** () سردار بزرگ
پروسی تهیه دیده در **واترلو** (۲) ناپلئون را شکست دادند ناپلئون
بدولت انگلیس پناهنده شد اما انگلیس ها او را گرفته در جزیره
سنت هان (۳) محبوس کردند در این موقع متجاوز از یک میلیون قشون
خارجی وارد فرانسه شد و متحدین عهدنامه دیگری بالوئی ۱۸ بستند
که معروف به عهدنامه دوم پاریس می باشد.

1 Blucher 2 Waterloo

3 Saint - Helens

کنگره وینه

پس از تبعید ناپلئون امپراطوران اروپا درصدد
ضعیف کردن فرانسه و تغییر نقشه اروپا افتادند
برای این مقصود کنگره معتبری که از حیث
اهمیت در عالم بی نظیر است در وین پایتخت
اتریش تشکیل گردید (از ۱۸۱۴ تا ۱۸۱۵)
نمایندگان دول اروپا در کنگره بقرار ذیل بودند از طرف دولت
اتریش **مترینیخ** (۱) از طرف دولت روس **نسلرود** (۲) از طرف فرانسه
تالیران (۳) از طرف انگلیس **ولینگتون** از طرف پروس **هاردن برگ**
(۴) علاوه بر نمایندگان فوق الذکر امپراطور روس و سلطان پروس
و امپراطور اتریش نیز در جلسه های کنگره حضور می یافتند.
در این کنگره یک اتحادی میان متحدین بنام « اتحاد مقدس » بسته
شد و عهدنامه های دیگری هم بین دول مختلف امضاء گردید و بموجب
این عهد نامه کلیه تصرفاتی که ناپلئون در امور اروپا کرده بود از
میان رفت و نقشه اروپا تقریباً بحال قبل از ظهور ناپلئون برگشت
عمده مقصود کنگره از میان بردن اثرات انقلاب و امپراطوری از
صفحه اروپا بود چنانکه در هر جا انقلاب آزادیخواهانهای برمیخواست
بیدرنگ مترینیخ صدراعظم اتریش که زمام سیاست اروپا را بکف
گرفته و خود را « فانوس راهنمای ملل اروپا » می دانست کنگره را
منعقد می ساخت و برای جلوگیری یا از میان بردن هیجانهای ملی
دول اروپا را وادار با اقدامات سخت و مداخله در کار ممالک یکدیگر
می کرد.

1 Metternich 2 Nesselrode 3 Talysrand 4 Hardenberg



باوخر سردار پروسی در جنگ وانرلو

قائمر انقلاب کبیر

و

امپراطوری در اروپا

انقلاب کبیر فرانسه يك واقعه مخصوص مملکت فرانسه نبود بلکه بروز این انقلاب در هنگامی که کلیه ملل اروپا (به استثنای انگلیس) در زیر پنجه استبداد پادشاهان و امپراطوران و امرا بودند موجب آن شد که کلیه ملل اروپا سر به انقلاب بردارند - قشون کشیهای ناپلئون در سر تا سر اروپا افکار آزادیخواهانه و مساوات را در میان عموم ملل اروپا منتشر ساخت بطوریکه هر قدر مترنخ و امپراطوران و سلاطین اروپا میخواستند از بروز انقلاب جلو گیری کنند امکان نمی یافت و اهالی بلژیک و پروس و شهر های ایتالیا یکی بعد از دیگری سر به انقلاب برداشتند و در ظرف چند سال ملل اروپا موفق شدند که برای خود ترتیب حکومت پارلمانی تحصیل کنند.

اوضاع و حکومتهای مخالف فرانسه از سقوط ناپلئون تا کنون

از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ حکومت فرانسه بصورت

سلطنت مشروطه

مشروطه بوده سلاطین این دوره عبارت بوده اند

۱۸۱۵ - ۱۸۴۸

از لوئی هیجدهم (۱۸۱۵ تا ۱۸۲۴) و شارل

دهم (۱۸۲۴ - ۱۸۳۰) و لوئی فیلیپ (۱۸۳۰ تا

۱۸۴۸) در دوره این پادشاهان مملکت فرانسه بموجب فرمان اساسی

(۱) که در ۱۸۱۴ تنظیم و بعد پاره ای تغییرات در آن داده شد

اداره می گردید در دوره پادشاهی لوئی ۱۸ و شارل دهم طبقه متوسطه

بحکومت نمایندگی آشنا شدند در این دوره کشمکشهای بسیار سخت

میان فرقه سلطنت طلبان شدید که طرفدار ارتجاع حکومت استبدادی بودند و آزادیخواهان که هوا خواه آزادی بودند در گرفت شارل دهم بحزب سلطنت طلبان پیوست و فرمان اساسی را نقض کرد اما این اقدام در ۱۸۳۰ موجب بروز انقلاب سختی در پاریس شد که منجر به خلع سلسله بررین و روی کار آمدن **لوئی فیلیپ (۱)** از خانواده **ارلتان (۲)** گردید.

از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ لوئی فیلیپ حکومت پارلمانی را بصورت ظاهر محترم میسرمد ولی در عمل بتدریج اراده خود را در کلیه امور دخیل ساخت چنانکه از ۱۸۴۰ بعد می توان گفت حکومت استبدادی را پیشه ساخت. این ترتیب را که چه شاید جماعت ثروتمندان خوش داشتند ولی مردم که مایل بشرکت در کارهای حکومت بودند از سلطنت لوئی فیلیپ رو گردان شدند و چون نتوانستند لوئی فیلیپ را از سیاست شخصی خود منحرف سازند در ۱۸۴۸ انقلابی برپا کرده لوئی فیلیپ را از سلطنت خلع و حکومت جمهوری ترتیب دادند.

چون در ضمن انقلاب کبیر پس از قتل لوئی شانزدهم حکومت فرانسه چند سالی بصورت جمهوری بود لذا حکومت جمهوری که در ۱۸۴۸ در فرانسه برقرار شد جمهوری دوم نام دارد. جمهوری دوم نیز مانند جمهوری اول دوامی نکرد و پس از پنج سال بصورت

امپراطوری در آمد (۱۸۵۲) توضیح آنکه در انقلاب ۱۸۴۸ ملت فرانسه

1- Louis Philipe 2-Orleans

لوئی ناپلئون بناپارت (۱) نواده ناپلئون اول را بریاست جمهور برگزید لیکن لوئی ناپلئون بناپارت در پی آن شد که بر قدرت خود بیفزاید و حکومت جمهوری فرانسه را از میان بردارد باین جهت در ۱۸۵۱ حکومت جمهوری را برهمزد و بمیل خود يك قانون اساسی دیگری نوشت و ازملت فرانسه نسبت به آن قانون اساسی رأی خواست و باین ترتیب خود را پادشاه فرانسه کرد. لوئی ناپلئون تا ۱۸۷۱ که بر سر کار بود روشهای مختلف پیش گرفت مدتی باستبداد و مدتی به آزادیخواهی و زمانی بصورت حکومت پارلمانی سلطنت کرد. دوره امپراطوری دوم برای فرانسه يك دوره فعالیت اقتصادی و بسط ثروت عمومی است و مخصوصاً ناپلئون بشخصه سعی داشت که اوضاع زندگانی طبقات رنجبر را بهبودی بخشد.

واقعه عمده دوره امپراطوری دوم جنگ آلمان و فرانسه (۱۸۷۰ تا ۱۸۷۱) است که منجر بشکست فرانسه و از دست رفتن آلزاس (۱) و لورن (۲) ولایات غربی فرانسه گردید.

چون فرانسویان تاب این شکست را نتوانستند بیاورند باز انقلابی برپا کرده امپراطوری دوم را برهم زدند و حکومت خود را برای سومین بار بصورت جمهوری در آوردند.

جمهوری سوم را انقلاب هولناك پاریس که بنام

جمهوری سوم کمون (۳) معروف است در ۱۸۷۱ ترتیب داد

لیکن باز جماعتی در فرانسه بودند که حکومت

جمهوری را بدیده حکومت موقتی می نگریستند و دائماً با جمهوری

1- Alsace 2-Lorraine 3-Commune

خواهان در کشمکش و در پی آن بودند که برای فرانسه پادشاهی سراغ کنند مقدمات این کار را در داخله فرانسه از هر حیث فراهم دیده و بدستکاری روحانیون کنت دوشامبور (۱) از اعقاب بوربنها را که در خارج فرانسه اقامت داشت باسلطنت فرانسه دعوت کردند اما چون کنت دوشامبور حاضر نشد بیرق سه رنگ را که علامت انقلاب کبیر بود بپذیرد سلطنت طلبان بمقصود خود نائل نیامدند و در همین احوال جمهوریخواهان هم آرام نمی نشستند و از هر سو بحکومت جمهوری قوت می بخشیدند سر انجام در ۱۷۷۵ جمه‌وریخواهان غلبه کلی کردند و حکومت جمهوری را چنان برپایه های محکم استوار ساختند که اکنون هم باقی است.

بموجب قانون اساسی که در ۱۸۷۵ نوشته شد قوه مجریه بیک نفر رئیس جمهور سپرده شد که برای مدت هفت سال از طرف مجلس ملی که از وکلای مجلس نمایندگان و سنا ترکیب میشود انتخاب میگردد قوه مقننه با دو مجلس شد یکی مجلس نمایندگان که اعضاء آنرا مردم برای عمومی انتخاب میکنند و دیگر مجلس سنا که اعضاء آنرا نمایندگان مجلس و اعضاء انجمن های ایالتی ولایتی و بلدی انتخاب میکنند

باید دانست دولت و ملت فرانسه با وجود انقلابات سیاسی تغییرات بی در پی حکومت، توجه خود را از بسط علوم و معارف و ترقی صنایع و اقتصادیات منحرف نساخته بلکه میتوان گفت در قسمت بسط معارف مقام اول را احراز کرد و دانشمندان بسیار در علوم مختلف

از فرانسه ظهور کردند. همچنین دولت فرانسه از دیر زمانی در پی تهیه مستعمرات افتاد و در این راه با اینکه دوچار رقابت انگلیسها و شکست از آنها گردید ولی معذالك باز در آسیا و آفریقا مستعمرات مهمی بدست آورد و چون در جنگ بین المللی غالب گردید و دو ولایت از دست رفته را از آلمان پس گرفت براعتبار و اهمیتش بسی افزوده گشت چنانکه امروز از دول درجه اول عالم بشمار است.



فصل سوم

تاریخ روس

از وقایع مهمه اروپا در قرن هیجدهم تشکیل
دولت روس می باشد. در قرن هفدهم روسیه
در قرن هفدهم که مسکوی (۱) خوانده میشد و از لحاظ
جغرافیائی هم معلوم نبود که جزو آسیا است یا
اروپا و چنانکه دیده ایم قبایل اسلاو در آنجا منزل داشتند از سمت
جنوب و مغرب میتوانست مستقیماً و آزادانه با اروپا مربوط شود ولی
سه دولت **سوئد و لهستان و عثمانی** فاصل ما بین او و اروپا بودند روسیه
در قرن هفدهم از حیث آداب و اخلاق و طرز حکومت و وضع
زندگانی بیشتر بمثل و ممالک آسیائی شباهت داشت و فقط با اروپا
از لحاظ نژادی مربوط بود. ولی جمعیت فراوان روسیه که از صد
ملیون می گذشت و مملکت پهناور روس که شامل مزارع بیشمار و
مستعد آبادیهای فوق العاده بود روسیه را از دول بزرگ گردانید.

تشکیلات سیاسی روسیه ازجهانی

تشکیلات سیاسی در روسیه شبیه به تشکیلات دولت چین بود

امپراطور که تزار (۲) خوانده میشد

پدر ملت محسوب میگردد و به این جهت قدرت نامحدود داشت تزار
بوسیله صدور فرامین که او کاز (۳) خوانده می شد بهر امری که در
روسیه اراده میکرد اقدام می نمود ملت روس بدو طبقه که یکی نجیب

1 Moscovie 2 Tsar 3 Oucases

و متمول و دیگری رعیت و فقیر بود منقسم میگردد طبقه واسطه الناس
در روسیه وجود نداشت صنایع هم در روسیه یافت نمیشد و تجارت هم
بکلی بدست یهودیها بود آخر الامر عدّه از تجار و صنعتگران و دانشمندان
اروپا بمسکو پایتخت روسیه آمده و یکقسمت از این شهر را مخصوص
بخود کردند تمدن و مذهب روسیه بیشتر از تمدن و مذهب دولت روم
شرقی و مأخوذ از ملل آسیائی بود چنانکه مردها با لباس دراز و ریش
بلند و زننها در حجاب زندگانی میکردند.

در ابتداء قرن هفدهم یعنی در ۱۶۱۳ سلطنت

خانواده رومانوف روسیه به **میشل رومانوف** (۱) منتقل شد این

شخص مؤسس سلسله امپراطوران روس گردید

که تا چند سال پیش در روسیه سلطنت میکردند جانشینان میشل رومانوف
با ممالک اروپائی و دول معظمه مغرب بنای مراوده را گذاشتند.

خارجی ها را بمسکو جلب و بممالک دیگر سفرا فرستادند.

در ۱۷۱۲ نواده میشل رومانوف که طفل ده ساله

ظاهر پتر کبیر و **پتر اول** (۲) نام داشت سلطنت رسیده و در

مدت کودکی او خواهر ارشدش موسوم به

سفی (۳) مملکت را اداره میکرد چون سفی جاه طلب بود در تربیت

پتر مواظبتی نکرد و او را یکی از دهکده های مسکو فرستاده که

نزدیک بمحله اروپائیان بودند پتر با چند تفرار پائی که اهل ممالک مختلفه

انگلیس و هلند و غیره بودند آشنا شد این اشخاص چون پتر را امپراطور

آتی روسیه میدانستند همواره بملایمت با او رفتار کرده و رفاقت او را

1 Michel Romanot 2 Pietre ler 3 Sophin

مغتم میشمردند بطر از طفولیت بامور نظامی و جنگی عشق فراوان داشت چنانکه از بچه‌های هم سن خود فوجی تشکیل داد و بوضع نظام اروپا بآنها مشق میداد این فوج نخستین هسته قشون جدید بشمار می‌آید فوج کودکان که بطر ترتیب داده بود. گاهی جداً با یکدیگر می‌جنگیدند، بعضی از آنها زخم‌دار و گاهی هم تلفات میدادند بالاخره این فوج با بطر بزرگ شد و در سنه ۱۶۷۹ که بطر هفده ساله بود توانست بکمک این قشون سلطنت را از خواهر خود بگیری بطر که در حقیقت تربیت شده اروپائیان بود زبان آلمانی و هلندی و بعضی علوم را از رفقای اروپائی خود آموخته و بطور کلی بتمدن مغرب آشنا گردیده بود بنا بر آن شد که تمدن اروپائی را بملت روسیه تحمیل نماید اما لازم بود که قبلاً روسیه بتواند به آسانی با اروپا مربوط شود و سه دولت سوئد و لهستان و عثمانی در حقیقت جاده اروپا را بطرف روسیه سد کرده بودند و بطر برای انجام خیال خود لازم بود در این دیوارهای سیاسی رخنه کند و بقول خود پنجره باز نماید پس در حقیقت بطر دو کار داشت یکی تبدیل اوضاع روسیه بصورت تمدن اروپائی و دیگر تغییر وضعیت خارجی روسیه. بطر کبیر باهمت و عزم فوق‌العاده خود در ظرف سلطنت سی و شش ساله اش (۱۶۸۹ تا ۱۷۲۵) باین دو امر نائل گردید و دولت روسیه را تشکیل و وارد صحنه سیاست اروپا ساخت و بهمین جهت کبیر لقب یافت. بطوریکه گفتیم بطر برای انجام مقاصد عالیه اش مجبور بنفوذ در داخله اروپا بود برای اینکار موانع سیاسی در پیش داشت

جنگهای بطر کبیر

و برای رفع موانع مجبور بجنگهای متعدد گردید و ما این جنگ هارا بدو قسمت عمده تقسیم مینمائیم **اول جنگ با عثمانیها دوم جنگ با سوئد** در جنگ با عثمانیها نظر بطر این بود که بندری در بحر سیاه بدست آورد و بلکه بتواند قسمت قسطنطنیه را نیز تصرف کند این جنگها که برای مقصد سیاسی ایجاد شده بود بصورت جنگ صلیبی در آمد زیرا کایسای معتبر سن فونی در قسطنطنیه که عثمانی ها آنرا تبدیل به **مسجد ایا صوفی** کرده بودند تولید کینه مخصوص در مسیحیان کرده بود بطر به کمک این احساسات مذهبی بندر **آذوف (۱)** را که مشرف بدریای سیاه بود در ۱۶۹۶ گرفت این فتح که بوسیله رفقای قدیمی بطر صورت گرفته بود موجب اشتهار روسیه در اروپا گشت. تصرف آذوف و دست یافتن به دریای سیاه **جنگ با دولت سوئد** چندان برای بطر مفید نبود زیرا چنانکه میسدا نیم این دریا بوسیله دو بغاز که بتصرف عثمانیها بود به اروپا مربوط میشود لذا بطر عطفب عنان به طرف دریای بالتیک که دریای بین المللی بود کرد و در اینقسمت مجبور بجنگ با دولت سوئد بود این جنگ ها بیست و یکسال یعنی از (۱۷۰۰ تا ۱۷۲۱) ادامه داشت پادشاه سوئد در این موقع شارل دوازدهم بود و هیچده سال پیش نداشت تزار روسیه با سلاطین لهستان و دانمارک و بعضی دیگر بر ضد سوئد اتحاد نمود، شارل دوازدهم در مقابل دشمنان بسرعت عمل متوسل گشت و در سال اول جنگ پادشاه دانمارک را مجبور بصلح نمود و سپس به کمک شهر **ناروا (۲)** که در محاصره بطر

بود شتافت و قشون روس را منهزم ساخت .

اگر بعد از فتح ناروا شارل دوازدهم بمحاصره
فتوحات روس روسیه میپرداخت بطر کبیر دچار خطر عظیمی
میشد اما پادشاه سوئد بطرف لهستان حمله برد
و مدتی وقت خود را در آنجا مشغول ساخته بطر موقع را مغتنم شمرد
و ولایتی مانند لیونی (۱) و استونی (۲) و غیره را فتح کرد و در ساحل
شمالی بحر بالتیک شهر سن بطر زبورک (۳) را ساخته آنرا پایتخت قرار
داد از فلز زنگهای کلیساها توپهای متعدد ریخت و بنای اسنحکامانی
در اطراف پرداخت و از هر حیث خود را برای جنگ با شارل
دوازدهم آماده کرد .

در ۱۷۰۸ شارل دوازدهم متوجه روسیه گردید

جنگ پلتاوا

بطر در صدد مصالحه برآمد پادشاه سوئد جواب
داد (در مسکو صالح خواهیم کرد) کشمکشهای
متعددی در نقاط مختلفه روسیه بین سوئدی ها و روسها در گرفت اما
در ۱۷۰۹ در محل معروف به پلتاوا (۴) جنگ سختی واقع شد و
بطر قشون شارل دوازدهم را در هم شکست شارل بترکیه فرار کرد
و مدت پنج سال در آنجا توقف داشت و دولت عثمانی را تحریک کرد
که بروسیه اعلان جنگ کنند بطر در محاصره قشون ترک واقع
شد و کم مانده بود گرفتار شود اما کاترین (۵) زوجه او جوهرات خود
را برای سردار عثمانی فرستاد و او بطر را از تحت محاصره درآورد
و بطر با قشونش بمملکت خود رفت و بنادر آذوقه را بدولت عثمانی واگذار

1- Lvionie 2- Esthonie 3-Saint-Petersbourg 4-Poltava
5- Catherine



بطر کبیر

نمود (۱۷۱۱) بطر تمام همتش را متوجه تسخیر سواحل بالتیک
کرده و جزیره آلامد واقع در آن دریا را گرفت پادشاه دانمارک
و سلطان پروس نیز متصرفات دولت سوئد را در سواحل بحر بالتیک
تصرف کردند شارل دوازدهم از ترکیه خارج شد و در ۱۷۱۸ بقتل
رسید و باین ترتیب بطر که در ابتداء امر میخواست پنجره بطرف
دریای بالتیک باز نماید در ضمن بیکرشته جنگهای بیست و یکساله با
دولت سوئد موفق شد چندین صد کیلومتر از این دریا را متصرف گردد
بطر در ضمن جنگهای خارجی اصلاحات

مسافرتهاى بطر

داخلی را هم تعقیب میکرد قبلا یعنی در ۱۶۹۷ سفری
با روبا نمود و بطور ناشناس در شهرهای عمده

اروپا سیاحت پرداخت در کارخانه های مختلف بسمت عملگی مشغول کار شد و در فنون مختلفه مهندسی و معماری و بحریه پیمائی و غیره کار کرد.

مسافرت دوم او در سال ۱۷۱۷ فرانسه بوده است این مسافرت رسمی بود و بطر که در آن موقع از سلاطین معروف اروپا شده بود برای مذاکرات سیاسی پاریس رفت و میخواست يك اتحاد تدافعی و تعرضی با دولت فرانسه منعقد نماید ولی در هر حال کنجکاوی خود را در امور تمدن اروپا از دست نمیداد بطر بعد از مسافرتها به اصلاحات داخلی دست زد و بقول خود در صد آدم کردن گله های حیوانات یعنی روسها برآمد لباسهای بلند را موقوف کرد در امر زراعت تغییرات اساسی داد و در امور سیاسی و اداری و مذهبی اصلاحات عمده نمود و بطور کلی در روسیه تشکیلاتی مشابه تشکیلات دول عمده اروپا داد و در حقیقت دولت معظم روسیه را بوجود آورد بطر در اخلاق و عادات ملت روسیه چون تیزاب در آهن اثر نمود و از هر حیث اوضاع روسیه را تغییر داد و چنانکه گفتیم دولت روسیه ساخته و پرداخته اوست.

جانشینان بطر در مدت چهار سال بعد از او (از ۱۷۲۵ تا ۱۷۶۲) سلاطین متوسطی بودند و به ترتیب عبارتند از کاترین اول (۱۷۲۵ تا ۱۷۲۷) که زن دوم او می باشد دیگر الزابت (۱۷۴۱ تا ۱۸۶۲) که مادرش میخواست او را به ازدواج لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه در آورد در عهد این سلاطین قشون روسیه در اروپا مشغول فعالیت بود و در

جنگ معروف هفت ساله دخالت عمده داشت بعد از الزابت خواهر زاده اش بطر سوم جانشین او شد و بیش از ششماه سلطنت نکرد.

بعد از بطر سوم کاترین دوم که زنی سی و سه سلطنت کاترین دوم ساله سلطان روسیه گردید و سی و سه سال هم سلطنت کرد (۱۷۶۳ تا ۱۷۹۶) کاترین از

سلاطین مهم روسیه و فوق العاده با حرارت و جاه طلب بوده است قبل از رسیدن به سلطنت غالباً میگفته است (من مقصم هستم به سلطنت کنم یا بهیرم) کاترین آثار نویسندگان بزرگ فرانسه را غالباً مطالعه میکرد و است با ولتر (۱) و بعضی دیگر از نویسندگان فرانسه مکاتبه داشته است این امپراطور در ابتدای سلطنتش مجلسی مرکب از ۶۰۰ نفر نماینده که از طرف عموم طبقات روسیه انتخاب شده بودند دعوت کرده و آنرا مأمور ساخت قوانینی برای آزادی و مساوات بنویسد این مجلس دو سال عمر کرد و ۲۰۰ جلسه تشکیل داد آخر الامر هیچ تصمیمی نگرفت کاترین در امور داخلی سعی داشت نواحی کم جمعیت روسیه را آباد و مسکون نماید و باین امر تا اندازه موفقی شد

کاترین در حقیقت در امور سیاست سیاست خارجی کاترین دوم خارجی قدم بقدیم نقشه بطر گیر را دنبال میکرد و او نیز میخواست وسیله جنگ با ترکیه و آهستان روسیه را بدریای مدیترانه و سرحدات آلمان و اطیش برساند چنانکه عاقبت در طرف مغرب در ضمن تقسیم لهستان

قسمتی از آن را گرفت ولی از طرف ترکیه موفق به اجرای نقشه خود نگردید زیرا دول معظمه اروپا از ترقی سریع و بسط دولت روسیه بوحشت افتاده و در دوجنگ یکی (۱۷۶۸ تا ۱۷۷۴) و دیگری (۱۷۸۷ تا ۱۷۹۲) دولت روسیه را شکست داده و او را مجبور کردند که از سواحل شمالی بحر اسود جلوتر نرود. خلاصه که اثرین به میزان وسعت مملکت فرانسه در عهد سلطنت خود بمملکت روسیه افزود

اوضاع و سیاست خارجی روسیه در قرن ۱۹

سلاطین روسیه از ابتدای قرن نوزدهم تا برهم خوردن رژیم تزاری روسیه در ابتدای قرن بیستم بتربیب عبارتند از الکساندر اول (۱۸۰۱ تا ۱۸۲۵) نیکلای اول (۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵) الکساندر دوم (۱۸۵۵ تا ۱۸۸۱) الکساندر سوم (۱۷۸۱ تا ۱۸۹۴) و نیکلای سوم (۱۸۹۴ تا ۱۹۱۷) امپراطوران فوق الذکر در امور داخلی بجلوگیری از بسط افکار آزادی و مساوات که از انقلاب کبیر فرانسه در میان ملل اروپا شایع شده بود مپیروا سختند بعضی از آنها مثل نیکلای اول استبداد سلطنت را بمشقتها درجه رساندند. برخی دیگر آزادخواه بودند و بعضی دیگر مانند الکساندر دوم با بعضی اصلاحات اجتماعی و حکومتی موافقت مینمودند در امور سیاست خارجی دولت روسیه در عهد الکساندر اول سیاست مخصوصی نسبت به ناپلئون پیشه ساخته بود باین معنی که گاهی با ناپلیون می پیوست و زمانی از او میبرد و داخل دشمنان وی می گشت چنانکه دیدیم عاقبت در هیئت اتحادششم و هفتم پیشقدم گردید و عظمت دولت فرانسه را درهم شکست. از

اصول سیاست خارجی امپراطوران فوق الذکر تعقیب نقشه بطر کبیر و رسیدن بدریای آزاد مدیترانه بوده است و برای پیشرفت این خیال لازم بود دولت روس در شبه جزیره بالکان تحصیل نفوذی نماید لیکن دولت عثمانی که بالکان را تقریباً متصرف بود مانع پیشرفت سیاست روس می گردید چنانکه نیکلای اول و بعضی دیگر از امپراطوران در سنوات ۱۲۸۹ و ۱۸۵۴ و ۱۸۷۸ سه جنگ مهم با دولت عثمانی کرده و در ادرنه (۱) و اونکیار اسکلسی (۲) فاتح گردیدند اما دول انگلیس و فرانسه که از پیشرفتهای روس در شبه جزیره بالکان بوحشت افتاد با دولت عثمانی اتحاد کردند و نیکلای اول را در جنگ کریمه در سیاست و پول (۳) شکست سختی دادند و جلوی نفوذ روس را در شبه جزیره بالکان گرفتند. در سیاست شرقی نیز روسها سعی بودند بدریای آزاد هندوستان دست یابند چون ایران و افغانستان و بعضی ممالک دیگر در سر راه واقع بود لذا بر آن شدند که در ممالک مذکور نفوذ تجارتي و نظامی و سیاسی تحصیل کنند بدو الکساندر اول فتحعلی شاه را شکست داده ولایت قفقز ایران را گرفت و امپراطوران بعد بوسیله تحصیل امتیازات مختلفه بانک و راه شوسه و غیره دایره نفوذ خود را در ایران پیوسته وسعت میدادند.

وضع حکومت و تشکیلات سیاسی

وضع حکومت روسیه در قرن روسیه در قرن نوزدهم چندان فرقی نوزدهم

با وضع حکومت آن مملکت در قرن

۱۷ و ۱۸ نداشته است. در صورتی

که در قرن نوزدهم غالب ممالك اروپا رژیم جمهوری یا مشروطیت داشته‌اند در روسیه وضع حکومت استبدادی و سلطنت مطلقه بیا تمام کیفیاتش باقی مانده و امپراطوران بر جان و مال افراد ملت از هر جهت مسلط و صاحب اختیار مطلق بودند مملکت بازاده شخصی آنها اداره میگردید و بتقسیمات مختلفه چندی تقسیم شده بود که مأمورین آن بر حسب فرمان امپراطور تعیین و بعزل میگردیدند.

ملت روسیه بچهار طبقه تقسیم می گردید نجباء، اوضاع اجتماعی روسیه روحانیون، اواسط الناس و دهاقین طبقه روحانیون و اواسط الناس از حیث عده خیلی قلیل و در درجه دوم واقع بودند دو طبقه اصلی ملت روس همان دهاقین و نجبا بودند نجبا از حیث عده نسبت بدهاقین خیلی کم (۱۰۰ هزار خانوار در مقابل تمام شئون دولتی و اراضی و املاک متعلق به آنها بود و در حقیقت هیئت مدیره مملکت محسوب میشدند، اما طبقه دهاقین که نه عشر ملت روسیه را تشکیل میدادند بکلی فقیر و در اراضی متعلق بنجباء و امپراطور زراعت میکردند، با دهاقین مثل غلامان رفتار میشد باین معنی که این طبقه حق خرید و فروش نداشتند و بدون اجازه مالک ملک نمیتوانستند ازدواج نمایند و فقط بسهم مختصری که از محصول به آنها داده میشد زندگی میکردند و در حقیقت بمنزله غلامانی بودند که سابقاً در ممالك شرقی و همچنین در قرون وسطی در اروپا بزرگان در خدمت خود داشتند در خرید و فروش ملک دهاقین نیز موضوع معامله بودند. متجاوز از نصف دهاقین روسیه زارع املاک امپراطور و متعلق باو بودند.

نیکلای اول و انقلاب کبیر
۱۸۲۵

در ضمن قشون کشیهای الکساندر اول اروپا برای جنگ با نا پلئون صاحب منصبان روس که وضعیات آزادی مملکت فرانسه را دیدند افکار آزادی خواهانه در آنها پیدا شد و هنگام مراجعت بمملکت خود این افکار را میان مردم مخصوصاً افواج قشون تبلیغ میکردند تا اینکه در دسامبر ۱۸۲۵ در سن پترزبورگ صاحب منصبان نظامی برای گرفتن مشروطیت انقلابی بر پا کردند اما افواج روسی به متابعت امپراطور باقی مانده بطرف شورشیان شلیک کردند و چند نفر از پیشقدمان انقلاب را امپراطور بدار کشید.

نتیجه انقلاب ۱۸۲۵ این شد که نیکلای اول (۱) سلطنت نیکلای اول
بر استبداد سلطنت خود افزود و چون میدانست که افکار آزادی طلبانه از اروپا وارد روسیه می شود ارتباط ملت روس را با ملل اروپائی بسیار مشکل گردانید چنانکه مسافرین اروپائی نمیتوانستند بدون جواز مخصوص وارد روسیه شوند و پس از ورود همواره مأمورین پلیس مواظب اعمال آنها بودند مسافرت از روسیه بازو با تقریباً ممنوع شده بود زیرا جواز مسافرت از طرف شخص امپراطور باید داده شود و در هر حال مسافر حق نداشت بیش از پنجسال در خارج توقف نماید چون نیکلای احس کرده بود که علت دیگر بسط افکار آزادی تحصیلات متوسطه و عالی است در امر تحصیلات نیز محدودیت هائی قائل شد چنانکه هر او نیوریسته نمیتوانست بیش از

بیلد نفیر شاگرد پذیرد در ۱۸۴۹ در سن بطرز بورك اداره پلیس
مجمعی از از جوانان کشف کرد که در آنجا کتب وارده از اروپا را
میخواندند تمامی اعضاء این انجمن توقیف و بیست و یک نفر آن ها
محکوم به حبس مؤبد و یا تبعید بسیری گشتند.

اصلاحات اجتماعی
و اداری
الکساندر دوم از امپراطوران آزادی خواه
روس بشمار میرود و امپراطور آزادی بخش
نامدار دچنانکه در دوره سلطنتش اعلان آزادی
دهاقین را داد (۱۸۶۱) و زمینهای زراعتی
را به ترتیب مخصوصی میان آنها تقسیم کرد

و همچنین در امور اداری اصلاحاتی بدید آورد انجمنهایی در ایالات
ترتیب داده شد که در باب امور اقتصادی محل تصمیماتی اتخاذ نمایند
و علاوه بقضات استقلال داده شد اما این اصلاحات طبقه تحصیل کرده
روسیه را قانع نمیشاخت زیرا اصول آزادی و مساواتی که در مملکت
دیگر اروپا جاری بود در روسیه وجود نداشت و نه برای جوانان
تحصیل کرده در گوشه و کنار به تبلیغات آزادی خواهانه پرداختند
در ۱۸۷۵ متجاوز از ۱۵۰۰ نفر از اشخاص مذکور دستگیر و توقیف
گشتند لذا باقی آزادیخواهان روسیه بتشکیل کمیتههای مخفی پرداختند
مأمورین پائیس جمعی را صرف سوعظن حبس و تبعید نمودند آزادی
خواهان عاقبت قصد جان امپراطور را کردند و در ۱۸۸۱ بوسیله مپی
که در کماله الکساندر دوم انداختند هلاکش ساختند.

الکساندر سوم جانشین امپراطور مقتول
نیکلای دوم و انقلاب با کمال شدت نسبت به آزادیخواهان رفتار
کبیر روسیه کرد و در ۱۸۹۴ نیکلای دوم آخرین

امپراطور روسیه جانشین او شد این امپراطور
نیز رژیم استبداد را حفظ کرد عاقبت چون در ۱۹۰۵ در جنگ معروف
با ژاپن بر سر استیلای منچوری شکست خورد و از طرفی آزادیخواهان
روسیه روز بروز در تزايد بودند مجبور شد مشروطیت ناقصی بعزت
روسیه بدهد و در مه ۱۹۰۶ اولین مجلس نمایندگان روس با اسم دوما
(۱) تشکیل گردید. لیکن امپراطور بمجلس واقعی نمی نهاد و دوبار
آنها منحل ساخت باین ترتیب آزادیخواهان روس بمقصود نرسیدند
از طرفی ترتیباتی را که الکساندر دوم بر آن تقسیم اراضی میان دهاقین
داده بود اساساً اشکالاتی داشت و علاوه کاملاً هم اجرا نمیشد و چون
دهاقین روسیه هم غالباً با اصول زراعتی جدید آشنا نبودند محصول
سالیانه کفاف معاش آنها را نمیداد و عموماً فقرو بی چیز بودند در جنگ
معروف بین المللی (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) نیز امپراطور روس کور و ما
قشون روسیه را بکشتن داد و عدم رضایتی که در طول چندین قرن در
قلوب نظامیان و دهاقین روسیه جایگیر و علاوه قحطی نان و سوخت
نیز پایتخت روسیه را فرا گرفته بود در اکتبر ۱۹۱۷ منفجر گردید و
منتهی با انقلاب عظیمی شد.

شورش در ماه مارس ابتدا از میان
نظامیان برخاست و بزودی پایتخت را
فرا گرفت مجلس يك حکومت موقتی

انقلاب ۱۹۱۷

تشکیل داد و سه روز بعد امپراطور نیکلای دوم استعفا داد. چون ملت روسیه از یکطرف هوا خواه صلح و از طرف دیگر بواسطه فقر فوق العاده طرفدار تقسیم املاک بودند بزودی انقلاب مارس صورت انقلاب اجتماعی پیدا کرده و سرتاسر روسیه را فرا گرفت آزادی خواهانی که تشکیل حکومت موقتی داده بودند قوای کافی برای حفظ این حکومت نداشتند و قوای حقیقی بکف انجمنهائی (۱) افتاد که از طرف کارگران و سربازان انتخاب شده بودند. وقتی خبر این انقلاب به میدانهای جنگ بین المللی رسید افواج روس که مشغول جنگ بودند رشته انتظام و اطاعت از صاحب منصبان را از گردن خود برداشته میدان را خالی کردند بطوریکه کرنسکی (۲) رئیس حکومت موقتی میخواست بزور قشون اجانب افواج از هم پاشیده روس را انتظامی بخشد و آنها را دوباره باطاعت درآورد اما سربازان روسی حملات آنها را رد کرده و در ضمن جنگ هم لنین (۳) و تروتسکی (۴) سر دسته فرقه باشویک که توده مردم روس را مجذوب عقاید خود ساخته بود حکومت موقتی را واژگون ساختند (نوامبر) و حکومت جدیدی که مبنای آن بر مالکیت اشتراکی و از میان رفتن امتیازات طبقات و اشخاص بود بنام حکومت شوروی در روسیه تشکیل دادند.

طرز حکومت روسیه فعلا جمهوری مخصوصی است که اساس آن در همان انقلاب اکتبر ۱۹۱۸ گذاشته شده است اختیارات حکومتی در حقیقت بدست حزب اشتراکی است که چند کمیسر (وزیر) از طرف این حزب انتخاب شده و در مسائل مهمه شورای کمیسرها که رئیس

1 Soviet 2 Kerenski 3 Lénine 4 Trotski

آن بمنزله رئیس الوزراء است اخذ تصمیم میکند روسیه امروز بیک قسمت مرکزی و چندین جمهوری در اطراف تقسیم شده و بهمین جهت است که دولت روسیه را اتحاد جماهیر شوروی میخوانند.

رژیم اشتراکی روسیه از ۱۹۱۷ تا کنون بر سر کار و در این مدت بیشتر همش در داخله مصروف بتوسعه صنایع و فلاحات و از میان برداشتن موانع رژیم اشتراکی و در خارجه تبلیغ عقاید بلشویکی است.

فصل چهارم

تاریخ آلمان

چون در آلمان سلسله جبال متعددی از وضع طبیعی و سکنه آلمان شمال و جنوب و از مغرب بمشرق کشیده شده و یکدیگر را قطع کرده اند این مملکت بقطعات مختلفه چندی که هر یک محصور در کوههای عظیمی هستند قسمت شده بنا بر این وضع طبیعی آلمان برای تشکیل دولت واحدی مساعد نبوده است و بهمین جهت از ابتدای قرون وسطی تا سال ۱۸۷۱ دولت آلمان بصورت واحدی نتوانست تشکیل شود چند تن از امپراطوران زورمند در دوره قرون وسطی و قرون جدید در صدد تشکیل دولت واحدی برای آلمان برآمدند اما در هر دفعه وضع طبیعی آلمان باینیت آنها مخالفت می کرد و از طرف دیگر مملکت

آلمان که همان ژرمانی قدیم باشد در حقیقت مرکز جوشش قبایل مختلفه ژرمن بوده که هر طایفه رسوم و عادات مخصوصی داشته همواره استقلال طلب بودند این امر نیز بتعویق تشکیل دولت واحد آلمان کمک کرده است چون نظر عمده ما در این فصل بیان تاریخ آلمان است از ذکر وقایع مربوط بقبل از تشکیل دولت واحد آلمان صرف نظر میشود.

مقدمات تشکیل دولت آلمان

چون در ضمن جنگ های متعدد مداخلات ناپلئون در امور دولت آلمان و نتایج آن اطریش را مجبور کرد که از عنوان امپراطوری آلمان دست بردارد سپس هیئت اتحادیه از ولایات غربی آلمان با اسم هیئت اتحادیه رن تشکیل داده و خودش ریاست آنرا برعهده گرفت از این زمان ولایات آلمان باطاعت از مرکز و شخص مقتدری عادت کرده و متوجه مرکزیت شدند از طرف دیگر خانواده هوهنزولرن (۱) در قسمت پروس تهیه اقتداری نموده بودند و این امر مقدمه اساسی برای تشکیل دولت واحد آلمان شد و همین نظر محققین سیاسی این اقدام ناپلئون را که منتهی بتشکیل دولت مقتدری در مشرق فرانسه شد خبط سیاسی میداند خلاصه ناپلئون عدّه تقسیمات ممالک آلمان را از سیصد و شصت به هشتاد و دو تنزل داده و کنگره وینه

عده آنرا ۲۸۹ قسمت رسانید از ملوف دیگر شدت سختگیری و فشار ناپلئون باعالی آلمان در عموم مردم این مملکت تولید حس ملیت نموده و تمامی آنها خواهان یک مرکز مقتدری گردیدند و رجال بزرگ آلمان در این امر متوجه درت پروس شده و این دولت را برای تشکیل دولت واحد آلمان مناسب یافتند و دولت پروس از این رجال و دانشمندان استفاده های شایان نمود و معروف ترین آن ها یکی هاردنبورگ سابق الذکر و دیگر یلرخر سردار معروف میباشد از این زمان اصلاحات مهمه در پروس شروع گردید این اصلاحات بر روی تهیه قوه معنوی و مادی برای پروس بود چون ولایات مختلفه آلمان هر يك دارای تشکیلات مخصوصی بودند لذا هر کدام در موقع ورود و خروج مال التجاره گمرک مخصوص میگردانید این ترتیب باعث شده بود که مال التجاره های آلمانی بقیمت گران در بازار دنیا وارد میشد و همچنین امتعه خارج در ممالک آلمان گران وارد میشد باین جهت اوضاع اقتصادی ممالک آلمان روی هم رفته خوب نبوده رجال بزرگ آلمان که متوجه دولت پروس شده بودند موفق شدند که بوسیله این دولت گمرک های داخلی را از میان برداشته و اتحادیه گمرکی بنام زولن ورفی (۱) تشکیل دهند که بموجب آن مال التجاره در موقع ورود و خروج از مملکت آلمان فقط يك گمرک می باید داشت از ۱۸۱۸ سایر ممالک آلمان به استثنای اطریش اتحادیه گمرکی پیوسته و این امر ممالک مختلفه آلمان را در امور اقتصادی دارای منفعت مشترك کرده و همین امر مقدمه اجتماع آنها در زیر يك لواء گردید

در ۱۸۹۷ سلطنت پروس بویلهم اول رسید
ویلهم و بیسمارک این پادشاه از شکست برادر خود در مقابل
 امپراطور اطریش سخت متغیر بود و همیشه کینه
 اطریش را در دل داشت تا سلطنت رسید. ویلهم از سلاطین درجه
 اول پروس و مردی باعزم و شجاع بوده است بدو با اصلاحات نظامی
 دست زده و قشون مجهزی که از حیث عده هم قابل ملاحظه بود
 تشکیل داد حکومت پروس بعد از انقلابی که در ۱۸۴۸ شده بود صورت
 مشروطیت داشت ویلهم که بودجه سنگینی برای قشون تهیه کرده
 بود وقتی آن را بمجلس برد و کلابنای مخالفت را گذاشتند ویلهم
 نزدیک بود استعفا دهد ولی فوراً تغییر رای داده و **بیسمارک (۱)** را
 بصدارت انتخاب نمود، **بیسمارک** در بدو صدارت خود گفته بود: «**یک**
 دوره حکومت دیکتاتوری لازم بنظر می آید» بودجه را که مجلس
 رد کرده بود بر حسب فرمان سلطنتی اجرا کرد و مجلس هم منحل
 شد روز نامه های مخالف توقیف شدند و اصلاحات نظامی بدستاری
 صدر اعظم جدید که مردی مقتدر و توانا بود تعقیب گشت. دولت
 پروس بدو **جنک** با دانمارک را گذاشت و سه ولایات شمالی را
 تحت تصرف آورد سپس **بیزمارک** مشغول تهیه **جنک** با اطریش شد
 سردار پروس در این **جنک** **مولتکه (۲)** نام داشت قشون اطریش در قریه
سادوا (۳) شکست سختی خورده و عهدنامه صلح بر **کنگن** منعقد گردید
 بموجب این عهدنامه ریاست امپراطور اطریش در آلمان خاتمه یافت
 و هیئت اتحادیه رن بر ریاست پادشاه پروس تشکیل گردید این **جنک**

1 Bismarck 2 Moltke 3 Sadowa

توانید اهمیت مخصوصی برای پروس کرد و در نظر اروپائیان دولت
 پروس دولت مقتدری جلوه نمود.

سیاست **بیزمارک** تشکیل دولت واحد آلمان
جنک فرانسه و آلمان بود چنانکه در ۱۸۵۳ گفته بود «دو دولت
 در آلمان ننگنجد و آلمان باید حتماً مطیع
 یک پادشاه باشد» **جنک** با دانمارک و اطریش نیز
 روی همین زمینه بود پس از فتح **سادوا** **بیزمارک** برای آنکه تشکیل
 دولت واحد آلمان خاتمه نیابد بخیا **جنک** با فرانسه افتاد در سنه
 ۱۸۶۸ اهالی اسپانیا در صدد برآمدند که یکی از اعضای خانواده
 هوهنزلون را بسلطنت انتخاب نمایند ناپلئون سوم پادشاه فرانسه باین
 امر راضی نبود زیرا فتح **سادوا** و زرای فرانسه را از آلمان ترسانده
 بود و دولت فرانسه نمیخواست مملکتش در میان قلمرو دو پادشاه
 هوهنزلون قرار گیرد لذا نماینده نزد ویلهم فرستاده که در این
 موضوع مذاکره نماید ویلهم که آن موقع در برلن نبود در اینخصوص
 تلگرافی بعنوان **بیزمارک** به برلن مخابره کرد **بیزمارک** که خود را
 برای **جنک** با فرانسه حاضر کرده بود در عبارت تلگراف تغییراتی
 داد که موجب توهین پادشاه فرانسه و سلطان پروس بود سپس
 تلگراف را منتشر کرد انتشار این تلگراف تولید غضب در آلمانها
 و فرانسوی ها نمود و هر دو ملت برای **جنک** با یکدیگر حاضر
 گشتند اهالی پاریس هیجان کرده و ناپلئون سوم را مجبور باعلان
جنک کردند این **جنک** از ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۱ طول کشید و به شکست

قطعی فرانسه خاتمه یافت قشون آلمان مانند سیل بفرانسه هجوم آوردند و پاریس را محاصره کردند مدت محاصره چهار ماه طول کشید و اهالی پاریس دچار قحطی سختی شده آخر الامر تسلیم گشتند عهد صلح در فرانکفورت (۱) بسته شده و بموجب این عهدنامه دولت فرانسه در ولایت الزاس و لورن را با اضافه پنج میلیارد خسارت جنگ بدولت بروس واگذار کرد.

در ضمن جریان جنگ بین فرانسه و آلمان
تشکیل دولت آلمان
در ۱۸۷۱
ترتیب که در ماه نوامبر ۱۸۷۰ ممالک جنوبی آلمان وارد هیئت اتحادیه شمالی که ریاست آن با سلطان بروس بود گشتند و موقع آن رسید که نیزمارک نیت خود را انجام دهد لذا در ماه ژانویه ۱۸۷۱ در طالار آئینه قصر ورسای (از قراء مغرب پاریس) ویلهلم اول بعنوان امپراطور آلمان تاجگذاری کرد تمام اقواج قشونی آلمانی که در اطراف پاریس اردو زده بودند با بیرقهای خود در مقابل ویلهلم دقایقه دادند. امراء و شاهزادگان آلمان امپراطوری ویلهلم را قبول کردند دولت واحد آلمان بدین ترتیب تشکیل شد که هر ناحیه حکومت مخصوصی مرکب از سلطان و بارلمان داشته و استقلال اداری را برای خود محفوظ نگاه دارد و فقط از هر ولایت نمایندگان به برلن اعزام میشدند و تشکیل مجلس میدادند. این مجلس با امپراطور آلمان و هیئت وزراء اداره عمومی مملکت آلمان و همچنین سیاست خارجی را بدست داشت امپراطوری آلمان در خسانواده هوهنزلون ارثی گردید ویلهلم اول که با این

اساس بود در سال ۱۸۸۸ در گذشت.

اوضاع آلمان در دوره امپراطوری ویلهلم دوم

ویلهلم دوم در ۱۸۸۸ به امپراطوری رسید این پادشاه بسیار خود پسند و اقتدار طلب و طرفدار سلطنت شخصی بود و میخواست دنیا را خیره اقدامات و حرکات خویش سازد بهمین لحاظ با نیزمارک نساخت و در ۱۸۹۰ او را مجبور باستعفا نمود و وقایع عمده آلمان در دوره این امپراطور افزایش هولناک تجهیزات و ترقیات شکفت انگیز اقتصادی بود در دوره ویلهلم دوم آلمان بر طبق قانون اساسی ۱۸۷۱ که اختیارات مملکت را میان امپراطور و مجلس شورای متحدین و پارلمان تقسیم کرده بود اداره می شد و در ضمن اجزایی چند بنام کائولیک و سوسیالیست تشکیل یافته که برای در دست داشتن زمام پیوسته در کشاکش بودند.

آلمان علاوه بر آنکه میخواست اثر فتح ۱۸۷۱ را

تجهیزات آلمان

همواره محفوظ نگاهدارد چون از حمله انتقام جوینان فرانسه میترسید و انتظار جنگ تازه داشت از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ پیوسته بر تجهیزات خود می افزود چنانکه عده قشون را از ۴۰۰۰۰۰ به ۸۵۰۰۰۰ نفر رساند علاوه بر آن در صنایع توپ ریزی و هوا پیمائی و کشتیهای جنگی و ساختن قلاع و استحکامات پیشرفت های نمایان شد خلاصه تمام هم مدیران حکومت آلمان به افزایش سپاه و قوای جنگی مصروف بود.

بزرگترین واقعه تاریخ آلمان در دوره امپراطوری ویلهلم دوم جنگ بین المملی است که ویلهلم از قهرمانان آن بشمار می آید ما این مطلب را در خاتمه این کتاب شرح خواهیم داد.

فصل پنجم

تاریخ ایتالیا

ایتالیا تا قبل از تشکیل دولت واحد آن در ۱۸۷۱ منقسم بقطعاتی چند بود که هر قسمت پادشاهی مخصوص و طرز حکومت خاصی داشت و رویهم رفته تشکیل هفت دولت میداد در بیشتر این قسمت ها حکومت استبدادی روان بود و بنا بر این اهالی ایتالیا از دوحیث در رنج بودند یکی نبودن آزادی و دیگر تجزیه مملکت. مانع تشکیل دولت واحد در ایتالیا دولت زورمند اطریش بود که بعضی قسمتهای ایتالیا را در تصرف داشت و چون ملل ایتالیا در مقابل دولت اطریش ضعیف بسودند نمیتوانستند بی کمک خارجی بمقصود رسند دیگر از موانع تشکیل دولت واحد ایتالیا ولایاتی بود در مرکز ایتالیا به اسم ولایات کلیسا یا پایتختش روم که پادشاه آن پاپ بود و چون پاپ در تمام مراکز و میان کلیه ملل اروپا نفوذ مذهبی داشت هواخواهان تشکیل دولت واحد ایتالیا نمی توانستند بر او فائق گردند ولی با وجود این موانع در میان دول ایتالیا پادشاه ساردنی برای تشکیل دولت واحد ایتالیا کمر همت بر میان بست و خود و پسرش آنقدر کوشیدند تا به این مهم نائل آمدند یکی از دولتهای ایتالیا دولت ساردنی بود که

مالک جزیره ساردنی (۱) و ولایت مهم پیم (۲)
در شمال ایتالیا میبود و پایتختش تورن (۳) نام
داشت شارل البرت پادشاه این قسمت در ۱۸۴۸

دولت ساردنی
ویکتور آمانوئل

1-Sardaigne 2-Piémont 3-Turin

و ۱۸۴۹ در پی آن شد که اطریشها را از ایتالیا رانده و در سرزمین ایتالیا دولت یگانه تشکیل دهد و لیکن چنان اطریشها بر وی تاختند و شکستش دادند که از سلطنت استعفا داد و پادشاهی پسرش ویکتور آمانوئل دوم (۱۸۴۹ - ۱۸۷۸) رسید. وقتی ویکتور آمانوئل بتخت نشست اساسا خود مملکت ساردنی کم مانده بود از هم پاشیده شود چه رسد باینکه بتواند بر اطریش فائق شده و سایر دول ایتالیا را زیر پرچم خود آورد. ولیکن ویکتور آمانوئل دوم بقدری در پیشرفت مقصود کوشید تا سر انجام فائق آمد و در این مهم کاوور (۱) یکی از وزرای کار دان و پر کار وی صمیمانه به او کمک کرد. کاوور دریافت که راندن اطریشها از ایتالیا و تشکیل دولت واحد ایتالیا بی مساعدت يك دولت خارجی امکان پذیر نیست اتفاقا در این موقع ناپلئون سوم پادشاه فرانسه بود. ناپلئون سوم اساسا طرفدار اصل ملیت و خواهان تشکیل دولت ایتالیا بود بنا بر این با ویکتور آمانوئل در این باب قرار های دوستانه گذاشت و پس از آنکه مقدمات کار از هر جهت فراهم شد جنگ میان اطریش از یکطرف و ایتالیا و فرانسه از طرف دیگر در گرفت و پس از چندین بار جنگ های خونین که در اکثر آنها فتح با متحدین (دولت ساردنی و فرانسه) بود اطریش به زوال در آمد و در ملاقاتی که میان امپراطور اطریش و فرانسه شد قرار صلح که مهمترین ماده آن واگذاری ولایت لمباردی بدولت ساردنی بود امضاء گردید باید دانست که در ضمن این زد و خوردها وطن پرستان ایتالیا که هوا خواه وحدت و استقلال ایتالیا بودند از هر گوشه

سر بدر آورده تشکیل افواج داو طلب دادند و دور ویکتور امانوئل را گرفتند و دولت ساردنی را در پیشرفت مقصودش کمک کردند.

پس از غلبه بر اطرش بتدریج سایر ممالک شش گانه ایتالیا هر يك بدولت ساردنی پیوستند و دولت ایتالیا را تشکیل دادند لیکن ولایات کلیسا هنوز باقی مانده بود و شهر روم پایتخت ایتالیا بدست پاپ بود در این قسمت هم دولت ساردنی با کمک ناپلیون سوم به مقصود رسید و روم را تسخیر و پایتخت دولت ایتالیا گردانید (سپتامبر ۱۸۷۰) تشکیل دولت ایتالیا درست مقارن با تشکیل دولت آلمان بود و چون پس از جنگ آلمان و فرانسه دول عمده اروپا وارد اقداماتی شدند که می باید آنها را از مقدمات جنگ بین الملل بشمار آورد دولت ایتالیا هم وارد این معرکه شد و ما اقدامات دولت ایتالیا را در مقدمات جنگ و خود جنگ در ضمن تاریخ جنگ بین الملل خواهیم دید.

ایتالیا پس از فراغت از تشکیل داخلی نیز مانند

سیاست مستعمراتی

ایتالیا

سایر دول اروپا در پی تهیه مستعمرات افتاد و آنها را شرط عظمت ملی انگاشت. چه از یک طرف خاطره های امپراطوری قدیم روم ایتالیاییها

را بهیمة مستعمرات بر می انگیخت و از طرف دیگر افزایش جمعیت و نشر افکار ملیون که برای ایتالیا فرمانفرمائی دریای مدیترانه را می خواستند دولت جوان ایتالیا را براه سیاست مستعمراتی انداخت.

و چون در اواخر قرن نوزدهم ایتالیا در پی تهیه مستعمرات شد سایر دول اروپا به آسیا و امریکا دست اندازیهایی خود را کرده و جایی باقی نگذاشته بودند ایتالیا توجه خود را به آفریقا معطوف داشت و در

دو کورت یکی در ۱۸۸۵ و ۱۸۹۶ در شمال شرقی آفریقا دست روی ناحیه سومالی (۱) انداخت اما مقاومت مظفرانه دولت حبشه فتوحات ویرا متوقف گردانید و دیگر در ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ قسمتی از مستملکات آفریقائی عثمانی را در ساحل مدیترانه یعنی طرابلس و سیرنائیک (۲) را مسخر ساخت.

1 Soumalie 2 Cyrénaique



خاتمه

جنگ بین المللی

بطوریکه در تاریخ دول عمده اروپا

مقدمات اتحاد دول عمده بر دیدیم تا ابتدای قرن بیستم دول
ضد یکدیگر

عمده اروپا که عبارت از روس و

آلمان و انگلیس و فرانسه و اطریش

و ایتالیا باشد هر یک از حیث تشکیلات داخلی فارغ شده و از این بعد

رقابتها و کشمکشهایی میان آنها ظاهر گردید دولت آلمان که در ۱۸۷۰

در جنگ با فرانسه فاتح گردیده بود از دو نظر خود را بیش از پیش

مسلح نمود یکی جلوگیری از حملات انتقام جویانه فرانسویان که

بیزمارک آنها بخوبی پیش بینی میکرد و دیگر توسعه دادن ممالک

امپراطوری آلمان در اروپا و خارج آن بحدی که دولت آلمان می

خواست حدود متصرفات خود را تا اسلامبول منبسط نماید و فورمول

سیاسی معروف **درانک ناخ استن (۱)** یعنی نفوذ بطرف شرق که بزبان

دیپلماتهای آلمان جاری بود بخوبی این فکر را نشان می داد. دولت

اطریش در شبه جزیره بالکان نظریات سیاسی داشت و دول بالکان را

می خواست تحت الحمایه خود سازد. اما دولت روس که از دیرزمانی

سیاست رسیدن بدریای آزاد را پیش نهاد ساخته بود به نفوذ در ممالک بالکان

و تصرف اسلامبول بیشتر احتیاج داشت لذا بین این دو دولت رقابت سختی

در شبه جزیره بالکان در گرفت آلمان ها که برای تعقیب نقشه های سیاسی

1 Drang nach osten

که داشتند تنها خود را قادر نمی دید در صدد جستجوی متحدین بودند

و علاوه مساعدت دولت اطریش را در اجرای سیاست نفوذ بطرف شرق

لازم میدانستند لذا کشمکش مابین دول اطریش و روس را مغتنم شمرده

و در ۱۸۷۹ عهدنامه اتحاد تدافعی و تعرضی با دولت اطریش منعقد

داشتند باین معنی هر یک از متحدین اگر بدولتی حمله کرده و یا مورد

حمله واقع شد دولت دیگر باید در آن حمله یا دفاع شرکت نماید

باین ترتیب سنک اول اتحاد دو دولت معظم برای پیشرفت در نقشه های

سیاسی که دیپلمات های آلمان و اطریش کشیده بودند گذاشته شد.

دولت ایتالیا که میدانست تنها رقیب و خصم دولت فرانسه دولت آلمان

می باشد لذا چون در سربعضی مسائل سرحدی و تصرف تونس از

دولت فرانسه رنجیده بود با اتحاد **آلمان و اطریش** پیوست و در سنه

۱۸۸۱ معاهده تدافعی و تعرضی مذکور را با تمام شرایط امضاء نموده

و این عهدنامه که هر یک از دول سه گانه در امضای آن منظور خاصی

داشتند معروف به **اتحاد مثلث** گردید.

دولت روس که دولت آلمان را با اطریش یعنی رقیب خود متحد

دید بو حشت افتاده و در صدد تشکیل اتحادیه برضد آلمان برآمد و

همچنین فرانسویها که شکست ۱۸۷۱ همواره آنها را برای انتقام جوئی

از آلمانها تحت سلاح نگاهداشته و علاوه اتحاد اطریش و ایتالیا را

با خصم خود آلمان مطلع گردید بود لذا بخیاال چاره وجستجوی

متحدینی برای خود افتاد و برای این کار دولت روس را مساعدتر دید زیرا

میدانست که روسها در سرقضیه بالکان با اطریش و متحد اطریش که

آلمان باشد مخاصمه دارند لذا با دولت روس وارد مذاکره گردید و

بعضی اختلافات که از عهد ناپلئون اول بین دولتین مانده بود بکلی رفع ولی روسها چون برای پیشرفت سیاست خود در آسیا پول زیادی احتیاج داشتند فرانسویها پول گزافی که بالغ بر ۳۰ میلیارد فرانک بود بروسها قرض دادند و در حقیقت اتحاد آندولت را خریدند و در ۱۸۹۱ یعنی ده سال بعد از اتحاد مثلث عهدنامه اتحاد بین دولتین فرانسه و روس منعقد گردید اما فرانسویها تنها اتحاد با روس را برای جلوگیری از خطر آلمان کافی نمیدیدند لذا با دولت انگلیس وارد مذاکره گردیدند دولت انگلیس که از دیرزمانی یعنی از زمان عهدنامه کانو کا، برزی در صحنه سیاست اروپا مداخلات مهمی داشت این بند و بستههای سیاسی را تماشا میکرد و برای تأمین منافع خود در فکر بود ابتداء چون در سر قضیه مراکش و مصر با دولت فرانسه اختلاف داشت متوجه اتحاد با آلمان گردید.

انگلیسها مدعی بودند که در مراکش حقوق جغرافیائی دارند زیرا از قدیم الایام باب جبل طارق دست آنها بوده و برای استفاده از این باب و گرفتن حق العبور طبعاً تصرف مراکش لازم است در صورتیکه فرانسویها این مملکت را حق خود میدانستند از طرف دیگر در مسئله تصرف مصر بین فرانسه و انگلیس اختلاف شدیدی بود فرانسویها ادعا میکردند در مصر حقوق تاریخی دارند زیرا تشکیلات داخلی مصر را در حقیقت ناپلئون کبیر داده و قوانین فرانسه در مصر جاری است. این اختلاف مانع اتحاد فرانسه و انگلیس میشد و چنانکه دیدیم انگلیسها برای ترسانیدن فرانسویها متوجه اتحاد با آلمان شدند اما دولت انگلیس بطور کلی سیاست موازنه را که از اواسط قرن شانزدهم

در اروپا شروع کرده بود در خطر دید زیرا تمام حیثیت و اهمیت انگلیس بر سیادت بحری او بود که از قرون ۱۶ و ۱۷ برای خود تحصیل کرده بودند ولی ترقیات سریع آلمان در تمام امور مخصوصاً در امر بحر پیمائی دولت انگلیس را متوحش ساخت و مغلوبیت قطعی فرانسویها را بدست آلمانها مخالف مصالح خود و مضر بحال سیاست موازنه دید و بعلاوه اتحاد انگلیس با آلمان صورت صحیح سیاسی نداشت زیرا جلو تجارت و بحریه آلمان را همه جا انگلیسها گرفته بودند و در حقیقت از چندی باینطرف در دنیا رقابت اقتصادی سختی بین این دو دولت در گرفته بود و آلمانها بیشتر میکوشیدند که در رقابت اقتصادی و بحری با انگلیسها مظفر باشند. بنا بر این مقدمات ادوارد هفتم پادشاه انگلیس در صدد حل اختلافات بین خود و فرانسویها برآمد و در سال ۱۹۰۴ اختلافات دولتین در سر مستعمرات افریقائی بموجب معاهده حل شد باین معنی که فرانسویان از حقوق خود در مصر صرف نظر کرده و آن را بدولت انگلیس واگذار کردند و از طرف دیگر انگلیسها از حقوق خود در مراکش چشم پوشیدند و آنرا بفرانسویها تفویض نمودند. این ائتلاف که موسوم به ائتلاف قلبی است موجب شد که در ۱۹۰۴ دو پایه ائتلاف بر ضد اتحاد مثلث گذاشته شد یکی اتحاد فرانسه و روس و دیگری اتحاد فرانسه و انگلیس اما بدون اینکه دولت روس و انگلیس با یکدیگر متحد شوند ائتلاف محکم نبود و از طرفی بین انگلیسها و روسها در سر قضایای شرق اختلافات مفصل و تقریباً حل نشدنی موجود بود فرانسویها که هر ساعت از خطر آلمان متوحش بودند واسطه اتحاد بین دو دولت روس و

انگلیس گردیدند. عمده اختلافات دولتين در سر قضايای مشرق يعني **ایران و تبت و افغانستان** بود که از دير زمانی اين دو دولت در سر **هندوستان** در ممالك مذکوره رقابتهای سياسی شدیدی داشتند، در سال ۱۹۰۶ کنفرانس بين المللی در الجزيره برای حل بعضی مسائل بين المللی تشکیل گردید نمایندگان فرانسه مخفیانه و در فاصله جلسات کنفرانس بين نمایندگان انگلیس و روس را سازش دادند و زمینه معاهده ترتیب دادند که بموجب آن اختلافات دولت روس و انگلیس در سر قضايای مشرق حل گردید اين معاهده سال بعد يعني در ۱۹۰۷ در پترزبورگ بامضای دولتين رسید و مقرر شد ممالك سه گانه ایران و افغانستان و تبت بقسمت شمالی و جنوبی تقسیم گردد قسمت شمالی منطقه نفوذ روس و قسمت جنوبی منطقه نفوذ انگلیس باشد. باین ترتیب در سال ۱۹۰۷ دول سه گانه **فرانسه و روس و انگلیس** ائتلافی در مقابل اتحاد مثلث تشکیل دادند و این ائتلاف معروف به **ائتلاف مثلث** میباشد اما باید دانست که قبل از شروع جنگ **ایتالیا** بواسطه رقابتي که با اطریش داشت از اتحاد مثلث خارج گردید و در عوض دولت **عثمانی** که از مطامع سياسی روس وحشت داشت جزو اتحاد مثلث شد.

بطوریکه دیدیم از سال ۱۸۷۹ دول عمده اروپا شروع بشکيل انجاده هائی برضد یکدیگر کرده و تا سال ۱۹۰۷ دو اتحاد مهم در مقابل یکدیگر صف آرائی کردند و يك حالت موازنه بين قوای طرفین مشاهده میشد. اما باز مدتی دول اروپا بجنگ پرداختند و در عوض در داخله ممالك خود بتجهيزات پرداختند سر باز گبری

عمومی و اجباری همه جا شروع شد بنای کارخانه های اسلحه سازی و اختراع توپها و تفنگهای سیستم جدید در ممالك اروپا علی الاتصال دوام داشت بیشتر سکنه ممالك اروپا تحت سلاح رفته و مشق های نظامی کرده طرز استعمال اسلحه های جدید الاختراع را می آموختند باین جهت این دوره که بنظر ظاهر اجنگی درین نبود معروف بدوره صلح مسلح گردیده است این مقدمات تا سال ۱۹۱۴ دوام داشت و دو اتحادیه مقابل هم کاملاً تجهيزات خود را آماده کرده بودند در این سال **آرشیدوک فرانسیا فردیناند ولیعهد اطریش در سرائو (۱)** پایتخت ولایت **بسنی** در شبه جزیره **بالکان** بدست یکنفر محصل صربستانی بضرب گلوله به قتل رسید.

دولت اطریش در ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۴ بدولت صرب اعلان جنگ داد روسها بحمايت صربها برخاستند و دولت آلمان سه روز بعد از اعلان جنگ اطریش اولتیماتومی برای دولتين روس و فرانسه فرستاد و در اول اوت ۱۹۱۴ جنگ بروسیه را اعلان - فردای آن بدولت فرانسه نیز اعلان جنگ نمود نقشه ارکان حرب آلمان بسیار ساده بود باین معنی که می خواست از طرف مشرق به روسیه حمله برد و از جانب مغرب بداخله فرانسه پیش آید و چون عبور از ولایت لرن مشکل بود قشون قیصر (ویلهلم دوم) وارد بلژیک شدند که از آن مملکت بجانب پاریس حمله برند اما بلژیک مملکت بیطرفی بود و بموجب معاهدات بين المللی حقا نمیتوانست میدان جنگ یاراه عبور قشون خصم واقع شود پادشاه بلژیک و دولت انگلیس که تا این موقع وارد

جنگ نشده بود با دولت آلمان وارد مذاکره گردیدند و در باب نقض بیطرفی بلژیک که چندی قبل دولت آلمان ضمانت کرده بود توضیحاتی خواستند صدر اعظم آلمان موسوم به **بته مان هولوک** (۱) در حضور وزیر مختار انگلیس مقیم برلن ضمانت نامه استقلال و بیطرفی بلژیک را بوق باره تعبیر کرده و عبور قشون آلمان را از بلژیک امر لازمی شمرد دولت انگلیس هم بعنوان حفظ بیطرفی بلژیک وارد جنگ شده در ۴ اوت ۱۹۱۴ به آلمان اعلان جنگ داد در سنوات اولیه جنگ در متحدین (آلمان و اطریش و عثمانی) و متفقین (انگلیس و روس و فرانسه) تغییراتی حادث شد باین ترتیب که دولت بلغار بمتحدین پیوست و قرطاغ و سرستان بلژیک بمتفقین ملحق شدند و تا آخر جنگ که فتوحات آلمان بسیاری از دول دیگر را بوحشت انداخته بود دول ژاپون و ایتالیا و پرتغال و رومانی و ممالک متحده امریکا و یونان و برزیل بمتفقین پیوسته و مرتباً به آلمان و متحدینش اعلان جنگ دادند و باین ترتیب خشکی ها و دریاها و جو ممالک پنج قطعه عالم میدان جنگ شد و بهمین لحاظ است که این سلسله محاربات را که چهار سال تمام از (ژوئیه ۱۹۱۴ تا ژوئیه ۱۹۱۸) دوام داشت بجنگ بین المللی یا عمومی موسوم کرده اند.

جنگ بین المللی از حیث فعالیت نظامی و اختراع استعمال آلات ناریه و کشتیهای هوایی موسوم بزینل و تحت البحری های مختلف و توپ ها و آلات دیگر که در ضمن این جنگها تکمیل گردیده است در عالم بی نظیر و از مصایب بسیار بزرگ بشریت بشمار می آید زیرا

تنها صفوف نظام در میدانها نمی جنگیدند بلکه افراد ملل اروپا در هر گار که بودند در جنگ شرکت میکردند باین معنی که روزنامه نویسان با مقالات مهیج مردم را تحریک میکردند شیمی دانها بترکیب مواد مختلفه برای تهیه گلوله های کشنده تر و گازهای خفه کن در گوشه لابراتوارهای خود مشغول بودند بیشتر افراد ذکوری که میتوانستند در میدانهای جنگ حاضر شوند بجنگ رفته بودند و کارهای عمومی بدست زنهای اداره میشد، دول مخاصم جاسوس های متعدد و ماهر بممالک یکدیگر مبی فرستادند و جاسوسهای معتبر در ضمن جنگ گرفتار و اساساً فن جاسوسی به منتهای درجه کمال خود رسید. این جنگها از حیث نفقات قشون هم بی نظیر بود تنها دولت آلمان ۱۴ میلیون نفر تجهیز کرد و فرانسوی ها ۸ میلیون و دولت روس بقدری تلفات داد که حساب شماره آن بدرستی معلوم نیست چنان فعالیت علمی و صنعتی در ضمن این جنگ ها شدید شده بود که اسلحه ها و طرز نقشه کشی میدانهای جنگ سنوات اولیه با سنوات آخری جنگ یعنی در فاصله چهار سال بهیچوجه قابل مقایسه نبوده در سال ۱۹۱۴ فرونت جنگ قسمت شمال فرانسه بود آلمانها قلاع فوق العاده محکم بلژیک را خراب کرده و پیشرفتهای مهمی نمودند تا اینکه نزدیک پاریس گشته پایتخت فرانسه ساقط و به برد و منتقل گردید اما آلمان ها پاریس دست نیافته بسواحل مانس حمله بردند و در آن دوچاو تعرض شدید انگلیسها و بلژیکیها گردیدند در طرف شرق روسها حمله خطرناکی به پروس و اطریش کردند سردار معروف قیصر

موسوم به **هندنبورگ** (۱) روسها را در پروس شرقی شکست سختی داد و حدود آلمان محفوظ ماند.

در سال ۱۹۱۵ بواسطه ورود عثمانیها بجنک حوالی بغاز بسفر و داردانل نیز میدان جنک قرار گرفت در فرونت فرانسه قشون طرفین به محاربات خندقی پرداختند و از پناه خندقهای محکم سنگرهای یکدیگر را گلوله باران میکردند و در ضمن این محاربات بود که مایعات سوزان و گاز خفه کن و گلوله های عجیب از طرف آلمان ها استعمال شد، قشون آلمان در فرونت مشرق یعنی لهستان و روسیه فتح نمایان کرد چنانکه آلمان ها بوسیله ریختن ۷۰۰ هزار گلوله خط دفاعی روسها را شکستند و دو کرور از قشون روس تلف گردیده و بقیه آن ها به مسکو و نواحی داخلی روسیه فرار کردند در اقیانوسیه جنگهای بحری در کلب بود و تحت البحری های آلمان متصل کشتیهای تجارتی و غیره را که تصور فایده از آنها برای متفقین می شد غرق میکرد در سال ۱۹۱۶ قشون مخاصمین در نقاط مختلفه اروپا بیکدیگر ریخته بودند و واقعه مهم نظامی این سان محاصره طولانی **وردن** از طرف ولیعهد آلمان بود اما فرونت مشرق گرفتار تعرضات شدید متفقین بود و قشون آلمان مجبور شد دست از محاصره وردن بردارد. در سال ۱۹۱۸ آلمان ها جنک دریائی را خیلی شدید کردند و بعنوان اینکه انگلستان تحت محاصره بحری آلمان است کشتیهای دول بی طرف را که بجانب انگلیس می رفتند غرق می نمودند عاقبت دولت امریکا از این رفتار آلمان متغیر شده **ویلسن** (۲) رئیس جمهور

امریکا در ۶ آوریل ۱۹۱۷ اعلان جنک بدولت آلمان داد. آلمانها برای اینکه از فرونت مشرق راحت شوند در داخله روسیه بکمک روسای حزب بالشویک یعنی **لنین** **تروتسکی** و غیره انقلاب عظیم اولیه را برپا کردند. انقلابیون قشونی را که نیکلای دوم تزار روسیه برای اعزام بمیدانهای جنک تجهیز کرده بود ببرهم زدن رژیم روسیه و قتل اعضاء خانواده سلطنتی تحریک کردند و عاقبت در برست لی **توتسک** از بلاد لهستان از طرف روسیه جدید به آلمان اعلان متار که جنک داده شد و ورود امریکای تازه نفس در جنک بکلی اوضاع را تغییر داد، در این سال باز **لودندروف** (۱) سردار معروف آلمان حمله شدیدی بطرف پاریس کرده و تا ده فرسخی آن به پیشرفت و بمباردمان پرداخت اما کمکهای روزانه که از امریکا بقشون متفقین میرسید مانع پیشرفت او گردید و از طرف دیگر عثمانی و بلغار و اطیش متحدین آلمان بکلی شکست خورده و هر یک بترتیبی از جنک خارج شدند و در حقیقت آلمان در مقابل قریب ده دولت تنها ماند و در همین اوقات یعنی در ۸ نوامبر ۱۹۱۸ در آلمان انقلابی برپا شده و رژیم جمهوری اعلان گردید و قیصر امپراطور آلمان و ولیعهدش بهلند رفتند در ۱۱ نوامبر آلمان متار که جنک داد و نمایندگان دول مختلفه وارد در مذاکرات صلح گشتند و در ژوئن ۱۹۱۹ کنفره صلح مرکب از نمایندگان بیشتر دول دنیا در ورسای تشکیل گردید و یک رشته معاهدات که معروفترین آنها **معاهده ورسای** میباشد بین دول امضا گردید و در وضعیات دول معظمه اروپا تغییراتی داد از اینقرار.

۱ - دولت فرانسه - قسمت الزاس و لرن را که سال ۱۸۷۱ از دست داده بود پس گرفت و در خارج اروپا هم بعضی متصرفات آلمان با استعمار آن دولت در آمده و قیمومیت شام هم به فرانسه واگذار گردید .

۲ - دولت انگلیس - چندین ناحیه از مستملکات آلمان بتصرف انگلیسها واگذار شد و قیمومیت بین النهرین و فلسطین با انگلیسها گردید و امپراطوری بریتانیای کبیر توسعه زیادی یافت .

۳ - دولت آلمان - دولت آلمان از جرگه دول معظمه خارج شد و تمام مستعمرات آن دولت بضبط متفقین در آمد ولایات الزاس و لرن و قسمتی از اراضی سرحدی بلژیک و ناحیه اذپروس و ولایات شلزویک در شمال و سیلزی علیا از اراضی امپراطوری آلمان مجزا و بدول مختلفه مجاور واگذار و طرز حکومت آنها جمهورى شد .

۴ - دولت روسیه - بعد از انقلاب ۱۹۱۷ خود را از صحنه سیاست اروپا چه در موقع جنگ و چه در کنگره ورسای خارج ساخت و تشکیلات داخلی و اصلاح امور اقتصادی خود پرداخت .

۵ - دولت ایتالیا - بعد از جنگ اهمیت بیشتری یافت چنانکه بر سر مسائل سرحدی و تفوق بحری و فرمانفرمائی بر مدیترانه با دولت فرانسه سخت رقابت میورزد .

جنگ بین المللی از حیث خسارت مادی و تلفاتی که وارد کرده در عالم بی نظیر است نتایج سوء این جنگ دامنگیر غالب ملل حتی دول

فاتح نیز میباشد . اوضاع اقتصادی دول اروپا در نتیجه این جنگ مخصوصاً آلمان و فرانسه فوق العاده خراب گردید و اگر کوشش چند ساله اخیر این دو دولت نبود خطر هولناکی برای آنها پیش بینی می شد .



فهرست کتاب

قسمت اول

صفحه ۴۰۵

۲۵-۳

۲۸-۲۶

۳۰-۲۸

۳۵-۳۱

۴۵-۳۶

۷۴-۴۶

۷۶-۷۴

۸۵-۷۷

۸۷-۸۵

۹۳-۸۸

۱۳۲-۹۴

۱۳۷-۱۳۳

۱۶۴-۱۳۸

۱۷۸-۱۶۵

۲۲۹-۱۷۹

۲۴۲-۲۳۰

فصل اول - سلسله سلجوقی

اتابکان فارس

اتابکان آذربایجان

فصل دوم - سلسله خوارزمشاهیان

تمدن ایران از صفاریان تا حمله مغول

فصل سوم - فتنه مغول و حکومت مغول در ایران

امرای چوپانی و سلسله آل مظفر

فصل چهارم - تیموریان

ترکان قراقینلو - آق قویونلو

کلیات اوضاع ایران از ظهور مغول تا صفویه

فصل پنجم - سلسله صفویه

حکومت افغان در ایران

فصل ششم - سلسله افشار

فصل هفتم سلسله زندیه

فصل هشتم - سلسله قاجار

حکومت مشروطه ایران

قسمت دوم

صفحه ۴۰۵

۲۵۲-۲۴۵

۲۸۳-۲۵۳

۳۳۳-۲۹۴

۳۴۹-۳۳۴

۳۵۵-۳۴۹

۳۵۹-۳۵۶

۳۷۱-۳۶۰

مقدمه

فصل اول - تاریخ انگلیس

فصل دوم - تاریخ فرانسه

فصل سوم - تاریخ روس

فصل چهارم - تاریخ آلمان

فصل پنجم - تاریخ ایتالیا

خاتمه - جنگ بین المللی

فهرست نقشه‌ها و گراورهای کتاب

قسمت اول

صفحه

۵۳	عاقبت سلطان محمد خان خوارزمشاه در جزیره آبسکون
۵۶	اسیری ترکان خاتون
۵۹	پسران تولوی سه نفر از بالا در وسط منکو - قویلا - هولا کو
۶۲	منکوقاآن
۶۷	منکوقاآن و پسران و سه زوجه او
۷۰	هلا کو خان
۸۲	مسجد جامع مرند از بناهای ابوسعید نهاورخان
۸۹	خواجه حافظ و شیخ ابواسحق
۹۲	یک مجلس از مجالس نقاشی نسخه از جامع التواریخ رشیدی
۱۴۸	نادر شاه افشار

قسمت دوم

۲۳۱	نقشه متصرفات و حدود دولت روم قدیم
۳۱۰	میر ابوناطق دوره انقلاب
۳۱۲	هجوم اهالی پاریس بقصر ورسای
۳۱۳	لوئی شانزدهم
۳۱۵	محکمه انقلابی در دوره مجلس کنوانسیون
۳۱۹	نابلئون بناپارت
۳۲۵	ولینگتون سردار انگلیسی
۳۲۸	بلوخر سردار پروسی
۳۳۹	پطر کبیر

